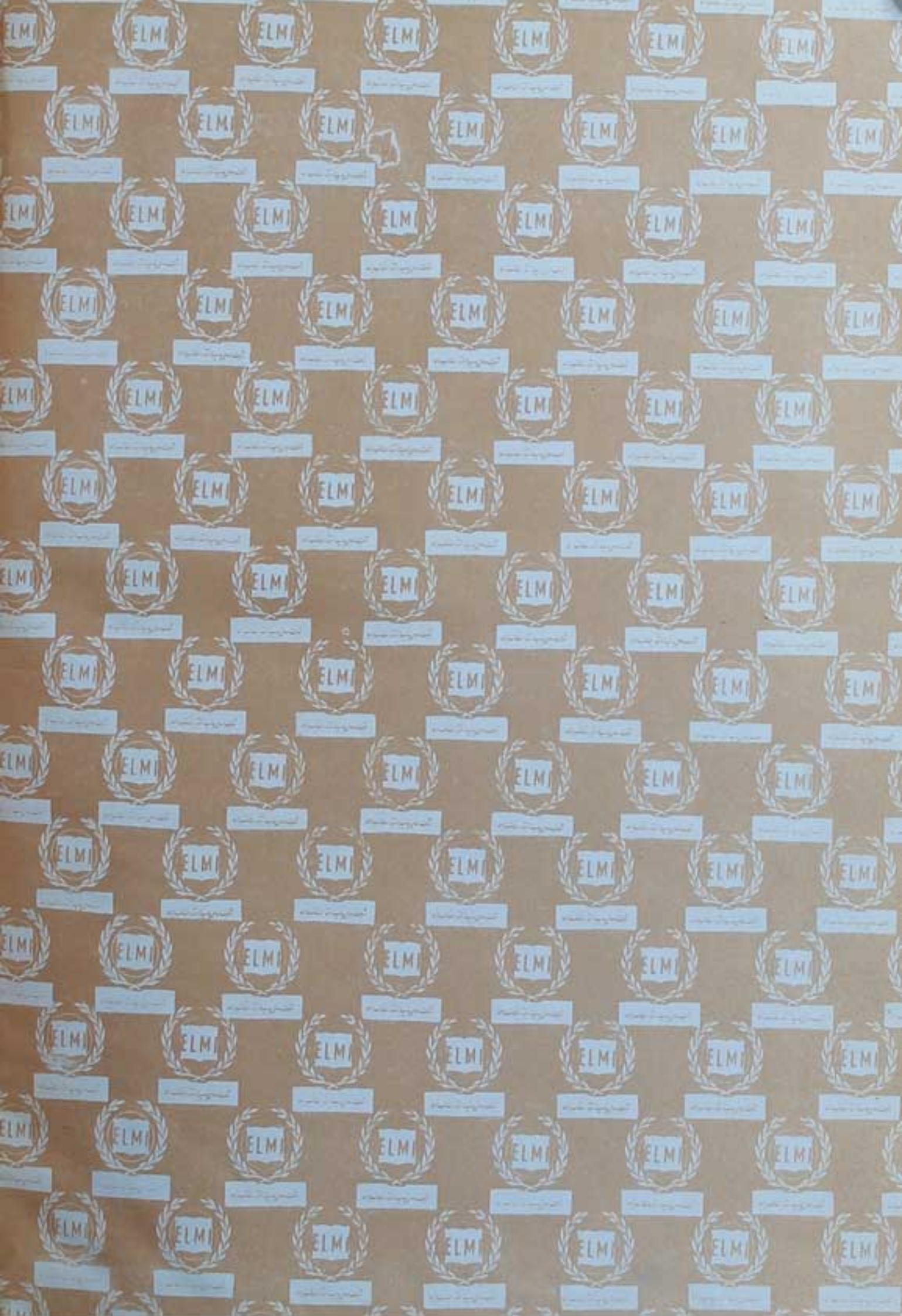


کوروش بزرگ

تأليف وتصنيف
عباس خلیلی

با هتنام: دکتر سادات ناصری
بتصحیح: دکتر: مهیار خلیلی



کوروش بزرگ

تألیف و تصنیف

عباس خلیلی

با اهتمام: دکتر سادات ناصری

حق طبع محفوظ است

بتصحیح: دکتر: مهیار خلیلی

ناشر:



۱۳۴۴

مقدمه مؤلف

مبحث فلسفی تاریخی

بحث در تاریخ ممالك و ملل بیشتر برای انسان يك نحو اشباع خاص نفس و ایجاد لذت اطلاع بر احوال و اوضاع در هر زمان و مکان پدید آورده فکر او را از فلسفه تاریخ و توجه بعبرت روزگار بجهات دیگری منحرف میکند بدین سبب کمتر کسی در صدد کشف حقایق مختلفه بر آمده که از فهم آنها نتیجه سودمند گرفته برای حیات قوم و روشن کردن اذهان و عبرت از گذشته بکار بسته فواید تاریخ را شرح دهد . بیشتر خوانندگان با فسانه‌های گوناگون که مخالف حقیقت است هیل مفرط دارند و داستانهای عجیب را بر اصل تاریخ و ادراک فلسفه آن ترجیح می‌دهند . چنین میل و علاقه بقصص و حکایات بلکه حتی اوهام و خرافات بسته بتعصب يك فرد یا قوم برای ملت و بلاد خود نمی‌باشد زیرا اغلب افراد یا جماعات بتاریخ یا حکایات ملت دیگری ولو دور یا مندرس باشد توجه می‌کنند مثلاً در اقصی نقاط امریکا که شاید مردم آن حتی بر وضع عادی ایران کنونی اطلاع ندارند تاریخ ایران باستان را می‌خوانند و استادانی هم یافت می‌شوند که بر آن تاریخ شاخ و برگ بسیار بگذارند و برای جلب توجه بیشتری در وقایع آن

تصرفات گوناگون کرده بر مباحث و اکتشافات و تغییر حوادث می افزاید خصوصاً اگر گوش شنوا یا میل برای استماع و اطلاع بیاوند و بدین جهت امروز تاریخ قدیم ایران در نقاط دور و نزدیک عالم مورد بحث و اهتمام عالی ودانی واقع شده و همیشه در اندک اکتشافی که پدید می آید گفتگومی کنند و مطبوعات هم خصوصاً کتب و مجلاتی که بنشر این قبیل اکتشافات و مباحث اختصاص دارد با آب و تاب موضوع را بسط می دهند که مثلاً در حفاریات بابل یا آشور فلان خشتی پیدا شده که تاریخ کوروش و فتح بابل یا آزادی یهود یا جهانگیری ایرانیان را روشن می کند . آنگاه با کشف چنین اثری حتی اگر اندک و ناچیز باشد در مقایسه و تطبیق تاریخ قدیم بر اسناد مکشوفه بحث می کنند و گاهی با اندازه افکار و قریح بکار می رود که خواننده مقصود خود را گم می کند ، اینجاست که نام هرودوت و گزنفون و سایر مورخین بزرگ و کوچک ظاهر و عقاید و مباحث آنها تایید یا نقض می شود . چون ما در تاریخ ایران بحث می کنیم از سایر ممالک و ملل مثلاً مصر و یونان و چین شاهد و مثال نیاورده ایم و باید دانست که تاریخ آنها و تاریخ تمام ملل دنیا بمانند اوضاع کنونی بحث و اکتشاف و تحقیق و مقایسه و تطبیق دچار می باشد که مثلاً در فلان هرم مصر یک اثر مهم تاریخی بسیار روشن پیدا شده که اغلب کتب و آثار و مباحث قبل را نقض می کند یا کاملاً تغییر می دهد ، تاریخ ایران نیز چنین است که همواره در حال تغییر و تبدیل و نقض و تعدیل می باشد . بنابراین مولف تاریخ ایران در یک سال قبل که مدارک او کتب تازه و دیرین با اکتشافات زمان خود بوده با پیدایش یک خشت یا یک سنگ تازه در حفاریات بابل و اور و نیپور تمام مساعی یا اغلب مجاهدات خود را هدر می کند زیرا سند تازه بدست آمده که همه چیز را حتی نام و نشان و شخص و زمان را تغییر می دهد . تاریخ ایران در عهد قدیم هم ناقص و هم مشوش و مغشوش و هم با انواع

خرافات یا تخیلات مقرون شده و باین زودی انتظار نمی رود که از هر حیث روشن شود ولی چند اثر مهم در آن یافت می شود که هرگز قابل نقص و دچار نقض نمی شود و آن وجود يك عامل بزرگ و مؤثر و شاخص نمایان غیر قابل انکار است که يك یا چند انسان بوده که کوروش و داریوش در مقدمه آنها می باشند. مثلاً اگر گزنفون در کتاب « سیروپیدی » نطق کوروش را در بابل نقل کرده و با تخیلات و تصرفات فلسفه آمیز و عبرت انگیز خود آنرا پرورانیده خواننده هوشمند در صحت آن تردیدی کند که آیا در آن زمان کسی بوده که چنین نطق و بیان را نقل و تدوین کرده است با علم باینکه وسایل کم بوده و نویسندگان و مورخین هم کمتر بودند چگونه تعبداً آن خطبه را تصدین کند؟ ولی اگر بعد از بیست و چهار قرن از تاریخ گزنفون يك اثر بارز کشف شود و اعلامیه کوروش را ثابت کند مسلم می شود که نطق منقول در تاریخ با استیل مکشوف در بابل متقارب است و معلوم می شود مورخین قدیم علاوه بر افسانه ها و خرافات و اوهام و باور کردن حکایات مخالف عقل و نقل و تدوین آنها بـ برای مردم بصورت يك تاریخ حقیقی چیزهائی هم بوده یا حقایق غیر قابل انکار هم در جنب مجازات ثبت شده و مؤید آنها همین اکتشافات است و تا بشر در حال و کنجـ کاوی کشف و تحقیق و جستجوی يك اثر تازه است تاریخ قدیم در تحول و تبدل و توسعه می باشد. بنابراین يك یا چند مورخ ولو کاملاً مطلع و محقق باشند قادر بر تدوین تاریخ دیرین ایران نمی باشند اگر چه بعضی حقایق بارز و نمایان است و آثاری برای اثبات یادوام آنها بر رغم تصرف روزگار دائم و پایدار است و آن حقایق در عالم معنویات مانند مادیات که مشهود عموم است بزرگترین شاهد وجود يك تاریخ روشن و شریف و پر عظمت و افتخار می باشد و آن عبارت از عدالت پادشاهان ایران است که کوروش بزرگ سر آمد آنها بود . عدالت کوروش که مقرون بـ يك تمدن حقیقی و نظم و انسا ن پروری علاوه بر افکار و اذهان در کتب مقدس دین هم ذکر و تدوین شده که امروز ملت یهود بوجود

چنین شاهنشاه دادگر مباحات و نام‌آورا مانند پیشوایان دین تقدیس و نام‌فرزندان خود را با اسم او موسوم می‌کنند. بنابراین ملت‌دیگری که حتی از حیث نژاد با ملت ایران مختلف است پیشوای او را تمجید می‌کند يك شاهد عادل تاریخی غیر قابل تردید است که ایران چنین مصلح بزرگواری داشته و هر قدر تاریخ تغییر کند یا کتشافات بیشتر و معلومات فزون‌تر شود بر این علم افزوده نمی‌شود که در تاریخ عالم مردی بنام کوروش بوده برای اصلاح حال بشر مانند يك پیغمبر پدید آمده و این افتخار بایران اختصاص و انحصار دارد پس چنین کشور و مردمی که وجود و ظهور چنین پیشوای بزرگی مفتخر شده باید بر توسعه تاریخ آن افزوده شود و ما بنوبت خود مکلف هستیم که اثری بنام کوروش بطور اخص یا ایران بطور اعم بگذاریم و منتظر اکتشافات و تحقیقات تازه نشویم و همین وسایل و مدارك که امروز در همه جا برای همه کس میسر و فراوان است بکار خود ببریم و ما نیز با اصطلاح عرب «القي دلوک فی الدلاء» توهم کاری مانند دیگران انجام بده باین کار اقدام می‌کنیم ولو تکرار مکررات باشد که مشک یا قند مکرر است. «هوالمسک ما کررته يتضوع» تاچه پسندافتد و چه در نظر آید .

چگونه گورش را شناختم

از کودکی با فرط احساس و تعصب ایرانی؛ مطالعه تاریخ نادره بادرت کردم و سبب آن هم این بود که : در همان زمان که قادر بر اداء سخن نبودم بسبب تعصب پدر و اغلب بزرگان خانواده ادب ایران را با تمام فنون آن با ادب عرب توأمآ آموختم بلکه ادب پارسی و بالاخص حماسه فردوسی را مقدم می داشتم یا پدرم مرا بترجیح آن وادار می کرد . معلم هم برای ادب فارسی برگزیده شده و من منشات میرزا مهدی خان را با خط شکسته و بی نقطه تعبدآ و با تکلف بسیار طوطی وار می آموختم . تا بحفظ منظومه میرزا مهدی خان که اول آن این بود رسیدم :

شنیدم که در دولت معتصم اسیری گرفتار شد از عجم
معلم سالخورده باینجا رسید و درو حل ماند :

توئی شمع روشن بفانوس ملک . بنومی رسد :

چون نقطه نداشت چنین بود «سك» او نتوانست بخواند و بگوید و بیاموزد .
بفردا هو کول کرد . شب با مطالعه و تفکر بعقیده خود مشکل راحل و گم شده را پیدا کرد . و بانهایت تبختر و تکبر گفت پیدا کردم . بنومی رسد «سك» و ناموس ملک و نیز با حماسه و غرور مشت خود را حواله می کرد و می گفت سك چنین است . البته با کاف عربی و بمعنی عامی منداول سك زدن است . من هم آن شعر را حفظ کردم . شب

مانند هر شب درس خود را نزد پدر اعاده می کردم این کلمه را «سك» خواندم و مانند معلم هم مشت حواله کردم . پدر با تعجب و غضب پرسید که بتو چنین آموخته ؟ گفتم استاد سالخورده . گفت: چنین نیست ، بنومی رسد ننگ و ناموس ملك . سپس اشعار را خواند و تاریخ نادر و نجات اسراء ایرانی و تجدید استقلال ایران را شرح داد . من بر اثر توجه بآن غلط بناریخ پرافتخار نادر توجه کردم و با صغرسن و تکلف بتعلم منشآت سخت منشی نادر يك نحو تعصب و عشق مفرط بناریخ نادر وجهانگیری اومیل و علاقه پیدا کردم . آنچه راجع بنادر نوشته شده و برای من میسر می شد جمع کرده و متدرجاً مطالعه نمودم و تصور نمی کردم که مردی مانند نادر در تاریخ ایران بوده . این عشق از نادر تجاوز کرد و بناریخ قدیم ایران کشید . بیشتر بانوشیروان داد گر پرداختم که نام او در تاریخ عرب بسیار آمده و مخصوصاً این حدیث مرا بتحقیق تاریخ انوشیروان وادار کرد که پیغمبر فرمود «ولدت فی زمن العادل انوشیروان» سفری هم پیش آمد که ایوان کسری درمد این را دیدم و برای نخستین بار از پدرم شعر خاقانی را شنیدم که با حماسه و هیجان و مباحات می خواند

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان

ایوان مدائن را آینه عبرت دان

تعصب و حب قوم و مباحات بخسروان عجم در من دمید و بر شدت خود افزود و مقارن همان احوال که بتعلم ادب عرب اشتغال داشتم شعر مهیار دیلمی را حفظ نمودم که:

و ابی کسری و ذایوانه من له بین الوری مثل ابی

همین تعصب هم پس از سالها باعث شد که فرزندم را بنام مهیار موسوم بدارم . من مست احساسات غرور آمیز بودم از آنجا با کشتی باتفاق پدرم سفر کردم در کشتی مستشرقی دیدم که پدرم با او آشنا شد و مرا بنقل اشعار فارسی و عربی وادار کرد و من همان اشعار خاقانی و مهیار دیلمی را که عدالت انوشیروانی را می ستودند با

حماسه و غرور کودکانه خواندم ، آن خاورشناس دانشمند گفت:

آیا تصور نمی‌کنی که از انوشیروان پادشاهی داد گرت‌تر و بزرگ‌تر بوده
 من از روی تعصب . باهیجان گفتم: هرگز . او به تعصب و غرور و شاید جهل من هم
 پی‌برد و آرامی گفت : تدمرو اگر هست آن هم ایرانی و شاهنشاه است . من با
 انکار و تعجب پرسیدم کیست و چگونه ؟ گفت : سیروس و من برای نخستین بار نام
 سیروس را شنیدم . از او معلومات دیگری خواستم و او مانند يك استاد کریم و مهربان
 هر چه می‌دانست گفت . چون نزد ما چای نوشیده بود و چای مارا پسندید من از پدرم
 چند بسته چای گرفته نزد او در غرفه کشتی که در آن زمان « قماره » نامیده می‌شد
 رفتم . با او تقدیم داشتم و افزایش اطلاعات را درخواست نمودم . او از عالم کودکي
 من خندید و گفت تو بمن چای دادی ، من هم بتو کنیاك می‌دهم که تا ابد مست شوی .
 من نام کنیاك نشنیده بودم و او هم می‌دانست که من آن ماده مستی را نمی‌دانم . بمن گفت
 من بتو داستانی از سیروس می‌دهم که تا عمر داری مست آن باشی . سپس سیروس را
 وصف کرد و الحق من ار همان زمان مست کوروش شدم . همیشه در جستجوی اخبار
 و آثار او بودم کمتر میسر می شد زیرا بحث در پیرامون او بدرجه امروز نرسیده بود
 تا آنکه در سندهزار و دو یست و نود و هشت در طهران برای دیدن فیلم سیروس دعوت شدم
 فیلم صامت بود اما با روح حساس بخوبی سخن می‌گفت . عظیم فیلمی بود که عظمت
 کوروش را مجسم و محسوس می‌کرد . دیدن آن فیلم مؤثر و دل‌نشین و مهیب و غرور
 انگیز در روح مستعد من تأثیر مهمی داشت . در آن زمان بقدر امکان و با مخارج گزاف
 ورنج بسیار و بکار بردن وسایل گوناگون سیروس را نمایش دادند . يك نکته که هنوز
 در مغز پریشم کار گراست این بود که سیروس شهر بابل را با خیانت يك دختر و جاسوس
 بومیان فتح نمود و این افسانه در آن زمان شایع و متداول و تدوین شده بود که تحمل
 آن برای من بسیار ناگوار بود که همان سبب شد در پیرامون فتح بابل در

سنوات بعد بیشتر تحقیق کنم می کوشیدم که بدون جهل و تعصب حقیقت را بدانم و برای من میسر شد. چیزیکه بر حماسه و هیجان و غرور ملی من افزود این بود که با مشاهده سپاه عظیم کوروش و نظم و ترتیب و سلاح و جنبش و اطاعت سپاهیان و دلیری آنان خود را یکی از سپاهیان آن زمان دانستم که همانند تعصب کودکی نزد آن خاورشناس دانشمند دچار شده بودم و همیشه او را بیاد آورده با ثنا روان او را شاد می کردم. چون برای من میسر نمی شد که خود را سپاهی کوروش کنم و بحمل سلاح آن زمان مباحثات نمایم این آرزو را داشتم که اگر روزگار نیزه را در کارزار بدستم نداده و مرا از پی روان و سپاهی لشکر آن بزرگوار نکرده لااقل خامه را بدستم بسپارد که من هم در میدان تمدن نه جنگ و خونخواری بتوانم با قلم مجاهده کنم و عدالت کوروش را که سرچشمه دادگری انوشیروان بلکه مایه عدالت جهانیان است شرح بدهم. با همان باده مستی بخش که آن دانشمند ایران پرست بمن داده و مرا مست کرده بتوانم ملت نجیب ایران را بفضایل و مکارم کوروش هشیار و هباهی کنم. نام کوروش بر تمام نامها غلبه کرد و برای سایر بزرگان و پادشاهان مجال مقایسه نگذاشت ولی باید اعتراف کنم که دلیری و ایران پرستی و عظمت نادره نوزدر مغزم کار گراست. نادر چندین هزار اسیر ایرانی را نجات داد و آزادی بخشید و استقلال ایران را تجدید نمود ولی عشق کوروش دگرگون است. غم عشق آمد و غمهای دگر پاک ببرد. سوزنی باید کز پای در آردخاری شاید این مثل هم خوب نباشد ولی گفته شده: «لامشاحه فی الامثال» در مثل مناقشه نیست. نام بزرگتر بر کوچکتر غلبه می کند و کوروش با آن عظمت و بزرگواری و عدالت و جهانگیری و عفو و سیاست و تدبیر يك افتخار ابدی برای ایرانیان بلکه تمام جهانیان گذاشت، دور نشویم که در آن فیلم. پس از دعوت سپاهیان بفتح بابل و دعا برای پیروزی کوروش بر زمین سجده کرد. سپاهیان هم

همه باخضوع و نیایش بر زمین افتادند . اسب سفید کوروش هم زانورد و سجده کرد .
 منظره بس مهیب و عجیب و هیجان آمیز و غرور انگیز بود سجده انسان و حیوان برای
 عظمت ایران بود . عظمتی که سرمایه افتخار دول و ملل شده بحدیکه ژنرال
 سایکس مؤرخ شهیر و مرد منصف دانشمند در ذکر کورش نتوانست از این مباهات
 خودداری کند که : کوروش بزرگترین افتخار ملل اروپائی نژاد است و ما
 آریائی ها بوجود آن مرد بزرگ مباهات می کنیم . البته باید گفت : او آریائی ها
 را بالاتر از ملل دیگر و تمام بشری دانست پس بالطبع کورش بزرگترین افتخار بشر
 است و در این مقدمه نمی خواهیم ادعای ساده و روشن خود را باز کر سند و دلیل ثابت
 کنیم و مسلماً در ضمن مطالعه تاریخ کوروش همه چیز برای خواننده روشن و مبرهن
 می شود . همین قدر می گوئیم . قبل از ظهور و نبوغ کوروش عالم دچار يك نحو تحوش
 و خونخواری و بلا و قسوت شده بود . آشوریها و سکائی ها و بابلیها و ملل دیگر در
 ریختن خون بشر و تخریب شهرها و ارتکاب انواع فجایع افراط می کردند . طبیعت
 چهارمرد انسان دوست آفرید و برانگیخت . اشعیاء ، بودا ، کونفوشیوس و کوروش .
 امتیاز شخص اخیر الذکر این است که او باصلاح و نیرو و رافت و عدالت و انسانیت را
 تعمیم کرد و آنها با نصایح و مواعظ . کوروش با ابراز قدرت عفو می کرد و با تسلط
 ملل را آزاد می نمود که یهود در مقدمه آنها بودند . حتی بابلیها را بحال خود آزاد
 گذاشت و طمع بثروت و نعمت آنها نکرد . دین و آئین آنها را تغییر نداد و در عین
 یکتاپرستی بآئین بت پرستی آنها تاج گذاری کرد پس او بیشتر بعواطف بشر توجه
 می کرد . او حتی پارسیان که قوم و مورد اعتماد و اتکاء او و یگانه نیروی حامی و
 فاتح بود بر دیگران مقدم نکرد بلکه آنها را مادون مادیها و ارمنیها و متحدین دیگر
 قرارداد و در تقسیم غنایم در صف عقب تر گذاشت که دیگران بر آنها برتری داشتند .
 کوروش اسراء دشمن را با احسان رها می کرد . نسبت بدشمنان کینه نداشت ، همه

را بامهر و عاطفه و اغماض تربیت می کرد . غفت و ناموس و دین و هر چه در نظر بشر محترم بود بیش از مدعی خود احترام می نمود .

دیدن آن فیلم که امید تجدید آن و بهتر از آنرا داریم در من تأثیر عمیق و عزت بخش نمود . در چند سال پیش از متصدیان جشنهای شاهنشاهی بمن تکلیف شد که در قبال اجرت گزاف از طرف يك شرکت فیلم برداری نمایش نامه کوروش را بنویسم و خود هم بخرج آن شرکت سفر کنم و مراقب باشیم . نمایشنامه را نوشتم و تقدیم کردم و برای بحث در آن تشکیلات گوناگون شد و بتصویب همه رسید ولی شرکت منحل گردید که آن اثر بدون عمل ماند . بعد از آن تالیف کتابی بنام « کوروش نامه » بطور اختصاصی باین نویسنده تکلیف شد که در اندک مدتی انجام و تقدیم جشنهای شاهنشاهی شد . حق تألیف آنرا هم دریافت کردم که اگر بدون حق هم بود باز بانجام آن مبادرت می کردم که پس از ترجمه بچندین زبان برای طبع تقدیم گردید چون تألیف آن مختصر برای اطفاء النهاب نویسنده کافی نیست خود جدا گانه بتالیف تاریخ ایران که در مقدمه آن تاریخ کورش بزرگ است اقدام نمودم . این نکته را هم ذکر می کنم . شادروان مرحوم مشیرالدوله حسن پیرنیا که باید گفت : قدس سره . بنوشتن تاریخ ایران باستان شروع کرد که اول مختصر بود و بعد مفصل تر . چون در عالم سیاست هر دو گوشه نشین بودیم اغلب اوقات را باهم صرف می کردیم روزی از من پرسید : نام « قصان » که در شام سلطنت داشتند آیا با قاف و صاد صحیح است ؟ او باهمین وصف طبع کرده بود زیرا از لغت خارجی ترجمه شده و معلوم نبود چگونه باید باشد . گفتم : « غسان » باغین و سین است . فوراً هر چه چاپ شده بود معدوم و صحیح را طبع نمود ، يك روز دیگر هم بطور حکایت گفت : ایرانیان در قدیم آفتاب پرست بوده که میترا باشد . بعد مهر شد . در عقود و عهود خود نام مهر را می بردند که گواه باشد . مهریه هم در زناشویی از آن است . گفتم : مهریه از

مهر بفتح میم و این کلمه عربی می باشد اوسخت پریشان شد و فوراً برای نخستین بار شخصاً بمطبعه مجلس رفت و هر چه طبع شده معدوم و کلمه را تصحیح نمود .

این پیش آمد باعث شد که در بسیاری از کارهای تحقیقی گفتگو کنیم و چون دانستم تاریخ کوروش را در دست داند بیشتر بآن دانشمند بزرگ پاك سرشت نزديك شدم .

از من خواست نام کورش را در کتب عربی جستجو کنم و کردم چنانکه در مقدمه تاریخ ایران باستان ذکر شده . اما تنها ذکر نام کورش برای من که عاشق و دلباخته یامست داستان او چنانکه خاورشناس گفته کافی نبود . کورش در بعضی کتب عربی ذکر شده ولی مؤلفین ایرانی که عربی تألیف کرده اند تا اندازه بیشتر و بهتر از عرب بودند زیرا می دانستند کورش بوده نه نام تحریف شده دیگر . بعضی هم او را در صف پادشاهان دیگر قرار داده اند مثلاً نبوکد نصر و نبونید و بعد از او کورش توجه نداشته که اوشاهنشاه ایران و فاتح بابل است . پس از کتب عربی نتیجه سودمند برای این نویسنده حاصل نمی شد ناگزیر از کتب خارجی قدیم و جدید باید استفاده کرد و این نحو استفاده برای مرحوم مشیرالدوله کاملاً میسر بود که هم زبان می دانست و هم استطاعت داشت که حتی گاهی برای استفسار و دانستن يك موضوع بدانشمندان عالم یا سفارتخانه ها تاگراف می کرد و از آنها بخرج خود پاسخ می خواست . آن مرد محقق شریف که الحق در تمام احوال شریف بود چه در سیاست و چه در تاریخ توانست کتابی با این عظمت بنام «ایران باستان» تألیف و تدوین و منتشر کند که بعد از ادهم بـکرات طبع شده این نویسنده بنام عظمت کورش که بزرگترین موهبت و نعمت ایرانیان از آن دانشمند بزرگ که با آن سن و ضعف مجاهده نموده و چنین اثری بزرگ از خود بیادگار گذاشته سپاس گذاری کرده برای روان پاك او شادی می خواهم که این شادی سرمایه مسرت و وسعادت عموم ایرانیان است که امروز کورش را می شناسند و در شناختن و تقدیر .

اوازملت یهود که حق ادا می کند عقب مانده اند زیرا نمی دانند که کوروش در صف پیغمبران و فرشتگان قرار گرفته نه در مقدمه پادشاهان و نیز از احمد ابو- الکلام آزاد که کوروش را ذوالقرنین دانسته و بصف انبیاء رسانیده تشکرمی کنیم و برای روح او شادی و مغفرت می خواهیم .

بنابراین ما کوروش را از حیث جهانگیری بعد از نادر و از حیث دادگری بعد از انوشیروان شناختیم ولی او نه تنها بر آن دو مقدم بوده بلکه بر تمام سروران و پادشاهان عالم برتری داشته و نام او بانام ایران تا آخر روزگار جاویدان خواهد ماند .

فلسفه تاریخ

کمر کسی از خوانندگان تاریخ بطور مطلق هر تاریخی که باشد اعم از تاریخ بلاد و قوم خویش یا ممالك و ملل دیگر بفلسفه تاریخ و نتایج مطلوبه از آن توجه می کند بلکه حتی اغلب مؤرخین هم بمقصد خود از نوشتن و زیر و بر کردن آثار کهن کمتر پی می برند که برای چه مثلاً در شرح حال فلان پادشاه یا ویاوصف فلان جنگ یا تعریف فلان کشور این همه اوراق را سیاه می کنند ؟

باصرف نظر از مؤرخین بزرگ قدیم به مؤرخین ایرانی اعم از آنهاییکه بفارسی تاریخ نوشته یا نظم کرده اند یا عبری نگاه می کنیم در میان آنها فقط يك دانشمندی توان شناخت که موهبت و فهم و ادراك و عقل حقیقت جو و فلسفه پسند او بالاتر از همه بوده و او ابر مسکویه است که این شهرت هم غلط بوده زیرا ابن نبوده بلکه خود مسکویه یا صحیح آن قبل از تعریب مشکویه بفتح و او بر خلاف غلط مشهور که تصور شده باید بضم باشد و حتی آل بویه را هم بویه از (بو) بضم خوانده اند و حال اینکه مسلماً بفتح است که تصور کرده اند. سیبویه از بوی سیب مثلاً گرفته شده است و حال اینکه این لغت از به آمده نه بومانند روزبه که قرب مخرج باء و واو موجب تبدیل و استعمال يك حرف بحرف دیگر می باشد که خارج از موضوع بحث ماست ولی چون تصور فایده شده بدین توضیح

پرداختیم که اینهم یکی از مباحث فلسفه تاریخ باشد (۱)

در هر حال مسکویه که زردشتی بود و اسلام را پذیرفت و یکی از بزرگترین دانشمندان آل بویه که در دستگاه آن دولت کاتب و منشی بود کتابی در فلسفه تاریخ از خود بیادگار گذاشته بنام «تجارب الامم» که از تعریف بی نیاز است. این کتاب وقایع زمان عصر خود را بیان می کند و از نام آن معلوم میشود که فلسفه تاریخ را شرح می دهد و حتی مؤلف دانشمند آن در بعضی وقایع تصریح می کند که چون شرح این واقعه تجربه و فایده ندارد از ذکر آن خود داری می کنیم. پس او دانسته بود که تاریخ را برای تجربه و فلسفه باید نوشت و برای همین منظور هم باید خواند نه اینکه ذهن و فکر خواننده را بطواهر فریبده و قصص و حکایات مختلفه مشوب یا مشغول کند و لواز وقایع شگفت انگیز لذت ببرد و شوق و شعف و ولع بخواندن تاریخ پیدا کند که يك نحو سرگرمی با حق و باطل و صدق و کذب و مبالغه و اختصار بیابد که اوقات خود را خصوصاً شبهای دراز بمطالعه کتب تاریخ صرف و مغز خویش را با وهام و اخبار سلف آکنده یا پریش نماید. تاریخ را فقط برای فلسفه تاریخ و کسب تجربه باید آموخت که لذت تجارب عبرت انگیز و حقایق تربیت آمیز و مواعظ و پندهای سودمند بیشتر از داستانهای گوناگون و مبالغات غیر قابل قبول باشد.

این نکته را هم از کتاب تجارب الامم نقل می کنیم که مؤید بحث فلسفی تاریخی ما باشد.

البتة آنچه در ذهن باقی مانده نه عین عبارت مسکویه گوید: «من با فرزند کن الدول»

(۱) استاد صادق کیا که حقاً شایسته این مباحث مفیده است در این لغت

تحقیقاتی نموده و حتی مهرهای زمانه را در نظر گرفته که ویه خود به می باشد.

در اصفهان بودم ، سپاه خراسان دلیرانه شهر را گرفت و من با ولی نعمت خود تادلیجان (بهمن نام هم بوده) گریختیم . رکن الدوله آگاه شد و برای پس گرفتن اصفهان لشکر کشید . بسبب فزونی عده و نیروی خراسانی قادر بجنگ نبود .

ابن عمید که در آن زمان هنوز وزیر نشده بود برای من (مسکویه) چنین نقل کرد ، روزی رکن الدوله بمن گفت: ما جنگ را با خراسانیان آغاز می کنیم و حتماً پیروزی نصیب ما خواهد بود زیرا من دیشب در عالم رؤیا خواب يك انگشتر فیروزه پیدا کردم و حتماً فیروز خواهم شد .

مسکویه که کتاب خود را بعربی تألیف کرده چنین گوید، فیروزی در عربی بمعنی ظفر است (معناه الظفر) . اگر دانشمندی مانند ابن عمید که موثق و محل اعتماد است این حکایت را که خود شاهد و ناظر و مباشر آن بوده نقل نمی کرده رگز من این را نقل نمی کردم ، زیرا باور نمی کرد و آن را افسانه و دروغ میدانست و باینکه دارای عبرت و متضمن فلسفه تاریخ است با تصریح باینکه موهوم بوده در نقل و بیان آن مردد بود و از همین داستان اندازه صدق آن دانشمند در تاریخ خود و بحث در فلسفه تاریخ و عرض فواید آن معلوم میشود

یکی دیگر از مورخین عالم اسلام ابن خلدون است که مقدمه او بفارسی هم ترجمه شده از تعریف بی نیاز است . او مانند يك فیلسوف بزرگ در فواید و نتایج تاریخ بحث نموده و کتابی ارجمند برای فهم حقایق و شناختن ملل و ذکر طبایع و علل ترقی و انحطاط و وصف اخلاق و عادات بشر تألیف نموده و الحق چیزی باقی نگذاشته حتی در فلسفه شعر غور کرده باینکه او از نژاد خالص عرب بوده توحش اعراب و عدم شایستگی آنها را برای تمدن شرح داده که مثلاً میگوید : يك فصل در توحش اعراب که بهر جا میرسند کاخها را ویران میکنند و سنگ عمارت را زیر دیگ مینهند (بطور مثل) زیرا بیابان گردی و چادر نشینی آنها چنین اقتضا

میکند». کسی که این مقدمه را خوانده بر اندازه عظمت مبحث فلسفی تاریخی آن دانشمند کاملاً واقف میشود. او تاریخ بزرگ «عبر و احوال بشر» را نوشته اما محققین تصریح کرده اند که در قبال مقدمه که برای همان تاریخ نوشته شده خود تاریخ ارج ندارد. فقط مقدمه او ارجمند بود که بنام او معروف گردید.

مورخین بزرگ ایران و مطلق عالم اسلام با اینکه کتب معتبره تاریخ را بارنج بسیار و بحث دایم تدوین نموده اند متوجه فلسفه تاریخ نشده اند. علاوه بر غفلت آنها از عبرت تاریخ و درس فلسفی اجتماعی کتب آنها پر از خرافات و اوهام است مثلاً جلد اول تاریخ طبری که تاریخ او بزرگترین اثر معتبر است مملو است از افسانه های غیر قابل تصدیق و مفسد عقل و گمراه کننده خواننده است. کامل این اثر که ما ترجمه دو جلد از آن را انجام داده بطبع رسانیده ایم کمتر از پیشوای خود نبوده ولی يك نکته را که غیر مصدق است با انتقاد و تردید بلکه تکذیب نقل کرده و آن بدنباله تاریخ ضحاک و امثال او جهانگیری عرب را شرح داده که شمر نامی پادشاه یمن بوده و سپاهی که عده آنها صدها هزار یا میلیونها بوده بایران کشید و سراسر ایران را تسخیر کرد و از ترکستان هم گذشت و بچین رسید و صدها هزار یا میلیونها نفوس کشت که ابن الاثیر میگوید. کی بوده و کجا بوده و این صدها هزارها پشه بودند که او با سانی آنها را کشت و بالاخره تردید یا تکذیب میکند برخلاف طبری که تعبداً آن و امثال آنرا نقل کرده و هر دو خرافات دیگر رازیب جلد او نموده اند و سایر مورخین هم مانند آنها بوده چه قبل و چه بعد از آنها، مردم زمان هم آن اخبار و حکایات را تعبداً قبول میکردند. نوع مردم افسانه پسند و دروغ پذیر بودند و خصوصاً دروغی که باعث تعجب و تسکین خاطر آشفته باشد. امروز هم اوهام بالمره زایل نشده و حتی میان ملل متمدنه که از حیث صنعت و فن و هنر و آسایش بشر به اوج عظمت رسیده اند. خرافات ملازم اغلب احوال آنها

می باشد خصوصاً در مذهب و دین و تسلط روحانیین و نفوذ آنها حتی تاریخ حقیقی را مسخ کرده و برای اخبار سلف عبرت یا فلسفه نگذاشته اند. نوع مردم در وادی ظلمت و جهل گمراهند با اینکه نشر علوم و آداب باعث هدایت میشود و طبقه فاضله بر شیوع خرافات و رسوخ اوهام میان خاص و عام آگاه است ولی قادر بر دفع و قلع و قمع آنها نمیتواند زیرا اکثر مردم نادان و گمراه و کم خرد می باشند و این خرافات از دین تجاوز کرده سیاست هم احاطه می کند ولی در قدیم جهل بیشتر و تعبد فزونتر و اوهام خریدار داشت و بسبب عادت و سوء تربیت و نفوذ جهالی که بصورت عالم در آمده یار هنمائی که خود گمراه و نادان بوده یا اقتضای محیط و وضع معیشت یا دوام تبلیغ باطل مردم قادر بر فهم حقایق و کشف دقائق نبودند و از علم و ادب یا تاریخ نتایج لازمه را حاصل نمی کردند و نمی توانستند بدانند مورخ در ذکر فلان واقعه چه مقصودی داشته و شاید خود مورخ هم از مقصود خود غافل بوده و حیات مردم از حیث تعلیم و تعلم ناقص بوده و اگر علمی هم بدست می آمد بکار بسته نمیشد و زندگانی عموماً بی مبنی بر تعبد و قید و تقلید و نقل، خبر قابل تردید و ذکر داستان مجازی غیر مفید بوده .

بدنباله حکایت تعلیم نخستین خود این نکته را هم ذکر می کنیم . معلم این نویسنده در کودکی همان سالخورده که ننگ را سبک خوانده و باهشت خود «سک» را نمایش می داد و مانند اغلب معلمین اجتماع اعم از روستا، دین یا سیاست که عقاید فاسده خود را بامش و «سک» تحمیل می کنند این شعر را از بوستان بمن تعلیم می کرد :

قضا را من و شخصی از فاریاب رسیدیم در خاک مغرب بآب

مرا يك درم بود بر داشتند بکشتی و درویش بگذاشتند

چون باینجا رسید که آن درویش پارسا سجاده را بر آب انداخت و خود بر آن قرار گرفت و از دریا گذشت .

من در عالم کود کی گفتم : دروغ است . چگونه چنین کاری ممکن شود . او با همان سك يا با عصا مرا نواخت و گفت . تو کود کی که هنوز هر را از بر نمی دانی تو این را دانستی و سعدی ندانسته که می گوئی دروغ گفته؟ باید گفت . در آن زمان او هام چنین رسوخ یافته بود که سعدی نمی دانست حتی بعد از چند قرن کود کی پیدا شود که چنین افسانه را باور نکند . البته مقام سعدی و ادب سعدی که يك قرآن پارسی می باشد بالاتر و ارجمندتر از این به دو بطور مثال آن حکایت را گفته و بطور مثال هم آنرا آورده ایم که تعبد در او هام در آن زمان و هر زمان حتی عصر حاضر تا چه اندازه است و تاریخ یا فلسفه و عبرت مطلوبه از تاریخ نتوانسته این خرافات را محو کند با يك نگاه بروحانیون بودا یا مسیح یا سایر ادیان و تظاهر و تکلف و تسلط آنها این تعبد ثابت و مبرهن می شود . اعتبار تاریخ با شرح فلسفه آن برای اصلاح حال اجتماع آمده نه برای سر گرمی و کسب لذت و اتلاف وقت در مطالعه حکایات شیرین و بی فایده است . باز هم بطور مثال بداستانهای فردوسی و زال و سی مرغ و امثال آنها اشاره می کنیم البته ذکر آنها در شعر هم لذت دیگری دارد که قدرت و بلاغت شاعر هم در رسوخ آنها مؤثر است . فردوسی خود هم اعتراف میکرد که تاریخ را با تصرفات و تخیلات گوناگون بسط داده که می گوید .

که رستم یلی بود در سیستان منش کرده ام رستم داستان
شاید آن شاعر بزرگ از آرایش چنین پهلوانی فلسفه تاریخ و عبرت خواننده را در نظر داشته زیرا ایجاد يك قهرمان یا تعظیم يك پهلوان موجود و افزایش صفات و مواهب خارق العاده دلیری او و ستایش نیروی مؤثر و مظفر يك انسان عادی برای این بوده که رسم پهلوانی و دلیری و آئین شجاعت و تفوق بیشتر توسعه یابد و دلیران متعدد بوجود يك پهلوان در آینده و مردم نوعاً از تربیت شخص شجاع درس عبرت آموز گرفته خود شجاع باشند . اما فایده دلیری و قهرمانی و جوانمردی

در همان تبلیغ دعوت بشجاعت و مدح و ثنای دلیران و مبالغه در نیرو و قدرت آنان و ذکر وقایع خارق العاده حتی افسانه‌های غیر مصدق این است که دلیران خود از قوم خویش و استقلال ملت و مملکت دفاع کنند و نگذارند ستمگران بر مردم آرام تسلط یابند و مال و جان و عرض آنان را دچار مطامع و شهوات خود کنند پس تبلیغ یا مبالغه در وصف دلیران يك فلسفه تاریخی دیگری هم دارد که عبارت از حمایت مظلوم و دفع ظالم و نگهداری ضعفاء از تجاوز اقویاء باشد و با شرح چنین تاریخی اعم از منظوم و منثور يك درس عبرت آمیز برای جامعه حاصل می‌شود و فلسفه تاریخ و بیان وقایع خوب و بد برای همین مقصود آمده . اما وقایع دیگر هم ممکن است بدون قصد ذکر شده و هم میتوان گفت : جعل شده و جعل آنها ناشی از جهل مؤرخ یا خواننده است و هر دو در يك محیط مستعد نشو و نمو خرافات و اوهام زیست کرده و آثار مسخره آمیز آنها ناشی از سوء تربیت و غلبه جهل بوده و می‌توان گفت امروز هم آن جهل زایل نشده است . بر می‌گردیم بن تاریخ قدیم که ما بشرح آن در این کتاب می‌پردازیم مثلاً هرودت در تاریخ کوروش تصریح کرده که اژدها که دانسته بود که او باعث انقراض پادشاهی او خواهد بود و این در يك داستان مفصل آمده بدین سبب امر داد که او را بکشند و این کار را بهارپاك وزیر خود محول نمود و او کوروش را که نواده ولی نعمت خود بود بچوپانی سپرد والی آخر بعد اژدها که پسر هارپاك را کشت و کباب کرد و بخورد پدر داد و گفت : این گوشت فرزند تست این قبیل افسانه‌ها بسیار است که مؤرخین تعبداً بصورت وقایع مسلمة وارد کرده‌اند و نظایر و اشباه آنها بطوریکه اشاره کردیم در شاهنامه آمده و از این گذشته در کتب ادب هم افسانه‌های بسیار ذکر شده اعم از گلستان و بوستان و مثنوی و امثال آنها که ذکر یا حتی اشاره بآنها موجب تطویل است . اگر نقل آنها در تاریخ چه شعر و چه نثر برای درس عبرت و تعلیم فضیلت و تربیت جامعه و تقویت روح

دلیران و حمایت مظلوم و نشر عدالت و آسایش مردم آمده که مقصود مؤرخ یا ناظم همان فلسفه است که بدان اشاره می‌کنیم مسلماً خواندن و بکاربردن تعالیم آنها بسیار مفید و ضروری می‌باشد و گر نه ذکر اوهام و نشر خرافات جز ضرر چیزی ندارد و حتی الامکان باید این قبیل آثار زیان‌آور محو شود. در قبال هرودت گزنفون هم بود. او تاریخ خود را مبنی بر تخیلات نموده و ممکن است چیزهای واقع نشده را ساخته و بصورت يك تاريخ حقیقی در آورده است ولی چون او فیلسوف و دانشمند بوده نتایج مفیده را از تاریخ خود بدست مردم داده. بملل و بالاخص ملت یونان تعلیم داده که چگونه در عالم سیاست و اجتماع و نظام باید زیست و بملت پارس اقتدا و تاسی نماید و کوروش را مثال عدالت و فضیلت و تربیت و حسن اداره يك ملت قرار داده. در کتاب «سیروپیدی» این قبیل تعالیم را بحد اکمل داده است بنابراین اگر تاریخ او تخیل محض هم بوده بسیار مفید و عبرت‌آور و دارای فلسفه تعلیم و شایسته تقدیس بوده و هست. این نکته را هم ذکر می‌کنیم تا اندازه تاثیر او معلوم شود. روزی سقراط وارد يك قصبه شد. گرسنه بود و خواست نان بخرد و بخورد. شخصی از نجبارا دید که با تبختر و تکبر می‌خرامید او گزنفون بود که از مشاهیر اعیان آن زمان بشمار می‌رفت. سقراط از او پرسید: جائی که نان می‌پزند کجاست؟ گزنفون با تکبر اشاره بمحل کرد و خواست بگذرد. سقراط عمای خود را دراز کرده مانع رفتن او شده پرسید: جائی که آدم می‌سازند کجاست؟ گزنفون تعجب کرد و با حیرت ایستاد. سقراط گفت: اگر نمی‌دانی با من بیا. از همان ساعت او شاگرد سقراط و قرین افلاطون شد که سقراط او را هوشمندتر از سایرین می‌دانست. پس چنین فیلسوفی هر چند که سردار بزرگ هم بود اگر تاریخ بنویسد می‌داند چگونه باید فلسفه تاریخ را بنویسد بعضی از استادان تاریخ قدیم در عهد حاضر از تدریس کتاب او خود داری میکنند

و بالعکس اوهام دیگران را شرح میدهند و این هم ناشی از رسوخ اوهام است حتی در این زمان که علم و فضل آن باعلی درجه رسیده است . پس سقراط در يك کلمه خواست آدم بسازد و شاگرد او خواست با يك کتاب يك ملت بسازد بدین سبب تمام تاریخ خود را سرمشق تربیت ملل نمود و امتیاز او هم همین بود و بسیاری از اطلاعات در آن کتاب وارد شده که در جای دیگر نیست مثلاً: کوروش که خود نواده اژدهاڪ یا بقول یونانیها استياڪ بود برخلاف تایعات پدر بزرگ خود را نکرشته و حبس و تبعید هم نکرده بلکه وارث او کیا کسار دوم کوروش را دعوت کرده و دختر خود را هم باو داده و ما در این روایت بسیار تحقیق کردیم تا بیک حقیقت رسیدیم و آن عبارت از ذکر نام پنج پادشاه مادی باشد که آخر آنها کیا کسار مذکور است و استاد تاریخ در دانشگاه شیکاگو « ا . ت . اومسند » بوجود کیا کسار دوم تصریح نموده و بعید بنظر می رسد که گزنقون باقرب عهد او بزمان کوروش که يك قرن بیشتر نبود چنین اشتباهی را کرده باشد و خود نیز در سفر کوچ دادن ده هزار سرباز ایران را از نزدیک دیده بود .

در اینجا مثالی بعنوان شاهد فلسفه تاریخ از يك مورخ معاصر ذکر میکنیم تا فایده این بحث مفید کاملاً ثابت شود . گروسه دانشمند شهیر فرانسوی چنین گوید :

« دوران آرامشی که پس از جنگها و خونریزی های بابل و آشور بوسیله هخامنشی در شرق ایجاد شده (۳۳۴ - ۵۳۹) بحقیقت موجب نیکنامی و افتخار تاریخ بود . این آرامش برای کشورهای آسیای مقدم که بصورت میدانهای جنگ دائم در آمده و همه جنگجویان و دلاوران آن زمان در آنجا یکدیگر را از پای در آورده بودند کمال ضرورت را داشت و برای دنیای قدیم دوره آسایش محسوب می شد . سیاحان و مسافرین که بایران رفته اند همه در

پرسپولیس بارگاه جلال و عظمت و دربار شکوه هخامنشی، مکانی که اوامر شاهنشاهان ایران از آنجا بر سراسر دنیای آن روز حکومت می کرد تعظیم و تحسین فرود آورده اند. امپراطوری هخامنشی توسعه تمدن و فرهنگ مادی، بابل و آشور را در آسیای مقدم و از یوسفورتا سند تعقیب کرد.

چنانکه امپراطوری روم نیز بعد ببطلمدن یونان از بریتانیا تا ارمنستان مشغول شد. در این مورد یکی از قوانین مهم وقایع تاریخ جلب نظر می کند. کشورهای که باین ترتیب در صدد توسعه طلبی و بسط اراضی خویش هستند تمدن آنها يك قسمت از نفوذ عمقی و معنوی خود را از دست خواهند داد. این اصل که در تاریخ مکرر با آن مواجه می شویم یکی از غرامات سنگین توسعه طلبی محسوب می شود.

در واقع با تمام محاسنی که حکومت واحد هخامنشی در برداشت بگفته «اویس» از مدت ها پیش زمینه انتقال «چنین رهبری و هدایت تاریخ از آسیای مقدم بیونان فراهم بود»،

از این گفته اندازه بحث مورخ مزبور در فلسفه تاریخ و داوری او کاملاً معلوم می شود. او نخواست وقایع را بدون توضیح فواید آنها نقل و بشرح حوادث خونین با داستانهای سطحی اکتفا کند بلکه خواننده را بحقیقت تاریخ هدایت می کند و خود نیز داوری کرده می گوید: «تحقیق موجب نیکنامی و افتخار تاریخ بود» و آرامش آن زمان برای تسکین الام بشر ضرورت داشت و حصول و استقرار آرامش از روزگار کوروش آغاز شده و عالم متمدن آن زمان را فرا گرفته و سالها دوام یافته بود. و نیز بویرانۀ کاخهای هخامنشی اشاره می کند که چگونه سیاحان و مسافرین سر تعظیم فرود آورده بر بانی آن آفرین می گویند. البته مقصود از آن بنای ارجمند یا ویرانه های باقی مانده تعظیم سنگ و خشت نمی باشد بلکه تعظیم و تکریم عدالت و انسانیت

و حریت بشری باشد که بدست کوروش برای عالم آشفته و تشنه آرامش ایجاد شده بود که مظلالم آن روز گارو خونخواری و کشتار از حد گذشته بود و افتخار ایجاد آرامش و عدالت و بسط فرهنگ و تساوی بشر در حقوق را کوروش ربوده و تاابد بنام ایران جاویدان گذاشته است .

بنابراین اندازه تعمق آن مؤرخ دانشمند در فلسفه تاریخ و ذکر فواید آن معلوم میشود که چگونه در آن زمان آشفته و تشنه خون بشر ملل آسیای مقدم بجان یکدیگر افتاده قتل و غارت و تحریک را بزرگترین سرمایه حیات زور آفرین خود نموده و برای دشمنان خود که آنها نیز دارای همان صفات خونخواری و کینه جوئی بوده حق حیات قائل نشده بودند و در تسلط خود نسبت بیک دولت یا ملت اثری از آثار حیات نمی گذاشتند که جانوران را هم از بقاء محروم می کردند چنانکه آشوریها در ایلام کردند . پس طبیعت برای اطفاء آتش سرکش کین کوروش را بوجود آورد و از نارین خونین معاصر خویش عبرت گرفته بخاموش کردن آتش کوشید و برای ملت خویش و عموم بشر رسم و اثر تشریف مقرون بنام نیک و افتخار جاوید گذاشت . البته بحث در علل و مقدمات و نتایج و فواید یا مضرات تاریخ حوادث و وقایع ضرورت دارد و مؤرخ حقیقی و هوشمند بمنزلۀ استاد بشر است که بمردم رسم و آئین یک زندگانی شریف و آرام را می آموزد و عنوان تعلیم را از همان وقایع و مقایسه از منہ و شرح فجایع اقتباس می کند که خوب را در ذات خود خوب وصف کند و بد را در حد خود بد بداند و سوء اثر آنرا شرح بدهد .

وقتی يك مورخ با فصد و فهم شرح حال يك يهودی را بنویسد که مثلا در کنار رود فرات زیر سایه کاخهای بلند که پایه آنها سرستمدیدگان است نشسته آلت موسیقی را نواخته و فلان شعر را گفته : که چگونه نبوکد نصر مبانی پرافتخار يهود را ویران و مردم فلسطین را گرفتار و پریشان کرده تا بجائی برسد که یگانه معشونه

یا جفت و یار خود را بدست دشمن خونخوار گرفتار دیده دشمن عفت او را ربوده ، معبد یهود را منهدم کرده ، اموال يك ملت را بتاراج برده و قوم آن شاعر یهودی را بخون کشیده که خود ناظر قتل پدر و برادر بوده ، اشک می ریخت و خاطرات خود را با نغمه ساز ابراز می کرد. دست او که مظلوم بود بهیچ چیز جز شعر و موسیقی و آه و ناله نمی رسید بعد مردی بنام کوروش بروز واسراء را آزاد میکند و اموال منهو بهرا برمیگرداند و معشوقه را مثلاً بعاشق یا زن را به شوهر یا خواهر را برادر یا مادر را بفرزند و امثال اینها برساند این مرد تا چه اندازه در نظر او شایسته تقدیس میباشد؟ این تقدیس و احترام و پیستش از مجموع افراد بيك جامعه ستم کشیده می رسد و يك ملت نه تنها به شعر نجات دهنده خود را بلکه حتی در کتاب مقدس خویش ستایش مینماید و ملت حق شناس یهود بیشتر از قومی که کوروش را بوجود آورده و در آغوش پرورانیده اند بتقدیس و تعظیم او مبادرت میکند و جشن عدالت او را يك سنت غیر قابل زوال میداند و آن نغمه شاعر که باید در فضا پخش شود بصورت يك تاريخ حقیقی تدوین شده و ظلم را زشت و عدالت را مایه حیات افراد و اقوام دانسته و برای ملل دیگر نسلاً بعد نسل عبرت از فلسفه تاریخ میگذارد که امروز ما بفرایم این فلسفه اشاره یا تصریح میکنیم و هر چه در این مباحث بیشتر وارد میشویم بشر را بیشتر تشنه عدالت می بینیم خصوصاً در این زمان که اسلحه تخریب و قتل نفوس اختراع و کشف شده و بمب اتم عالم را بفنا تهدید میکند که دیگر آشور بانیپال احتیاج بنمک پاشی بر زمین ندارد تا حتی جانور هم زندگانی نکند. عالم بزوال تهدید میشود و سازمان ملل قادر بر دفع آشورهای کنونی نمی باشد ولی چیزی که از تاریخ برای ما میداند منشور حقوق بشر است که کوروش آنرا بوجود آورده و بر سنگ نقش نموده که امروز بر قلوب مردم نقش بسته و با توجه بفلسفه تاریخ و عبرت گرفتن از وقایع اندازه عظمت مرد تاریخ که کوروش باشد معلوم میشود بنابراین بحث در

وقایع دیرین و زمان کنونی یکسان است و باید بنتایج مطلوب از تاریخ توجه شود و عبرت گرفت و احتراز کرد و فاجعه هیروشیما را مثلاً مانند واقعه ایلام و ویرانی آن دیار دانست بتفاوت اینکه آن هجوم توحش آمیز در آن زمان چنان بود و این بمباران تمدن آمیز در این عصر چنین است و اگر يك شاعر در آن زمان فاجعه را وصف میکرد در این زمان شعراء و نویسندگان و علما و مورخین و صلح پرستان باید بر عالم انسانیت ندبه بگویند و فجایع بمباتم را همیشه مایه تسکین طغیان جنگجویان نمایند . تاریخ چه در قدیم و چه در حال حاضر باید فلسفه و عبرت يك نحو اثر مفید برای احساسات بشر داشته باشد و ما میکوشیم در مقالات خود این فلسفه را حتی الامکان در ضمن تحقیقات تاریخی بیان کنیم تا بتوان بر زخم انسانیت مرهمی گذاشت و آلام اسفانگیز بشر را تخفیف داد و تاریخ اثر خود را در عبرت از گذشته ظاهر کند.

کشور ماد و پادشاهی کورش کبیر

باید دانست کوروش بر چه کشوری فرمانروائی داشت و چگونه دو کشور ماد و پارس را یکی کرده بایجاد شاهنشاهی آغاز نمود . تاریخ پارس و انشان مبهم و مجهول است . اگر نامی از آن دو ایالت یا مملکت برده شده فقط بسبب کوروش وجانشینان او بود . انشان که قسمتی از ایلام بوده و مستقلا معروف نبود و اگر چیزی در باره آن ذکر شود در تاریخ ایلام مستهلك می گردد و عجب این است که تاریخ خود ایلام با آشور و بابل مخلوط شده . مثل اینکه این سه مملکت دارای يك سر نوشت بوده . هریکی از اقوامی که ساکن سه کشور بودند بردیگری غلبه کرده مقدرات مغلوبین را با احوال خود یکسان می نمودند بسیاری از مؤرخین در شرح تاریخی آنها چنین می نویسند . «تاریخ آشور و ایلام و بابل» بدون تفکیک مگر آنها ئیکه فقط يك موضوع مخصوص را در نظر گرفته بحث در تاریخ بابل یا آشور می کردند علت این است که قوم هر سه کشور همواره در حال تسلط بر یکدیگر

و اختلاط غاب و مغلوب بودند . اکنون این بحث را بوقت دیگری موکول می-کنیم هر چند اول باید بکشور کوروش که پارس و انشان باشد توجه نمود ولی چون هر دو دارای تاریخ مستقل و روشن نمی باشند ناگزیر باید ایلام را شرح داد و بحث در ایلام بالطبع بآشور و بابل می کشد . مؤرخین هم ایلام را از ایران جدا میدانند و حال آنکه وضع جغرافی آن اقتضا دارد که از ایران شناخته شود و چون قسمت انشان از خود ایلام است نمی توان آنرا خارج از ایران دانست در هر حال چون ما در باره شاهنشاهی کوروش بحث می کنیم اعم از اینکه ایلام در قدیم جزء ایران بود یا نبود مسلماً ایلام و دو کشور دیگر آشور و بابل باضافه ممالک دیگر ایران بزرگ تشکیل می داد . اکنون بتاریخ ماد مجملاً می پردازیم که آن کشور اساس پادشاهی کوروش را محکم و استوار نمود .

آغاز تاریخ ماد

باید دانست که دو قوم ماد و پارس یکی بوده و از هندو اروپا با سایر اقوام آریائی مهاجرت نمودند و اقوامی بسند و هندرفته و قبایلی بایران آمده که همه از یک نژاد می باشند . در اصل مادیها و طریق مهاجرت آنها اختلاف است (اپ-ر) (Oppert) خاورشناس فرانسوی مادیها را «التائی» می دانست و سایرین با شبهه او پی برده اند . «هروزنی» در کتاب «آسیای مقدم» خلاف این عقیده را دارد و طریق مهاجرت آنها را رود ارس دانسته و یک نقشه بسیار مفید برای مهاجرت تمام آریائی ها ضمیمه کتاب خود نموده که هر قومی را بخوبی نشان می دهد از چه طریقی عبور کرده و چگونه به محل رسیده که فقط مادیها و پارسها را در نظر می گیریم.

اطلاعات مورخین نسبت به کشور ماد کم می باشد ولی با اینکه در پارس شش پادشاه قبل از کوروش بوده ماد تاریخ روشتری داشته و بیشتر وقایع آن ضمن حوادث و حملات آشور آمده آن هم در کتیبه ها «تبیگلات پالسر» اول (بزبان آشوری-توکول پلشر) که تقریباً یازده قرن قبل از میلاد بکردستان که بعد ضمیمه ماد گردید لشکر کشید. شلم نصر در سال ۸۳۸ ق.م بنزدیک «پارسوا» که پارس تعبیر شده رسید و از (آمادای) بیست و هشت امیر یا پادشاه اسیر کرد و در آن جنگ برای نخستین بار نام ماد

آمدولی مسلم نشد که مقصود از «پارسوا» پارس باشد. (شمسی اداد) نام ماد را برده که کشور را تسخیر نمود. از فزونی عدۀ اسراء که در میان آنها بیست و هشت فرمانروا یا پادشاه بود و از کثرت غنائم معلوم میشود که کشور ماد هم پر جمعیت و هم آباد بود. در آن زمان يك نکته از تاریخ ذکر شده و آن عبارت از این است که «آداد نیراری» سیم در سنه ۸۱۰ ق م بماد لشکر کشید و نقاط غربی ایران را گشود و آن نکته این است که زن داسانی او (تمورامات) شاهزاده بانوی بابلی همراه او بود این زن «سمیرامیس» ملکه جهان که تا امروز شهرت او عالم را گرفته^۱ بعد که پادشاه ماد قدرتی یافت در قبال آن ملکه بابلی که کشور ایران را گشود خود يك ملکه بمملکت بابل فرستاد که زن بخت النصر (نبوخذ نصر) و دختر (هووخستر) و نام وی «امی تیس» بود^۲. این قبیل زن‌ها در آن روزگار خود باندازه يك جهان و يك زمان دارای عظمت و تاریخ بودند ولی جز افسانه‌های فریبده از آنها تاریخ مفصل حقیقی نمانده و از نام آنها می‌توان بعظمت ماد پی برد که یکی عروس جهانگشا و دیگری عروس کشورستان بودند و در زمان همین عروس ایرانی عظمت کشور ماد باوج رسید و پادشاهان ستمگر آشور پامال

۱- Semiramis بعضی محققین سمیرامیس را مادر اداد نیراری دانسته که زن شمس آداد بوده و این بحقیقت نزدیکتر است و گو باد و جنك واقع شده که در هر دو سمیرامیس بوده یکی باشوهر و دیگری با پسر خویش

۲- بخت النصر (نبوخذ) باغهای معلق بابل که یکی از عجایب هفتگانه دنیا باشد برای زن خود «امی تیس» دختر «هووخستر» ساخت و یکی از غرایب اتفاقات شهرت غلطی که بنام «سمیرامیس» شایع شده که باغها را اوساخته است و حال اینکه بنام شهبانوی ایران و عمه مادری کوروش بود بنا بر این دو عروس مزبور از آن روزگار تا کنون شاغل افکار جهانیان شده و امروز آثار جدیدی هم بنام آنها احداث می‌شود مثلاً بزرگترین مهمانخانه یاسینا بنام «سمیرامیس» می‌باشد و اگر مجال بیشتری داشتیم داستان هر دو زن را نقل می‌کردیم

سطوت مادیان که پارسیان هم با آنها شرکت نمودند گردید و پادشاه نامبرده مادجد مادری کوروش بود که عظمت خود را میراث او نمود. چون بحث در تاریخ ماد قبل از تشکیل سلطنت اجداد کوروش مفصل و خارج از موضوع ماست از شرح آن می گذریم. بتاریخ پادشاهان آریائی که دودمان کوروش از حیث مادر باشند مجملا می پردازیم.

بنیاد پادشاهی ماد

نخستین پادشاهی که سلف اجداد مادری کوروش را تأسیس نمود «دیو کس» (Diokes) بود (۷۰۸-۶۵۵) که تقریباً بیش از یک قرن قبل از کوروش بود. آن مرد فرزندهقانی بود که که بحسن اداره و لیاقت و کدخدائی معروف شد و خود مردی عادل و مدبر و دانا و متین بود که غالباً مشکلات مردم را باسانی حل وضعفاء وزیرستان را حمایت و از هجوم دزدان و راهزنان جلوگیری می نمود وجود او برای عموم مردم که در پیراهون قریه اویزیست می کردند مغتنم شده صیت او بهمه جارسیده و چون در آن زمان آشور همواره بماد حمله و تجاوز می کرد مادیهایك قائد دانا و توانا لازم داشتند قوه و تدبیر و حسن اداره را در او احراز کرده بودند همه نسبت باو اطاعت و تمکین می نمودند او در کارهای مردم هیچ اجر و مزد نمی گرفت ناگزیر از رسیدگی بکارهای خویش بازمانده و آسایش و زندگانی کشاورزی خود را فدای اجتماع کرده بود وضع زندگانی خود را بهانه کرده از رسیدگی بکارهای مردم خودداری نمود که ناگاه حوادثی از قبیل دزدی و غارت و اختلاف و جنگ و جدال رخ داد مردم ناگزیر باو توسل نمودند و او پناه آنها را مغتنم شمرده شرایطی پیشنهاد کرد که شخصی را بعنوان پادشاهی انتخاب کنند او نیز اسبابی فراهم کرد که خود برگزیده شود و اوضاع هم فقط برای او میسر می شد و از همان تدابیر حسن سیاست و لیاقت و تعویق او بر همگان نمایان

گردید. دیو کسی پادشاه شد و فوراً بمردم تکلیف کرد که يك شهر بزرگ احداث و بنا کنند آنها شهر همدان را ساختند.

(هگمتان) (یا کباتان)^۱ ولی مسلم شده که احداث آن شهر قبل از او بود زیرا نام آن در یازده قرن قبل از میلاد در کتیبه آشور ذکر شده است:

۱- معنی این کلمه محل انتقای طرق می باشد که مرکز کشور ماد شده و بهمه جا از

چهار جهت راه داشت .

احداث شهر و بنای کاخ شاهی

شاه فرمود که يك کاخ بلند بتقليد معبد معروف «بیرس - نمرود»^۱ بسازند چیزیکه موجب شگفت است ترقی سریع تمدن ماد با ترقی و ازدیاد عظمت آن پادشاه بود که آن قصر بامجاوده برپا شد و یکی از موارد اعجاب مورخین گردید که «هرودت» و سایرین آنرا خوب وصف نموده اند . آن قصر هفت قلعه تو بتو داشت که هفت دیوار یکی بدیگری احاطه می نمود . و نیز بتقلید آثار یا معابد بابل و بالاخص معبد بیرس برای هر یکی از دیوارها رنگی ایجاد کرده بودند . دیوار اول سفید و دوم سیاه و سیم سرخ تند و چهارم آبی و پنجم سرخ بازو ششم سیمین (نقره) و هفتم زرین بود که این رنگها در بابل علامت سیارات سبعة بود . خزائن شاه هم در درون قلعه هفتم محفوظ شده . این کاخ تفصیلات دیگری دارد که موجب درازای سخن و خروج از موضوع می باشد همین قدر باید دانست که هر نحو تفصیلی که داشت بافتخار اقامت کوروش در ایام کودکی مقرون بود و در همان دربار عظیم که از روز نخست بعظمت و فراخی آن اهتمام شده بود مرد تاریخ پرورش یافت و اگر

۱- هنوز این معبد نزدیک شهر حله در بین النهرین کنار رود فرات و پنج فرسنگ

دور از کربلا موجود و بهمین نام معروف است (بیرس - نمرود) مولف هم آنرا دیده و حفاریات بابل را عیناً مشاهده نموده است که یکی از آثار تمدن عظیم بابل می باشد.

نام کوروش نمی بود نامی از این کاخ نمی آوردیم . آن کاخ با آن بلندی ویران و نابود گردید ولی نام کوروش روز بروز ورد زبان خاص و عام می گردد .

اگر مشاهده ویرانه آن کاخ که مدتی مسکن کوروش بود برای کسی میسر نشود بنای عدل و داد که هنوز بنیاد آن سر بآسمان می ساید منظور و مشهود علاقه مندان بآزادی و آبادی و انسانیت می گردد . آری کوروش بتصدیق مورخین که در عقاید خود مختلف و در محل اقامت کوروش در این کاخ متفق می باشند همان کاخ که بعد دربار جدمادری او « استیاك » شده بود بوجود داعی فضیلت و حامی انسانیت و ناشر عدالت مزین شده بود و بهترین رنگهای آن رنگ حریت بود که کوروش را از آن دیوارها بلکه زندانها آزاد کرده سر بکوه و بیابان داده بنجات بشر و آزادی گرفتاران و زندانیان کوشید. او صحرا و فضای آزاد را بر کاخها ترجیح می داد و تمام عمر خود را صرف احسان و عمران نمود . کوروش در همان کودکی بزرگ بود که بزرگواری او بیش از اندازه آن کاخ بود بلکه بیش از فضای غیر محدود هم بدین سبب همان بزرگواری از آن زمان تا این عهد کشید و سراسر جهان قدیم و جدید را پر از وجود کوروش نمود . هنوز ترانه های آزادی بخش کوروش و نغمه عدالت و حقوق بشر در فضا طنین انداز و نشاط آور و روان پرور است که امروز بزرگان هرملتی که نام او را می برند بدین عنوان مباهات می کنند که او آریائی بود و اگر هیچ بهره از فضیلت او نبرند بهمین اکتفا می نمایند که ما هم آریائی و از این حیث بسی افتخار می کنیم . این مرد آریائی باعث مباهات سامی و حامی هم شده بود که سامیان را آزادی و آسایش و سعادت بخشید گنجهای غارت شده آنها را هم پس داده که خود گنج نام نیک را تا ابد احراز نمود .

شرح درود دیوار و ذکر رنگهای گوناگون کاخ بلکه تفصیل تاریخ ماد و پارس اینها همه بهانه است . مقصود ما کوروش بزرگ و از کوروش مرام بزرگ ایرانیان

است که عدالت و حریت و فضیلت و انسانیت را بصورت يك انسان بلکه فراتر از آن مجسم نموده مثال تقوی و عفت و شرف قرار داد . او مرد آسیا بود که چهار قاره دیگر امروز از حیث افتخار مستعمره همان مرد آسیائی می باشد . دانشمندان و بزرگان هر قومی بفضایل کوروش و مبادی انسانیت تمتع می کنند و میدانند که بیست و پنج قرن پیش چنین بزرگواری اصول عدالت و حقوق بشر را وضع کرده و تا دنیا باقی است اصول کوروش جاویدان خواهد بود . زهی مردی که مردانگی را مایه زندگانی جاوید نمود .

باز برمی گردیم بتاریخ تا بخوانند گان مجال داده از هر حرفی که نوشته می شود خود در مغز خویش يك عالم انسانیت بسپارند و پرورانند و از قلم نویسنده بی نیاز باشند اینك بقیه آن :

ایجاد سپاه و تمسیق لشکر

دیو کس برای ماد سپاه ایجاد کرد . سپاهیان را منظم نمود . برای قصریکه ذکر شد نگهبانان معین و طوایف ماد را با اتحاد دعوت نمود . حدود کشور را نگهداشت همه جا دیدبان گذاشت . پیکها را بیکدیگر پیوست . اسلحه را ساخت و پرداخت و از حسن تصادف در آن هنگام پادشاه آشور (سناخریب) سرگرم جنگ ایلام بود و او مجال آبادی بلاد و توسعه عمران و ایجاد نظام عام یافت . ارتش منظمی هم بوجود آورد .

او بکارهای رعیت شخصاً رسیدگی می کرد وضع دادخواهی و حل مشکلات را تغییر نداد ولی مردم را که همج و وحشی بودند تربیت و بآداب و رسوم و لزوم احترام بزرگان وادار نمود که از حال هرچو مرج و سوءادب و گستاخی و خودسری و بی باکی در آمدند و در عداد ملل متمدنه آن زمان محسوب شدند از همان زمان گاهی خود را از انظار مردم پنهان می کرد تا از سوء معاشرت احتراز شود . آنگاه

مردم دانستند که پادشاه باید موجود دیگری باشد ولی این میراث را کوروش قبول نکرد و خود را از این حیث مرد دیگری دانست که از صف ستمگران و پادشاهان خود خواه کنار بکشد و با مردم بیامیزد و برابری و برادری را بجای احترام و احتفا در قصر و افراط در عیش و نوش بکاربرد و این امتیاز را از این حیث داشت که خود میان رعیت يك موجود عادی باشد و وجود خود را منوط بهستی مردم بداند. آشور غافل از قدرت ماد بود و شاه برای مزید اغفال باج مقرر پیش را می پرداخت و چون خود را از هر حیث نیرومند دید یکباره باج و خراج را برید که آشور حمله کرد و تا کرمانشاهان امر در رسید و چون قوه غیر منتظره مادر مشاهده نمود ناامید گردید . این نخستین بار بود که عظمت پادشاه ماد اشتهار یافت و اقتدار آن دولت از آن روزگار برقرار گردید . چند جمله از تاریخ یا قول مورخین دیگر هم نقل میشود که از هر حیث سودمند است خصوصاً از حیث مقایسه اخلاق کوروش با دیگران .

آداب و رسوم ماد

هرودت این روایت را کرده و از مؤرخین دیگر تایید نشده است :
«دیو کس» بقدرت رسید و بعدالت هم مشهور گردید ولی در همان حین و حال آغاز استبداد و خودکامگی نمود . یکی از فرمانهای او این بود که : «هیچ کس به حضور شاه بار نیابد . هر که هر کاری دارد باید با پیغام یا نامه بشاه برساند کسی حق خندیدن یا آب دهان و آب بینی بر زمین انداختن در حضور شاه ندارد . مقصود او این بود که مردم شاه را عنصر دیگری غیر از سایرین بدانند و اگر از دیدار دائم شاه محروم شوند طبیعت او را بالاتر بدانند و یک طبیعت و مزیت دیگری برای او تصور کنند .

در اینجا دو نکته مورد توجه است . یکی این است که مردم را تادیب و تربیت می کرد و شاید تربیت ایرانیان در قبال بزرگان از همان زمان پدید آمده بود که نزد ملل دور و نزدیک معروف و مشهور گردید . دیگر این است که با علم کوروش با اخلاق و احوال ملوک و رعایا و مشاهده همان اوضاع که عبارت از جدا شدن شاه از مردم و خود را بالا بردن و احترام از افزونی ملاقات و دخول در اجتماع خود ضد آن عمل کرد و اخلاق دیگری آورد که شبیه با اخلاق پیغمبران است و از اختلاط با مردم و مساوات فواید بسیاری رهبرد . دیو کس جدا علای کوروش می کوشید خود را بالا ببرد که

مردم باو نرسند و کوروش سعی می کرد که مردم را بالا ببرد که باو برسند. فرق بسیار است مابین ترقی فرد و تنزل اجتماع و عکس آن که ترقی اجتماع باشد بدین سبب شاهنشاهی کوروش دو قرن ماند و باز بعد از آن تجدید شد و باز چند قرن در پارسیان ماند ولی سلطنت دیگران زود نابود می شد.^۱ این راهم از محقق دانشمند «ویل دورانت» نقل می کنیم. «اکباتانا (Acbatana) در درهٔ زیبائی^۲ واقع شده

- ۱- یکی از عجایب روایات عوام این است که در همان کشور قدیم ماد که در پیرامون شهر کرمانشاهان باشد يك تپه بلند که معلوم است خاک دستی ریخته شده و غیر طبیعی باشد معروف بته «مراد حاصل» و عوام گویند چون عده ای از مظلومین در اطراف کاخ شاه جمع شده و خواستند شاه بنظم آنها رسیدگی کند و کسی نمی توانست بشاه برسد ناگزیر خاک از زمین برداشته و در آن محل ریخته و بتدریج آن محل را بالا بردند و خود بر آن محل ایستاده مشرف بقصر شاه شدند. شاه چون وضع تازه را دید که چنین جای مرتفع نبود علت را پرسید گفتند: «اینها فلان مردمی هستند که تظلم می کنند» او بکار آنها رسیدگی کرده مراد آنها حاصل شد که آن تپه از همان زمان بنام «تپه مراد حاصل» معروف شد. این افسانه مؤید روایات آن زمان و حاکی اخلاق پادشاهان خود خواه و متکبر می باشد و همین حکایت برای مردم يك ملکه شده که باید طبیعت شاه بزعمر و دوت غیر از طبیعت مردم شناخته شود ولی عوام نمی دانند که این داستان در کدام زمان و آن شاه کدامیک از پادشاهان بود همین قدر می دانند باید قبل از اسلام و در آغاز تاریخ باشد اما خود تپه باید چنین باشد که در ازمه قدیم در هر مسافتی يك تپه ساختگی برای دیده بانی و خبر و بر حذر کردن مردم یا سپاهیان از خطر حمله ناگهانی دشمن بود که شبها بر آن آتش می افروختند. مؤلف خود هم محل را دیده و هم افسانه را از مردم شنیده که مدعی بودند دهان بدهان از پیران نقل شده است. امثال آن تپه ها همه جا می باشد.
- ۲- امروز یکی از دره های زیبا «دره مراد بیگ» معروف است.

و آبی که از ذوب برف از کوهپای بلند جاری میشود باعث خرمی و حاصلخیزی آن می‌گردد. نخستین پادشاه ماد «دیو کس» (Dioces) پایتخت خود را در آنجا نهاد. کاخ عظیم پادشاهی بر آن دره مشرف بود که دو کیلومتر بنای آن بود. چون بتاریخ آغاز سلطنت در ایران می‌رسیم و خوانندگان باید براساس آن آگاه شوند باز چند جمله از تاریخ تمدن بقلم همان مؤرخ نقل می‌کنیم که بسیار خوب تتبع کرده است :

«این دولت مستعجل مجالی پیدا نکرد که در بنای تمدن عالم-هم بزرگ و کافی داشته باشد. تنها کاری که کرد آن بود که راه را برای فرهنگ و تمدن ایرانیان هموار نمود. ایرانیان زبان آریائی و الفبای سی‌وشش حرفی خود را از مردم ماد آموختند و مادیها سبب شدند که ایرانیان بجای لوح گلی کاغذ پوسنی و قلم را بکار ببرند. در آبادی و شهر و کاخ سازی بنصب ستونها پرداختند. و هم از مادیها این قانون را آموختند که باید هنگام صلح و سلم بکارهای کشاورزی و صنایع پردازند و در وقت جنگ و دفاع دلیر باشند. و نیز کیش زردشت و اعتقاد باهورامزدا و اهریمن و شرایع آن دین در ماد باعث احترام پادشاه شده که او را پدر جامعه می-دانستند و پدر در شریعت زردشت رئیس خانواده و بالطبع محترم است. تعدد زوجات هم آمده و کلیه قوانین ایران با قانون ماد شباهت تامه داشته در کتاب دانیال این آیه آمده : تا موافق شریعت مادیان و پارسیانی که منسوخ نمی‌شود الی آخر» همه جا ذکر پارسیان و مادیها با هم می‌آید زیرا ریشه همه همان ماد است ولی افسوس که از ادبیات ماد حتی يك پاره سنگ هم نمانده است که برای ما سند تاریخی باشد^۱

۱- نه تنها پاره سنگ نمانده بلکه آن کاخ عظیم ویران شده و از آن حتی يك اثر عادی نمانده است زیرا بنیاد آن با خشت بوده است فقط يك مجسمه شیر سنگی باقی است که در باره آن اختلاف بسیار است و مؤرخین اسلامی اعم از عرب و ایرانی آنرا طلسم حافظ شهر دانسته‌اند! (موهوم)

(ایرانیان کوروش را پدرمی گفتند چنانکه بدان اشاره شده).

بعدازاو «فرورتیش» (۶۵۵-۶۶۳-ق.م) که پسرش باشد بسلطنت رسید .
(هرودوت-فرا اُرتس خوانده ولی در کتیبه بیستون نام او همین است و یونانیها همیشه تصحیف و تحریف می کردند) . این پادشاه بعظمت ماد افزود و او توانست پارس را با ماد متحد یا تابع و مطیع کند: در زمان او ایلام هم ویران و با خاک یکسان گردید.
«آشور بانی پال» در سنه ۶۴۵ قبل از میلاد از فتح و تخریب ایلام فراغت یافت بگرفتن باج از ماد اکتفا کرده سرگرم عیش و نوش و بنای معابد و قصور گردید و ماد و پارس بسبب غفلت او برای استحکام مبانی پادشاهی مجالی پیدا کردند و بر تمدن و آبادی کشور خود افزودند. مدت پادشاهی او ۲۲ سال بود ماد و پارس نه تنها از حملات آشور آسوده شده بودند بلکه خود را آماده يك هجوم بر آشور و انتقام از آن مردم خونخوار می نمودند

چون بعقیده آن پادشاه وقت رهایی از تسلط آشور رسیده بود باج را منع و جنگ را آغاز کرد ولی ارتش دلیروورزیده آشور پیروز شد و باز ماد را خاضع و مطیع نمود تا زمان فرزنداو که روزگار آشور بر گشت و ضمیمه کشور ایران گردید.

«هووخشتر» (۵۴۴-۵۸۵ ق.م) (هرودت-کوآکسار)

در زمان این پادشاه و با اتحاد ماد و پارس ایران دارای عظمتی شد که پیش از آن نبود و می توان گفت با تسلط همین پادشاه بر اطراف ، شاهنشاهی در شرف تشکیل بود و بعد بدست کوروش تکمیل یافت . پادشاه ماد از شکست پدر خود عبرت گرفته شروع بتشکیلات سپاهی قوی و عظیم نمود . سواران ماد را که بعد معروف شدند و در لشکر کشی کوروش امتیاز داشتند بهمت او تربیت شدند . اسبهای مار مخصوصاً اسبهای نسا (نیسایه) بزیبائی و تندروی و تاب و توان معروف بودند . سواران هم فن جنگ را خوب آموختند و تیر اندازی از پشت اسب

یکی از هنرهای آنها بود، چون سپاه پیاده را که هم تیرانداز و هم شمشیرزن بودند بسپاه سوار نظام پیوست و از این حیث دارای نیروی کافی شدند بکین آشور برخاست و سپاه شکست ناپذیر آشور را با حملات پی در پی که از آنها انتظار نمی رفت پراکنده و مجبور بمحاصره در شهر نینوا نمودند. این جنگ يك رعب بی سابقه در دل اقوام مختلفه انداخت و بسیاری از ملل که مغلوب آشور بودند شادی نمودند خصوصاً یهود در تورات کتاب « ناحوم باب دوم » در وصف این جنگ باندازه هنرنمایی و قدرت ادبی و شعری بکار گرفته که خود بهترین نمونه لذت بخش تاریخ است و مامحض احتراز از تطویل از نقل آن خودداری می کنیم. همین قدر بلباس ارغوانی مادیها و گردونه ها که معلوم میشود مادیها بسیاری از آنها را بکار برده بودند و اسلحه خوب و شمشیرها و نیزه ها اشاره می کنیم که مادیها در پیروزی خود هنرنمایی کرده بودند. آشوریه در پایتخت آباد و محکم و عجیب که مرکز غارت بشر و گنج ثروت مغلوبین بود محاصره شدند نزدیک بود مادیها شهر را فتح کنند که خبر هجوم سکاها بایران رسید. مادیها ناگزیر شهر را در حال محاصره گذاشته برای دفع دشمن بزرگ بآذربایجان رفتند.

« آشور حیدین » دختر خود را بسر دار سکائی داده بود و حمله آنها ناشی از تدبیر سیاسی بود. در جنگ آنها پادشاه ماد شکست خورد ولی بالیاقت خود توانست با آنها صلح و آنها را از ایران دور کند. در آن زمان سیاست دو طرف متحارب در قسمت عمده آسیا و قسمتی از آفریقا کار گر بود. از بابل تالیدیه و اسرائیل و مصر تسلط و رعب آشور کار گر بود و در پیروزی مادیها هم بی اثر نبود زیرا همه انتظار داشتند که آشور بدست ماد و پارس معدوم شود چنانکه شد. چون شاه ماد از سکاها فراغت یافت دوباره آشور و نینوا را قصد نمود. « هوو خستر » با پادشاه بابل « نبوپالاس سار » متحد شده حمله خود را با شور ادامه داد. شهر کالاه را که در تورات بنام « کالج » آمده

ویران کرد و پایتخت را که «نینوا» بود گشود و ولی قبل از فتح آن پادشاه «آشور» دستور آتش داد که قصر و خزائن یکسره سوخت. چنان آن شهرها و آن کشور ویران گردید که تا امروز هنوز ویرانه است. «گزنقون» مورخ شهر که هنگام عقب نشاندن ده هزار سپاهی یونانی از آنجا می گذشت چنین گوید: «آنجا خرابه های شهر بزرگی بود که آنرا لاریسامی نامیدند و در زمان قدیم مساکن مادیها بود» در ذهن آن مورخ خطور نکرده بود که آنجا بزرگترین پایتخت دولتی بود که مقدرات دول و ملل در آنجا قرار داشت. (یونانیان کالاه و نینوارا «لاریسا» و «میس پیل» می نامیدند) پادشاه ماد از آن تاریخ بر چندین مملکت مسلط شد و بسار دهم رسید. ایران عظمتی یافت که قبل از آن تصور نمی شد زیرا دولت غالب را مغلوب نمود. در اینجا يك جمله از عقیده مورخ شهیر و محقق بزرگ (ویل دورانت) نقل می کنیم که برای شاهنشاهی ایران بهترین گواه است او گوید: «در زمان پادشاهی خود کشور ماد را از صورت ایالت آن هم در تصرف کشور دیگری به صورت امپراطوری بزرگی در آورد که آشور و ماد و ایران را شامل بود» از این جمله مسلم میشود که شاهنشاهی ایران در آن زمان شروع و تکمیل آن بدست کوروش انجام گرفت. کوروش شاهنشاهی ایران را بحدی رسانید که در آن زمان یگانه امپراطوری و نخستین شاهنشاهی عالم محسوب شد. او نه تنها شاهنشاه بزرگ تاریخی ایران بود بلکه شاهنشاه بی مانند سراسر عالم و قبل از او کسی بعظمت و جهانگیری او نرسیده بود با صرف نظر از اصول عدالت و انسانیت. تاریخ ماد را بعنوان يك مقدمه برای شاهنشاهی کوروش مختصراً نقل نمودیم و گرنه باید آغاز عظمت و امپراطوری ایران را در همین فصل شرح دهیم و ممکن است در فرصت دیگری جنگهای ماد بالاییه و مشروح تسخیر آشور را نقل کنیم که خود لذت تاریخی دیگری دارد.

بعد از او پسر او آسنیا گس - اژدها ك وارث همان امپراطوری شد. بنوید

پادشاه بابل در یادداشت‌های تاریخی والواحی که در حفاریات بابل کشف شده نام او را « ایخ‌توویکو » نگاشته که باید مصحف اژدهاكَ باشد . چون نام نبونید آمد باید در همین جا عاقبت کار این پادشاه را ذکر کرد . او گوید . پادشاه ماد (خطر او بابل را تهدید می کرد) بدست کوروش اسیر شد . اغلب مورخین همین عقیده را دارند فقط بعضی از آنها قتل او را در جنگ ارمنستان بدست « تیگران »^۱ تصریح کرده ولی « گزنون » عقیده دیگری دارد و آن عبارت از انتقال سلطنت از اژدهاكَ بفرزند او « کیا کسار » و او در بدو امر سرداری کل ایران را بکوروش داد و بعد پادشاهی را باو واگذار کرد و دخترش زن کوروش بود . این موضوع مبهم و تاریک است فقط نقطه روشن آن انتقال پادشاهی ماد بکوروش می باشد . بعضی معتقدند که کوروش با جنگ و غلبه ملك ماد را گرفت و برخی قائلند که « آستیا گس » خود اول پارس حمله نمود و بسبب خیانت « هارپاك » سپاه او تسلیم کوروش شد و چون اسیر شد نواده او که کوروش بود با او خوش رفتاری و مهربانی کرد و بعضی هم گویند او را بگریگان تبعید کرد سپس در خفا فرمان قتل او را داد با تمام این اختلافات عقیده گزنون را برگزیده از او نقل خواهیم کرد و آن عبارت از انتقال سلطنت بفرزند او « کیا کسار » و واگذاری آن بکوروش می باشد زیرا اغلب مورخین وقوع جنگ و خونریزی بین ماد و پارس را تکذیب یا در آن تردید کرده تسلط کوروش را با مسالمت و تسلیم سپاه دانسته و در همه جا نام هارپاك آمده که او بتدبیر کارها می پرداخت ، ادله بسیاری بر تصدیق گزنون و تطبیق تاریخ او با حقیقت ذکر شده اگرچه سندنویند که يك لوح گلی پخته از آثار بابل کشف شده قابل انکار نیست

(۱) تیگران را پادشاه ارمنستان دانسته و حال آنکه او ولیعهد و سردار و دوست کوروش بود که بعد نام او خواهد آمد . چون مورخ که (مارآیاس) ارمنی باشد نام تیگران را آورده و مورخین دیگر وجود و دوستی او با کوروش را تصدیق و تایید نموده اند احتمال داده می شود که چنین امری واقع شده اگرچه مخالف عقاید دیگران است .

ولی او در عالم خیال و رویا برای نجات بابل پیشگوئی کرده که «ایخ توویکوه که اژدها که وجد کوروش باشد مغلوب یا اسیر پارس خواهد شد. در هر حال و هر چه بوده پادشاهی ماد پایان رسید و تمام تشکیلات دولت بدون کم و کاست بکوروش منتقل گردید. مقصود شرح انتقال سلطنت ماد و آغاز شاهنشاهی کوروش است نه بحث در اختلاف روایات که فایده برای خواننده ندارد.

اما وضع مادیها باید دانست بر اثر غلبه و تسلط بر آشور و لیدی و اطراف و بالاخره اطاعت دشمنان بزرگ مانند سکاها و امتداد سلطنت ایران تا شرق و اذعان ملل مختلفه که در پیرامون آن بودند عموم مادیها صاحب ثروت شده و در عیش و نوش و تن پروری افراط می کردند سیم و زرباندازه مبتذل شده بود که تن اسبها را بدان مزین می کردند، مردان همه لباس و شلوارهای زر دوز می پوشیدند و زنان تن خود را با جواهر زیب میدادند و تجمل و تنعم و افراط و اسراف در همه چیز از حد گذشت. پندگان و گرفتاران بسیاری هم داشتند که کارهای پرمشقت را انجام می دادند و خود که قومی گله دار و کشاورز و چوپان و رنجبر بودند با وج ترقی و غرور رسیدند. «آستیا گس» نیز دست بستم دراز کرد و تکبر و جبروت او موجب اهمال کارها و اختلال امور گردید و اگر افسانه قتل فرزند هارپاک و کباب کردن او و بخورد پدر دادن که باجماع مؤرخین باستثناء کزنفون و گتزیاک نقل شده و حتی معاصرین مانند «ویل دورانت» و سایرین آنرا باور کرده اند تا اندازه تعبداً تصدیق شود و بر بریت و قساوت و افراط در خونخواری بلکه جنون او ثابت شود و همان جنون باعث تسلط کوروش بر ماد و استقبال مادیها گردید و همه او را از جد بلکه دایی او که «کیا کسار» باشد احق و اولی دانستند. یکی از عجایب افراط در تن اسائی و تفنن در تمدن همان پادشاه این بود که باغ وحشی فقط برای شکار نزدیک قصر خود ایجاد کرده بود که باسانی بتواند حیوانات آرام را صید کند

شاید این ابتکار یا این کار ننگ آور از او پادشاهان اروپا منتقل شده که تا همین عصر هم باغهای شکار در جنب قصور آنها می‌باشد و خود برای صید در حرم و حریم مشغول شکار خانگی می‌شدند! شاید لازم باشد که در این موضوع و جنگهای مادها با ملل و دول دیگر بیشتر بحث و غور کنیم زیرا همین ماد باعث ایجاد عظمت و شاهنشاهی کوروش شده بود و اگر کشور ماد با آن همه ثروت و سلاح و استعداد برای گان بدست کوروش نمی‌افتاد تسخیر بلاد و عباد مشکل بود اگر چه نبوغ و عظمت کوروش بالاتر از آن بود که بدان ملك نیازمند باشد باید دانست. ماد را دو خودانسته اند. یکی ماد بزرگ و دیگری ماد کوچک. کشور بزرگ ماد تقریباً شامل تمام ایران بود و حدود شرقی آن تا جیحون و بعضی تا سیحون هم دانسته اند بعضی هم گیلان و مازندران را ماد می‌دانستند و در هر حال اگر بنام کشور ماد معروف نشده مسلماً تابع و خاضع ماد بود. سفرائیکه در عهد تیمور از اروپا بایران آمده بودند اقصی نقاط خراسان را ماد می‌خواندند و در سفر نامه‌های خود اغلب شهرها را بنام مادیاد کرده اند و حال اینکه تقریباً چهارده قرن گذشته که پارس بر ماد غلبه کرده و نام پارس همه جا بوده بسیاری از مؤرخین بعد از شاهنشاهی کوروش و تسلط پارسیان باز در شرح حال هخامنشیان مملک آنها را می‌گفتند و بالعکس بعضی هم قبل از اشتهار پارس بغلبه و فتح تاریخ ماد را بنام پارس آورده اند که این نحو مباحث مختلفه خارج از موضوع ماست فقط برای اشاره بعظمت کشور ماد اکتفا می‌کنیم - دید دیگر ماد از طرف مغرب برود « هالیس » که امروز « قزل آیرماق » نامیده میشود می‌رسید. این رود در جنگ کوروش و عبور سپاه ایران از آن شهرت دارد که در وقت خود خواهد آمد. آنچه مسلم است بعد از غلبه ماد بر آشور ایلام که جزویرانه بیش نبود تابع ماد گردید بنابراین حدود آن کشور از جنوب تا خوزستان امروز می‌رسید و بالطبع هم انشان و پارس هم تابع

و متحد ماد بود . از طرف جنوب غربی هم بابل می رسید و اضطراب بابلیان از تسلط ماد بهمین سبب بود خصوصاً بعد از اضمحلال آشور . از طرف شمال هم وان و ارمنستان ضمیمه این کشور گردید . ماد بزرگ هم همین است و ماد کوچک شامل آذربایجان و کردستان و عراق عجم و ری و اطراف آن بود . بنابراین ایران قبل از کوروش يك کشور وسیع امپراطوری بود که حتی لیدیه تحت قدرت آن بود و سپاه ماد تا سارد رسید . در تاریخ گزنفون سفراء از هندوستان هم بماد آمده بودند و در زمان کوروش هم ملاقاتی با آنها بعمل آمد و معلوم است ملل دیگر که از غلبه و تسلط ماد بر آشور شاد بودند مراد و سفارت داشتند ولی نامی از آنها نیامده است که نقل شود ماد کوچک یا ماد مرکزی از حیث طبیعت هم آباد و هم درخور آبادی بود و از فزونی عده سکنه آن که بدان اشاره شد اندازه آبادی و عمران معلوم میشود . پارسیان که تحت سالاری کوروش بدان کشور رسیدند از محل کم حاصل بیرون آمده داخل کشور پر نعمت شده بودند و تجمل و تتمع و لباس رنگارنگ و زنان زیوردار و غازه بردار و خوراك گوارا و بالاخره مرکب رهوار و سیم وزر و انواع اموال و اسباب عیش و نوش را دیدند و دانستند آنها همه نتیجه فتح و پیروزی و کشور گشائی می باشد ؛ آرزوی حصول آنها را داشتند کوروش مخصوصاً در همه جا آثار نعمت و لذت را بقوم خود می نمود و وعده بدست آوردن امثال آنها یا بیشتر و بهتر از آنها را می داد . زنان پارسی هم بطور عادت آن زمان با سپاه همراه بودند و تجمل و افراط زنان ماد در زر و زیور و گوهر و پوشاك و مرکب و گردونه و خدم و حشم و جاه و جلال می دیدند از مردان خود توقع امثال آنها را داشتند و آنها را در پیروزی و پایداری و جانبازی دلیر می کردند . کوروش بك رمز دیگر برای فتح و ظفر بآنها می آموخت و آن عبارت از صبر و اطاعت و پرهیز از گریز است که آنها از دیار خود آواره شده و

در فرار پناهگاه و حامی نخواهند داشت این بود آغاز عظمت کوروش و این است اسرار تفوق و غلبه و استقامت پارسیان که شهرت جهانگیری و دلیری رازی راوی يك قائد توانا . عادل و مدبر و مال اندیش و مهربان احرا زنمودند که نام او همیشه جاویدان خواهد بود زیرا او کوروش کبیر است و کوروش یگانه مرد تاریخ جهان بوده و خواهد بود .

کوروش در کشور ماد

پس از وصف اجمالی کشور ماد و بیان اینکه پادشاهان آن سامان مؤسس پادشاهی یاشبه شاهنشاهی ایران بودند اینک باستقرار کوروش در آن کشور باالحاق مملکت فراخ و آباد ماد بایالت پارس شروع می‌کنیم. پس از اینکه نشان و پارس تابع ماد شد با تسلط کوروش عکس آن بعمل آمد و ماد خاضع و تابع پارس گردید و از همان تاریخ نام پارس بر سراسر ممالک ایران غلبه یافت و همه چیز از حیث ارتش (ارتشتار) و سیاست و استعمار و جنگ و کشورستانی بنام پارس معروف و مشهور گردید.

در یکی از الواح نبونید پادشاه بابل معاصر کوروش که بعد خود اسیر کوروش شد قبل از فتح بابل چنین آمده: «در هشتمین سال پادشاهی کوروش ماد را تسخیر نمود» هرودت «تسخیر ماد را چنین نگاشته: «کوروش در دربار پدر خود کمبوجیه (که پادشاه پارس و دست‌نشانده ماد بود) بزرگ شد. در ابتداء او در خیال شورانیدن پارس بر ماد یا تاسیس سلطنت بزرگی نبود ولی هارپاک که همواره در صدد بود انتقام پسر خود را از

شاه بکشد و خبر جودت و جلادت کوروش را می شنید در پنهان با او مکاتبه کرده هدایائی برای او می فرستاد و دائماً او را ضد شاه ماد تحریک می کرد، بعد باین هم اکتفا نکرده بنفع کوروش از بزرگان ماد کنکاشی ترتیب داد چه بزرگان ماد از نخوت و شدت عمل شاهشان ناراضی بودند . وقتی که هارپاک دید در ماد زمینه برای کوروش تهیه شده عازم گشت کوروش را بخروج دعوت کند و با این مقصود نامه باو نوشته در شکم خر گوش پنهان کرد. بعد خر گوش را بیکى از خاد مین خود داده و باو لباس شکار پوشانیده بطرف پارس فرستاد. گذشتن از سرحد ماد و دخول بحدود پارس مشکل بود چه شاه ماد با اینکه مغها گفته بودند تعبیر خواب او واقع شده افکاری مشوش داشت و نمی گذاشت بین ممالک ماد و پارس آزادانه مراوده شود^۱ رسول بواسطه لباس شکارچی و خر گوشى که بدست گرفته بود مستحفظین حدود را فریب داده بطرف پارس گذشت و پیغام هارپاک را راجع باینکه خود کوروش در خفا شکم خر گوش را بگشاید باورسانید پس از آن کوروش دانست که باید بر شاه قیام کند و در دربار ماد علاوه بر هارپاک کسانی هستند که باو کمک خواهند کرد مضمون نامه این بود: «ای پسر کامبیز! خدا ترا حفظ می کند و الا تو این قدر بلند نمی شدی. از استیا کس قاتل خود انتقام بکش او مرگ ترا میخواست و اگر تو زنده ماندی از خدا و بعد از او از من است گمان می کنم که از قضیه

۱- در اینجا اشاره می کند بموضوع ولادت کوروش و اینکه استیا گس در خواب دیده بود که او دولت ماد را منقرض می کند که فرمان قتل او را بهارپاک داد که او بچوپان سپرد و بعد که کوروش زنده ماند و استیا گس او را شناخت دوباره از منحا نظر خواست که آنها گفتند موضوع منتفی شده و باین افسانه پیش از این اشاره نموده بودیم و نقل آن تکرار مکررات است و نیز از این حکایت معلوم میشود که کوروش خواندن را آموخته بود اگر چه شکی در آن نیست ولی از روایت بعضی از مورخین شاید احتمال امی بودن او برود که سواد نداشت. در هر حال این افسانه در ذهن اغلب مورخین رسوخ یافته است.

مطلعی و نیز از اینکه با توجه نوع رفتار کردند و چگونه مجازات شدم از این جهت که خواستم ترا بکشم و ترا بچوپانی سپردم اگر بمن اعتماد کنی شاه تمام ممالکی خواهی بود که آستیا گس بر آنها حکمرانی می کند پارسیه را بقیام وادار و بجنگ مادیها بیار اگر آستیا گس مرا سردار ارش کند کار بد نخواه توانجام خواهد یافت و هرگاه دیگری را از مادیها باین کار بگمارد تفاوت نخواهد کرد چه بجای ماد از همه زودتر از او بر خواهند گشت و با تو او را از تخت بزیر خواهند کشید چون در اینجا تمام تهیه ها دیده شده اقدام کن زود هر چه زود تر این روایت با فسانه نزدیکتر است تا بحقیقت و از تکلف مورخ هم معلوم میشود که با تصنع ساخته شده و ممکن است هرودت باز همان حکایت را بدنبال افسانه تولد و تصمیم بر قتل کوروش از ایرانیان زمان نقل کرده باشد و بدون تحقیق و تعمق و تمیز صدق و کذب نقل کرده باشد ولی در همین روایت چند نکته هست یکی این است که در ماد علاوه بر هارپاک کسانی بودند که هواخواه کوروش بودند و این مؤید روایت مادر تربیت کوروش و اقامت او در ماد و اعتماد بردوستان که در باب اول گذشت و بر حسب روایت دیگر کوروش هنگام مراجعت بپارس سن او بیانزده سال و بیشتر رسیده بود و این بلوغ مؤید نبوغ او بود که در همان زمان در ماد دوستانی برای خود پرورش داده و حتی رجال سیاست را بخود جلب کرده بود که یکی از آنها هارپاک بوده که باو اعتماد داشته که چنین نامه نگاشته و تمام مورخین که وقایع کوروش را شرح داده اند بدوستان ایام کودکی کوروش در ماد تصریح کرده اند که فلان سردار از عهد طفولیت یار یا هم شکار او بود که نام بعضی از آنها برده شده. مابین روایت هرودت و گزنفون که بعقیده ما اصح روایات است در مقدمه تسلط کوروش و تسخیر مادچندان تفاوتی نیست چنانکه ذکر خواهد شد و هر دو معتقد بودند که کوروش پارسیان را ضمداد برانگیخت فقط تفاوت اینجاست که گزنفون نام کیا کسار دایی کوروش و جانشین آستیا گس را برده که هرودت

بدان اشاره نکرده ولی هردو برزوال دولت ماد بدست کوروش بیک صورت تقریبی متفق بودند .

اینک بقیه روایت هردوت :

قیام کوروش برای تسخیر ماد

کوروش مصمم شد پارس را بر ماد بشوراند و برای این فکرنامه‌ای خطاب بخود از طرف پادشاه ماد ساخت بدین مضمون که شاه مزبور تمام پارس را باو می‌سپارد و تمام مردم پارس باید از او اطاعت کنند. پس از آن بزرگان پارس را جمع کرده نامه را برای آنها خواند ! هردوت غافل از این بود که مردم پارس و انشان بالطبع مطیع کوروش و پدر او کمبوجیه پادشاه آن کشور بودند و تاریخ والواح مکشوفه و نوشته صریح مورخین مؤید این می‌باشد احتیاج نداشت که از طرف آستیاکس نامه جعل کند ! از این گذشته دروغ در نظر مردم پارس بزرگترین گناه بود آن‌هم از طرف مردی که خود مثال راستی و درستی بوده . اگر تا آن اندازه که ذکر کرده مردم پارس مطیع آستیاکس بوده که اگر بگویند و بنویسد کوروش را اطاعت کنید قبول و امتثال کنند بطریق اولی هنگام مقابله از شخص خود آستیاک اطاعت می‌کردند که او اول امر بدان اطاعت داده و امر دهنده باطاعت غیر بالطبع خود بیشتر از غیر مطاع است . و اگر باعتراف هرودوت خود مردم ماد از پادشاه خود تنفروانزجار داشتند و هارپاک وعده اطاعت آنها را نسبت بکوروش داده کسی که در ملک خود مطاع و قادر بر دفاع نباشد چگونه در کشور خصم یا بالاخره متحد بتواند

امر باطاعت بدهد و امر او اجرا شود؟ در هر حال از شرح اوضاع ماد و پارس مسلم میشود که اوضاع برای شاهنشاهی کوروش بدون خونریزی آماده بود و روایت گزنفون که خواهد آمد بعقل نزدیکتر است و شواهد بسیاری هست که تصرف ماد بآسانی و بدون خونریزی انجام گرفته. برای تکمیل روایت بنقل بقیه می پردازیم.

(هرودوت گوید:)

«کوروش فوراً بتمام رؤساء طوایف امر کرد که مردان خود را بداس مسلح کرده نزد او آرند. همینکه آمدند امر کرد بیت استاد (۳۷۰۰ گز) زمین را از علف هرزه و خار پاک کنند. آنها چنین کردند. روز دیگر آنها را بسور دعوت کرد و تمام حشم خود را سر بریده ناهار خوبی بآنها داد^۱ پس از اینکه آنها خوب خوردند استراحت کردند. کوروش آنها را نزد خود خواند و گفت: کدام روز را خوشتر دارید؟ امروز یا دیروز را؟ آنها گفتند: شکی نیست که امروز را. چه دیروز از رنج بسیار بکلی خسته بودیم و امروز غذای لذیذ خورده استراحت کردیم. کوروش گفت: دیروز شما حاکی از رقیبت و بندگی شماست نسبت بماد و امروز شما شبیه آتیه تان اگر بحرف من رفته و بر ماد شوریده خود را آزاد کنید چه شما از حیث صفات جنگی کمتر نیستید چون مردم پارس مدتها بود از تسلط مادیها ناراضی بودند سخن کوروش بسیار مؤثر افتاد، قیام پارس بر ماد شروع و کوروش سردار پارسیان گردید پس

(۱) معلوم میشود کمبوجیه پدر کوروش در آن زمان بوده و این اشاره باتصریح گزنفون کاملاً توافق دارد ولی سر بریدن تمام حشم موجب شك می باشد و ممکن است تمام حشم بآن قوم اختصاص داده که برای بسیج ذخیره خوراك باشد مگر اینکه حشم پادشاه اندك بوده در هر حال عبارات این روایت مانند اغلب حکایات روان نمی باشد و باید نقص و عیب در ترجمه باشد. همین روایت عقیده مورخ را در باره جمل نامه از طرف کوروش نقص می کند.

خبر بشاه مادرسید واو کوروش را نزد خود خواند کوروش جواب داد که جدش زود تر از آنچه تصور میکند او را خواهد دید ، استیاك در تهیه جنگ شد و سپهسالاری لشکر خود را بهمان هارپاك که باطناً خصومت شدید نسبت باومی ورزید و کنکاش علیه او ترتیب داده بود سپرد دولشکر بهم رسیدند و بر اثر کنکاشی که شده بود قسمتی از لشکر ماد بطرف کوروش رفت و قسمت اعظم سپاه چون نخواست جنگ کند شکست خورده فرار کرد . وقتی این خبر بشاه رسید در خشم و غضب بی پایان فرورفته گفت: کوروش ازین واقعه جان بدر نبرد و مغهائی را که گفته بودند تعبیر خوابهای واقع شده گرفت و کشت پس از آن بالشکری مرکب از مادیها پیرو برنا بطرف پارس شتافت در این جنگ هم شاه شکست خورده اسیر گردید و مادیهای که نسبت بشاه با وفا بودند کشته شدند . هارپاك از فرط شادی نتوانست خودداری کند و بشاه دشنام داد و گفت ، «روزی که تو مرا بمهمانی طلبیدی و گوشت پسر مرا بمن خوراندی روز بدی بود ولی پیش چنین روزی که تو از مقام شاه بزرگ بحال بندگی تنزل کرده هیچ است » استیاك نگاهی باو کرده گفت : «معلوم میشود که تو در این کار دست داشته ای» هارپاك جواب داد : «بلی و شرح قضیة را برای او بیان کرد ، چون بیان او بآخر رسید استیاك بدو گفت . هارپاك ! تو بسیار احمقی و هم بی وجدان . احمقی زیرا تمام کارها را تو کرده ای ولی برای دیگری و این قدر عرضه نداشتی که تخت و تاج را خودت تصاحب کنی ، بی وجدانی زیرا برای کینه جوئی راضی شده ای قوم خود را دست نشانده پارسیها کنی اگر لازم بود کسی دیگر بجای من باشد میخواستی همین کار را که کردی برای یکنفر مادی بکنی » در خاتمه هرودت گوید: «چنین بود عاقبت کار استیاك که ۳۵ سال سلطنت کرد و بواسطه شقاوت هایش مادیها از او برگشتند ولی بعد نادم شدند کوروش با استیاك آسیبی نرسانید واو را نزد

خودنگاهداشت (۱)

کتزیاس (در کتاب فوتیوس - معروف بکتابخانه) چنین گوید (مضمون نقل شده) کوروش فرزند چوپانی از طایفه مردها ترقی کرده با استیگاس (استیا کس) آخرین پادشاه ماد هیچ گونه قرابتی نداشت با اتفاق دوست او «ابارس» بر پادشاه ماد قیام کرد و اول «استیاك» غالب شد سپس مغلوب گردید نزد دخترش «آمی تیس» و دامادش «پس تاماس» مخفی شد کوروش بهمدان رسید و دختر او را خواست شکنجه دهد خود شاه نزد کوروش رفت و ابارس او را بند کرد ولی کوروش زود پشیمان شده او را رها کرد و نسبت باو احترامات پدری بجا آورد» بعد کتزیاس روایت خود را با افسانه بدرقه کرد. با اینکه مورخ مدتی در ایران و پز شك مخصوص در باره خامنشی بوده روایت او از هر حیث مردود است. تمام مؤرخین از هر مکان و از هر قوم در هر زمان اجماع نموده اند که کوروش نواده استیا کس و خودزاده پادشاهان انشان بود تنها چیزی که از این روایت استفاده میشود نام «ابارس» دوست و سردار کوروش میباشد شاید این مورخ که نوشته او نادر و غیر مقبول است دارای کینه و غرض بوده است.

در هر حال نوشته سایر مؤرخین که بسیاری از آنها از هرودت نقل کرده اند تقریباً یکسان یا متقارب می باشد و این روایت فقط برای نمونه نقل شده تا فایده تاریخ و امانت در روایت محفوظ و ملحوظ گردد. بعقیده ما روایت گزننفون اصح روایات و در

(۱) مؤلف مسئول انشاء این نوشته یا ترجمه نمی باشد و عیناً از کتاب تاریخ ایران باستان» تالیف شاد روان پیرنیا نقل شده. در این روایت هم محاوره و مذاکره بصورت تخیل آمده و معلوم میشود نه تنها گزننفون تاریخ خود را بصورت بحث و مجادله و سؤال و جواب تدوین کرده بلکه هرودت پدر مؤرخین هم چنین کرده بتفاوت اینکه گزننفون حقایق را بسط و توسعه داده و هرودت مجازات. و گزننفون می توانست افسانه را از واقع جدا کند و هرودت مغلوب او هام بود.

نظر بسیار معقول و مقبول می باشد و اگر چه در اغلب جاها مقرون بوصف مفصل یا تخیل باشد حتماً مجزا از افسانه و خرافات است و از يك نویسنده محقق و مجرب و حکیم که خود شاهد و ناظر اغلب اوضاع و عملاً در جریان بوده چنین انتظار می رود که تاریخ را صریح بنویسد و شاخ و برگ آن را برای توضیح و رسوخ حقایق می باشد. اینك قسمتی از نوشته گزنفون مخصوص فتح یا تسخیر همدان نقل می شود: پس از مراجعت پارس کوروش یکسال در طبقه کودکان ماند بعد در زمره نوجوانان داخل شد و از جهت ورزشها و بردباری از همگنان خود گذشت. در ابتدا رفقای پارسی کوروش گمان میکردند که او بواسطه توقف طولانی در ماد دست شده و بزندگانی با تجمّل عادت کرده ولی بعد دیدند او قناعت و میانه روی را از دست نداده همه با احترام با و نگرستند. پس از چندی آستیاك پادشاه ماد در گذشت و کیا که ارپسراو که دائی کوروش بود زمام امور را بدست گرفت، در این اوان پادشاه آسور که بر سوریه استیلا یافته، پادشاه اعراب را با جگزار و گرگان را مطیع کرده بود با باختر می جنگید^۱ و می پنداشت اگر ماد را ضعیف کند به سولت خواهد توانست از عهده مردمان اطراف این مملکت بر آید با این مقصود او رسولانی نزد ملل تابعه و نزد کرزوس پادشاه لیدیّه، پادشاه پادوکیه، مردمان دو فریکیه، پافلاگونی ها، هندیها، کیلیکیها فرستاده بمادیها و پارس افترا زد و گفت دو مردم بزرگ و قوی با یکدیگر متحد و بواسطه زواج مانند دو روح در يك بدن شده اند. اگر ما جلو گیری نکنیم بزودی اینها بر ما غلبه کنند بر اثر این حرف بعضی از روی عقیده و برخی بواسطه هدایا طرفدار آسور گشتند.

از این روایت مسلم میشود که کوروش ماد را بمسالمت تسخیر کرده و در آن

۱- شادروان پیرنیا در تفسیر کلمه «باختر» چنین آورده: استعمال کلمه «باختر» در اینجا باعث حیرت است بعضی تصور کرده اند که باختر کرزنفون ولایتی بوده که در قرون بعد بختیارها اشغال کردند.

عهد دائی او کیا کسار جانشین پدر بوده و خود کوروش را دعوت کرده و استیاك هم در گذشته بود . باز گزنفون گوید :

« کوروش بخواهر کیا کسار دائی او برای نجات ماد از پارس بمادشتافت مبادا ماد از طرف دشمنان که در پیرامون آن بطمع غلبه و فتح آماده جنگ شده ماد را تسخیر کنند. کیا کسار که پادشاه ضعیف و سردار ناتواز بود دختر خود را بکورش داد و کشور ماد را بعنوان جهاز عروسی باو سپرد . او (کیا کسار) گاهل و تن پرور و ضعیف بود . کورش هم کشور ماد را حفظ کرد و هم جنگها کرده پیروز شد .»

مقصود تصرف و تملك ماد بسلم و صلح بدون خونریزی می باشد . نام این پادشاه کیا کسار از طرف گزنفون مکرراً آمده و حتی هنگامیکه کورش در ماد نزد جد خود بود کیا کسار عهده دار تربیت و محافظت او بود و بارها باتفاق او برای شکار رفته و از همان تاریخ مورد علاقه و توجه او بود و بعد از آن هم خود در شهر همدان مانده و کورش در اطراف کشور بجنگ مشغول بود و کیا کسار برای او مدد و ذخیره و سلاح و خوار بار می فرستاد تا آنکه در گذشت و کورش مستقلاً بشاهنشاهی ایران منصوب و مستقر گردید .

روایت گزنفون بسیار مفصل و شیرین و روشن و لذت بخش و بالاخره خیالی می باشد از هیچ نکته که وضع آن روزگار را روشن کند غفلت نکرده . سیاست ، سپاهیگری ، لشکر کشی ، سلاح ، خوراك ، بهداشت ، نظم و همه چیز را بخوبی شرح داده و از يك مورخ که بخواهد تمام نکات لازمه را بیان نماید همین انتظار می رود بسیاری از معلومات که بر همه مجهول بود در بیانات مشروح او آمده و محققین را از کنج کاوی بیپوده بی نیاز نمود و اغلب مورخین معاصر با او استناد کرده برای تاریخ او ارج فراوان قائل هستند و ما شرح او را با تواریخ دیگر مقایسه کرده از هر بیانی که بعقل و طبیعت و صحت نزدیکتر است استفاده می کنیم .

لشکرکشی کوروش و غلبه بر ماد

مؤرخین معاصر غالباً بالواح مکشوفه در حفریات بابل استناد می کنند . لوحیکه تاریخ کوروش و لشکرکشی او را بماد صریحاً ذکر کرده و در نظر معتبر می باشد همانا لوح نبونید پادشاه بابل 'معاصر کورش میباشد. اوچنین نقش کرده: «او (استیا گس) با سپاهی که جمع کرده بود بطرف کوروش پادشاه انشان حرکت کرد . اما سپاه استیا گس براو تمرّد و عصیان نموده او را گرفته تسلیم کوروش نمودند. کوروش عازم دارالسلطنه اکباتان گردید و سیم و زر و اسباب و اموال دیگر اکباتان را بیغما گرفته بولایت انشان برده. عاقبت کار استیا گس را ننوشته و یادداشت او با شرحیکه کز نفون وارد کرده مباین می باشد و غارت سیم و زر

۱- P) Z 19 «Light From the east» بارها باین لوح والواح دیگر

پادشاه بابل اشاره نمودیم. محققین که بیشتر باین قبیل آثار اعتماد می کنند محق می باشند زیرا سندی بهتر از این آثار بدست نمی آید آن هم از يك پادشاه معاصر که برای حفظ کشور خود همواره مراقب اعمال کوروش بود و او هم بر خلاف کنفزیاس پادشاهی کوروش را در انشان تصریح کرده است .

مسلم نشده و حتی مؤرخین دیگر هم غلبه کوروش را با جنگ نوشته اند بیغما و ر بودن اموال و انتقال آنها بانسان تصریح نکرده اند. دریادداشت دیگر نبونید که پیش هم بدان اشاره شد که پس از هشت سال از پادشاهی کوروش در انشان بفتح ماد اقدام نمود این نقش باروایت گزنفون توافق دارد.

تاریخ فتح ماد بر حسب روایات معتبره مؤ کداً در سنه ۶۵۰ قبل از میلاد بود. پادشاهی او در انشان هم در سنه ۵۴۹ ق.م تصریح شده و در سنه ۴۴۶ عنوان پادشاهی پارس وانسان برای او مسلم شده معلوم میشود که پارس چنانکه پیش هم ذکر شده بخاندان داریوش وا گذار شده بود ولی عنوان پادشاهی نداشتند و داریوش هم این موضوع را صریحاً در کتیبه ها یاد آور شده که ویشناسب شاه محسوب نمی شد اگر چه بطوریکه بیان شد، ویشناسب شاه بزرگ خوانده شده ولی مسلماً اوتابع کوروش پسر عم خود پادشاه انشان بود و کوروش در تاریخ مذکور بر هردو ایالت یا کشور مسلط شد و چیزیکه در خور بحث می باشد کمبوجیه پدر کوروش هم در همان زمان زنده و خود شاه بوده و هر چه بود کوروش از طرف پدر سردار و فرمانده سپاه پارس برای تسخیر ماد بود و در ماد هم علاوه بر سپاه پارس وانسان خود از طرف دائی و پدرزن و جانشین پادشاهان ماد بعنوان سپهسالار کل ایران بودا گر چه نام او در همان زمان و در لوح نبونید و کتب تاریخ بعنوان پادشاه هر سه کشور آمده ولی شکی نیست که بعد از کیا کسار دائی و آخرین پادشاه و بعد از پدر خود کمبوجیه پادشاه انشان شخص کوروش بشاهنشاهی ایران رسید و بسبب قدرت و نفوذ بعنوان پادشاه مشهور گردید .

چنین استنباط و مفهوم می شود که هارپاک در رأس گروهی از بزرگان ماد و یاران کوروش در اکباتان کوروش را برای اداره کردن امور کشور که از دشمنان تهدید می شد دعوت کرده بودند و کیا کسار دائی کوروش و پادشاه وقت از اختلال امور و طمع ملل مجاور سخت پریشان شده و مدد از خواهرزاده خود خواسته و این نحو امداد او

در زمان پدران او هم معمول بود و پاریسیان همیشه دوش بدوش مادیها وارد میدان جنگ می شدند خود کیا کسار از بیم زوال ملك كوروش را برای اسلام زمام امور ماد دعوت نمود و از نحو دعوت معلوم می شود که همه چیز را اعم از اموال و اسلحه و ضروریات بذل نموده و چون كوروش با سپاه پارس رسید بوعده خود وفا نمود و مخارج لشکر کشی و نگهداری سپاه را داد و كوروش را دلگرم و امیدوار کرد و مصاهرت او را در ازدواج با دختر خود مغتنم شمرد و خود كوروش هیچ گونه رفتاری که مشعر بر خلاف میل کیا کسار باشد بعمل نیاورد و خود را مابین پدر که کمبوجیه و پادشاه انشان باشد و دایی که کیا کسار پدر زن و پادشاه ماد يك سپهسالار و جانشین و وارث بالاستحقاق ابوبین دانست و حتی در بسیاری از کارهای كوچك می کوشید که خود را وفادار و نگهدار رسوم و حقوق بزرگتران نشان دهد و در هر امری که کیا کسار تکلیف می کرد چنانکه مخالف عقیده یا ذوق و سلمیقه او باشد باعذر موجه آنرا دفع می کرد و سخت می کوشید خشنودی دایی خود را جلب و احترام او را رعایت کند که او در پایتخت بتن آسانی و خوشگذرانی مشغول بوده و این نحو رفتار در تاریخ مفصلاً ذکر شده و باز چنین معلوم میشود ارتباط بین ماد و پارس یا بین دودر بار هر دو کشور جاری و محفوظ بود . كوروش در کشور خود و میان سران سپاه و رجال دوات دارای نفوذ مقرون بمحبت و ایمان شده بود .

مکارم اخلاق او پس از مراجعت از دربار ماد بحد کماں رسیده و برخلاف تصور پاریسیان که احتمال تغییر وضع و حال می دادند تواضع و گذشت و آمیزش او با تمام طبقات باضافه ورزش و دلیری و مردم داری و اجتماع مداوم با سپاهیان و مواسات او يك نحو احترام مقرون بخضوع و فرمانبرداری زیردستان ایجاد نمود و آن اخلاق موجب اشتها و بحسن تدبیر گردید و بزرگان ماد بزمامداری و سیاستمداری و لشکر کشی بلکه کشورستانی و امیدواری و ایمان داشتند . بدعوت او کوشیدند و در

عین حال از اوسپاه و مدد هم خواستند زیرا وضع ایران در همه جا پریشان و دشمنان در چهار جهت مملکت سر بلند کرده و متحدین پیمانها را شکسته و بعضی قبایل آغاز حمله و غارت نموده و بیم آن می‌رفت که نعمت مادیها و آن همه ثروت و سیم و زر و گوهر که از غارت بدست آورده بودند از بین برود و خود مردم هم بسبب آسایش و رفاه و ترك جنگ جبان و تن پرور شده بودند برخلاف مردم پارس که بقناعت و سختی و جنبش و جانبازی عادت کرده بودند و در جنگهای آشور بشرکت مادیها امتحان خوب داده ولی شهرت را مادیها ربوده و نامی برای متحدین خود نگذاشته بودند چنانکه بهره از یغما هم بآنها نمی‌دادند و آن گنجهاییکه بدست آورده بحدافراط و اسراف زینت اسبهای کردند که زین مرصع و مطلا و لگام زرین و روپوش زرکش برای اسب بکار می‌بردند تا چه رسد بزرگان !

کوروش پس از مشورت با پدر و مادر و مطالعه احوال و اوضاع آماده لشکر کشی گردید و کمبوجیه ثروت و گله و حشم خود را تحت اختیار فرزند گذاشت . تعالیم و نصایح و تجارب پدر و پیروان جهان دیده را بکار بست . اول سران سپاه و رؤساء طوایف را دعوت و يك مهمانی و سور بزرگی برپا کرد . گله‌های پدر را پس از بهره برداری برای اطعام بآنها و گذار نمود که قوت آنها را در لشکر کشی تامین کند . آنچه میسر میشد از اسلحه و آلات جنگ آماده نمود . پس از آن بیانات بسیار مؤثری کرد و وعده داد مردم پارس را از هر حیث سیرو و ثروت مند کند و باوج ترقی برساند . دعوت پادشاه ماد و هارپاك و سایر بزرگان ماد را هم مطرح و آنها را تشویق و تشجیع و امیدوار نمود . همه دعوت او را لبیک گفته آماده بسیج شدند . عده سپاهیان پارس در آن هنگام بتصریح مورخین و بالاخص گزننفون بالغ بر صد و بیست هزار سپاهی شده بود . اگر چه این عده مدتی قبل از بسیج بود و بعد هم بر آن افزوده شد . در آن سپاه زنان و خانواده‌ها هم شرکت می‌کردند . وسایل حمل

اسب و شتر و سایر چهارپایان بود ارا به ها هم بکار می رفت و وجود ارا به ها هم از روزگار مهاجرت پارسیان بود ولی بسیار ساده و چرخهای نتراشیده داشت. عدد پیران و پزشکان و داس داران و زنان هم بسیار بود.

سپاه کوروش بایک نظم کم مانند که در آن زمان چندان متداول نبود و برای نخستین بار با تجربه و مشاهدات کوروش در مادی عمل آمده بود بسیج شد و بزرگترین و بهترین سرمایه نظم آن سپاه ایمان بکورش و اطاعت و اذعان بود. پیران و مردانیکه در لشکر کشی و جنگهای مادی و دیگران شرکت کرده و تجربه و اطلاع داشته فکر و تجربه خود را خوب بکار می بردند. در آن سپاه از حیث تسلیحات نقص بود و مردم پارس فقیر بودند اغلب سپرها از ترکه های بید بافته شده ولی اسلحه فلزی هم خوب و هم کافی بود و بعضی ها از حمل سپری نیاز بودند که هر دو دست را بکار نبرد می بردند و اغلب آنها حامل دوز و بین بودند که یکی برای افکندن از دور که در آن مهارت داشتند و دیگری برای مواجهه رو برو بکار می رفت. شمشیر و تبر و ساطور هم داشتند همچنین نیزه های کوتاه. تیر و کمان هم بهترین سلاح بود و در تیر اندازی ورزیده بودند و مخصوصاً در آن فن انواع ورزشها را بکار می بردند که در کشیدن زه نیرومند و در اصابت هدف هشیار و دقیق و در قوه باز و ممتاز بودند. فلاخن هم سلاح مؤثر بود که رجاله آنرا بکار می بردند و گاهی هم با همان سلاح حقیر دشمن قوی را پراکنده تباہ می نمودند.

یکی از بزرگترین و بهترین تعالیم که بوجیه و پیران مجرب این بود که بیش زهر چیز وجود پزشکان حاذق در سپاه ضروری بود. آنها نه تنها مجروحین را هنگام جنگ معالجه می کردند بلکه علاج بیماران و خستگان هم بهمیده آنها بود و سعی می شد که بر عده آنها افزوده شود. کوروش آن نصیحت و تجربه را ضروری می دانست و هر چه می توانست بر عده اطباء سپاه می افزود ولی بهمان ناصحین می گفت:

آیا بهتر این نیست که ما از خود مرض احتراز کنیم تا بدو او طبیب کمتر احتیاج داشته باشیم. چون از او پرسیدند آیا پرهیز از بیماری چگونه بعمل می آید پاسخ داد در انتخاب محل اقامت و احتراز از خوراك بدو اعتدال در طعام و شراب و خودداری از خستگی شدید و بالاخره حتی پرهیز از اماکن و باخیز و دوری از حشرات و جانوران زهرافشان یا هجوم درندگان و بالاخره حفظ تمام افراد بشر از مقابله با انواع مخاطرات و مضرات. بنا بر این مفتشین ترتیب داده که در اطراف سپاه خوب مراقبت کنند. پزشکان هم که در آن سپاه محترم بودند قبل از وقوع واقعه مواظبت می کردند. در آن سپاه دسته های داسداران بسیار مؤثر و کارگر بودند. در بدو امر تصور می شد که آنها کارگران ساده فقط برای درو کردن علف هرزه و هموار نمودن محل اقامت سپاه بکار می رفتند بعد پیران مجرب و پزشکان و رهنمایان و کسانی که بر اوضاع و احوال زمین و راه و چاه و طبیعت بلاد و محل شکار و آب خوب و بد آگاه بودند در راس آن گروه قرار گرفته با هدایت و تعلیم آنها عمل می شد پس مجربین و رهنمایان و پزشکان اول محل را انتخاب می کردند و بعد داسداران بپاك کردن و چیدن خار و جمع سنگ می پرداختند. در تمام سیر و سفر منازل تعدیل می شد که یا دو روز مثلاً راه دراز برای انتخاب منزل و مکان طی می شد و يك یا چند روز راه کوتاه و محل نزديك برگزیده می شد و در تمام اوقات خستگان و ناتوانان و زنان و پیران تفقد می شدند البته پیوستن پیران بآن سپاه عادی و بدون اجبار بود فقط چند سال خورده که فرمانده مجرب و کار آگاه بودند ریاست و سالاری یا مشورت و رهنمائی داشتند. یا اینکه از هر حیث خواربار و گله و ضروریات تدارك شده بود. پیشروان بآبادهای دور و نزدیک رفته برای منازل بعد علیق و طعام تهیه می کردند و برای اقتصاد و صرفه جوئی بیشتر بشکار می پرداختند و شکار باید موقعی بکار آید که سپاه خسته نباشد یا يك گروه مخصوص بصید کمر بندند و سپاه را سیر کنند. مشکهای آب و انبای آرد هم بسیار بود و مشکداران هم برای سیر و سفر و هم برای

وقت جنگ بوظایف خود مشغول می شدند و در آن رحل و اقامت زنان هم بسیاری از کار-
های سخت را انجام می دادند. چادر هم کم بود و مقاومت با آفتاب و باران هم بعمل می-
آمد. سواران هم کم بودند و پیادگان فزونی داشتند. بطوریکه مورخین نوشته اند
سرود در آن زمان برای سپاهیان ضروری بود و همه خستگی را با حماسه و سرود دفع
می کردند و بعد که در موقع خود خواهد آمد در هر وضع سختی خصوصاً در کارزار و
احساس غلبه دشمن شخص کوروش فرمان سرود می داد و از سرود خواندن و ابراز
احساسات حماسه آمیز نتایج بسیار خوبی حاصل می شد. علم کوروش هم عقاب بود
که بالهای خود را گشوده و آماده حمله بود. شاید امروز مانند آن علم و علامت
که میان دول و ملل اروپا بکار میرود میراث نژاد آریائی باشد و يك نحو اشتراك در
این علم بوده و هست. معلوم نشده که درفشهای دیگری در آن زمان بوده و نیز باید
دانست همان علم هم در ماد بوده پس هر دو قوم آریائی یکی بودند همه چیز آنها
یکسان بود.

طریق لشکر کشی کوروش از یارس و انشان بماد بر ما مجهول است و تا کنون بطور
تحقیق يك وضع روشن کشف نشده و کسی نوشته که از کدام راه این سپاه بکشور
ماد رسید و فاصله تا چه اندازه بوده و چه موانعی در کار بود یا کدام راه هموار و در
خور لشکر کشی بوده و ارا به ها چگونه از کوه و دره گذشت! اینها مسائلی است که
بحث در آنها مشکل می باشد و نمی توان با حدس راه را معین کرد چنانکه طریق مهاجرت
پارسیان پارس در آن زمان و انشعاب آنها از ادیها بر ما مجهول است اگر چه نوشته شده
از راه ایلام بود و راه ایلام در آن زمان بسیار سخت و عبور گردونه ها از آن مشکل بود
ولی خود ایلام در زمان «هووخشتر» جداءالای کوروش بعد از ویرانی بدست آشور
در تصرف ماد در آمد و شکی نیست که ضمیمه هر دو کشور پارس و ماد گردید.

چون کوروش پادشاه انشان بود و انشان قسمتی از ایلام بوده احتمال سوق-

الجیشی از همان کوهستان می‌رود ولی صعب‌العبور و راندن گردونه‌ها مشکل بود . از نظم حرکت سپاه اطلاع صحیحی بدست نیامده که آیا در آن زمان سپاهیان صف بصف و دسته بدسته حرکت می‌کردند یا غیر منظم . فقط این را می‌توان نوشت که هنگام ورود بماد يك نحو نظم داشتند و هر گروهی با هر نوع سلاحی که در دست گرفته جدا صف بسته حرکت می‌کردند . مثلاً زوبین‌دارها؟ شمشیرزن‌ها - نیزه‌بازها - و بالاخره فلاخن‌داران ولی غالباً تیر کمان داشتند که آنرا سلاح همیشگی و ضروری می‌دانستند کمانهای بسیار بلند را بردوش می‌انداختند و تیر کشها را بر پشت و کنار حمل می‌نمودند سر کمانها از شانیه نمایان بود . همه هم بيك طرف کمانها را می‌گرفتند ولی در آن زمان اسلحه یکسان و یکنوع نبود و اختلاف در قطع و قد و نوع بود که بعد این نقص بتدریج رفع شد و با ایجاد نظام کامل و رفع آن نقص باز بعضی پهلوانان از حیث حجم سلاح و بزرگی و سنگینی آن امتیاز داشتند و بدان مباحثات می‌کردند .

لشکر کشی کوروش تا اندازه مدت بیشتر از سفر عادی بطول کشید که چند علت داشت یکی این است که نمی‌خواست سپاهیان خسته شوند و دیگر تهیه خواربار و علیق مانع سرعت بود و از همه مهمتر انتظار وصول اخبار مادر را داشت که پیکها همیشه در حال رفت و آمد بودند . موضوع پیکها و جواسیس هم از روز نخست لشکر کشی در نظر کوروش و مشاورین بسیار مهم بود . پیش‌آهنگان (پیش‌قراول - کشف‌قولی) در همه جا بتجسس می‌پرداختند مقدمه الجیش از بهترین پهلوانان و سواران چابك انتخاب می‌شدند و با تمام این احتیاط وقوع جنگ در نظر کوروش بعید بود ولی خود بسیار محتاط و مدبر بود . چون شب می‌رسید ، نگهبانان بنوبت اطراف سپاه را احاطه می‌کردند و سپاهیان باطمینان محافظین بخواب عمیق فرو می‌رفتند زیرا خواب برای جنگجویان ضرورت داشت ولی بعد از آن این قاعده بنظام دیگری تبدیل شد که خواب برای تمام لشکر بنوبت بود باین معنی نصف سپاه می‌خوابیدند

و نصف دیگر با اسلحه مراقبت می نمودند و در اوقات شدت جنگ خواب نبود ولی در آن لشکر کشی چون جنگ را غیر واقع می دانستند از خواب نوشتن محروم نمی شدند . هر چند تحمل سختی و عدم اعتنا بخورد و خواب برای قناعت و صبر سپاه ضرورت داشت ولی پیران و فرماندهان سپاهیان تلقین می کردند که در چنین هنگامی و در حین امن می توان با اندازه لزوم تمتع بخورد و خواب نمود تا قوای خود را برای نبرد ذخیره کنند . پندهائی که پیران می دادند بصورت داستان بود و این قبیل وعظ و اندرز و داستان لذت بخش و نقل حکایت پهلوانان هر شب میان هر گروهی که گرد هم جمع می شدند از ط-رف مجربین سالخورده و ناقلین اخبار جاری می شد . جوانان و مردان باخبر سلف و داستان پهلوانان و تلقین دلیری و راد مردی توجه کامل داشتند و آن قبیل تعلیمات و تبلیغات برای سپاه بسیار مفید بود و گاهی کوروش در آن مجامع مانند يك مستمع حاضر می شد و حضور او بر محبت و خضوع و اطاعت می افزود . مخصوصاً مربیان و فرماندهان برای اثبات عظمت پارسیان در نظر مادیها بنصیحت و تربیت و تعلیم سپاهیان می کوشیدند و هر عیب و نقصی که بنظر آنها می رسید از آن نهی میکردند و در اخلاق جوانان مردی و شجاعت يك نحو مسابقه عملی بکار می بردند و از پهلوانان قدردانی و احترام می کردند تا همه بدانند که دلیری برای مرد مبارز بهترین وسیله شهرت و بزرگی و عظمت می باشد و بط-ور مثال نام فرماندهان را می بردند و برای کارهای سخت آنها قائل بمزایا و مراتب بودند و چون مردان کار جز نبرد هنر دیگری نداشتند در این هنر بسیار مبالغه و در مسابقه هنر خود را نمایان می کردند و وعده یاداشتهای خوب بآنها داده میشد . همچنین هنگام شکار قوت لشکر را فراهم کند او پهلوان بشمار می آمد و خوان

احسان اوحتی نزد زنان گسترده می‌شد و زنان در سپاه بزرگترین وسیله تشویق و تشجیع بودند و حتی هنگامیکه مردان در جنگ سست یا مغلوب می‌شدند زنان با حالات هیجان آورو حماسه آمیز آنها را تقویت می‌کردند و گاهی هم خود در بعضی وقایع شرکت می‌نمودند و مداخله آنها به حدی می‌رسید که جلو فراریان را می‌گرفتند و خود تنبیه می‌نمودند که بعد از این ضمن جنگهای آینده حوادث شگفت انگیز جنگ و گریز ذکر خواهد شد و بزرگترین علت حمل زنان و همراهی خانواده‌ها با سپاه این بود که جنگجویان بیشتر برای حمایت و نگهداری آنان تن بنبرد و جان-فشانی می‌دادند و از بیم اینکه آنها گرفتار یا بی‌پناه شوند بر مجاهده و جان‌بازی خود می‌افزودند و خود زنان خواه مادر یا خواهر و همسر همیشه حماسه را به گوش جوانان و مردان خود می‌خواندند و بسی مادران که به فرزندان خود می‌گفتند زخم تو باید در سینه باشد نه در پشت و آرزو دارم که کشته بخون آغشته ترا ببینم نه سستی و گریز ترا بنابراین خود زنان علاوه بر انجام کارهای معاونت و تهیه خوراک و حتی بستن بار و حمل آن و نقل مجروحین و دادن آب و یاری خستگان یک سپاه دیگر بشمار می‌رفتند و سیاهی لشکر از آن آمده که جواسیس از دور عده سپاه را بیش از خود سپاه پنداشته مرعوب شوند و این عادت تا از من به بعد ماند و در جنگ حتی ملکه هم سوار می‌شد و شرکت می‌نمود ولی در این لشکر کشی نامی از همسر کوروش برده نشده اگر چه بعضی مورخین ادعا می‌کنند که او در پارس زن گرفته بود و بر فرض صحت آن که بعد خواهد آمد اگر هم بعد از آن دختر کیا کسار را گرفت منافات نداشت زیرا در آن زمان قائل به تعدد زوجات بودند اکنون این مبحث را بوقت دیگر می‌گذاریم .

بالاخره سپاه کوروش وارد کشور ماد شد . کیا کسار با بزرگان که هارپاک

در مقدمه آنان بود باستقبال خواهرزاده و ظاهرأ ولیعهد و جانشین خود شتاب نمود .
 پس از مصافحه و باصلاح آن زمان بغل کشی یکدیگر را بوسیدند در آن زمان
 معانقه معمول و یکی از عادات ایرانیان بود که یونانیان آنرا با تعجب
 نقل می کردند . نخستین کاری که کیا کسار بعمل آورد تامین آسایش
 سپاه بود .

دودمان و آغاز کار کوروش

کوروش که مانام اورا زیب این نامه نموده بزرگترین مایه افتخار و سرفرازی جاویدان ایران بوده و تاابد خواهد بود. هرچند که مادر این تاریخ مهم ولنت بخش بدون هیچ تکلف و پیرایه حقایق را نگاشته بزرگترین اثر روان پرور را زنده داشته بخواننده که میخواهد بلذات مطالعه و اطلاع تمتع کند بهترین مایه زندگانی را تقدیم می کنیم ولی پیش از همه میل داریم اورا شریک غنیمت حیات نموده از رنج خود در تحقیق دور سازیم و اگر پاداشی برای مؤلف باشد باین اکتفای کنیم که خواننده سراپاهوش باشد که نه تنها این داستان حقیقی را با چشم و از راه دیده در مغز بسپارد و پروراند و از آن عبرت گیرد بلکه تمام اعضاء پیکر خود را بمنزل چشم دانسته روح سخن را ربوده يك حیات نو که از هر حیث در خور زندگان باشد از این داستان کسب و جلب نماید زیرا کوروش نه تنها در مقدمه پادشاهان و قوائد جهانگیران بود بلکه در صف فرشتگان و در عداد پیغمبران محسوب شده و او هنگامیکه ظهور کرد عالم تشنه عدالت و رافت بود و در همان زمان چندتن از بزرگان مانند بودا و کنتوشیوس و اشعیا بوجود آمدند که کوروش از حیث عقل و عدل و مروت و رافت و عفو در حین قدرت و اصلاح عالم و تهذیب اخلاق یکی از بزرگترین مصلحین بشمار رفته و در مقدمه آنان محسوب شده که خود اشعیای نبی او

را مسیح‌الله و برگزیده خداوند خوانده بود و حتی محققین این عصر او را پیغمبر دانسته‌اند^۱ همچنین مؤرخین و محققین از عصر قدیم تا کنون او را با بهترین خصال ستوده‌اند که اکنون این مبحث مهم را برای فرصت دیگری می‌گذاریم فقط باین اشاره می‌کنیم تا خواننده بداند که بزرگترین موضوع تاریخی رادردست دارد و نظر او هر چه باشد بهترین مساعد برای مباحث ایرانیان باین عنوان خواهد بود که نه از حیث شاهنشاهی و جهانگیری کوروش بلکه از حیث عدالت و نظم و عمران که موجب افتخار جاویدان ایران است و هر چه ایران داشته حتی عدالت انوشیروان از کوروش بزرگ بوده و تا ابد خواهد بود . اینک نام و نشان آن شاهنشاه عظیم‌الشان مجملاً بیان می‌شود .

کوروش سیم . فرزند کمبوجیه دوم . پسر کوروش دوم ، زاده چیش‌پش دوم : پسر کوروش اول ، پسر کمبوجیه اول ، پسر چیش‌پش اول . پسر هخامنش سردودمان این خاندان . پدران کوروش جز سلسله آنها شش پادشاه بزرگ‌انسان که قسمتی از ایلام بوده محسوب می‌شوند . خود کوروش در اعلامیه بابل که پس از فتح صادر شده و لوح آن در حفاریات آن سامان بدست آمده تصریح کرده که اجداد من پادشاه بزرگ‌انسان بوده ولی فقط تا چیش‌پش نام آنها را برده و مسلماً هخامنش پادشاه نبوده ولی رئیس قبایل و مؤسس بوده (بنصديق مورخين) در همان اعلامیه کوروش فقط نام انسان را برده و از پارس نامی نیاورده مثل اینکه عظمت انسان که يك قسمت آباد از يك کشور عظیم ایلام بوده پارس را تحت الشعاع گذاشته . انسان

(۱) ابوالکلام احمد در تحقیق علمی و تطبیق آن با قرآن بعنوان « ذوالقرنین »

کتابی بنام کوروش منتشر نموده . احمد آزاد خود یکی از دانشمندان بزرگ و سالها وزیر فرهنگ هندوستان بود . ما باین موضوع مکرراً اشاره نمودیم

یا « انزان » هم بعد از فتح و غلبه « آشور بانیپال »^۱ بدست هخامنشیان افتاد که با حتم-ال قوی در زمان چیش-پش بوده و پادشاهی کوروش در همان کشور آغاز گردید^۲.

شکی نیست که از اجداد کوروش فقط شش تن پادشاهی کرده و داریوش هم در کتیبه‌های خود همه جا این نسب و این سلطنت را تایید نموده خصوصاً در کتیبه بیستون که خود را نهمین پادشاه هخامنشی دانسته زیرا هفتمین کوروش و هشتمین کمبوجیه^۳ فرزند او و نهمین داریوش که از بنی اعمام کوروش بود^۴.

این دودمان از حیث پدر بدون اندک تردیدی ذکر شده و بعد با قوام پارس خواهیم رسید.

اما نسب کوروش از حیث مادر چنین آمده :

کوروش فرزند « ماندانا » « MANDAN » شاهدخت « آستاگس » آخرین پادشاه ماد که چون پارس و انشان تابع ایشان بود بمنزله شاهنشاه زمان محسوب می‌شد ولی شاهنشاهی پس از جهانگیری فقط بنام کوروش آمده و او بنیاد گذار بود. پدر « آستاگس » مذکور که نام صحیح او « اژدهاک » بود « هوویخ شتر » (کوآ کسار-

(۱) تاریخ ایلام و فجایع آشوریان در ضمن تاریخ جهانگیری کوروش مفصلاً ذکر خواهد شد.

(۲) لوحی که در سالهای اخیر در بابل کشف شده، مروف باستانه کوروش است که بسیاری از نکات را توضیح داده و در آینده عین نقش با ترجمه را نقل خواهیم کرد.

(۳) بر حسب تحقیق دانشمندان که شادروان حسن پیرنیا (مشیرالدوله) یکی از آنها می‌باشد، کمبوجیه صحیح است (بدون میم - کمبوجیه - کمبیز).

(۴) داریوش فرزند « ویشتاسپ » و او فرزند « ارشام » و او زاده « اریامنا » که جدا و کوروش بزرگ چیش-پش دوم بود.

هرودوت) (۶۳۳-۵۸۵ ق. م) و اوپسر «فرورتیش» (فرارتس - هرودت) (۶۵۵-۶۳۳ ق. م) و «ایفرزند» دیوکس» (۷۰۸-۶۵۵ ق. م) که مؤسس پادشاهی ماد و مانند «چیشپش» در انشان و پارس بود. همان طور که هخامنشی سر دودمان کوروش بود. «فرورتیش» که جد فرورتیش و پدردیوکس سرسلسله پادشاهان ماد بود ولی آن خاندان بنام اومعروف نشد. اودهفان و امیر قوم خود بود که فرزند او «دیوکس» بسبب عدالت و لیاقت و کاردانی و حل مشکلات قبیله بمقام پادشاهی رسید و توانست حملات آشور را دفع کند که بعد بشرح حال او و تاریخ ماد خواهیم رسید. تاریخ پادشاهی «آستیاگس» اژدهاک^۱ هم چنین بوده (۵۸۴-۵۵۰ ق. م) که از همان تاریخ که ۵۵۰ قبل از میلاد باشد پادشاهی ماد و تمام ایران بکوروش منتقل گردید.

بنابراین کوروش کبیر از دو طرف زاده پادشاهان ایران و وارث سلطنت دو خانواده و حقاً جانشین پادشاهان ماد و پارس و انشان بود ولی نبوغ و عظمت فطری او بالاتر از نژاد و دودمان بود بدین سبب تاریخ عظمت ایران از شاهنشاهی او شروع می شود و او اصل و ماقبل و ما بعد از او فرع بود علاوه بر تصریح مورخین که هرودت در راس آنها بود الواح مکشوفه و کتیبه ها نسب کوروش را تایید میکند: اوح نبونید پادشاه بابل که وقایع عصر خود را خصوصاً جنگهای کوروش و تاریخ انتقال پادشاهی ماد باو را نقش کرده که از حفاریات بابل بدست آمده و بعد از این مضمون آنرا

(۱) د مار آپاس، مورخ ارمنی نام او را «آشدهاک» نوشته و در الواح مکشوفه بابن خصوصاً لوح نبونید آخرین پادشاه بابل چنین آمده «ایخ توویکو» که در تلفظ و اصطلاح بابلیها چنین بود. بعضی از افسانه نویسان هم او را «ضحاک» دانسته که اژدهاک بتازی چنین آمده و بسبب ظلم میان اعراب بدان نام مشهور شده ولی اومادی بود و تاریخ ضحاک افسانه غیر قابل تصدیق است.

تقل خواهیم کرد . همین نسب را تایید می کند .

بیانیه شخص کوروش که پس از فتح بابل نقش شده و معروف به استوانه کوروش است و در آنجا نسب پدران خود را ذکر و همه را پادشاه بزرگ دانسته جز هخامنش که نام او را نبرده است. کتیبه داریوش اول در کوه بیستون^۱ . اردشیر دوم که از دودمان هخامنشی بوده همچنین اردشیرسیم هریک در کتیبه خود همین نسب را ذکر و تصریح و تأیید کرده اند و دیگرشک و تردید نمی ماند . نام صحیح کوروش همین بوده که در تمام کتیبه های پارسی قدیم آمده و گاهی هم بحذف شین « کورو » و در صیغه اضافه هم « کورائوش » ذکر شده و در لوح نبونید هم بکسر راء و در توریة مانند پارسی بضم راء و گاهی هم بکسر راء آمده و در یونانی شین بسین تبدیل شده (کوروس) و مورخین اسلام و عرب غالباً همان تلفظ فارسی را نقل کرده اند فقط مسعودی در مروج الذهب از یونان تقلید کرده (کوروس) طبری هم « واو » را بیاء تبدیل نموده (کیرش) و سایرین مانند ابن الاثیر از او نقل کرده اند . حمزه اصفهانی فارسی صحیح را ذکر کرده (کوروش) . ابوالفرج و ابوریحان هم چنین آورده اند^۲ این نام در کشور روم تحریف و « سیروس »

(۱) بعد ترجمه یا نقش آن با ترجمه نقل خواهد شد . (۲) در تحقیقاتی که نویسنده از کتب تاریخ عربی کرده باین نکته مورخین اسلام و عرب که تاریخ بابل را شرح داده اند نام کوروش را در عداد پادشاهان اصلی بابل هم آورده اند بدون توجه بفتح او یا اینکه کوروش ایرانی بوده و بابل یکی از ممالك و مستعمرات او بود و گویا در فهرست پادشاهان بدان صورت ذکر شده و اهالی بابل هم پادشاهی او را تصدیق نمودند و بعد از آن مدت دو قرن هم سلطنت ایرانیان در آن سامان مستقر گردید و چون زایل شد دوباره تجدید گردید و خروان ساسانی تا آخر در بین النهرین اقامت نمودند .

خوانده شد و از آن هنگام در اغلب ممالك متمدنه بهمین لفظ معروف و مشهور گردید^۱ برای اینکه حتی در کوچکترین مسائل اندك نقص نماند عقیده غیر مقبوله «سترابون» را هم نقل می کنیم او گوید : نام اصلی کوروش (آگرا داتس)^۲ بوده و بعد نام اورودی که در نزدیکی تخت جمشید روان است (پرس پولیس) برای خود انتخاب کرد که (کور) باشد . او غافل از این است که اجداد کوروش هم بهمین نام موسوم بودند و ممکن است عکس آن باشد که همان رود بنام کوروش معروف شد که بعقل نزدیکتر است .

مقصود از شرح این موضوع اهتمام بتمام تاریخ پرافتخار کوروش است نه بنام و نشان و باز هم می توان قبیله او را ذکر کرد .
هخامنش از قبیله پاسارگادیان بود . این قبیله و دو قبیله دیگر بنام «مرفیان» و «ماسپیان» بر تمام قبایل پارس مقدم بوده و بهمین جهت هخامنش بر سایر قبایل ریاست داشت . قبایل بزرگ پارس بعقیده هرودوت ده قبیله بودند که نام آنها بعد از سه قبیله مذکور چنین است :

« پانتالیان » « دروسیان » « گرمانیان » این سه قبیله با سه طایفه قبلی شهر نشین و ده نشین بودند . شاید امتیاز سه قبیله اول بر سایرین بسبب اختلاف نژاد بوده زیرا همان سه طایفه اول از نژاد آریانی بودند و ممکن است سایرین بسبب

(۱) نام سیروس حتی درخورد ایران در زمان اخیر بجای اسم صحیح گفته می شود و اسامی اشخاص که تا کنون هم شایع است بتقلید دیگران بهمین لفظ آمده و کلایمیان که بکورش ایمان دارند نام فرزندان خود را سیروس می گذارند . در چهل و چند سال پیش ازین هم يك فيلم عظیم که شاهکار عصر بود بنام سیروس داده اندك اندك محققین نام صحیح را منتشر و مردم را آگاه نمودند . (۲) Agyadates این نام هم در آن زمان برای سایرین بوده و سترابو آنرا جعل نکرده فقط اشتباه نموده است .

اختلاط با عناصر دیگر فاقد نژاد خالص شده و از حیث عادات و اخلاق پست‌تر محسوب می‌شدند. چهار طایفه دی-گر بیابان گرد و چادر نشین بودند و بالطبع از حیث تمدن عقب مانده که نام آنها بدین قرار است: «دائپها» «مردها» «دروپیک‌ها» «ساکارتیها» این عقیده «هرودوت» است که آنها را بدین نحو تقسیم نموده و برای دودمان کوروش و طایفه اوقائل بمرتب و امتیاز شده است. گزنفون قبایل پارس را دوازده طایفه دانسته ولی نام دو طایفه دیگر را نبرده «گرمانیان» هم بزعم بعضی کرمانیان باشند^۱

بعضی محققین^۲ معتقدند که: نام پارسیان در کتیبه آشور آمده که در جنگ «خلوله» پارسواش (مردم پارسی) و اهل «انسان» بیاری ایلامیها قیام کرده‌اند. در هر حال «فرورتیش» پادشاه ماد و جد اعلای مادری کوروش در تاریخ

(۱) «از ایران باستان» تألیف شادروان پیرنیا و تاریخ ایران تألیف (سرپرسی-سایکس) و تاریخ تمدن تألیف «ویل دورانت» با مقایسه تحقیقات و فزونی اختلافات نقل شده. این نکته هم نقل می‌شود که از آغاز جنگ بین الملل و اشتها رملت «جرمانی» (آلمان) در ایران میان مدعیان فضل و تحقیق این عقیده شایع شده بود که «جرمانیان همان کرمانیان با کاف پارسی یا کرمانیان است زیرا اصل نژاد هندو اروپ یا اریانی یکی بوده این مدعیان که هیچ سندی جز تشابه لفظ ندارند برای ازدیاد عظمت ایران اضافه کرده‌اند که ملت جرمانی خود از کرمان مهاجرت کرده است! بعقیده ما این ادعا بالطبع مردود و حتی غیر قابل ذکر است و از این اوهام چه در قدیم و چه در عصر حاضر بسیار است.

(۲) «داوولین سن»، «Rawhnson»، و «هم مل»، «hommel» و «پراشک» «Praschek» این ادعا را تایید کرده‌اند.

(۶۶۵-۶۴۳ ق. م)^۱ پارس را تابع و مطیع خود نمود.

یکی از طوایف چادر نشین «دائیها» منتسب بسکائی بود زیرا طایفه از سکاها در شمال گرگان و ساحل جنوبی دریای خزر سکنی داشته که بهمین نام «داه» معروف بوده و بزبان آوستائی «دا» خوانده می‌شوند که بعد پارس منتقل شده اند این موضوع از حیث فلسفه تاریخ فاقد فایده می‌باشد و بیش از این در خور بحث نیست فقط اگر گاهی با اخلاق و روحیات و عادات بعضی از قبایل پارس توجه شود و پس از مطالعه برای تجهیز ارتش کوروش بتوان احوال آنها را از حیث دلیری و پایداری و صبر و قناعت و تحمل مشقات و اطاعت و انضباط معلوماتی بدست آورد سودمند می‌باشد و باید چنین باشد زیرا جها ننگشائی کوروش بجا نبازی و کوشش و نیروی طبیعی بدوی آنها بدست آمده و اگر اطلاعات دیگری مزید و بروصف شجاعت و قناعت آنها حاصل می‌شد می‌توانستیم نتایج خوبی در تاریخ عظمت ایران و پیروزی کوروش بدست آریم اکنون بهمین حال و اجمال باین موضوع خاتمه می‌دهیم و بعد خواهیم دید پارسیان یا قوم کوروش چه شهرت و عظمت و پیروزی در سراسر عالم احراز کرده اند که فقط لفظ پارس شامل و حاکی شاهنشاهی مادی و معنوی ایران بود و بمجرد ذکر آن هر مطلعی انواع فضایل و محاسن را بخاطر آورده عدالت و جوانمردی و فضیلت و پرهیزگاری و عمران و مردم داری کوروش را بزرگترین مایه انسانیت می‌داند و حتی دشمنان ایران نام پارس را با نهایت تکریم برده برای ملل خود آرزوی مواهب و اخلاق این قوم را می‌کنند^۲ و از همان زمان بسبب تفوق پارسیان

(۱) يك قرن قبل از قیام و غلبه کوروش مراد بود.

(۲) بعضی از محققین معتقد هستند که کلمه پرسنل و پرسان از برس و پارس گرفته شده زیرا در شمردن اشخاص و سواران پارسی از همین لغت اشتقاق شده و با توجه باصل این کلمه اعم از اینکه لاتینی بوده یا نبوده نمی‌توان هر ادعائی را قبول کرد ولی این عقیده میان ←

نام «پرس» برای ایران غلبه نمود .

باز کر دودمان واینکه کوروش وارث پادشاهی دوقوم مختلف یا متحد ما، وپارس بوده همچنین قبایل پارس وطرز معیشت بدویان وچادر نشینان و تحمله شقات در رحل و اقامت و صبر بر سختی ها و مقاومت با حوادث از قبیل برف و باران و سیل و طوفان و سرما و گرما و دفاع از حملات جانوران و ماران و انواع وحوش و درندگان و بالاخره قناعت در خوراك و اعتماد بر شکار و شرکت زن و مرد و بزرگ و خرد در تهیه و سایل حیات می توان اندازه استعداد کوروش را دانست که با همان قوم دلیر و بردبار مردم تن پرور و خوشگذران ماد را تسخیر و مطیع نمود .

زیرا مادها بعد از پیروزی و دلیری مدتی بتنعم و تن آسانی پرداخته و دوام صلح پادشاهان آن زمان آنها را کاهل و جبان کرده بود و با همان قبایلی که نام آنها در پارس ذکر شده کوروش توانست قدرت خود را بکشور های دور و نزدیک بسط و شاهنشاهی ایران را مسلم بدارد و باز مادها در جنگهای کوروش ابراز شجاعت نمودند .

قبایل ده یا دوازده گانه مذکور بطور جمع و اختلاط بدون اندك تمایز و اختلاف بدعوت کوروش لبیک گفتند و در آغاز کار بارنج بسیار بدون اطلاع بر سر نوشت و آینه پر بیم یا امید مطیع قائد بزرگ خود شده و حتی پس از پیروزی و کشور گشائی برای مدتی از غنائیم محروم بوده و اندك اعتراض یا بی تابی نمی کردند زیرا کوروش در جنگها عفت و عدالت را رعایت می کرد و چون غنائیم بآسانی بدست می آمد اول میان مادها و بعد متحدین و بعد مزدوران تقسیم می نمود سپس اگر

← در لغت عرب فارس فقط بمعنی سوار آمده است که می گویند فلان «دارس بنه» یعنی سوار استر باخر و غیره می باشد نویسنده این موضوع را در لغت عرب تحقیق کرده و بعضی هم معتقدند که خود اسب که فرس باشد از ایران بکشور عرب رفته و از ما استقت الفوارس من فارس» .

چیزی می ماند پارسیان میداد و آنها این عمل را بمصلحت و سود خود می دانستند و چنین هم بود تا آنکه فزونی غنایم و اسلحه و چهارپایان از نیاز همه گذشت و بهره بسیار پارسیان رسید آنگاه همه بانواع اسلحه مسلح و براسبهای افراد خانواده ها که همواره با آنها درهمه جابودند بانواع نعم تمنع و تنعم نمودند و باتمام این احوال برای مدتی دراز اخلاق خود را حفظ کرده و در اوضاع و روحیات پارسیان محفوظ ماند و چون در زمان دارا روحیات و اخلاق تغییر کرد و ثرادمانند افراد رو بضعف و سستی نهاد اسکندر بر ایرانیان و بالاخص پارسیان غلبه نمود. این مبحث مهم بآینده موکول می شود که مفصلا در آن بحث خواهد شد .

کوروش هنگام کودکی

در پیرامون ولادت و زادگاه و تربیت اولیه کوروش با اندازه روایات مختلف ذکر شده و بحدی مورخین افسانه‌های غیر قابل قبول بصورت يك تاريخ حقیقی نقل کرده اند که می‌توان گفت آن حکایات کمتر از وقایع و جنگ‌های کوروش نبوده و هیچ يك از آنها دارای فایده و اعتبار نمی‌باشد ولی برای تکمیل تحقیق ناگزیر در حاشیه بعضی از آنها را نقل کنیم^۱ يك نکته از هرودوت ذکر می‌شود و با مراجعه به حاشیه معلوم میشود

۱- هرودوت در کتاب اول (فصل ۱۰۷-۱۳۲) چنین گوید: «آستیاگس، (اژدهاک) در خواب چنین دید که از دختر خود «ماندان مادر کوروش» آبی روان شد که شهر «اکباتان» و کشور ماد و سراسر آسیا را گرفته همه را غرق نمود. تعبیر خواب را از منها خواست. آنها گفتند مولودی از او بوجود خواهد آمد که بر ماد غلبه خواهد کرد. شاه در آینده دختر خود اندیشید و ترسید او را بیکى از بزرگان ماد بدهد ناگزیر بیادشاه پارس که «کمبوجیه» (کامبیز) باشد بزنى داد. (در اینجا هرودوت گوید: کمبوجیه از خانواده نجیب پارسى و مطیع بود پادشاهى برای اوقائى نبوده و حال در موارد دیگر پادشاهى او مسلم شده) و نیز گوید:

(شاه ماد او را (یعنی کمبوجیه) در حد وسط از يك مرد مادى کمتر و پستتر مى دانست و کمبوجیه هم مطیع و آرام و خونسرد بود). پس از ازدواج ماندان باردار شد. باز آستیاگس در خواب دید که تاكى از آن دختر روید و با شاخ و برگ خود تمام آسیا را پوشید. از آن خواب پریشان —

که کوروش در حال گمنامی و اختفا تا سن ده سالگی در ماد بوده و پدر و مادر او از حیات فرزند خود اندک اطلاعی نداشتند همچنین پادشاه ماد که جدا و بود بعد آستیاگس

→ شده باز بمنها تکلیف تعبیر نمود. آنها گفتند: فرزند او بر آسیا مسلط خواهد شد و او بیشتر ترسید و دختر خود را تا هنگام وضع حمل بهمدان احضار کرد و مانند یک زندانی تحت نظر گرفت. پس از آن پسر بی وجود آمد که شاه برهلاک او تصمیم گرفت. هارپاک خویش و محرم خود را (وزیر و سپهسالار) خوانده مولود را (کوروش) باوداده که نابود کند. هارپاک طفل را بخانه آورد و راز او را بهمسر خویش گفت. زن او پرسید چه خواهی کرد؟ پاسخ داد هرگز بچنین کاری مبادرت نخواهم کرد زیرا پادشاه فرزندان متعددی ندارد و ممکن است ماندان جانشین او شود آنگاه مرا بخونخواهی کودک خویش خواهد کشت.

یکی از چوپانهای شاه را بنام مهرداد (میترا دات) خواسته طفل را باوداد و گفت: او را در جنگل بگذار که طعام درندگان باشد. چوپان او را بخانه خود برد و زن او (سپا) که تازه زائیده بود او را بفرزند بی پذیرفت. چوپان نزد هارپاک رفته انجام کار را گزارش داد هارپاک هم چون خواست جسد طفل را تحویل گیرد کودک مرده یا کشته چوپان را در جنگل نهاده بجای کوروش باودادند و او مرده را که فرزند چوپان بود در مقبره شاهی بخاک سپرد. کوروش در خانه چوپان بزرگ شد تا بن ده سالگی رسید و بفرزند چوپان معروف شد. او با کودکان دیگر همبازی بود و از روی فطرت و خوی پادشاهی بر همگنان خود مسلط شده پادشاهی می کرد و فرمان می داد اتفاقاً میان کودکان یکی از شاهزادگان ماد بود (فرزند آرتامبارس) از اجراء حکم کوروش تمرد کرد کوروش او را کیفر داد و او نزد پدر خود رفته شکایت از کوروش کرد. پادشاه او را احضار کرد و پرسید چگونه جسارت کردی که فرزند شخصی را مجازات نمودی که بعد از من پادشاه خواهد شد و حال اینکه تو چوپان زاده ای هستی؟ کوروش گفت: چون مرا پادشاهی برگزیده بودند چنین حقی داشتم که آن کار را کردم. «آستیاگس» خوب در احوال و اخلاق او تأمل کرد و از شباهت او بخود دانست که او باید فرزند ماندان باشد. این گفتگو در حضور «آرتامبارس» بود. شاه او را دور کرد و کوروش را باندرون برد. سپس چوپان را احضار و او انکار و ادعا کرد که آن طفل فرزند من و مادر او هم زن چوپان و زنده است ولی شاه سخت -

بنگم‌داری و تربیت‌اومی کوشد سپس می‌گوید: «کوروش در دربار پدر خود کمبوجیه

شکنجه داد و بالاخره اعتراف نمود که آن طفل را هارپاک باوداده که بکشد و او نگهداری نمود. هارپاک را نزد خود خواسته؛ کوروش را از او مطالبه نمود. او هم اعتراف کرد ولی «آستپاگس» سخت خشمگین شد و به دفرزند هارپاک را به عنوان همبازی با کوروش باندرون برد و سوری آماده کرده يك طعام مخصوص تهیه نمود و هارپاک را بخوردن آن تکلیف کرد و بعد از او پرسید آیا این خوراك گوار است؟ او گفت: بسیار لذیذ است سپس شاه سبدي که حاوی سرودست و پای فرزند هارپاک بود باو داد و چون سرپوش را برداشت سر کودک خود را دید و چون شاه از او پرسید پاسخ داد «هر چه شاه می‌کند پسندیده است» و او ندانسته گوشت فرزند خود را خورده. این داستان را هرودوت نقل کرده و بصورت يك تاريخ حقیقی عبرت آور آورده و بر آن وقایع مهمه سیاسی و لشکر کشی بنا نموده که علت غلبه کوروش بر ماد را خیانت هارپاک دانسته که او برای انتقام از شاه ماد ارتش را با طاعت کوروش و اداری نمود و قضایای بسیار مفصل دیگر که قسمتی از تاریخ کوروش را بيك افسانه بیهوده مبدل نموده است. همچنین مورخین دیگر با استثناء «کتزیاس» و «گزنون» همان افسانه دراز دور از خرد را نقل کرده اند و حتی مؤرخین معاصر که «ویل دورانت» در مقدمه آنهاست آن را بصورت تاريخ مختصراً نقل کرده و شادروان پیرنیا با تصدیق افسانه بودن مفصلاً بنقل و ترجمه آن اقدام نموده که شاغل يك فصل مهم از کتاب «ایران باستان» می باشد (البته محض امانت در تاريخ بوده) همچنین «سرپرسی سایکس» در تاريخ ایران و اگر احاطه و لزوم اطلاع بر مجمل احوال و اوضاع نبود باین مختصر نقل قول مبادرت نمی کردیم زیرا باندازه این موضوع غیر معقول است که حتی تصور آن موجب استهزاء و باعث اتلاف وقت طرفین ناقل و خواننده می باشد. همین يك نکته برای رد آن کافی می باشد که پادشاه مقتدر و مستبد و ظالم که یکی از کارهای او کشتن فرزند وزیر خود و کباب کردن گوشت او و بخوردن پدر دادن است چگونه وقت و فکر خود را در يك امر کودکانه صرف نموده و بمحاکمه طفل چوپان در حضور جانشین خود پردازد و اگر چنین امری تصور شود لا اقل

(که پادشاه پارس و دست نشاندۀ ماد بود) بزرگ شده ممکن است این تناقض

←

باید از يك پادشاه دادگر بروز کند و آن هم غیر مقبول است زیرا باندازه این کارخیز و کودکانه است که شایان وقوع و نقل نمی باشد . ما این افسانه را با تصرف و اختصار نقل نموده ایم و اگر موضوع آن که نام هارپاک در آن آمده یکی از مبادی رستگاری کوروش و شرکت هارپاک در آن نمی بود هرگز بدان توجه نمی شد. ولی برای توجه باطراف تاریخ حتی افسانه ها بدین داستان مجمل اشاره نمودیم و نیز برای تکمیل اطلاع این نکته را هم باختصار نقل می کنیم. کوروش را در جنگل باکوه گذاشتند و يك سك ماده (سپاکو) باو شیر می داد. کمبوجیه پدر و مادران مادر کوروش بهماز پیدا شدن او خواستند آن واقعه را يك امر خارق العاده جلوه دهند و برای بقای او کرامت و معجزه قائل شوند در اطراف آن تبلیغات بسیاری نمودند. توضیح آنکه (سپاکو) در زبان مادی به معنی ماده سك می باشد و معلوم است هرودوت این افسانه را از قول ایرانیان نقل و خود بصورت يك حادثه حقیقی تاریخی تلقی کرده و این قبیل افسانه ها بسیار است که شامل تاریخ ایران می باشد از قبیل شیرسك و شیر گرك و بالاخره سیمرغ و افکندن کودکان در کوه و جنگل «کتزیاس» برخلاف همه مؤرخین کوروش را يك جوان عادی و در آغاز کار دزد و راهزن دانسته و اخلاق او از هر حیث بد و پست و او را مزدور و غدار خوانده که با حیل و دسیسه سلطنت ماد را ربوده و منکر خویشی او با شاه ماد می باشد در ضمن هم نام «ابارسی» سردار معروف او را آورده که از هنگام جوانی با او راهزنی می کرد. این عقیده باندازه مردود و حتی غیر قابل نقل است که احتیاج بر دودفاع ندارد زیرا هیچ يك از مؤرخین در انتساب کوروش به پادشاه ماد و اینکه او فرزند کمبوجیه پادشاه پارس و نشان بود اندك تردیدی نداشته و ممکن است «کتزیاس» از روی کینه و غیرت برخلاف تمام مؤرخین بجمل آن پرداخته و صفات حمیده او را بمبارات زشت نفی و حتی پستی و راهزنی او را تصریح نموده و اگر این موضوع در کتاب «ایران باستان» تألیف شادروان پیرنیا وارد نشده بود هرگز بدان اشاره نمی کردیم ولی امانت در حفظ تاریخ و بیان حقایق موجب نقل و دفاع از آن اتهام شرم آور گردید.

را توجه کرده بگـوئیم بعد از مدتی او را نزد پدر و مادر فرستادند و درپارس تربیت و بزرگ شده تا هـ. گام قیام. «گزنفون» که در این مورد بالخصوص چنین حکایت می کند: کوروش با اتفاق مادر خود ماندان ازپارس بماد احضار شده و بعد از مدتی مادر او نزد شوهر (کمبوجیه) برگشته و خود کوروش در دربار ماد مانده و جدا و بایک اهتمام شایان افتخار بتربیت و تعلیم اوقیام کرد و حتی دائی (خال او) کیا کسار) او را بمحافظت و مراقبت او وادار کرده بود. «گزنفون» در «سیرو پیدی» داستان پرورش کوروش را با حکایات لذت بخش و عبرت آمیز مقرون بآداب و رسوم دربار ماد و آغاز عظمت و نبوغ کوروش نقل کرده که اگر در تاریخ ایران هیچ اثری جز آن یافت نشود همان موضوع مهم و بحث انتقادی حکمت آموز برای حیات ملل يك درس مفید و برای ایران يك اثر عبرت آور می باشد. چون نمی توان بهیچ يك از تواریخ مختلفه خصوصاً افسانه ها اعتماد نمود. پس از مطالعه و مقایسه عقاید متباینه و تطبیق بر احوال و اوضاع و وقایع و حوادث می توان آغاز کار و ولادت و تربیت اولیه کوروش را بدین نحو مجملاً بیان کرد و در عین حال باید دانست که گزنفون شرح حال کوروش را بصورت داستان در آورده و آن داستان مخلوق فکر و قریحه او بوده و مقصود او نشاء تعالیم و فضایل بود.

کوروش درپارس و محل «پاسارگاد» (گزنفون. الوترا قصر پادشاهی کوروش و کمبوجیه دانسته) متولد شد^۱.

۱- بسیاری از محققین در محل ولادت او شك و تردید نموده و بعضی زادگاه اررا «انسان» دانسته اند و استناد آنها بآعلامیه خود کوروش است معروف باستوانه کوروش که در بابل کشف شده زیرا او خود را پادشاه انسان دانسته و نامی ازپارس نیاورده و چنین می گویند که چون او پادشاه آن کشور بوده باید زادگاه او هم انسان باشد ولی چون «خامنش» که خود رئیس قبیله «پاسارگاد» بود و شهری بنام همان قبیله در پارس پایتخت ←

آستیك از روی محبت و اشتیاق دختر و نواده خود را بدر بار ماد دعوت کرد . پس از مدتی ماندان مادر کوروش بمحل خود برگشت و کوروش تنها نزد جد خود ماند . نبوغ کوروش از اوان کودکی در ماد ظاهر شد . در اینجا باید گفت وراثت در او اثر خوبی داشت و پیوند ده خانواده پادشاهی (تلقیح) يك نابغه بزرگ بوجود آورده که از حیث خون و خوی و صحت بدن و اعتدال و سلامت مزاج و جمال و کمال مانند نداشت . کوروش از حیث زیبایی و منظر و صباحت و بشاشت مثال جمال بشر بود و تمام کسانی که حیات و شرح حال او را نوشته اند نه تنها باین اوصاف و مزایا اعتراف کرده اند بلکه مبالغاتی در شکل و اندام و زیبایی او کرده اند و حتی یکی از علل تسلط و تاثیر نفوذ عمیق او در افکار و روحیات اتباع و سران سپاه همان صباحت و خوشروئی را دانسته اند . مسلم است مزاج سالم و اندام معتدل و اعضاء متناسب و خون دو خانواده تندرست و نیرومند دارای يك روح قوی و فکر صحیح و نفوذ عمیق و تسلط وسیع می باشد . علاوه بر صحت مزاج و بردباری غیر محدود و عفت فطری او از دو تربیت مختلف بهره مند شده بود و تربیت اولیه او نزد پدر و میان قوم ساده و قانع و صبور بوده که در آن هنگام آبادی و عمران و ثروت و تنعم و غارت و خوشگذرانی و اسراف در همه چیز هنوز قبایل پارس و در بار آن بلاد را فاسد نکرده بود . در ابتداء تعلیم و تربیت بهترین درسی را که آموخت راستی و راستگویی و حمایت زیر دستان و جانبازی برای نجات ضعفاء و بالاخره عدالت نسبت بر عایا و تمام بشر جوانمردی و دلیری و نام جوئی و پهلوانی بهترین سرمایه قبایل بدوی و بیابان

« که بوجیه بود و ماندان نیز در همانجا بود بالطبع محل ولادت او همان شهر یا همان محل بود و باز مؤرخین دیگر تصریح کرده اند که چون پادشاه ماد خواست کوروش را با جنگ مطیع کند از مادر مستقیماً قصد انشان نمود که کوروش با ارتش خود در آنجا بوده . پس محل اقامت و تولد او انشان بود .

گردان پارس بود(درهمدجا و میان تمام قبایل). زندگانی بدویان که همیشه در حال نقل و انتقال و در معرض مخاطرات گوناگون بوده چه در حمله و دفاع نسبت بدشمن و متجاوز و چه در قبال سباع و درندگان که در آن زمان بسیار بوده و چه برای معاونت در بار کشی و حمل و نقل و اختیار مرتع و رعایت حال ضغفاء و افتادگان و بالاخره تهیه قوت قبیله چه با شکار و چه با کار مستلزم بروزیك مرد شجاع و پهلوان قوی میباشد و هر قبیله قهرمان خود را بحد پرستش تقدیس و تشویق و تشجیع میکند و می کوشد عدد پهلوانان و جنگجویان بیشتر باشد و بتعلیم فنون جنگ و تیراندازی و نیزه بازی و شمشیرزنی سعی بلیغ می نماید و قائد قبیله از همین نوع دلیران پیدا میشود و نیروی قبایل در حال اصطكاك یا تمایز بوده تا آنکه قوی غالب و قائد پادشاه شود . این نحو زندگانی در پارس بیشتر احتیاج بمرد شجاع داشت تا مرد عالم . بنابراین علم و کتابت حتی میان طبقات ممتازه در درجه دوم واقع بود و با وجود این کوروش از این حیث هم بهره کافی داشت همانطور که خانواده یا قبایل پهلوان تربیت می کردند در بار قهرمان و قائد می پرورانید که علاوه بر تربیت پهلوانی يك نحو تربیت دیگر بفرزندان پادشاه می دادند و آن عبارت از حفظ نیروی مادی و معنوی باشد که چون مرد دلیر غالب و مسلط شود برای حفظ غلبه و ادامه تسلط مواهب دیگری لازم دارد و آن عبارت از معنویات و فضائل و اخلاق است که در رأس تمام آنها عدالت و انصاف و رأفت و مروت بود زیرا اگر دوره پهلوانی و بکار بردن نیروی جسمی و مادی بگذرد حتماً قهرمان یا قائد و پادشاه نیروی دیگری برای حفظ تسلط لازم دارد و آن فضایل و معنویات است کوروش هم نزد ریش سفیدان و هم نزد شخص پدر خود تعالیم مردم داری و داد خواهی و عفت نسبت به همه چیز خصوصاً زنان زیبا که تعلق بدیگران داشتند کاملاً آموخت . همچنین خود داری از خشم و بردباری در کلیه امور و رعایت حال ضغفاء و تفقد احوال رعیت و دستگیری

از افتادگان يك خوی اکتسابی بود . مظاهراين تربیت از آثار مورخین خصوصاً گزنقون کاملاً نمایان است و درمذاکره و محاوره کمبوجیه با کوروش هنگام تودیع عنوان این تعالیم يك بیک گفته شده مثل اینکه کوروش تمام دروس خود را نزد پدر که يك آموزگار دانا و ماهر بود اعاده می نمود و حتی وقتی که کمبوجیه یکی از فنون جنگ را که مبنی بر خدعه بود باو میآموخت و میگفت باید دشمن را اغفال کرد و باو دروغ گفت کوروش با تعجب و اعتراض گفت: مگر نگفته بودی «هرگز دروغ مگو!» دروغ نزد ایرانیان چنانکه از تمام تواریخ و کتیبه ها معلوم میشود بزرگترین گناه بوده . کوروش با همان تعالیم و مواهب سرشار مقرون بفطرت نيك و خون پاک و خوی طبیعی وارد دربار ماد شد که همه چیز آنجا را برخلاف مبادی مقدسه خود دید. «آستياك» هم می کوشید که نواده خود را بتعلیم و تربیت درباری عادت دهد . وصف عادات و اخلاق مردم ماد احتیاج بشرح تاریخ مفصل آن دیار دارد که بفرصت دیگری موکول میشود و اکنون فقط بعهد کودکی کوروش می پردازیم ، کوروش نخستین تکلفی را که در دربار دید بفساد آن و انحطاط مردم آن سامان توجه نمود . زیرا در دربار پادشاهان پارس و انشان هیچ قید و تکلفی نبود و مردم ساده آن کشور از روی محبت و ایمان همیشه با درباریان نزديك بودند . حاجب و دربان و نگهبانان خشن و جامد و سخت گیر در دربار ماد بسیار بودند حتی مهماندار و خوان سالار و آبدار همه مقید بعادات سخت و مخالف ضرورت حیات بودند و از همه بدتر مراقبت، طعام و شراب شاه بود که مبادا دشمنان در آن سم بگذارند و همین يك نکته موجب هشیاری کوروش شده بود که دشمن در این جا چگونه نفوذ دارد ؟ دشمن باید علناً با سلاح قصد دشمن کند پس حتماً باید در اینجا دشمنان دیگری وجود داشته باشند که شاه از آنها بیمناک است ! آنها باید در نهان بکار عداوت پردازند . پس آنها خائن و دروغگو هستند . خود را یار و غمخوار شاه نموده و در خفا قصد حیات شاه را دارند . در باریکه باین اندازه

محل خیانت و دروغ و خدعه است حتماً باید فاسد و بدو غیر قابل اعتماد باشد . این فساد هم ریشه دارد و باید ریشه آن را جستجو و قطع نمود .

برای نخستین بار که کوروش با حضور مادر خود بر خوان پادشاه نشست و احتیاط و بیم شاه را در طعام و شراب دید و اینکه همه چیز باید تحت مراقبت و تفتیش در آید بسیار تعجب کرد و آن موضوع را با مادر خود در میان گذاشت و او گفت : در این کشور سادگی و صدق که در پارس می باشد بکار نمی آید ، بهر نحوی که جد تو مقتضی بدانند باید تن بدهی و بتربیت مادر عادت کنی . هر قومی يك نحو اخلاق دارند و باید بمقتضیات زمان و مکان عمل نمود .

آستیاگس برای تربیت کوروش بتکالیف و تقالید سخت پرداخت و کوروش از تمام آنها با چشم باز و هوش سرشار و فطرت نيك و بالاخره تربیت ساده پدر تنفر می کرد . برای تسلی خود بشکار پرداخت و يك صید بزرگ بشاه تقدیم کرد که هنر و لیاقت خود را ثابت کند شاه از بیم خطر که ممکن است کوروش را دچار کند خشمگین شد و خواست او را از تکرار آن کار منع کند ولی با اصرار کوروش او را تحت نظر « کیا کسار » فرزند خود قرار داد^۱ و او از تکالیف دربار بشکار پناه میبرد . در همان زمان کوروش بر ارتش ماد آگاه شد و چون فنون جنگ را از کودکی در پارس آموخته بود اختلاف نمایان مابین تعالیم دو کشور دید و بصحت تعلیم جنگی پارس بیشتر ایمان پیدا کرد ولی اسبهای

۱- اغلب مورخین نامی از « کیا کسار » نیاورده اند مثل اینکه وجود او را منکر شده

و آستیاگس را بلاعقب می دانند و ما وجود و تأثیر او را مسلم می دانیم و گزنفون هم وقایع و احوال او را مفصلاً ذکر کرده و در وقت خود این موضوع با ادله بسیار روشن خواهد آمد که کیا کسار دایی و پدرزن کوروش و جانشین اژدها که بود که کشور ماد را بکوروش بخشید .

مادی که در آن زمان هم خوب و هم بسیار و هم معروف بود با چهارپایان پارسی قابل قیاس نبود. کوروش در ورزش و بکار بردن فنون جنگی گاهی بسپاهیان اعتراض میکرد و کارهای آنها را انتقاد و تعالیم پارس را بآنها میآموخت و چون عملاً امتحان میداد آنها از قدرت و هوش و کاردانی او تعجب میکردند. کوروش با سادگی و تواضع خود قلوب را جلب نمود. نبوغ کوروش در همان زمان نمایان شد. در اینجا بشرح افسانه هرودت نیازی نیست (در حاشیه) او گوید در کودکی خود را شاه کرده و امر و نهی مینمود. گزنفون نیز در تربیت کوروش و شکار و جسارت و اعمال بزرگ او را که از کودکی دلیل عظمت بود مبالغه و اغراق نموده و ما از تمام آنها و مباحث دیگر مورخین قدیم و جدید چنین استنباط می کنیم که: نبوغ کوروش بدین نحو ظاهر و مسلم گردید: او در همان حین و حال دانست که دوستانی از همگنان خود لازم دارد که همیشه یار و یاور او باشند خود با انتخاب دوستان اقدام کرد و جدا و هم فرزندان بزرگان مادر را برگزید که بعنوان معاشر و همبازی او باشند. در اینجا مورخین نام بعضی از آنها را آورده و مخصوصاً آنها را دوست ایام کودکی و اقامت در ماد ذکر کرده اند علاوه بر تمام آنها «کتزیاس» که او را مغرض یا جاهل باوضاع دانسته ایم نام یکی از آنها را «ابارس» میبرد. اینکه از میان تمام مورخین او را نام برده ایم برای اثبات يك حقیقت تاریخی میباشد که همه بدان تصریح کرده اند دلی نکته حاکی نبوغ کوروش اینجاست که اگر کسی نام دوستان عهد کودکی و یاران مادی کوروش را آورده متوجه اصل موضوع نبوده و آن عبارت از این است که کوروش بواسطه هوش و لیاقت و پیش بینی و مآل اندیشی دوستانی برای خود از بزرگان و بزرگ زادگان بوجود آورده که در همه جا با او بوده و از بزرگترین سرداران فاتح محسوب میشدند جز یکی از آنها که بسبب يك خطا البته نه نسبت بخود کوروش از او دور شد که باز با همان محبت تبعید گردید و او «آراسپ» بود. در اینجا

چون بصفات و مکارم اخلاق کوروش میپردازیم مجملاً بگناه «آراسپ» اشاره میکنیم که چون آراسپ قصد تجاوز بعفت (پان ته آ) زن زیبای اسیر و پناهنده کوروش نمود که نگهداری وی بعهده او بود، کوروش او را دور کرد.

در اینجا دو نکته از مواهب کوروش نمایان است: یکی اینکه عفت و شرف و رعایت حال پناهندگان ناشی از فطرت نیک و تربیت او بود که اکنون بیان میشود و دیگر عفو و اغماض از گناهکاران است خصوصاً دوستان. نام «بارس» و «آراسپ» در اینجا بطور مثال آمده و تعداد دوستان کوروش مو کول بوقت دیگر خواهد بود. نبوغ کوروش از کودکی محدود با انتخاب و تسخیر دوستان نبود بلکه از حد بازی و معاشرت با فرزندان رجال و ایجاد يك گروه معتقد و مطیع تجاوز کرده بزرگترین شخص دربار را تسخیر و تحت تأثیر قرار داد و او «هارپاك» که بمنزله صدر اعظم آن زمان و سپهسالار ماد بود. گذشته از افسانه قتل فرزند و تصمیم بر انتقام نام او همیشه در جهانگیری کوروش، با عظمت آمده و تدابیر او در پیروزی و لشکر کشی و کشور گشائی مؤثر بوده چنانکه خواهد آمد از همان هنگام معتقد بعظمت کوروش بود و همیشه نسبت با و نهایت احترام مقرون بتعجب بجامی آورد و پیش بینی کرده بود که آن نابغه پادشاه ماد خواهد بود اثر آن احترام بلکه حتی معاشرت و تقرب در وقت خود کاملاً ظاهر شد که «هارپاك» کوروش را برای تسخیر ماد دعوت نمود و نوشت که من همه چیز را برای تو آماده و رام کرده ام. پس آن كودك نه تنها همزادگان و همگنان خود را تحت تأثیر قرار داده بود بلکه پیران مجرب و بزرگان دربار را هم جلب نموده بود و هارپاك با خلاق و اوضاع و احوال او کاملاً آشنا بود.

کوروش تربیت پارس را با تجاری که در ماد بدست آورده مقرون نموده و برای خود بزرگترین ذخائر عظمت و جهانگشائی را اندوخت و چون بفارس برگشت دوستانی هم با خود برد که همه در تاریخ سردار فاتح بوده و در ضمن وقایع نام آنها ذکر

خواهد شد .

این مجملی از مفصل احوال کودکی کوروش است که بدست آمده و از داستان مهم تربیت و زندگی نخستین او که با تخیلات دانشین «گزنفون» شرح داده شده صرف نظر میکنیم اخلاق و صفات پسندیده او که با وقایع مهمه تاریخ در وقت خود بامدارك لازمه خواهد آمد فقط در اینجا يك نکته ذکر میشود. «ویل دورانت» در تاریخ تمدن چنین آورده : «کمبوجیه» قساوت را از پدر خود کوروش بارث برده «حای تعجب است که این نویسنده برخلاف تمام مورخین که با جماع فضایل کوروش را وارد نموده اند چگونه این صفت را استنباط کرده و دلیل و سند هم برای اثبات آن نیاورده است. اگرچه در میان حوادث و جنگهای کوروش چنین آمده : «زنی از سکاها هنگام نبرد و غلبه کوروش بر شرق خطاب باو کرده گفت: «تا کی و تا چند این خونریزی» و با احتمال قوی آن زن ملکه سکاها بود که بعد شرح حال وی خواهد آمد و شاید تاریخ «کتزیاس» چنانکه نوشتیم مغرض و بدبین یا جاهل باوضاع بوده در نویسنده تأثیر کرده که خود بزرگترین مؤلف تاریخ تمدن است و چون این صفت تابع فطرت و تربیت اولیه کوروش میباشد در این بخش نقل شده^۱ و بهترین نیروی دفاع ما از این اتهام حقایق تاریخ و بیان وقایع مهمه خواهد بود .

۱- برای حفظ امانت تاریخ همه چیز را نقل میکنیم و چنانچه توضیح یا دفاعی لازم باشد بدون تعصب بکار برده میشود. این نکته هم در ضمن مطالبات چند ساله جلب توجه نموده و تعیین صفحه یا فصل آن برای ناقل مشکل میباشد.

کشور کوروش و مردم پارس

کوروش از ماد بکشور خود و محل سلطنت اجداد خویش مراجعت نمود. مدت اقامت و زمان برگشت و سن او در تاریخ مجهول است و آنچه مسلم است دوباره بتربیت پارس تمتع کرده و از گروه کودکان خارج و در صف جوانان داخل شده و مابین تعالیم جنگی ماد و پارس مقایسه نموده و برایمان او نسبت بتربیت پارس افزوده شده است. در اینجا نمی توان بطور قطع و یقین این نکته را ذکر نمود که آیا هنگام مراجعت همان دوسستانی که در ماد جمع کرده و با آنها عهد مودت بسته با او بکشور پارس آمده یا آنکه در محل مانده تا کوروش مادر را گشود زیرا در هیچ تاریخی نام هیچ يك از آنها در پارس با دقت لشکر کشی در عرض راه نیامده ولی بعد از فتح ماد همیشه اسم آنها یگان یگان بعنوان دوست ایام کودکی و سردار مادی مکرر اذکر شده و هر يك از آنها دارای مقام ارجمند بوده چه در زمان جنگ و چه بعد از آن و معلوم شده که آنها بر تمام رجال پارس مقدم بوده که فقط سرداران مادی بفرمانفرمائی ممالك و مستعمرات منصوب می شدند از این اختصاص ثابت می شود که آنها از حیث اطلاع بر اوضاع و تمدن و کشور داری و سیاست مداری و اجد مزایا و معلومات بوده برخلاف پارسیان که تازه داخل میدان سیاست و جهان داری شده بودند و کمتر نام يك والی پارسی آمده و حتی در جنگ عده

سران سپاه کمتر بوده ولی نام پارس بر همه غلبه کرد زیرا کوروش فاتح بزرگ پارس بود و بعد از مدتی مادها گمنام شده و همه چیز بنام پارس مشهور شد. در اینجا این نکته هم ذکر می شود که بعضی از مورخین یونان که تاریخ ماد را قبل از کوروش نوشته اند نام پارس را حتی بر ماد قبل از اشتهار پارس منطبق کرده که در شرح وقایع ماد کشور و مردم ماد را پارس خوانده اند و این معلوم است که آنها بعد از جهانگیری کوروش و عظمت پارس تاریخ خود را تدوین کرده و بسبب شیوع و اشتهار پارس همان نام را بر ماد داده اند و این نحو بیان در علم بلاغت «تغلیب» خوانده می شود که شهرت غالب را بمغلوب می دهند.

در اینجا نمی خواهیم اوضاع جغرافی پارس یا نژاد مردم آن سامان را شرح دهیم و اگر هم بخواهیم مدارك و اسناد لازم را دلیل بحث و اثبات عقیده خود نمائیم باید اعتراف کرد که يك سند حقیقی قبل از کوروش بدست نیامده و تمام توجه و اهتمام مورخین یونان بعد از آن زمان بوده و در آثار و حفريات هم چیزی کشف نشده که بتوان بدان اعتماد کرد و اگر اثری یا لوح و کتیبه یا ویرانه باشد تاریخ آن عصر تاریک را روشن نمی کند افسانه های ایران هم که در تاریخ اسلامی منعکس می باشد با اندازه درهم و مبهم و غیر قابل مطالعه و نقل است که ذکر بعضی از آنها موجب تأسف و انفعال است. اما وضع جغرافی از این حیث شایان بحث نیست که بلا ده مان است که بود اعم از کوه و دشت و جنگل و رود فقط ممکن است حدود تغییر کرده و کشور کوروش در آن روزگار غیر از پارس امروز باشد از جهت تنگی و فراخی یا ویرانی و آبادی اما مردم آن مملکت که خود معرف عظمت کوروش بودند و بسبب نیروی خود تفوق و برتری و سیادت یافتند که باید گفت؟ اصل آنها مانند مادها از هند و اروپا و نژاد آریائی بوده و این گفته را محققین با ادله و براهین ثابت کرده اند و طرق مهاجرت و علل رحل و اقامت و اشتراك در اخلاق و لغات و صفات حتی آلات و ادوات را مانند ظروف سفالین

مکشوفه و غیرها در کتب مربوطه باین بحث کاملاً تدوین شده و ما نیازی بتقل بعضی از آنها نداریم .

قبایل و طوایف پارسی هم همان ده یاد و ازده گانه است که گذشت ولی در اینجا يك نکته هست که باید بدان اشاره شود که بومیان پارس و انشان قوم دیگری بودند که نژاد مهاجر آریائی بر آنها غلبه کرد و حتی امتیاز قبیله کوروش که پاسارگاد بوده همچنین دو قبیله دیگر «مرفیان» و «ماسپیان» نسبت بسایر قبایل آریائی کاملاً محسوس و نمایان بود و علت را چنین گفته اند که قبایل مذکور با نژاد بومی مخلوط شده و صفات و ملکات قوم خود را از دست داده بدین جهت پست تر از سه طایفه دیگر محسوب میشدند و به همین سبب هخامنش بر آنها سلطه و سیادت یافته بود . محققین اکثر اقوام بومی پارس و انشان را از نژاد «اتیوپی» دانسته اند و ادله بسیار قوی هم آورده اند . ولی معلوم نیست این نژاد از چه زمانی و چگونه یا بچه وسیله و از چه طریقی بدان کشور آمده یا در محل پیدا شده ؟ بقایای همان قوم تا کنون در سواحل خلیج فارس زیست میکنند و چرده سیاه آنها هم مؤید این ادعای باشد .^۱

(۱) شادروان پیرنیا در کتاب «ایران باستان» هم این عقیده را ثابت کرده ژنرال سرپرسی سایکس در کتاب «تاریخ ایران» وجود نژاد حبشی را مبرهن نموده و حتی خود او عیاناً همان قوم را در سواحل خلیج فارس و در بلوچستان دیده و در این موضوع بحث نموده پیرنیا در نقل عقاید و اقوال محققین محل اقامت آنها را در سراسر خوزستان «انشان» تا بندر لنگه دانسته و سرپرسی سایکس امتداد آن را تا بلوچستان و سند نوشته و در این مبحث مطالعات بسیاری از محققین و نژاد شناسان وارد شده . يك نکته از تاریخ اسلامی عربی نقل می شود : در تاریخ طبری و اغلب کتب تاریخ قیام صاحب الزنج مفصلاً شرح داده شده و اوسید علوی مقیم ایران بوده (معاندین او را ایرانی دانسته اند) که در بین النهرین غلامان سیاه را ضدمالکین و اعیان برانگیخته و از نژاد سیاه يك سپاه قوی تجهیز نمود و بصره و اطراف خوزستان را تصرف و خلافت بنی العباس را متزلزل و مدت درازی جنگ و غلبه نمود بعضی از ایرانیان هم او را یاری کردند ←

بعضی هم معتقد هستند که تمام سکنه ایران (ایثوبی) . زشت و خشن بوده که اکنون این مبحث خارج از موضوع مخصوص پارس می باشد .

میتوان گفت محققین تقریباً اتفاق و اجماع بر این دارند که نژاد آریایی از قفقاز و ماوراء بحر خزر از شمال دریای سیاه تا ترکستان بغلات ایران مهاجرت کرده و با احتمال قوی مردم پارس و ماد متفقاً از یک نژاد و از طریق رود ارس و دشت مغان بماد و پارس مهاجرت کرده و از ماد بدو قسمت منشعب شده که هر یک از آن دو به سرزمین که رسیدند بومیان را تا توانستند کشتند و بازماندگان را برده و بنده نمودند و برای کارهای پر زحمت و کشاورزی تسخیر میکردند .

تاریخ این مهاجرت حداقل دوهزار سال قبل از میلاد بود (تاهزار سال) با صرف نظر از اقوام دیگر هند و اروپ که از طریق ترکستان وارد فلات ایران شدند قوم مهاجر و مهاجم نسبت باهالی قدیم و بومی دارای تمدن و نیروی مادی و معنوی بوده و سلاح فلزی داشتند و گردونه و اسب را بکار می بردند و در آن هنگام اسب در بین النهرین و جزیره العرب نبود چنانکه قبل ازین هم اشاره شد و فرس هم از پارس

— تمام سپاهان که عده آنها بسیار و شامل تمام سپاه او بودند در جنگ شرکت نمودند . اغلب آن سپاهان آزاد و کارگر و بسیاری از آنها در عمارتخانه ها مشغول بودند . چون نمی توان گفت فقط بندگان سیه چرده تجهیز شده بودند باید پرسید آن عده چند هزار تن چه مردمی بودند ؟ آیامی توان عقیده محققین را مؤید تجهیز سپاهان دانست و آنها همان قوم مورد بحث می باشند . بدین سبب و با انحصار سپاه او سپاهان (جز چند تن ایرانی) بصاحب الزنج معروف و بالاخره پس از جنگهای سخت و شکست مکرر ارتش بنی العباس که خطر انقراضی آنها را تهدید می کرد نزدیک بغداد کشته و سپاهان زنگی پراکنده شدند . قبل از اسلام هم حبشیان بر یمن و جزیره العرب غلبه یافته نژاد ایثوبی در همه جا مسلط شده بود و شاید از جزیره العرب مستقیماً بخوزستان و سواحل خلیج فارس آمده یا از دریای عبور کرده یا خود یک نژاد اصلی بومی سیاه بوده و این عقیده ارجح است و بعضی از علماء افریقا را مرکز اصل بشر دانسته اند .

(فرس) (اسب) بدانجا رفته و با همان نیروی بدوی توانستند تمدن عظیم بابل را منهدم کنند. بنابراین با توجّد بکتابیه آشوری که نام پارسوارا آورده و پارسیان را مقیم و ملازم حدود ماد دانسته که در جنگها شرکت می کردند این احتمال بدین نحو تایید میشود که پارسیان از مادیها جدا شده و از طریق ایلام پارس و افشان یاراء دیگر رفته بودند و باز ارتباط خود را با مادیها حفظ کرده و قبل از ظهور کوروش يك سلطنت متّحده ایجاد و بنام پادشاهان ماد فرمانروائی میکردند و خویشاوندی طرفین مؤید آن می باشد. چون تاریخ پارس بر تمام مورخین مجهول است و همچنین اغلب بلاد ایران و اگر گاهی نامی از پارس یا پارت یا سکاها برده میشود فقط مجمل بوده و بیک اشاره اکتفا میکردند در کتب دینی ایران هم از اشاره تجاوز نمیشد تا گزیر برای تحقیق تاریخ پارس بمطالعات کتب مختلفه و تتبع آثار سلف پرداخته بعضی از عقاید و اقوال مورخین عرب و اسلام را نقل می کنیم.

نوع روایات عرب همان افسانه های ایرانی غیر معقول بوده که معلوم میشود ناقلین هر قدر شهرت در عقل و فضل و دانش داشتند قادر بر فهم حقایق نبوده و خرافات و اوهام را بصورت يك تاریخ مسلم وارد کرده و از این روایات می توان شاعر ملی خود را از نقل تاریخ تبرئه کرد زیرا قبل از اینکه فردوسی بوجود آید همان افسانه ها را که بنظم در آورده است در تاریخ «الامم والملوک» ابو جعفر طبری آمده و معلوم میشود آنهادو و سه قرن یا از اول غلبه اعراب از فارسی عبری ترجمه شده و مانند طبری و بلکه اغلب دانشمندان آن زمان بآن خرافات توجه نکرده و فهم آنها قاصر ازین بود که تصور کنند مثلاً فلان پادشاه چندین قرن زیسته و پادشاهی کرده و این نحو اوهام برای تمام پادشاهان ذکر شده بنابراین از تاریخ مفصل ایران در کتب اسلامی که بصورت يك تاریخ مهم تدوین شده اندك استفاده نمیشود و تاریخ پارس را هم بیشتر مبهم کرده اند. ازین مقدمه که برای مزید اطلاع و توضیح است فقط يك نکته بدست

آمده و آن ذکر تاریخ «ویشناسب» که طبری او را «بشتاسب» خوانده (مخرج او - باء یکی میباشد و در فارسی هم تبدیل میشود). چون خواستیم از رنج مطالعه و تحقیق يك نتیجه از تاریخ ایران بیفزائیم این موضوع را با مقایسه با تاریخ یونان کشف نمودیم و اینك مختصراً با حذف زوائد ترجمه می شود: ^۱ طبری گوید: ^۲ علماء که تاریخ سلفو عهد قدیم را نگاشته اند.

و چنین آورده اند. چون بشتاسب بر سریر ملك (پارس) نشست گفت: «ما اندیشه و کار خود را بنکوکاری و آبادی می گماریم». او شهری در کشور پارس بنام «فسا» ایجاد و آباد نمود. معبدی هم در استخر ساخت باز نقش و نگار یافته که بنام «در بیشت» معروف بود. او هفت تن از بزرگان پارس بر کزید و بهریکی از آنها سالاری و فرمانروائی داد. یکی از آنها زاده «زرین» بود. (همه را با نام و نشان ذکر کرده که از نقل آن خودداری شده). بعد با ترکان که پادشاه آنها «خرزاسپ» بود جنگ نمود. کیش زردشت را قبول نکرد و بدین خود «صائبه» باقی ماند. نام و نشان آن هفت تن را «بهکابند» نهاد. این داستان بسیار مفصل و مملو از خرافات است چون دارای يك نکته قابل توجه بود مجملأ

(۱) افسانه های ایران که اغلب بلکه تمام ملل بدانند آنها دچار بوده و حتی مورخین یونان هم بمثل آنها یا بدتر از آنها در تاریخ ایران ذکر کرده اند تمام آنها داستان های قهرمانی آریانی بوده و در بعضی از آنها هندیها هم شريك هستند که هر دو ملت ایران و هند از يك نژاد آریائی (هند و اروپا) بوده و بسیاری از نامهای پارسی در لغت و افسانه هندی آمده و در عهد قدیم آن افسانه میان هر دو قوم متداول بوده و فردوسی هم در نقل افسانه ها باسناد ناقلین و موبدان استناد کرده و از این حیث نمی توان بر او ایراد گرفت و شاهکار او فقط در نظم و حماسه ملی می باشد نه در تاریخ.

(۲) جلد اول تاریخ «الامم و الملوك» ۳۹۹. چاپ قاهره. سنه ۱۳۵۷ هجری

۱۹۳۹ میلادی.

بدان اشاره شده و آن عبارت از این است در محل ولادت و سلطنت کوروش اختلاف نمایان مشاهده می شود. مورخین عموماً باستثناء «نبونید» آخرین پادشاه بابل که بدست کوروش منقرض شده مرکز و محل پادشاهی و مقام اصلی کوروش را پارس ذکر کرده و حتی شهر و کاخ او را نام برده است چنانکه گذشت. خود کوروش در اعلامیه خود که بدان اشاره شد خود و پدران خویش را پادشاه انشان گفته .

مورخین معاصر چنین استنباط کرده اند که باید منشأ و مولد او انشان باشد زیرا نامی از پارس نبرده است شادروان پیرنیا و ژنرال سرپرسی سایکس این موضوع را چنین توجیه کرده اند.

خاندان هخامنشی بعد از چیش پش بدو شعبه منقسم شدند. دو برادریکی جد کوروش کبیر که کوروش اول بود و دیگری جد داریوش که «اریامنا» بود. چیش پش پادشاهی انشان را بر کوروش اول و سلطنت پارس را «باریامنا» داد (دو فرزند) بعد از او آرشام و بعد «وی: تناسب» در پارس پادشاهی نمودند. در اینجا سرپرسی سایکس گوید: «در هر صورت می دانیم که ویشتناسب پدر داریوش هیچوقت سلطنت نکرده با اینکه پسر ارشام (ارسامس) بوده است و ممکن است صغیر بوده و از بین افتاده باشد اگر روایت طبری که از حیث تاریخ با همان عصر کاملاً تطبیق و باروایت «کتزیاس» مقایسه و تصدیق شود تا اندازه مقرون بحقیقت باشد و آن ویشتناسب همان ویشتناسب هخامنشی باشد صغیر بودن او نافی سلطنت نخواهد بود و کسی که دارای فرزند بوده نمی توان او را صغیر دانست ولی بعقیده سرپرسی سایکس شاه نبود و حتماً باید چنین باشد زیرا حتی فرزندان داریوش او را در عدد پادشاهان ذکر نکرده .

روایت طبری از این حیث نزدیک بحقیقت می باشد که ویشتناسب معاصر نبوخذ نصر (بخت النصر) بود و این حقیقت بدون شك و تردید است زیرا در همان زمان یعنی قبل از پادشاهی کوروش نبوخذ نصر پادشاه بابل بود و او بطوریکه ذکر شد با کوروش از

حیث مادر خویش بود. ولی اگر چنین باشد نمی‌توان باور کرد که عمر و یشتاسب کوتاه بوده و عقیده ساینس مبنی بر حدس و احتمال است و اگر با صغر سن در گذشته روایت طبری نقض می‌شود زیرا باید عمر او باندازه باشد که زمان نبوخذ نصر را ادراک کرده. موید عقیده طبری هم تاریخ «کتزیاس» می‌باشد و او یکی از سه مورخ بزرگ یونان بوده که سیمین کسی بعد از هرودت و گزنون محو می‌شد و جز او کسی باین موضوع توجه نکرده که در زمان پادشاهان مادیک قائد بزرگ پارسی در جنگ سکاها شهرت و عظمت داشت ولی نام او را ذکر نکرده و اگر جنگ و یشتاسب در شرق ایران یا ترکستان مسلم باشد می‌توان گفت وجود چنین سردار پارسی بر و یشتاسب منطبق می‌شود. و با علم باینکه کمبوجیه داماد پادشاه ماد بوده پس عمر او و یشتاسب هم مقرب بوده. همین روایت هم در یک نام دیگری باروایت طبری مطابقت دارد که گذشته از تصریح و توافق هر دو باینکه آن قائد پارسی و در جنگ خاور ایران فاتح و نامدار بوده و آن نام عبارت از لفظ «زرین» است در تاریخ طبری آمده و «زارین» در تاریخ کتزیاس می‌باشد با این اختلاف که طبری او را مردود در صف و یشتاسب نوشته و کتزیاس او را زن و در گروه دشمن ذکر نموده^۱.

با تمام این احوال این قبیل روایات دارای اعتبار نمی‌باشد فقط برای اثبات تاریکی تاریخ پارس قبل از کوروش ذکر شده و این تاریکی تا ابد خواهد ماند زیرا اگر در آینده دور یا نزدیک آثاری در حفاریات یافت شود جزیک نخواهد داشت و هر چه بدست می‌آید نتیجه استنباط (با اصطلاح دانشمندان تخرصات) خواهد

۱- این و یشتاسب همان گشتاسب است که در شاهنامه آمده و ظهور زردشت در زمان

او بوده و طبری هم شرحی در تاریخ ظهور او نوشته و داستان مردو مشهور است فقط بمناسبت پارس و اینکه او قبل از کوروش در همان کشور بوده بذکر او بانهایت اختصار اقدام شده والا او پادشاه دیگری بوده

بود پس بهتر این است که بموضوع اصلی پردازیم و آن عبارت از تاریخ شخص کوروش است که خود تاریخ پرافتخار ایران می باشد و هر چه حاصل شده اعم از مادیات و معنویات ناشی از وجود و نبوغ او می باشد و بمناسبت تاریخ او هر يك از ممالکی که ذکر می شود و خود دارای تمدن و تاریخ باشد وصف خواهد شد تا فواید این کتاب جامع تکمیل و سودمند باشد .

زندگانی گوروش و تربیت مردم پارس

پس از اینکه قبایل آریائی وارد پارس شدند با اینکه بیابان گرد و مهاجر بودند کوشیدند حتی الامکان از کشتن بومیان خودداری نمایند یا در قتل و غارت اسراف نکنند و چون بالنسبه دارای يك نحو نظم و تمدن بودند خواستند از کار و نیروی مغلوبین استفاده و آنها را برای کشت و کار تسخیر کنند زیرا آنها پی محل مناسب و محیط ملایم برای اقامت می گشتند و توجه به کشور پارس برای یغما نبود بلکه برای زندگانی و با ایجاد پناه گاه بود. آنها قبل از بومیان پارس فلز را کشف و از آن اسلحه و ضروریات دیگر ایجاد کرده بودند و بدین سبب بر آن قوم مسلط شدند علاوه بر آن دارای گله های گاو و گوسفند و اسب بودند و با اینکه بعضی مورخین در آغاز جهان گیری پارسیان را فاقد گردونه می دانستند در تاریخ ذکر شده که مهاجرت آنها با ارابه بوده که غالباً خانه متحرك آنها بود ولی هنگامیکه تصمیم گرفتند در پارس اقامت کنند شروع بساختن قلعه و شهر نمودند و اول بنا چنین بود: درون قلعه را بدو قسمت متمایز تقسیم نموده يك محل برای سکنی و يك محل برای مواشی و عده را موظف کرده که بمحافظت سکنه و حمایت خانواده ها و مراقبت چشم و اموال قیام کنند زیرا بومیان وحشی که بیگانگان قوی و مزاحم را دیده بحمله و دفاع مبادرت می نمودند و همواره شبیخون

زده بکینه جوئی و انتقام اقدام می کردند مهاجرین هم برای مساعدت و یاری یکدیگر همیشه آتش روشن می کردند که چون مهاجمین می رسیدند موکلین بحفظ آتش آنرا تیزتر کرده قوم خود را از دور و نزدیک آگاه و دعوت بنبرد می نمودند شاید هم علت تقدیس آتش همان ضرورت بوده که هم از آن برای معیشت و طبخ و دفع سرما و ایجاد روشنائی استفاده می کردند و هم بوسیله آن آماده دفاع می شدند و عقیده تقدیس نور و عبادت اجرام روشن مانند مهره ماه و اختر از قدیم بوده و در عقاید دین هم باهندوان مشترك هستند که در مبحث دیانت خواهد آمد.

پارسیان بعد از استقرار بر مبنای تمدن و نظم نگهبانان افزودند تا امارت را بسلطنت تبدیل کرده و مانند سایر ملل دارای پادشاه شدند و چنین معلوم میشود که تاسیس سلطنت آریانی در پارس قبل از ماد بود زیرا قبل از استیاگس آخرین پادشاه ماد فقط سه پادشاه بود ولی قبل از کوروش شش پادشاه بوده ولی محیطه ماد از چند جهت دارای عظمت بیشتری بود که پارس تابع آن گردید و مجاورت با ممالک آباد یکی از آنها بود.

چون سلطنت خانواده هخامنشی بوجود آمد جمع بین عادات و اخلاق بدوی و شهر نشینان نمودند که همان رویه و عادت که در زمان بیابان گردی داشتند در کاخ پادشاهی بکار بردند و آن عبارت از مشورت با پیران مجرب و ریش سفیدان بود و در دربار هخامنشی باین نحو مشورت اهتمام شایان مباهات می کردند و پادشاه همیشه بتدبیر و تجربه و خرد آنها عمل می کرد و از این حیث يك زحوم کراسی ساده و بدون تکلف پدید آمد و تا بعد از کوروش دوام یافت ولی بالعکس در زمان نهایت خود پرستی و استبداد و ستم و تکبر و غرور بکار می رفت.

چون تشکیلات قبایل پارس از حیث محافظت شهر و دفاع از حملات دشمن بومی
 بعدا کمل رسید و دولت هخامنشی از امارت درآمده صورت يك سلطنت یافت پادشاه
 و مشاورین او شروع بیک نظام بی‌مانندی در تمام امور زندگانی نموده نظام خود را
 بر اصل عدالت و جوانمردی و مصلحت و معیشت بنا کردند. در اینجا يك شاهد
 صادق از مکتشفین و محققین اخیر که تاریخ را بیشتر از مشاهدات محسوسه
 خود مانند يك عمل واقعی مجسم نموده‌اند وارد می‌کنیم و «ارثر آیهام پوپ»
 دانشمند و مکتشف مشهور در مقدمه آنهاست که چنین گوید: «شاهنشاهی هخامنشی
 بر اصول اخلاقی و مذهبی بسیار متینی استوار شده اساس این سیاست
 رفی و مدارای نژادی و مذهبی بود. آشور دستگاه شاهنشاهی خود را بر اساس
 وحشت گذاشته بود ... دولت آشور با سرعتی شگفت انگیز زوال یافت ... اما
 شاهنشاهی هخامنشی ... در سراسر زمینهای پهناور با آسایش و فراوانی نعمت فرمان
 راند ... بزرگترین مراحل پیشرفت تمدن در این دوران طی شد ... تعهد شاهنشاه
 با آسایش اتباع خود همه جا ابلاغ و اجرا گردید ... شاهنشاهی هخامنشی «دولت
 آزادگان» بدقیقترین معنی این کلمه بود. بزرگواری و راستی و صفای باطن
 و حسن انتظام و احساس مسئولیت و لطف روابط اجتماعی با دینی شریف صفات
 برجسته دوره هخامنشی بود و همه آنها در هنر این دوره تجلی کرده است» تاجائیکه
 می‌گوید: «مورخین یونان که نسبت با ایران حس کینه جوئی و انتقام داشتند بتاریخ
 ایران ظلم کرده و محاسن را مکتوم داشته‌اند فقط هرودت و گزنون بالنسبه تا
 اندازه انصاف داده‌اند» این اساس که از روز نخست پدیدار شده قبل از کوروش بوده
 و خود کوروش بر آن بنانهاد پس اول تربیت قوم و اجداد او بوده که حتی در عهد
 بدوی دارای اصول اخلاقی و دینی و عدالت و جوانمردی بودند و کوروش علاوه
 بر فطرت خوب تربیت خوب را از آباء خودا کتساب نمود و تعالیم اولیه بزرگان قوم

در فکر و روح او اثر عمیق گذاشت و شاید شرح تعلیم و تربیت هخامنشی حمل بر تعیین و جعل بشود ولی با مطالعه در احوال و اوضاع و روحیات و تشکیلات اولیه آن قوم و ذکر موارد مختلفه صحت نوشته گزنفون مسلم و مبرهن می شود که او یگانه شخص منصفی بود که تربیت هخامنشی را بصورت تخیلات در آورده و سرمشق تربیت یونان نموده و بنام « سیرویددی » يك گنج شایان افتخار بملت خود تقدیم نموده و با صرف نظر از محاورات و مذاکرات مابین کوروش و جد او آستیاك که ما آنها را کنار گذاشته ایم توجه باصول تربیت هخامنشی که بر مصالح و زندگانی شریف استوار شده یکی از مباحث کنونی مامی باشد و با اطلاع بر احوال و اوضاع آن قوم يك امر مهم حیاتی ثابت می شود و آن عبارت از اهتمام رجال آن زمان بایجاد قواعد زندگی بود و در بدو امر مقصودی برای جهانگیری و کشور گشائی نداشتند فقط برای نظم امور معیشت و حفظ مردم از تجاوز دشمن داخلی و خارجی و پرهیز از وقوع شر و فساد میان قوم خود و ایجاد آسایش و رفاه و تعلیم عدالت اصولی وضع کردند که موجب ازدیاد عمر آن و باعث تمتع بیک حیات آرام باشد و آن اصول بتدریج توسعه و تکمیل یافت و بصورت تعالیم اولیه برای تمام افراد ملت پارس درآمد و بسیار جای تعجب است اگر بگوئیم همان تعالیم در محیطی بکار برده می شد که مدرسه یا مدرسه مانند بود و گزنفون تصریح کرده که « دبستان » بود و با صرف نظر از چگونگی آن دبستان یا بنیان و وضع آن باید گفت : تعالیم بتوسط استادان مجرب و خردمند منتشر می شد و آنها پیران و ریش سفیدان و معمولین و مجربین بودند که کاری از آنها جز هدایت و تلقین و تبلیغ و تربیت و بالاخره تعلیم فنون جنگ و نقل حکایات مربوط بوقایع قوم خود و آوردن امثله و شواهد و بالاخره نشر فضیلت و عدالت و عفت و جوانمردی ساخته نمی شد و آنها نخستین مکتب فضیلت و عدالت را تاسیس و ایجاد نمودند نخستین پادشاه هخامنشی (چیش پش اول) دوازده مرد مجرب از قوم خود برگزید . شاید

آنها نماینده دوازده قبیله بوده . آنها مشاور و سالار و فرمانرما بودند . چون احساس کردند که حراست و حفظ قوم احتیاج بتشکیلات منظم دارد و نگهبانان باید بنوبت پاسپانی کنند و بکسی تحمیل فوق الطاقه نشود عده سپاهیان را بچند گروه و دسته تقسیم کرده و محافظین قصر سلطنت یا شهر را بنوبت مرتب نمودند و چون در حین خطر و هجوم غیر منتظر عموم افراد قوم باید دفاع کنند تعلیم جنگی را تعمیم دادند ولی برای تمام مردم قائل بمراتب شدند که هر گروهی بهر سنی قادر بريك نحو عمل یا شایسته و سزاوارك وظيفه و کار بودند و حتماً سالخورده گان قادر بر جنگ نمی باشند زیرا نیروی جوانی را از دست داده ولی آنها دارای فکر و خرد و تجربه می باشند پس باید از قوه فکر آنها استفاده کرد و خرد پیران را بانیروی جوانان توأم نمود و باز این عقیده از عهد بدوی مانده بود . پس پیران باصطلاح امروز معلم و جوانان متعلم بودند و برای تعلیم حتماً باید محل باشد اعم از اینکه دارای بنیان سقف و حجره باشد یا نباشد فقط محل اجتماع منظور بود و لوبیا بان باشد بنا بر این پیرامون کاخ سلطنتی را برگزیدند باصرف نظر از محل سلطنت که آیا پاسارگاد بوده یا کاخ « الوترا » محل وسیع در نزدك قصر اختیار کرده که شاه هم در آن حضور داشت و شاهزادگان باجبار باید مانند سایر متعلمین در آن دبستان طبیعی بدوی شرکت کنند و مطیع فرماندهان یا مدرسین باشند و کوروش هم یکی از آنها بود زندگانی مدنی اشکال مختلف دارد و در آن زمان که شهرها ساخته و بازار گانان از هر کشور و شهر بدانجا آمد و رفت می کردند و شترها یا اراابه ها و چهارپایان در حال رحل و اقامت بوده و سوداگران غوغا و هیاهو برپا کرده و بازار داد و ستد گرم بوده و مردم مختلف از نژادها و شهرهای گوناگون وارد می شدند مشاورین تصمیم گرفتند که قصر پادشاه و محل تعلیم یا دبستان باید دور از کشاکش و ازدحام باشد . بنابراین کاخ « الوترا » در يك دشت مناسب نزدك شهر و محل اجتماع نباشد .

بطور تحقیق و یتیم بنای آن کاخ و حتی شهر معلوم نشده ولی مسلم است که بتدریج ساخته و قبل از کوروش و حتی کمبوجیه بوده و خود کوروش یکی از شاگردان آن دبستان بوده که قبل از مسافرت بدربار ماد و با احتمال قوی تاسن ده سالگی در آن تربیت شده بود و آن دبستان از حیث عدالت و شرف و ایمان در تمام جهان مانند نداشته و استادان معمرو مجرب با انواع وسایل فضایل را بیک صورت عملی بسیار مؤثر و نافذ در روح متعلمین تزریق و تلقین می نمودند .

مردم البته غیر از سوداگران و چهارپا داران و حتی کشاورزان بچهار طبقه و گروه تقسیم می شدند اول کودکان تاسن ۱۷ سالگی (بقولی ۱۸ ولی گزنفون از شانزده تا هفده دانسته) در همان محیط ساده دسته دسته جمع می شدند . نوجوانان از سن هفده تا بیست و پنج سال در صف سپاهیان ورزیده و فن جنگ آموخته و رار می گرفتند . مردان از بیست و پنج تا هنگام کهولت که در عداد لشکریان پخته و جنگ دیده و هنر نمائی کرده محسوب می شدند پیران هم يك طبقه ممتاز که دارای ریاست و تفوق و تقدم بوده بالاتر از همه بودند .

در تربیت کودکان باندازه مراقبت و مواظبت بعمل می آمد که تربیت و تعلیم آنها را بزرگترین آرزوی قوم می دانستند و حیات قائم با استعداد و لیاقت آنان بود . هیچ تصور نمی شود که که ملتی باندازه پارسیان باین اندازه بموضوع تربیت و تعلیم فنی اهتمام می کرد زیرا روح اجتماع و نیروی ایمان و شرف و عاطفه و عدالت و بالاخره جوانمردی و عفت را بآنها آموخته که يك نسل قوی و شریف و عادل ایجاد می نمودند . گزنفون که بسیاری از تخیلات او را حذف کرده ایم قائل باین بود که کودکان خواندن را می آموختند ولی بنوشتن اشاره نکرده و ما هم مدرکی برای تعلیم عمومی خط در دست نداریم همین قدر می دانیم اگر تعلیمی در کار بوده بیشتر برای ضروریات حیات بود و در آن زمان فن جنگ و دفاع توجه

داشتند . بدین سبب تیراندازی و نیزه‌بازی و افکندن زوبین را در همان زمان کودک می‌آموختند و بعد که در صف جوانان داخل می‌شدند آن فن را عملاً بکار می‌بردند . اگر خواندن و نوشتن در کار بود بعد از معدود منحصر بود .

آموزگاریا سرپرست کودکان در تعلیم مهارت و لیاقتی بکار می‌برد که شاهکار فن آموختن و تلقین فضایل بود و امروز بعد از بیست و پنج قرن در بعضی ممالک متمدنه مانند آن رویه و فن بعمل می‌آید و زندگانی را بر تمام فنون غیر مفیده ترجیح می‌دهند که مقصود از علم و تعلیم حیات است و هر چیزی که برای معیشت لازم باشد بر قواعد دیگر مقدم است . همان کودکان بکارهای سودمند وادار می‌شدند و ساعاتی برای کار معین داشتند . بالطبع میان کودکان حوادثی رخ می‌دهد مانند دزدی، تجاوز، ضرب، دشنام، تهمت، فریب و گناههای دیگر . اینها در خور کیفر است و در اینجا مهارتی که سرپرست بکار می‌برد دآوری و حکم و اجراء عدالت بود و موضوع عدالت یکی از بزرگترین اصول تربیت بود و کوروش هم بهمان اصل مقدس آشنا شده و آنرا میان دوست و دشمن تعمیم داده بود . اصل دیگر صدق است و اغلب مطلعین می‌دانند که بهترین صفت ایرانیان و بالاخص پارسیان راستی و راستگوئی و کنیه پادشان در همه جا حاکی توجه و اهتمام باین موضوع است که می‌گویند « فلان دروغ گفت یا دروغ گناه بزرگ است » و این اصل روح قوی ایمان را در همه جا مجسم می‌کند . بنابراین کودکان مرتکب بزه مجازات می‌شدند و طریق مجازات بسیار سهل بود که آسیب مادی به کسی نمی‌رسید ولی اثر شرم آور معنوی آن نمایان می‌شد و خجلت و انفعال میان همگنان تاثیر عمیقی در روحیات کودکان داشت که مثلاً ستمگر، دروغگو، هرگز جوانمرد نمی‌شود و صفات زشت در خور عجزه و ضعفا ، و مخالف شهادت محسوب می‌شد مفتری هم بکیفر می‌رسید . يك صفت دیگر شاید از آن نظم و اطاعت را در نظر داشتند و آن عبارت از وفاداری و حقیقت‌شناسی

بود . کسی که حق احسان را نمی‌شناخت در خور حیات و شهامت نبود و برای حق - شناسی قائل بیک مجازات سخت بودند و ادعا میکردند که سرچشمه تمام تقصیرات عدم وفا و حق ناشناسی می‌باشد و نتایج خوبی در نظم سپاهیان از آن می‌گرفتند که ارتش پارس نسبت بکورش وفادار و حق شناس و مطیع بود . این حق شناسی نسبت بسرپرست و آموزگار مقدم بر همه بود زیرا مقصود در حین رشد احترام فرمانده و سالار بوده که بمنزله آموزگار محسوب می‌شد . همان حق شناسی نسبت بوالدین مرعی و محفوظ بود زیرا پدر و مادر حیات فرزند را تامین می‌کردند و بالاتر از همه آفریدگار و خالق روشنائی بود که خداوند همه باطبع هم بر والدین و هم بر فرزندان و هم بر آموزگار و هم بر تمام شاگردان آن و بهوع بشر حق عظیم آفرینش و احسان و رهنمائی و روشنائی دارد و در کلیه تعالیم می‌گفتند : خدا چنین خواسته و خدا چنین کرده و خدا چنین فرموده و چون باید حق نعمت خدا را بشناسد بآنچه می‌خواهد ایمان داشتند و خواسته خدا فضیلت و عدالت و صدق و مروت است و یکی از مبادی ایمان میهن پرستی بود که اثر آن چندین قرن باقی و در ادیان دیگر هم کارگر شده بود^۱ دوستان و هم تیمان هم حق معاشرت داشتند و حق آنها باید رعایت شود و برای کودکان يك مثال طبیعی از انس حیوانات می‌آوردند که مثلاً اگر دویا چنداسب در يك اصطبل باشند باهم انس پیدا میکنند و انسان که بهتر و هوشیارتر از حیوان است این انس را بیشتر تلقی میکند و همین قاعده را کورش در لشکر کشی بکار برد و همین جمله را هم بزبان آورد و مقرر نمود که سپاهیان هر صد تن باهم باشند و مخصوصاً وقت تناول طعام بحال اجتماع و رفاقت غذا را بخورند . کودکان از همان زمان دبستان طعام را باهم تناول میکردند و خوراك آنها غالباً نان و خورش هم «بولاغ اوتی» که گیاه ساده بود و هر یکی از

آنها طعام خود را از خانه خود می‌آوردند و «گزنقون» اضافه کرده که هر يك بايد جامی برای نوشیدن آب داشته باشند و آب را از رودخانه می‌بردند. (این روایت منحصر بگزنقون است و باید چنین باشد زیرا در مواقع دیگر افراد و بالاخص سپاهیان جام‌های آب و ظروف دیگر را گاهی با خود حمل می‌کردند). «این نکته را هم عیناً از «سیر و بیدی نقل می‌کنیم» حق‌ناشناس رفیق بی‌حیائی است. واقعاً هم چنین است زیرا این صفت رهنمای مطمئنی است بطرف هر چیزی که شرم‌آور می‌باشد».

پیران متین و باوقار و مجرب تربیت و تعلیم کودکان را برعهده می‌گرفتند از رفتار و کردار و دلسوزی آنها معلوم میشود که قبل از همه چیز بفوائد اجتماع و اتحاد اهتمام میکردند و اثر آن از روزگار بیابان‌گردی و دفاع از حملات دشمن مانده بود زیرا شهرنشینان بسبب اعتماد بر تمدن فاقد آن صفت بودند و همان اثر در پیشرفت هخامنشیان و عموم پارسیان مدت درازی سودمند بود که خود را يك خانواده می‌دانستند بنا بر این سال‌خوردگان بتر بیت خردسالان مانند فرزندان خود میکوشیدند زیرا همه را فرزند جامعه و جامعه را يك خانواده می‌دانستند. یکی از قواعد تربیت اعتدال «میان‌روی» بود باین قاعده بسیار توجه داشتند و برای رسوخ آن در ذهن کودکان امثله بسیار می‌آوردند و خود پیران آموزگار عمل میان‌روی را ثابت کرده در معرض افکار میگذاشتند تا اطفال در همان حین و حال از افراط و تفریط خودداری کنند فقط این قاعده را در شجاعت نقض میکردند که هر انسانی می‌تواند در میدان جنگ بهر صورتی که پیش می‌آید در دلیری افراط و تهور کند پس اعتدال همه جا خوب است مگر در مبارزه و دفاع که اختیار در کار نباشد موضوع دیگر اطاعت و فرمانبرداری بود. که خود پیران هم نسبت بکسی که لیاقت فرماندهی را داشت مطیع بودند.

یکی دیگر مواسات در طعام و قناعت در خوراك و شکیبائی و خشنودی از ما حاضر بود و برای اندك قوتی و لو خود بآسانی بدست می‌آوردند باید سپاس کنند و این سپاس

همه چیز را گوارا می کرد (زردشتیان هم در تناول طعام زمزمه می کنند) ^۱ تناول خوراك هم وقت معین و اجازه لازم داشت و این قاعده نه تنها در محل تربیت بکار می رفت بلکه در خانه و همه جا تربیت در نظر پارسیان يك امر مهم حیاتی بود که فواید بسیاری از آن بدست می آوردند و بدان مباحات می کردند و اعتدال نونهای در نظر آنها بدست باغبان مجرب دلسوز بعمل می آید و در کودکی هر نقشی که داشتند در نفوس پاک و ساده کودکان مینگاشتند. بسیاری از مورخین یونان آداب و رسوم ایرانیان را نقل کرده اند. در قیام و نفوذ و مقابله شاه یا دوستان و احترام ابوین و بالاخره حتی پرهیز از انداختن آب دهان و بینی و خودداری از خنده بیجا نزد بزرگان و حرکات دیگر که نقل آنها را غیر لازم می دانیم و شاید همین آداب هم نزد پارسیان بوده بلکه حتماً چنین بوده و ما آنها را با آنچه تتبع کرده ایم مخلوط نمیکنیم تا امانت تاریخ کاملاً حفظ شود.

کودکان صبح زود بدبستان حاضر میشدند و بسیاری از اوقات را پس از آموختن قواعد بکارهای زندگانی مصروف میکردند و مانحو کار را نمیدانیم و نمی توانیم وصف کنیم و شاید تیراندازی و نیزه بازی باشد. وقت انصراف آنها را هم نمیدانیم همینقدر یقین داریم که هنگام تناول طعام حتماً باید با اجتماع پردازید و چنانکه ذکر شد.

در پیرامون کاخ «الوترا» چهار جهت بود که یکی از آنها برای کودکان و دیگری برای نوجوانان که مختصراً بوصف آنها می پردازیم. نوجوانان مدت ده

۱- آورده اند: هنگامیکه عم خلیفه عباسی بعبده الله بن مقفع تکلیف اسلام نمود و او قبول کرد که روز بعد مسلمان شود شب پرخوان طعام زمزمه کرد. باو گفت: مگر تو نگفتی که فردا مسلمان خواهم شد این زمزمه زردشتی چیست؟ گفت نخواستم يك شب بی دین باشم نام عبدالله روزبه بود که بسیاری از آثار ایران را ترجمه و منتشر نمود.

سال در صف جوانان داخل شده و در آن هنگام هم وظایف سر بازی را انجام میدادند و هم عملاً فنون جنگ را میآموختند و چون در زمان سلم و صلح نبردی در کار نبود و تنها ورزش و تمرین یا حمله و گریز فریبده نباید اکتفا کرد حتماً باید بشکار رفت و با اجتماع بصید بپردازند و در آنجا باید فرماندهان و شخص شاه باشند و شکارگاه را بصورت میدان جنگ در آورده آموزشگاه فنون حرب میدانستند و حضور شاه برای تشویق و تشجیع و مراقبت هنرمندان بود آنجا هر یکی از دلیران با ثبات شجاعت و لیاقت میکوشیدند و بشاه و خشنودی او توجه کامل داشتند و خود شاه نیز حتماً باید دلیری و هنرنمایی کند و از خستگی و خطر نپرهیزد و این کار در نفوس جوانان تأثیر بسیار عمیق داشت و مواسات و مساوات در آن حال بعد کمال می رسید و بدان سبب حکومت پارسیان را حکومت «آزاد مردان» نامیدند .

شاه جوانان را دودسته می کرد، يك دسته را برای حراست در محل ابقاء می نمود و دسته دیگر را همراه خود می برد . آن دسته که آسوده می ماندند بر آن دسته که تحمل رنج و خطر و پیاده رفتن و دویدن می کردند غبطه می بردند و لولاینکه مطمئن بودند که دفعه دیگر خواهند رفت ولی در همان زمان بر عدم اشتراك در شکار افسوس می خوردند و این هم يك نحو سیاست برای تحريك احساس شهامت بود.

اسلحه جوانان عبارت از يك کمان و ترکش . شمشیر غلاف دار یا تبر یا دو زوین یکی برای افکندن و دیگری برای ضرب. سپر هم از تر که بید بافته. پیاده صبح زود بلکه سحر برخاسته بشکارگاه می رفتند و در آن زمان انواع حیوانات بسیار بود. شکار اجتماعی هم نقشه و فکر و اطلاع لازم داشت و در آنجا بازپیران و فرماندهان نقشه و فکر و تجربه خود را بکار می بردند و جوانان می گفتند تنها دلیری سودی ندارد بلکه فکر هم موثر است و شجاعت غیر از ته و راست که شجاعت يك نحو دلیری مقرون بفکر و تدبیر و احتیاط در کارزار می باشد و ته و راست عبارت از عدم مبالات بلکه جنون است و برای

احتراز از غلبه احتیاط وضع نفس می گفتند: در جنگ هم تهور لازم است و آن جنون مقدس می باشد و تمام حالات دلیری بهتر از جبن و ترس و ضعف نفس می باشد. آنجا بود که اگر يك حيوان قوی یا درنده خطرناك پیدا می شد انسان باید در نبرد آن حیوان تهور بکار برد والا مغلوب می شود. در چنین هنگامی جوانان در صید حیوان مسابقه می کردند و هر يك از آنها هنر نمائی و قدرت را ابراز و با طرافیان خود خصوصاً فرماندهان و شاه رو می برد و تشجیع و تشویق یا پاداش معنوی را انتظار داشت. رقابت در مبارزه و تفوق در شجاعت کاملاً ظاهر می شد و جوانی که ابراز لیاقت می کرد انگشت نما می گردید و او با آن امتیاز مباحثات می کرد و از همان دلیران يك صف مقدم شجاع انتخاب می کردند و در همان شکار گاه بآنها می آموختند که فرار از کارزار ننگ و عار است بدین سبب وقتی که پارسیان در جنگ ایدیه اول کار مغلوب شدند پشت بدشمن نکردند بلکه آهسته رو بدشمن داشته عقب می نشستند بر خلاف سایرین. و از همان جوانان و مردان آزموده توانستند يك ارتش پیروز تشکیل بدهند.

در شکار گاه حق حمل بیشتر از يك وعده غذا نداشتند و در حین کارزار و صید شکار هر قدر مدت دراز باشد باید تحمل گرسنگی و خستگی را بکنند تا رستگار و غالب شوند و اگر يك وعده غذا بعد از فراغت صرف شود باید فقط بصید اعتماد و اکتفا کنند. این نحو عادت و تربیت برای این بود که در جنگ فقط مقدار کمی قوت همراه داشته و بفیروزی امیدوار باشند که قوت خود را با غلبه بر دشمن تحصیل کنند و الا اول و آخر مرگ خواهد بود چه با کشته شدن و چه با گرسنگی پس تحمل خستگی مداوم و گرسنگی و دوام و طول مدت شکار برای جوانان تمرین جنگی بود و یکی از اوامر پیران احترام از ارتفاع فردی بشکار است و باید ما بین عموم افراد تقسیم شود و همین تربیت و عادت برای آنها ملکه شده بود که در میدان جنگ از غارت خودداری می کردند و نبرد را تا پایان ادامه داده یغما و هر چه غنیمت می شد بدستور فرماندهان بالتساوی قسمت می شد و بعداً پیروزی کوروش همان تربیت بکار می رفت و پس از بهره متحدین اگر چیزی می ماند

پارسیان یکسان می‌دادند.

جوانان شهر نشین پس از تربیت کودکی ورزش آزاد و تهرین فنون جنگی می‌پرداختند تا نیروی مادی و معنوی را حفظ کنند تمام جوانان برای تفوق و برتری و اشتها بجوانسردی و دلیری مسابقه دائم داشتند و هر که امتیازی بدست می‌آورد سرفراز و نام جو و محترم می‌شد. طوایف هم بداشتن جوانان شجاع و دانا و مطیع مباحات می‌کردند بیشتر مقرب و مورد تمجید واقع می‌شدند و چون جوانان هر گروهی موجب افتخار و عزت قوم خود می‌شدند جوانان دیگر می‌کوشیدند که باعث سربلندی و مباحات قوم خود بشوند و از این حیث مسابقات همیشه در کار بود و امتیازات احراز و جوایز اعطا می‌شد. نوع جوایز معلوم نشده و مورخین فقط اشاره کرده‌اند جوانانیکه در پیرامون کاخ زیست می‌کردند همیشه آماده کارزار بودند. پاسبانی می‌کردند. دزدان و راهزنان دور و نزدیک را پی می‌نمودند. بکشف اسرار می‌پرداختند و در میان آنها دسته‌هایی تربیت شده که فقط پیک یا جاسوس یا خبر گذار و دیده بان باشند. آنانی که مجرد بودند در محل خود اقامت می‌کردند و آنانی که دارای زن و فرزند بودند شب در خانه خود می‌غنودند زناشوئی هم تشویق و تا کید می‌شد ولی سپاهیان حق تعلل از حضور نداشتند خصوصاً هنگام جنگ. آنهایی توانستند زنان و فرزندان خود را همراه ببرند و از این حیث آزاد و خرسند بودند. یکی از امتیازات جوانان سرعت و چابکی و آمادگی برای تعقیب دشمن و ادامه تعقیب بدون خستگی تا حصول پیروزی عده هم بنوبت شبانه پاسداری می‌کردند و جابجا دیده بان و کمین ترتیب می‌دادند تا دشمن نتواند شبی خون زده آنها را غافل گیر کند و این ترتیب حتی در حین امن و اطمینان معمول بود و گاهی برای امتحان یک نحوه هجوم کاذب بعمل می‌آمد و تهرین می‌کردند.

این وضع مدتی با آرامش و سکون دوام یافت ولی تهرین را از دست ندادند تا

قیام کوروش که همان تربیت و عادت و ورزش بکار آمد.

جوانان پس از تکمیل تمرین و امتحان بعد از سه سال بسن بیست و هفت داخل صف مردان می شدند که آنها مردم مجرب و پخته و دلیر و کاردان بودند و جنگهای مهم و حصول پیروزی بعهده همان طبقه بود.

مردان برای جنگهای بزرگ و مبارزه تن بتن آماده می شدند. آنها از تیر اندازی و افکندن زوبین عاردا شدند و آن کار را کودکان می پنداشتند حتی نیزه را کمتر بکار می بردند یا حمل نمی کردند. سلاح آنها يك سپر با دست چپ گرفته و يك شمشیر یا ساطور یا تبر زین در دست راست و باین کار تمرین کرده بجنگ تن بتن و مردامردمی. پرداختند بیشتر امید کوروش بآنها بود که در جنگ فقط يك راه داشتند، پیشرفت بدون عقب نشینی و رویاروی بدون پشت و زدن و افکندن و پا بر کشته یا مجروح نهادن و پیش رفتن بود. جوشن هم زیر یاروی لباس داشتند ولی معلوم نشد که نوع آن چه بوده زیرا زره آهنین با اینکه در ممالك دیگر متداول بود در پارس نبود و با اینکه از فلز بسیار استفاده می کردند از آن زره نمی ساختند و حتی سپر آنها تر که بید بود و از تصریح مورخین بوجود جوشن احتمال قوی می رود که از پوست یا نمديا امثال امثال آن بوده. این مردان مدت بیست و پنج سال بعد از خروج از صف جوانان تحت اختیار دولت آن زمان بودند بنابراین تا سن پنجاه و دو سال مکلف بخدمت بودند و بعد از آن اختیار بقاء تا مدتی که می توانستند داشتند و الا داخل صف پیران می شدند و در عین حال مردان در کارهای زندگانی آزاد بودند ولی هرگز وظایف مردانگی و کارگزاری و سپاهی را از دست نمی دادند. تا کسی مکتب کودکان و صف جوانان را ندیده باشد مرد محسوب نمی شد باین معنی نمی توانست داخل صف مردان بشود

پیران هم از سن پنجاه و دو سال از تمام خدمات آسوده و شهر نشین می شدند

ولی دسته‌هایی از آنها بمیل و رغبت تعلیم کودکان و سایر طبقات را برعهده می‌گیرند و بزرگان آنها با اینکه باید در وطن خود باشند همیشه در ارتش دارای مقام ارجمند بودند و هر عده که مایل بودند با سپاه همراه باشند با نهایت احترام پذیرفته می‌شدند و برخی هم خود فرمانده مجرب و دلیر بودند و در حال پیری کارهای دلیری را انجام می‌دادند. از همان پیران فرماندهان و مشاورین و داوران انتخاب می‌شدند و فقط داوران سالخورده می‌توانستند حکم اعدام کسی را صادر کنند. احترام پیران و ریش سفیدان در نظر تمام طبقات منظور و مرعی بود و شاه هم با نهایت تجلیل و قدرشناسی و تکریم با آنها معامله می‌کرد.

این نحو تربیت با این تشکیلات و نظامات ساده در پارس معمول بود و کوروش در دو طبقه کودکان و نوجوانان تربیت پارسیان را بعد اکمل نایل شد و علاوه بر آن پندهای بسیاری با اطلاع بر اوضاع و رموز پادشاهی ماد و پارس هم خود بدست آورد و هم پدر و مادر او نصایح و تعالیم را باو تلقین کردند خصوصاً پدر او کمبوجیه.

کوروش بزم گزنفون بسن دوازده سالگی بماد رفت و بعد از مدتی برگشت ولی مورخین دیگر سن او را در آن هنگام ده سال می‌دانند چنانکه گذشت در هر حال او باز پارس برگشت و باز با کودکان در همان دستان که ذکر شد بتربیت پارسی تمتع کرد و داخل صف جوانان شد. هوش و استعداد و مراجع سالم و خرد او با مشاهداتی که در دربار کرده در حال رشد و ورزش و کمال بود. او هر نقصی که در اخلاق و عادات و تکالیف و قیود بیهوده ماد دیده بود در پارس از آن احتراز کرد و بارها معایب و مفاسد مادیها را بخاطر آورده بین آنها و اخلاق و فضایل پارس مقایسه کرد و از هر عادت زشت و خوی بد برهیز نمود و سادگی و صفا و آزادی پارسیان راستود و بآن اعتماد نمود و همیشه در فکر این بود که اخلاق مادیها را تهذیب کند و گفته می‌شد که او

جانشین جد خود خواهد بود پس دربار و مردم آن دیار را هم باید اصلاح کند. روابط او با دوستان عهد کودکی و با بزرگان مادی که آرزوی پادشاهی او را داشتند که هارپاک در مقدمه آنها بود محفوظ بود و با اینکه پدرا و کمبوجیه پادشاه وزنده بود اعتماد مادیها که او را از نزدیک دیده بودند منحصراً به شخص او بود و یگانگی نجات دهنده ملک و ملت کوروش بود که بعد نجات دهنده ملل و آباد کننده ممالک و ناشر عدالت و حافظ حقوق بشر گردید.

اینها حقایق تاریخ است که مایه عبرت می شود و در تمام ازمنه خصوصاً در این عصر که علم و تربیت به خدا علی رسیده مقبول خاص و عام می باشد که می توان گفت آن تعالیم و آن فضایل یا صفات برای حیات بشر ضرورت دارد.

اخلاق و فضایل کوروش

در اینجا باید يك فصل جدا و مفصل نوشت زیرا شاهکار تاریخ شاهنشاهی و منشاء عظمت ایران در این فصل می باشد هر چند صفات و مزایای شخصی که کتاب ما بنام او تدوین شده بالطبع ضمن شرح وقایع و مقدمات یا نتایج جنگ ظاهر میشود و اخلاق کوروش بامدارك زنده که بمنزله شواهد وارد میشود برای خوانندگان نمایان بلکه باتجسم فضایل او مجسم و محسوس می گردد ولی از چند جهت لازم است قبل از نقل حوادث جنگ بذکر مکارم اخلاق کوروش بپردازیم زیرا خواننده باید بداند که تاریخ چه مرد بزرگی را مطالعه می کند و ذهن او در هر یکی از فصول تاریخ آماده تلقی حقایق باشد آنگاه خود می تواند هر یکی از صفات و مواهب مرد تاریخ را بآسانی بر کردار و رفتار او تطبیق کند مثلاً اگر عدالت کوروش با اسناد ثابت شود می توان در وقت خود همان عدالت را تصدیق و برو قایع تطبیق کند . از این گذشته آنچه را که اکنون نقل می کنیم ارحیث زمان مقدم بر فتوح و جنگهای کوروش است زیرا گفته بزرگان قبل از ظهور کوروش یا مقارن قیام او بوده و بعضی پیشگوئی هم بوده که بعد از پیروزی و تسلط او مصداق یافته بود . اقوال دیگر هم نقل می شود از حیث زمان در تمام مدت بیست و پنج قرن تفاوت ندارد باین معنی

ذکر محامد و محاسن و فضایل کوروش چه در قدیم و چه در عصر حاضر همیشه بوده و بعد از این خواهد بود و ما علاوه بر عقیده سلف قول و تحقیق و اعتقاد مورخین و محققین این روزگار را هم در این مبحث وارد می کنیم و هر قدر در این موضوع بحث یا ادله و براهین وارد کنیم نمیتوانیم حق آنرا ادا و فایده مطلوبه را استیفانمائیم .

قبل از همه چیز چند نکته از عقاید سلف مختصراً نقل می کنیم و اگر مجال تتبع و اقتباس بیشتری می داشتیم ، حتماً بحقایق دیگری برخورد کرده از تحقیقات دیگری برخوردار می شدیم . اینک از چند مورخ قدیم چند نکته نقل میشود . از این توضیح هم نمیتوان چشم پوشید که مورخین آن زمان که این سه مرد بزرگ در مقدمه آنان بوده « هرودت » « گزنفون » « دیودور سیسیلی » خود در صف دشمن که یونان باشد بودند و مجرد از کینه و انتقام و عداوت تمام ایرانیان نبودند زیرا کوروش فاتح لیدیه بود که بمنزله يك عضو یونانی محسوب می شد و بعد از او هم یونان بسبب حمله ایرانیان دگرگون گردید و با احساس دشمنی و بروز بدبینی نتوانستند حقایق را مکتوم بدارند خصوصاً « گزنفون » که با شرح حال کوروش در « سیروید » (تربیت کوروش) انصاف داده و ذکر او نزد بزرگان معاصر همواره با ستایش جاری میشود چنانکه خواهد آمد « هرودت » گوید : کوروش پادشاهی بزرگوار بخشنده و با گذشت و آسان گیر بود . مانند خسروان دیگر چشم بمال و منال نداشت در بذل و کرم و عدل افراط می کرد . بداد ستمکشان می رسید و داد خواه بود . آنچه سعادت و خیر خلق در آن بود هدف خود می نمود .

« گزنفون » می نویسد : کوروش پادشاهی هشیار و بخشنده و مهربان بود . بانوغ پادشاهی دارای ملکات و فضائل حکماء بود . حکمت و عدل و رافت با سلطنت در او جمع شده بود ، او می کوشید کشور خود را با وج عظمت برساند . بخشش او

ر جبروت و جلال اور جحان داشت . خدمت نوع بشر را شعار خود قرار داده .
خوی نیک و داد گستری و حمایت مظلوم و احقاق حق ، فروتنی ، و نرم دلی
و خوشروئی و بردباری از صفات خوب او بود . تواضع او برای کبر و غرور جائی
نگذاشته بود .

از این دو جمله که بمنزله دو شاهد عادل می باشد مسلم و معلوم میشود که مردم
آن زمان برای کوروش قائل بصفات ممتازه دیگری بودند که او را بالاتر و بزرگتر
از پادشاهان دیگر بلکه از نوع خود می نمود زیرا با داشتن قدرت فاقد غرور و با تسلط
و استیلا، دارای عفو و عدل و رافت بود و با تمام آن اخلاق متوجه سعادت و آسایش
خلق و آبادی مطلق بلاد اعم از ایران و کشورهای دیگر شده بود و هیچ مدعی غیر از
اصلاح و عمران و رفاه ملل نداشت .

اینك اندك اندك عقاید دیگران ذکر می شود که کوروش را از صف مردم عادی
کشیده بگروه پیغمبران می رساند ولی باز شاهی از مورخین معاصر آورده و بعد
باقوال دیگران می پردازیم :

مستر گرندی استاد بزرگ دانشگاه «ا کسفورد» که یگانه محقق تاریخ قدیم
و بهترین مرجع موثق شناخته شده و تاریخ مهم و گرانبهای او «جنگ بزرگ» پارس
يك اثر سودمند بلکه يك گنج کم مانندی باشد در همان کتاب می گوید :

«بدون شك و ریب شخص کوروش نادر بلکه بی نظیر و غیر عادی بود . کوروش
در قلوب ملل عصر خود يك اثر عمیق گذاشته که همرا مهوت می کند . «گزنفون»
شاگرد سقراط تاریخ حیات او را پس از صد و پنجاه سال تدوین کرده . در تمام روایات
فضائل و ملکات کوروش را جدا کامل نمایان و مبرهن نموده . اعم از اینکه ما باین
مباحث اهتمام بکنیم یا بگذاریم و بگذریم . ناگزیر باید اعتراف کرد که رشته
سیاست کشور داری مربوط بمکارم اخلاق و ملکات فاضله و عدالت فطری شخص او

بود. اگر رفتار و کردار او را با اعمال شرم آور پادشاهان سلف مانند پادشاه بابل و آشور مقایسه کنیم (هر چند که خوب باشد در خور قیاس نیست) می بینیم عظمت و تفوق و درخشندگی کوروش با سایر پادشاهان قابل مقایسه نیست و او شخص دیگری بوده که بالاتر از همه قرار گرفته (ممکن است در ترجمه اندک تغییر در تعبیر شده باشد) . رستگاری و پیروزی کوروش دارای ارج بسیار عظیم بود . او قبل از احراز جهانگیری تقریباً دوازده سال پیش حاکم ولایت کوچکی بنام « انشان » بود . (در اینجا مورخ پادشاهی او را بیک حکومت و کشور انشان را بیک ولایت تعبیر کرده و نامی هم از پارس نیاورده -- در اجمال نام پارس معذور است زیرا خود کوروش هم آنرا اجمال کرده ولی در تحقیر ایالت یا کشور شاید مقصودی جز تعظیم کوروش نداشته زیرا همت و عظمت او را چنین وصف کرده که از مقام حقیر بمقام عظیم رسیده و این برخلاف تصریح خود کوروش می باشد که پدران او پادشاه بزرگ بودند همچنین سایرین از داریوش گرفته الی اردشیر که عظمت پادشاهی اجداد کوروش را ذکر کرده اند) دنباله گفته مورخ « با اینکه او چنین بود یکباره حکام نیرومند و بزرگ در قبال او زانو زدند » .

« آنها کشور هائی (مقصود پادشاهان یا بقول او حکام بزرگ) بودند که روزی دم از امپراطوری جهان می زدند . سرزمین « ساراگون » پادشاه افسانه کشور « آکاد » (مقصود از افسانه مبالغه در عظمت غیر قابل تصور او که شبیه با افسانه باشد) همچنین امپراطوری بخت النصر (نبوخذ نصر) در بابل در قبال امپراطوری جدید (کوروش) سر تسلیم و خضوع فرود آوردند . کوروش نه تنها فاتح بزرگ بلکه حاکم عادل و مقتدر برای ممالک مفتوحه محسوب میشود »

ملل مغلوبه نه تنها شاهنشاهی (رژیم) تازه را پذیرفتند بلکه از آن بسیار خرسند شده بودند و روی موافق نشان دادند در مدت تسلط کوروش بر بابل که ده سال

تا پایان عمرا و کشید هیچ شورش و جنبشی در بابل رخ نداد و این دلیل خشنودی می باشد»

درست است که ملل ناگزیر تسلیم يك فاتح مقتدر شده بودند ولی تسلیم و تمکین آنها در قبال يك مرد خودخواه و سنگدل نبود زیرا در حکومت کوروش قتل و غارت و رنج و تبعید و عذاب نبود و او نه زه از آن اعمال بود»

کوروش قتل عام بلکه خاص هم نمی کرد، یغما را هم اجازه نمی داد مردم را بتبعید و دوری از وطن خود تهدید نمی کرد. کسی را گرفتار نمی نمود و اسراء را آزاد می بخشید و حتی در کیفر بگناهکار تازیانه نمی زد. این تسلیم دلیل خرسندی و نتیجه امن و آسایش و آرامش در همه جا بود که «گرگ بامیش زندگانی می کردند» (این تعبیر متداول که حتی صورت مثل را بخود گرفته از يك دانشمند معاصر بهترین گواه عدالت و احسان کوروش می باشد و با همین يك جمله حق او را در فلسفه تاریخ ادا کرده و لولواينکه مثل مبتذل باشد)

«آثارستم پادشاهان آشور و بابل با پیروزی کوروش محو شده و ملل تبعید شده و از مین خود آواره گشته بخانه و کشور خود باز گشته. خدایان و معابد خود را دوباره برپا نموده رسوم و عادات و ادیان هیچ ملتی را تغییر نداد آزادی به مذاهب و روحانیون داد و کیش را از انصار و اجبار در آورد و بجای بیم و هراس و اضطراب و وحشت عمومی داد گستری و مساوات را مستقر نمود.»

این عقیده يك دانشمند محقق این عصر است که بدون کاست و فزود از مطالعات تاریخ استخراج شده و می توان گفت يك حقیقت تاریخی بوده که در ذهن «گرندی» بصورت عقیده رسوخ کرده و او هیچ تصرف یا مبالغه بکار نبرده و الا مجال سخن بسیار فراخ است و می توانست نتایج بهتری بدست آورده خوانندگان را بحقایق روشنتر آشنا کند و ما از این حیث بسی خرسندیم که این محقق دانشمند باتبحر بتاریخ قدیم و بالاخص

تاریخ ایران چنین گواهی شایان افتخار داده است و کتاب او بسی ارجمند و از حیث فلسفه تاریخ و مقارنه و مقایسه دارای فواید بسیار می باشد.

اکنون که مثال یا شاهی از دو مورخ قدیم و یک مورخ جدید آورده ایم بهترین است که بجستجوی یک شاهد معاصر دیگر پردازیم و او احمد ابوالکلام آزاد است^۱

کتابی کوچک از حیث حجم و بزرگ از حیث تحقیق و معنی بنام «ذوالقرنین» یا «کوروش کبیر» تألیف نموده که در آن کتاب اسناد لال کرده براینکه «ذوالقرنین» غیر از کوروش شخص دیگری نبوده است. بسیاری از فضایل کوروش را نقل و او را در صف انبیاء قرار داده است با صرف نظر از مباحث متنوعه آن کتاب فقط بعقیده او بعنوان شاهد دیگر می پردازیم و در عین حال اعتراف می کنیم که آن کتاب ارجمند و مایه مباهات ایران است.

آزاد ادله و براهینی از آیات قرآن بر فضایل کوروش آورده که در سورة کهف در باره او چنین آمده :

«قلنا یا ذاالقرنین اما ان تعذب واما ان تتخذ فیهم حسناً. قال اما من ظلم فسوف نعذبه ثم یرد الی ربه فیعذبه عذاباً نكراً. واما من امن وعمل صالحاً فله جزاء الحسنی» ترجمه آن :

۱- مولانا ابوالکلام آزاد معروف بام الهندیکی از بزرگترین دانشمندان قرن اخیر بود در سنه ۱۸۸۸ میلادی در مکه متولد شد و در جامع از هر علوم عربی را آموخت و در هندوستان که وطن اصلی او بود مجاهداتی نمود و بحبس و تبعید دچار شد و چند کتاب در زندان هم نوشت. ومدتی وزیر فرهنگ هندوستان بود و بایران هم آمده ومؤلف هم با او ملاقات کرده و در باره «کوروش» بر تحقیقات او آگاه و در این موضوع بحث مفصل هم نموده است ولی تمام عقاید او تصدیق نمی شود.

باو گفتیم اکنون میتوانی آنان را عذاب دهی یا اینکه نیکی کنی . گفت کسی که ستم کند او را عذاب دهیم سپس نزد خدا برگشته بعذاب سخت دچار خواهد شد . و کسیکه ایمان آورد و نیکی کند پاداش خوبی خواهد داشت . « مقصود اشاره باستدلال از او است اما عقیده او این است که عیناً از فارسی بدون اندک تصرف نقل می شود :

« روشترین مطلبی که در نوشته های مورخین می یابیم مقام و شخصیت بی نظیر کوروش بود . همه اتفاق رای دارند که کوروش از جنس دیگران نه . بل وجودی نادر و بی نظیر بود . چنانکه گوئی برای زمان آینده بوجود آمده بود آموزگار باو چیزی نیاموخته و حکیمی به تربیتش همت نگماشته و حتی در شهر و آبادی نیز پرورش نیافته بود . آموزگارش طبیعت و حکمت ازلی مرئی او بود . دامن کوه و صحرا مکتب پرورش اوست از چوپانان دشت های شرقی استان پارس بود ! اما شگفتی بازی روزگار را بنگرید که همین چوپان گمنام ! روزی چنان شخصیت خود را بچشم جهانیان کشید که همه را خیره کرد و بزرگترین نمونه حکمرانی و بالاترین مثال حکمت و فضیلت شد « (مدح شبیه بدم) « اسکندر بزرگ از چشمه پرورش ارسطو آب خورده شك نیست که فاتحی بـزرگ محسوب می شد . اما ببینیم آیا گوشه ای از زوایای اخلاق و انسانیت را گشود ؟ کوروش ارسطو معلم اولی نداشت . بجای مـکاتب بشری مکتب طبیعت او را پرورش داد معذک همچون اسکندر تنها بفتح کشورها اکتفا نکرد بل کشور انسانیت و فضیلت را نیز فتح کرد . »

« از این نظر عمر فتوحات اسکندر با عمر خود او پایان پذیرفت اما پایه هایی که فتوحات کوروش در کشورها گذاشت دو قرن کامل برای فرزندان حکومت را نگاهداشت و دستروزگار بانهدام آن توفیق نیافت . »

« هنوز نفس واپسین اسکندر از دهان خارج نشده بود که کشورش بچند پاره

تقسیم گشت ، اما روزیکه کوروش چشم از جهان بر بست هنوز کشور او مستعد توسعه و تقویت بود . فتوحات او هنوز به صر نرسیده بود که پسرش دره نیل را نیز گشود و يك باره يك امپراطوری بزرگ جهانی پدید آمد که دنیای قدیم نظیر آنرا نشان نمیدهد » « قسمت اعظم قاره آسیا و اروپا و مصر زیر فرمان امپراطوری بود که پسر کوروش بتنهائی برارورنگ آن تکیه زده بود . »

« فتوحات اسکندر همه جنبه مادی داشت اما کوروش روح کشورها را میگشود . امپراطوری اسکندر سر برداشت اما پایداری نتوانست . در صورتیکه امپراطوری کوروش سالها پا برجا و استوار ماند . »

در عقیده آزاد چند نکته قابل بحث و انتقاد است : یکی این است که کوروش تعلیم نیافته و « آموزگاری باو چیزی نیاموخته » . این عقیده که عبارت از نفی تعلیم است در هیچ يك از کتب تاریخ دیده نشده باین معنی هیچ کس هیچ تصریح نکرده که کوروش تربیت و تعلیم ندیده بود بلکه عکس آن مسلم و موكد و مکرر شده که کوروش بانواع تعلیمات و تمرینات و حتی نصایح خانواده تمتع کرده بود و تصریح حقیقی « گزنئون » با صر فنظر از تخیلات او وجود دبستان و بهره مندی کوروش را ثابت و « گردنی » که استاد تاریخ است او را مورخ صادق و محقق و حکیم و دانا دانسته است خود آزاد هم گزنئون را مورخ بزرگ و صادق دانسته : از این که می گذریم موضوع چوپانی کوروش نه اینکه مورد تردید است بلکه بالمره تکذیب می شود . البته می توان گفت که ممکن است بلکه مستحسن و سزاوار است که کوروش چوپانی هم کرده ولی او تنها بیابان گرد و چوپان حقیقی نبوده است . و نیز گوید « و حتی در شهر و آبادی نیز پرورش نیافته » و این مخالف عموم مورخین قدیم و جدید است و هیچ يك قائل بآن نبوده و خود کوروش آباء خود را پادشاه بزرگ

شهرانشان دانسته و داریوش هم صریحاً تایید کرده و تمدن انشان و پارس و بودن شهرها و قری و قصبات و آبادیهای مختلف را حتی چندین قرن قبل از ظهور کوروش بیان کرده اند. از ابوالکلام که کوروش را در صف انبیا قرار داده انتظار و صف بهتری می رفت ولی هر چه گفته کمتر از سایر محققین بوده است. باز برای تکمیل اطلاع چند جمله از دیگران نقل می کنیم :

ژنرال سرپرسی سایکس که نام او مکرراً آمده در مقدمه مورخین منصف و دانا بشمار می رود او تنها کسی که از حیث انتقاد خللی بعظمت ایران نیاورده است در کتاب معروف خود «تاریخ ایران» چنین گوید :

«ظاهر آن است که زیبایی مـردانه و شجاعت و قهرمانیت (۱) و فعالیت او در تمام مدت عمرش هویدا بوده و هیچوقت عیاشی و تن پروری که بسیاری از بزرگان دنیا گرفتار آن بوده اند بمردانگی او صدمه وارد نیاورده است. افکاری عالی داشت و این از کلمات اوست : «هیچکس لیاقت حکومت ندارد مگر آنکه از لحاظ خصائل روحی قادر تر از زیردستان خود باشد». اداره کننده بودن او (مقصود مترجم مدیر بودن) محل تردید است چه در آن اوقات این صفت محل توجه نبوده لکن کاردانی و حزم و مدارا و مهربانی داشته و بدین واسطه قدرت و تسلط او مثل جهانگیران سلف نا گوار و شاق نبوده است. مروت و انسانیت را بعد کمال داشته است. حسن سلوک و رفتار او نیز کامل و از تکبر و نخوت دور بوده و مردم را بخوبی پذیرفته و حال آنکه سلاطین سلف از ملاقات مردم احتراز داشتند . . . مختصراً نقل شد)

(۱) مترجم بفلط بودن این لفظ توجه نکرده و بهتر این بود که قهرمانی را بکار

می برد زیرا صرف یا تعریف کلمات غیر عربی جایز نیست مانند «دوئیت»

این مورخ کلمه کوروش را عیناً نقل کرده و در صحت آن شك و تردید نیست از همین کلمه معلوم میشود که کوروش علاوه بر اینکه شاهنشاه یا بقول دیگران پیغمبر بوده حکیم هم بوده و ارج و تأثیر این کلمه را دانشمندان و علماء اجتماع خوب می دانند و بدین مناسبت باید گفت : « ویل دورانت » در تاریخ تمدن می گوید : « گزنفون » گاهی کوروش را با سقراط اشتباه میکند . باین معنی با اندازه در حق او و در فکر و خرد و باطن پاک کوروش مبالغه می کند که او را در صف حکماء یا در رأس آنها قرار می دهد و يك وجود مقدسی مانند وجود سقراط می پندارد !

(باید دانست خود « گزنفون » شاگرد سقراط بود و علاوه بر تاریخ در حکمت و دپتولی داشت) .

بنابر این معلوم میشود همان افکاری که کوروش را بمقام ارجمند حکمارسانیده در کشورداری و سیاستمداری تأثیر مهم داشت بتفاوت اینکه حکما خوب فکر میکردند و کوروش هم خوب فکر میکرد و هم خوب عمل می نمود و اصلاح بشر را از روی يك خرد و اندیشه بی مانند بر عهده گرفته بود .

امرسون (Emerson) گوید : « همه مردم از تاجگذاری ایشان شاد میشدند روح شاهانه داشت و شاهانه بکار بر می خاست . در اداره امور بهمان گونه شایستگی داشت که در کشور گشائیهای حیرت انگیز خود چنین بود . با شکست خوردگان بزرگواری رفتار می کرد و نسبت بدشمنان سابق خود مهربانی مینمود . پس مایه شگفتی نیست که یونانیان در باره وی داستانهای بیشمار نوشته و او را بزرگترین پهلوان جهان پیش از اسکندر دانسته باشند .

چون نام « ویل دورانت » را آوردیم باید عقیده او را در تاریخ تمدن نسبت به کوروش جستجو کنیم که از مطالعات خود چنین استنباط می کند :

« کوروش از کشور گشایانی بوده است که بیش از هر کشور گشای دیگر او

را دوست میداشتند و پایه‌های سلطنت خود را بر بخشندگی و خوی نیکو قرار داده بود دشمنان وی از نرمی و گذشت او آگاه بودند و بهمین جهت در جنگ با کوروش مانند کسی نبودند که با نیروی نومیدی می‌جنگد و میدانند چاره نیست جز اینکه بکشند یا خود کشته شود... یکی از ارکان سیاست و حکومت وی آن بود که برای ملل و اقوام مختلفی که اجزای امپراطوری ایران را تشکیل میدادند با آزادی عقیده دین و عبادت معتقد بود و این خود می‌رساند که بر اصل اول حکومت کردن بر مردم آگاهی داشت و میدانست دین از دولت نیرومندتر است بدین جهت است او شهرها را غارت نمی‌کرد و معابد را ویران نمی‌نمود. بلکه نسبت به تمام خدایان و پرستشگاهها و آرامگاهها با احترام می‌نگریست. چون اهالی بابل احترام او را نسبت به معبودین خود دیدند باو گرویدند و بگرمی او را پذیرفتند. با کمال تقوی و ورع بخدایان آنها قربانی تقدیم می‌کرد، مانند ناپلئون همه ادیان را قبول داشت و میان آنها فرقی نمی‌گذاشت و با مرحمتی بیش از ناپلیون بتکریم همه خدایان می‌پرداخت^۱

متحقق مزبور در جای دیگر باز کوروش را با ناپلیون مقایسه کرده و بعد او را مشابه اسکندر دانسته که از نقل آن خودداری نمودیم زیرا تشابهی در کار نیست.

«گویی نو» گوید: «او (کوروش) هیچگاه نظیر خود را در این عالم نداشته. این يك مسیح بود و مردی که درباره اوقضا و قدر بکاررفته باید برتر و بهتر از دیگران باشد».

ژنرال سرپرسی سایکس این عقیده را حمل بر غلو و اغراق نموده و خود يك کلمه

۱- در مقایسه ناپلیون با کوروش چندان وجه تشابه نمی‌بینیم مگر اینکه بطوریکه معروف شده ناپلیون در مصر اسلام را قبول کرده عمامه هم بر سر نهاد و البته تظاهر بوده ولی کوروش منزله از تظاهر بود زیرا در همان زمان خدای یهود را خدای حقیقی می‌دانست و خدایان بابل را فقط معبود خود آن قوم شناخته بود که در آینده خواهد آمد

بدنبال آن آورده که نقل آن خالی از فایده نیست که میگوید: مسطورات کتاب مقدس و مورخین یونانی و خود ایرانیها همه موافقت دارند که کوروش لقب کبیر داشته است. اهل کشور او - وی را دوست میداشتند و پدر میخواندند و ما می توانیم مباحث کنیم باینکه اولین شخص بزرگ آریانی که احوال او در تاریخ بخوبی معلوم میباشد دارای صفات عالیه و برجسته بوده است «ژنرال مزبور که خود آریائی بود بنژاد کوروش مباحثات می کند.

چون اغلب مورخین قدیم باستثناء سه شخص نام برده اول از یکدیگر گرفته و اقوال و عقاید آنها تشابه دارد و میان آنها يك گفتار تازه یا نيك نیافته ایم از نقل قول آنها که بمنزله مکررات است صرف نظر میکنیم مثلاً «دیودور سیسیلی» گوید: کوروش از حیث کفایت و حزم و سایر خصال نیکو سرآمد معاصرین بود. این گفته نسبت باقوال سایر مورخین ارج ندارد و بدنباله آن گوید: «پارسیان او را پدر میخواندند» و معلوم است سرپرسی سایکس که هنوز گفتار او بدیده خواننده نزدیک است این عقیده را از قول او اقتباس کرده است که او را پدر ایرانیان دانسته.

چون باز بگفتار قدما، پرداخته ایم نامی از پیشوای فلاسفه یونان هم میبریم که افلاطون باشد. او مورخ نبود ولی عظمت کوروش در فکر او تأثیر مهم داشته که نام او را بالذت برده چنین گوید: «کوروش سرداری بزرگ و دوست ارجمندی برای کشور خود بود. در عهد او ایرانیان فرمانروای ملل بسیاری شدند. او همه مردم زیر دست آزادی داد و حقوق انسانیت را بخشید. همه دلهای او نزدیک شد. سپاهیان او در راه پیروزی وی جانفشانی و تحمل هر خطری را میکردند. اگر میان اتباع او کسی پیدا میشد که دارای فکر و رای مهیب باشد. شاه بر او رشک نبرده باو آزادی داده که عقیده خود را ابراز کند و چنانچه صواب باشد بدان عمل می کرد. هر کسی می توانست فکر و خرد خود را بکار برده لیاقت را ابراز کند. کشور پهناور او و

جانشینان او در پرتو این آزادی و هماهنگی و خردمندی که بهره آن عاید همه میشد روز بروز از نعمت سعادت و رفاه و حریت بیشتر بهره مند و برخوردار میشدند» این جمله کوتاه را از «آشیل» شاعر شهیر یونان نقل میکنیم که بر خلاف تمام شعراء بخیالات شعریه و مبالغات پردازخته يك كلمه ساده بزبان آورده که می گوید : کوروش انسانی عاقبت بخیر بود. خدایان (البته بقاعده یونانیان) او را دوست میداشتند ، زیرا عقلی سرشار داشت . او پادشاه دادگستری بود که برای اتباع خود نیکبختی و سعادت و رفاه آورد .

اکنون که نام شاعر یونانی بمیان آمده باید گفت . شعراء بسیاری در اغلب ممالک و از منہ مختلفه بیک مناسبتی نام کوروش را آورده اند . همچنین نویسندگانسی مانند «شاتوبریان» «ویکتور هوگو» که بطور مثال نام آنها ذکر و از نقل عین نوشته ها خودداری میشود .

اینک بنقل عقاید مختلفه از کتب مقدسه میپردازیم .

کورش در کتاب آسمانی

بهترین نوشته از تورات کتاب مقدس نقل می شود . هر چند که در این موضوع باید بعد از فتح بابل بحث شود ولی چون بنقل فضایل کورش از کتب مختلفه پرداخته بعضی عقاید و اقوال را بیان نه و دیدیم ناگزیریم برای تکمیل موضوع برخی از نوشته های تورات را شرح دهیم و بقیه بعد از فتح بابل و ذکر تاریخ یهود در صورت لزوم نقل خواهد شد .

در اینجا اول پیشگوئی دانیال را که بر ظهور کورش تطبیق شده وارد می کنیم هر چند که این قبیل آثار که غیر صریح است محتاج بتفسیر و تاویل می باشد و مجرد نقل قول برای خوانندگان کافی نیست با وجود این نمی توان از اغلب آنها چشم پوشید . پیش از این اشاره شده بود که «آزاد» در کتاب خود سعی کرده که کورش را دو قرن بداند بعقیده مفسرین (که یکی از آنها ابن جریر طبری باشد) پیغمبر یا فرشته یا انسان مقدس بود و در این مبحث مهم ادله بسیار آورده است . ما اکنون از فضایل این پیغمبر یا انسان مقدس چند اشاره از « سفر دانیال »^۱ نقل می کنیم و بعد بکتاب « اشعیا » نبی که تصریح کرده می پردازیم :

(۱) سفر بکسر سین بمعنی کتاب است .

از « عهد عتیق » فصلی از دانیال آمده^۱ که آنرا « سفر دانیال » می نامند .
دانیال پیغمبر یهود پیش بینی های عجیب کرده و نزد پادشاهان بابل مقرب شده بود .
او چنین گوید :

در سال سیم (سوم) از پادشاهی « بیلش فو »^۲ در شهر « سوس » هیرا از نواحی
عیلام بودم . در عالم رؤیا گوسفندی (قوچ) دیدم در کنار رود ایستاده دوشاخ بلند داشت
که باد دوشاخ شرق و غرب و جنوب را شخم می کرد . (اودوالقرنین - کوروش بود) .
بعد دانیال گوید . فرشته نازل شد (باید جبرئیل باشد) و خواب را چنین تعبیر کرد
که آن قوچ ذوالقرنین است . او نماینده اتحاد دو کشور ماد و پارس می باشد : يك پادشاه
قوی برای این دو کشور سلطنت میکند و هیچ دولتی قادر بر مقاومت او نخواهد بود . (۸-۱۵)
دانیال بیهوده مژده داد که پادشاه دو کشور ماد و پارس بابل را فتح و اسراء
یهود را آزاد خواهد کرد .

چند سال پس از پیش گوئی دانیال آن پادشاه که یونانیان او را « سائرس »
و یهود « خورس » می نامند ظهور کرد و بابل را گشود و یهود را آزاد نمود . نام کوروش
در کتب مقدسه یهود بسیار آمده .

در کتاب عزرا شرح مفصلی آمده که پس از فتح بابل پیشگوئی دانیال را بشخص
کوروش گفتند و او خرسند شد و با آزادی حمایت یهود کوشید . (معلوم است « خورس »
در کتب یهود کوروش می باشد) .

باز در کتاب « عزرا » چنین آمده و نام کوروش بالصراحه ذکر شده :

« خدای نجات دهنده می فرماید : اورشلیم از نو بنا خواهد شد و شهرهای

(۱) قبر او نزدیک شوشتر است . هنگامیکه اعراب آنجا رسیدند و مقبره او را دیدند

بممر نوشتند و او دستور داد که آنرا احترام و تقدیس کنند .

(۲) در آن عهد تاریخ مبنی بر سنوات پادشاهی بود .

یهود آباد خواهد گردید. من خانه‌های ویران آنرا برای بار دوم از نو بنا خواهم کرد..
 درباره خورس (کوروش) می‌گویم او بر آورنده خشنودی من است . خداوند در
 شأن مسیح خود «خورس» می‌فرماید : من دست او را گرفتم تا ملل را در حیطه اقتدار
 او در آوردم و از چنگ پادشاهان خونخوار نجات دادم ... من همه جا با تو و در راه
 راست رهنمای تو خواهم بود . من خدای بزرگم . خدای یهود که ترا باسم برای
 نجات بندگان بر گزیده‌ام ...^۱ (۴۴-۳۴) (۴۵-۱)

باز هم در همان کتاب چنین آمده :

«هان ! نگاه کنید ، من «عقاب شرق» را فرا خواندم . من این مرد را
 که از سرزمین دور می‌آید، و خشنودی مرا فراهم می‌کند فرا خوانده‌ام .»
 (۴۶-۱۱)

در چندین جا کوروش را بعقاب تشبیه کرده و نام عقاب شرق را آورده است .
 باید دانست که علم کوروش در آن زمان عقاب بود . مورخین صنعت آن علم را چنین

(۱) در اینجا وصف کوروش بصفّت مسیح برای تقدیس و تعظیم او می‌باشد زیرا
 مسیح موعود در نظریهود و ملل دیگر حتی مسلمین برای نشر عدالت و اصلاح حال بشر ظهور
 خواهد کرد و این عقیده از همان روزگار در همه جا منتشر شده بود و شیعیان معتقد هستند که
 مسیح که عیسی باشد در رکاب حضرت قائم منتظر خواهد بود از دانشمندی در عهد قدیم برسیند
 که درباره مسیح و ظهور او چه عقیده داری ؟ گفت : کدام مسیح و در چه زمان ؟ گفتند :
 فلان مسیح و در فلان زمان (مقصود عیسی بن مریم) گفت : در آن زمان چهل شخص ظهور
 کرده و ادعا نمودند که مسیح موعود هستند ! بنابراین وعده ظهور مسیح و بسط عدالت در
 آن عصر که ما از قول یهود نقل می‌کنیم صریحاً بنام و نشان کوروش در آمده درباره مصلح
 موعود چنین آمده : « بملثها قسطاً وعدلاً بعدما ملئت ظلماً وجوراً » یعنی جهانرا پراز
 عدل و داد می‌کند بعد از اینکه پراز ستم شده بود .

نگاشته‌اند: عقابی را که بالها را گشوده و آماده حمله و پرواز باشد. بعقیده ما هر جا که نام کوروش صریحاً آمده نزول آیات بعد از فتح او بنام او انجام گرفت والاغیب و پیش گوئی در نظر ما یکی از محالات است. فقط در گفته‌های مجمل و مبهم و اشارات و کنایات دانیال می‌توان پیش گوئی او را بر شخص کوروش تطبیق نمود که چون ظهور کرد و بعضی صفات و تشبیهات بر او صدق یافت گفته یا وعده دانیال در عالم خیال تصدیق شد. از این پیش گوئی یا وعده و امید و تهدید يك نکته بدست می‌آید و آن عبارت از نام دو کشور ماد و پارس و ایجاد دو قوم مادی و پارسی می‌باشد که در راس آنها يك پادشاه قوی خواهد بود و معلوم می‌شود در آن زمان بعظمت ایران و آینده روشن آن توجه کامل داشتند زیرا دولت آشور منقرض شده و روبرو بضعف نهاده بود و سلطنت بابل هم زبون شده و يك دولت تازه با اتحاد ماد و پارس پدید آمده بود که احتمال تسلط و تفوق وی می‌رفت و بعد کوروش ظهور کرد و آرزوی دانیال یا ملت یهود را از صورت محال بشکل وقوع در آورد و کوروش مقدس و عادل آنها را نجات داد.

در اینجا مختصری از «تاریخ تمدن» تألیف «ویل دورانت»^۱ نقل می‌شود در آن هنگام «بودا» در هندوستان بنخاموش کردن آتش شهوت و نخوت می‌کوشید و (کتفوس) شیوس در چین بذرحکمت را می‌کاشت «اشعیای» دوم بایک نثر دلنشین و بلیغ اصول یکتا پرستی را بآوارگان یهود تلقین می‌نمود.

قبل از نقل بقیه این جمله را تذکر می‌دهیم که پیش از این هم بدان اشاره نمودیم و آن عبارت از ظهور چهار مصلح بزرگ در يك قرن و يك زمان متناوب بود که سه مرد بزرگوار همان مصلحین هندوچین و یهود باشند و چهارمین مصلح پادشاه داد گستر کوروش بود و این عقیده را خود اشعیای تایید کرده که بذکر آن خواهیم پرداخت (اینك

۱- بنام «قصه الحضاره» بر بی ترجمه شده که چندین بار بدان اشاره شد.

بقیه نوشته مورخ مذکور^۱:

«این نبی بزرگ (مقصود اشعیا) پاسخنی که بعد در انجیل بعنوان گفته مسیح نقل شده پیام خود را بمردم تبلیغ می کرد... روح خداوند یهود درمن است. زیرا خداوند مرا مسلح و نیرومند کرده و فرستاده که بمساکین مژده دهم و دلشکستگان را امیدوار و زخم آنها را التیام و گرفتاران را آزادی دهم». اشعیا این تعبیر را بکورش بسته و او را مسیح موعود دانسته و بعد بهمین عنوان و نشان کورش را مسیح دانسته و همان اعمال را که عبارت از مژده مساکین و امیدآوارگان و آزادی اسرا باشد باو نسبت داده و مفسرین یهود هم در عصر کورش همان آیات را در صفت و ستایش او دانسته اند و بعد از این صراحت بیشتری بکاررفته و بدون اشاره و کنایه نام کورش بزرگ در «سفر اشعیا» آمده که بنقل آن می پردازیم^۲

باز از همان کتاب (قصه الحضاره) نقل می شود:

اشعیاى دوم پیشگوئى می کند که وسیله این آزادی قوم یهود منحصر بسرزمین ایران است (یعنی ایران موجب آزادی آنان گردیده) صریحاً می گوید: کورش شکست ناپذیر است. بر بابل غالب و پیروز خواهد شد و قوم یهود را از گرفتاری و بندگی آزادورها خواهد کرد». بعد گوید: «گرگ و بره باهم خواهند چرید و شیر مثل گاو...».

در اینجا کلمه مورخ معاصر که چندی پیش در فضایل کورش گذشت و او «گرندی» باشد بخاطر می آید که گفته بود: «گرك و میش» باهم زیست می کنند و

۱- نقل از تورات و تورات در لغت عبری بمعنی راهنمایی یا عبری «هدی» و هدایت می باشد. با حذف چند جمله غیر ضروری ترجمه شده.

۲- عیسویان این جمله را در انجیل نقل کرده و صفت مسیح دانسته اند (مؤلف تاریخ تمدن

هم بدین تصریح نموده)

شاید از همین جمله اخذ شده. در هر حال این شهادت يك نبی بزرگ و مصلح عظیم که بقول دانشمندان عالم فاسد آن زمان تشنه ظهور او بود درباره مصلح حقیقی ایران آمده چه بهتر که يك پیغمبر درباره يك پادشاه داد گستر چنین شهادت یا مرده دهد از این است که ملت یهود بیشتر از خود ایرانیان پادشاه بزرگ را تقدیس کرده و بنام او جشن وعید گرفته و حق او را در عالم آزادی و دادخواهی و انسانیت ادا می کنند و او نخستین کسی بود که حقوق بشر را در بیست و پنج قرن پیش اعلان و بدان عمل نمود و جانشینان او هم پیروی و اقتدا نمودند.

چون عقیده «ویل دورانت» را که در عین تفسیر آیات تورات بطور امتزاج و اختلاط یا بنحو تعبیر و توضیح نقل نمودیم از این قبیل تعبیر مختلط با اصل موضوع هم از قول «امام الهند آزاد» نقل می کنیم که می گوید:

«مسلم است یهود در این مورد بکسی که بت پرست باشد معتقد نمی شدند و ناچار بایستی کوروش یکتا پرست و مؤمن بخداوند باشد که مورد اعتقاد یهود واقع شود»^۱

پوشیده نمانده که بعزت غرور ملی بی اندازه یهود اصولا در برابر بیگانگان و اقوام غیر یهود بیش از اندازه تعصب بخرج می دهند و هیچ چیز برای آنها گرانتر از این نیست که بیگانها بزرگوار و شریف بدانند. چنانکه همین تعصب آنها

۱- شادروان پیرنیا هم این عقیده را در کتاب «ایران باستان» تایید کرده و بلوح یا استوانه مکشوف کوروش استناد کرده که کوروش گوید: خدای یهود. خدای حقیقی که خدای ما می باشد (بر خلاف خدایان بابل که آنها را خدای خود ندانسته بود) این موضوع ممکن است در مبحث ادیان وارد شود که چنانچه مقتضی باشد مطرح خواهد شد. با هر حال شکی نیست که کوروش یکتا پرست بوده است.

رادر اوایل ظهور اسلام از گرویدن بحضرت پیغمبر (ص) بازداشت بحدیکه طبق آیه قرآن یهود همیشه بیکدیگر می گفتند : «ولا تؤمنوا الا لمن اتبع دینکم » (۷-۳) یعنی جز بکسی که از دین شما پیروی کند ایمان نداشته باشید . با همه این تعصبات این قوم در برابر فضائل کوروش که از هر حیث در برابر آنها بیگانه و غیر بود سپر انداختند و نه تنها بزرگواری او اعتراف کردند بلکه از زبان پیغمبران خود او را مسیح موعود شناختند و لقب دادند . (بنابراین کوروش شایسته همه گونه تقدیس بود این مطلب ما را بر آن می دارد که قبول کنیم در دین کوروش جوانب و قسمتهائی بوده است که یهود با همه تعصب ضد بیگانگان حاضر باین اعتراف شدند .

« مسلم است که انسان نیکو کاران را همیشه می ستاید و محترم می دارد و البته جای تعجب نیست که یهود در برابر کسی که آنها را از اسارت و بدبختی نجات داده است سر تعظیم فرود آورند و اختلاف دینی او را هم مهم نشمارند ولی مسئله ای که از آنان مستبعد است این نکته است که او را فرستاده خدای خویش دانند و از اولیاء و اصفیاء شمارند . (بنابراین او در خور آن صفات قدسیه بود .)

در اینجا یک داستان لذت بخش و عبرت آور از پیشگوئیهای دانیال در کتب مقدسه یهود وارد شده که چون باموضوع ماچندان تناسب ندارد و در این موضوع فضایل کوروش و شهادت بزرگان نقل می شود از نقل آن خودداری میکنیم .

فقط این جمله برای تکمیل تاریخ ذکر میشود . در آن زمان خرافات و اوهام و سحر و جادو در بابل بر همه چیز غلبه کرده بود و تمام مشکلات را با خرافات حل میکردند و سیاست هم بسته بدیانت و دین عبارت از جادو و طلسم و پیشگوئی بود بیادشاه وقت « بلتشر » خبر دادند که غیب گوئی بنام دانیال از قوم یهود پیدا شده . او را احضار کرد . لباس ارغوانی و زیور داد و سرنوشت خود را از او پرسید . دانیال هدایا را پذیرفت و گفت : این نوشته آینده ترا روشن می کند که مجمل آن این است (منامنا - ثقیل و فرسین) و بعد او چنین تفسیر کرد :

«منا - خدا پادشاهی ترا بپایان می‌رساند . ثقیل - سلطنت ترا سنجیده ناقص در آمده
 فرس (پرس) سلطنت تو بمادیها و پارسی‌ها می‌رسد . شاه پریشان شد و در همان شب
 کوروش پادشاه کلدانیان را کشت و شهر او را گشود . (بنابر این وقایع کوروش در
 آن زمان بوده و دانیال پیشگوئی خود را از روی اطلاع و آگاهی بروقایع بنا نهوده
 و اتحاد ماد و پارس با پادشاهی کوروش واقع شده بود !)

از این شهادت گنگ که می‌گذریم بیک گواهی صریح و فصیح که عبارت از
 گفته دلنشین بلکه آیات بینات کتاب مبین از قول نبی بزرگ و مصلح عظیم که
 «اشعیاء» باشد نقل می‌کنیم (بعضی هم گذشت) .

«ای جزایر خاموش باشید و سخنان مرا بشنوید .

چه کسی (خدا) از مشرق کسی را برانگیخت (کوروش) که همه او را مرد
 خدا دانند و خوانند . او کجاست ؟

چرا گاهی بر نمی‌دارد ؟ خدا ملل را باطاعت او در آورد . پادشاهان را بر پای
 او افکند . خداوند شمشیرها را برابر او (کوروش) خاك و خاشاك و کمانها را گاه نمود .
 (اسلحه پادشاهان) .

کجاست او (کوروش) تا آنها را دنبال کند و راه‌ها را بپیماید ؟ آنجا برود
 که کسی نرفته است . چه کسی باعث این کارها شده ؟ کدام شخص این کارها را
 انجام داده ؟

من از آغاز تا انجام نگاه کردم . جزایر خاموش دیدند و در وحشت شدند .
 کسی را که من از شمال برانگیختم آمد . او از هنگام طلوع آفتاب نام مرا
 می‌ستاید .

او پادشاهان را لگد کوب و منکوب می‌نماید . بهمان نحویکه خاك را برای
 ساختن آجر یا کوزه پامال و لگد کوب کنند او پادشاهان را گوشمالی می‌دهد .

این است بنده من که دست او را گرفته‌ام . او بر گزیده من . روح من نسبت باو عنایت دارد . من روان خود را باو دادم و او راستی را برای مردم آورد . اوداد ستمکشان را بر راستی می‌ستاند . او خسته نمی‌شود و نمی‌رود تا آنکه عدالت را روی زمین بسط و برقرار کند . (کتاب اشعیا - باب ۴۱) .

باز اشعیا با الصراحه نام کوروش را می‌برد : خداوند بمسیح خویش کوروش می‌گوید :

(از قول خدا - اشعیا گوید) من دست راست او را گرفتم تا با نیروی (حضور) ملل را مغلوب کنم کمر پادشاهان را بگشایم . درها را بروی وی باز کنم . دروازه‌ها که گشوده شد بروی او بسته نخواهد شد خدا بکورش می‌گوید : من پیش تو خواهم خرامید . راههای ناهموار را پست و هموار خواهم کرد . درهای برنجین را شکسته . پشت‌بند های آهنین را خواهم برید . گنجهای تاریك و خزائن نهان را بتو خواهم بخشید تا بدانی که من «یهوه» خدای اسرائیل می‌باشم ترا بنام و نشان (کورش - خورس) خوانده‌ام .

هنگامیکه مرا می‌شناختی نام ترا برده باسم و لقب خواندم . من «یهوه» هستم و دیگری نیست جز من خدای دیگری نیست . من کمر ترا بستم تا اهل مشرق و مغرب بدانند که جز من خداوندی نیست (کتاب اشعیا باب ۴۵) سایرین مانند «ارمیا» و «ناهوم» نظیر همان بیانات یا آیات آورده که نقل آنها تکرار مکررات است .

باز ما در آینده و بعد از فتح بابل بدست کورش هر چه در تورات آمده و متضمن نام کورش باشد نقل خواهیم کرد و در این فصل آنچه با فضایل شاهنشاه بزرگ ایران تناسب داشته مجملا با مدارك و اسناد بعنوان شاهد ذکر شده و با تتبعات دیگر عقاید دیگری هم بدست می‌آید که در فرصت دیگر در آنها بحث خواهد شد :

کسانی که می‌خواهند بر تاریخ پرافتخار سلف آگاه شده با آثار عبرت آور

نیاگان توجه نمایند و بدانند اسرار عظمت ایران در نهاد بزرگان که کوروش کبیر سرآمد آنان بوده نهان شده و چون آشکار گشت قسمت آباد جهان را با اشعه تابناک خود روشن نمود و بر همه چیز چیره شد و ستم پادشاهان خود خواه و کشور گشایان خونخوار را محو و نابود نمود. آن فضایل و مناقب و مکارم اخلاق که در فطرت نیک کوروش بزرگترین میراث ایران شد و بعد از او بادوام آنها سلطنت و سیادت ایرانیان را بر ملل مغلوبه و ممالک مفتوحه سالهای دراز بدون تزلزل برقرار نمود عبارت از سرمایه اجداد ما بوده که با نقل عقاید و اقوال مختلفه محققین و بزرگان بصورت مثال و عنوان نمایان شده و بسی قابل مباحثات است که مؤسس شاهنشاهی ایران را تمام طبقات ستوده اند که در مقدمه آنها پیغمبر بزرگ مانند اشعیا و حکیم بزرگ مانند افلاطون و مورخ بزرگ چهره در عهد قدیم و چهره در عصر جدید و شاعر و نویسنده بزرگ و بالاخره اغلب محققین و مطلعین بوده و بزرگترین فضیلت عالم را که عبارت از انسانیت و عدالت و صدق و شرف و عفت و امانت است بکوروش منتسب و دوست و دشمن بر بزرگواری او اجماع کرده اند. این مایه افتخار امروز در اغلب دیار و رد زبان است که هر دانش آموز مبتدی کم و بیش بر عدالت کوروش آگاه می باشد و بسیاری از مردم عادی تظاهر باطلاع بر آن میکنند یا فصلی از تاریخ کوروش میخوانند و از روی آن گنجهای معنوی را برای خود ذخیره میکنند ما از آنها غافل هستیم که چگونه با همان فضایل که راستی و داد گستری در رأس آنهاست پدران ما توانستند بر ملل و ممالک فایق و غالب شوند بحدی که کوروش با داشتن همان گنجها از خزائن سیم و زر و گوهر چشم میپوشید و خود را از عالم مادی و طمع با موال منهبه بی نیاز میکرد زیرا او دارای سرمایه فضیلت و شرف و عفت بود و چون این گنجها ویران و تباه شود ملل نابود میشوند و هر ملتی که اخلاق را از دست داد حیات را از دست میدهد و فلسفه و فایده تاریخ و بالاخص تاریخ کوروش این است که ایرانیان عبرت گرفته روح نیاگان را در پیکر

افسرده خود زنده بدارند و زندگانی شریف که درخور ملل زنده است برای خود اختیار کنند .

در این فصل رعایت اختصار را نموده بسیاری از عقاید را مجملاً و بطور استطراد نقل کردیم . چون بدینجا رسیدیم که خود فرع زائد بر اصل را بکار بردیم دریغ بر این آمد که بعضی از اقوال را عیناً ذکر نکنیم ولو موجب تطویل باشد زیرا گفته بزرگان بر توضیح و شرح یا تعبیر و تفسیر ما مقدم است و هر چه از آنها به تفصیل هم نوشته شود باز کم است زیرا هر چه ما درباره بزرگواری کوروش در معرض افکار میگذاریم نمونه از سنایش آنها میباشد . یکی از عقایدی که باشتاب گذشته گفته «گوینو» که بعقیده سرپرسی سایکس مقرون بمبالغه بود اکنون بدنبال آن بیشتر بنقل اقوال او میپردازیم تا سندی برای دفاع او در قبال معترض و منتقد باشد و همه بدانند اغراقی در کار نبوده بلکه اعتقاد و ایمان و جنبش وجدان است .

«کنند و گوینو» دانشمند بزرگوار که کتاب «تاریخ ایران» را تدوین و سرپرسی سایکس هم از او نقل کرده چنین گوید :

شکی نیست اثری که از کوروش در عالم مانده بهترین و سودمندترین گنجی میباشد که از یک انسان باقی و جاویدان مانده و در افکار و ارواح چندین ملیون انسان در ادوار مختلفه کار گر بوده و خواهد بود . از عهد کوروش تا امروز روزگار بتکرار آمده و گذشته و ملل و دول یکی بعد از دیگری متناوباً موجود و معدوم شده و از بعضی هم اثری نمانده ولی میراثی که از کوروش مانده و تمام ملل باید از آن بهره مند شوند و نسلاً بعد نسل وارث و حائز آن باشند هنوز درست و پایدار مانده و نام کوروش پیشاپیش بهترین یاد گارهای گران بها خطور میکند . هر جا که تمدن غرب و شرق استوار شود نام این پادشاه بزرگ آسیائی از دهان بگوش و از گوش به مغز می رسد .

باز هم گوید :

«من تصدیق میکنم که اسکندر و سزار و شارلمان بزرگ و نامدار بودند ولی هر کس تاریخ جهان را مطالعه کند و بتأثیری، که بزرگان در تحول و تبدل یا ترقی و تکامل از خود گذاشته اند دقت کند خوب میداند که کوروش بر تمام آنها تفوق و برتری داشته و مزایای نبوغ او در خور تردید یا انکار نمی باشد».

«کوروش از بین قائدين و پیشوایان ملل بر همه مقدم است و تا کنون کسی در جهان پدید نیامده که با او برابری کند»

«تاریخ عالم حق باوداده که بزرگوار باشد و خود عالم او را بدرجه بلند و مقام ارجمند قرار داده . کتب مقدسه ما او را مسیح خوانده و الحق این لقب سزاوار اوست. او يك مسیح حقیقی بود. رادمری بود که نبوغ او از همه گذشتگان برتر و بزرگترش نمود.»

و باز همان مورخ منصف و محقق بزرگ چنین گوید:

«تسلط و پیروزی ملل مختلفه بر ایران همواره بهبود یافته و زیاده زیروی مهاجمین زود نابود میشود و ایرانیان استقلال معنوی را از دست نمی دهند، و غلبه بیگانگان را در وجود خود مستهلك میکنند. ممکن است ایران را تجزیه و پیکر آنرا پاره پاره و حتی میتوانند نام آنرا هم سلب نمایند ولی ایران همیشه جاویدان میماند زیرا این ملت هرگز نمی میرد. من هر وقت در حیات این ملت فکر میکنم آنرا يك سنگ خارا تشبیه نموده که از امواج دریا پیایی لطمه خورده تا بکنار افتد و بررغم حوادث پایدار و استوار می ماند. باد و باران و آفتاب و بالاخر، تلاطم امواج روزگار در آن کارگر نمیباشد.»

شدت حملات بیگانه و تسلط عناصر گوناگون برای ملت ایران سخت و گران و تباهاگر نمیباشد.

این جمله اخیر فقط برای تکمیل فایده از عقیده آن مرد محقق و معتقد نقل شده و همان میراث کوروش که وصف کرده و با بهترین بیان و مثالی آورده موجب دوام و قوام ملت ایران می باشد و ملتی که وارث آن پادشاه عادل انسان دوست است حقاً باید بحیات خود در قبال حوادث گوناگون و غلبه ملل مختلفه ادامه دهد چنانکه دیدیم تسلط ملل مختلفه یونان و عرب و ترك استقلال ایران را از بین نبرده است اگر بسیاری از عقاید را برای احتراز از تکرار یا درازی سخن ترك کرده و حتی از بعضی نویسندگان مشهور نمونه نیاورده ایم از این چند نوشته نمیتوان صرف نظر کرد و از الحاق يك روحانی بزرگ یا پدر روحانیون مسیحی که او هم از فیض سخن جرعه نوشیده است نباید چشم پوشید.

«کلمنتوس پنجم» پاپ، پادشاه ایران چنین نوشته است :

«برای من همین کافی باشد که ترا جانشین کوروش شهنشاه داد گستر بدانم و با همان نظر احترام و تعظیم بجانشین او بنگرم.»

باز از سخن دراز نمیرهیزیم و این نوشته را از «بوسوئه» نویسنده شهر و خطیب بزرگ فرانسه نقل میکنیم (البته چند جمله اقتباس شده) :

«ایرانیان از آغاز سلطنت کوروش عظمت و بزرگواری نمایانی را پایه فرمانروائی خود نموده اند چه صفتی بهتر از این است که آنها از دروغ بیم و تنفر داشته باشند دروغ را يك گناه شرم آور می دانند . ایرانیان با فطرت خوب و نظر بلند خود همواره نسبت بمغلوبین و گرفتاران گذشت و معامله مردانه داشتند . آنها مؤدب و شریف و در قبال بیگانگان آزادمنش و سرفراز بودند . لیاقت و شایستگی هر فرد یا گروهی را خوب شناخته برای آن ارج می گذاشتند و آنها را سوی خود جلب میکردند .

اصول دادستانی را خوب می دانستند و پادشاهان بزرگ و داد گستر داشتند . گناهکاران را سخت کیفر می دادند همیشه می کوشیدند که از بزه كوچك عفو کنند

و بهمین سبب اصول عدل را در محل و موضع خود بکار میبردند. نخستین گناه کوچک را میبخشیدند و چنانچه تکرار شود شدیداً مجازات میکردند. قوانین و قواعد خوبی داشتند که همه یادگار بنیان گذار عدالت بود که کوروش کبیر باشد بعد از او هم داریوش بود که همان اصول را رعایت مینمود. آنها دستورهای معین برای شکل حکومت داشتند که دقیقاً در کارها می بستند وزراء برای پادشاه بمنزله چشم و گوش بودند که همیشه حواس او را متوجه کارهای نیک میکردند پس آنها و سایر مشاورین سلطنت حواس شاه محسوب میشدند و آنها پادشاهان را بمجاهده و تکاپو و امید داشتند مبادا کاهل و تن پرور و خودخواه گردند. از طرف دیگر بزرگان هم بوزراء و مقربین درگاه دستور می دادند که از سود شخصی خودداری کرده بِنفع عموم بکوشند و بدین نحو پادشاه که در رأس دستگاه قرار گرفته باید سود ملت را در نظر داشته از منافع شخصی پرهیزد و بنسبت مقام خود باید بیشتر مجاهده و خدمت کند»

هر چند این نوشته بمنزله بیان احوال عامه ایرانیان است و نام کوروش در آن فقط در دو جا آمده است ولی همین قدر کافی است که منبع تمام فضایل را کوروش دانسته و آنچه از خصال حمیده سلف و خلاف ذکر کرده ناشی از سرچشمه منقبت کوروش است و هر چه بود و هست کوروش است و بس.

دین و آئین کوروش

پارسیان آریائی نژاد هم‌چنین مادها که هر دو يك ملت واحد تشکیل میدادند بالطبع دارای يك دین بودند. دین آریائی در ایران مانند ادیان هم‌نژاد خود چه در اروپا و چه در هندوستان بود. هندیها و یونانیان در قدیم هر دو بخدایان خیر و شر معتقد بودند خداوندی را بدون نیروی متساوی تقسیم می‌کردند. خدای نیکی که منشاء سعادت و رفاه و زیبائی و روشنائی بود. خدای بدی که باعث نابکاری و زشتی و پلیدی و تاریکی بود. این موضوع باندازه مشهور و تقریباً نزد همه کس معروف است که حاجت بشر ندارد و توضیح یا بحث مادر آن زاید می‌باشد. اغلب تخیلات در عالم خداوندی که مقرون بخرافات و اوهام و غیر قابل قبول است در هندوستان بوده و هست و بسیاری از آنها هم با آریائیها بایران آمده و مدتی مانده بود. ولی عبادت مظاهر طبیعت میان ایرانیان غلبه داشت که هر چیز خوب و روشن یا منبع و مبدأ نیکی و روشنائی باشد بالطبع و باساده گی مردم آن زمان در خور پرستش بود، آفتاب، ماه، ستاره و حتی آتش و آب و دو عنصر دیگر از عناصر اربعه و بالاخره هر منظر زیبا و هر مظهر سعادت و آسایش مورد علاقه و احترام یا پرستش و تقدیس بود. این موضوع باندازه شیوع داشت که در وصف ابراهیم در قرآن هم آمده بود که چون ستاره یا ماه را دید گفت خدای من

این است و بعد آفتاب را دید و گفت : این بزرگترین نیرومند تر است ذکر ابراهیم از این جهت آمده که بعضی از محققین گویند او زردشت در يك عصر بودند و بسیاری از مبادی هر دو متقارب است . بعضی هم ظهور زردشت را در قرن ششم قبل از میلاد دانسته و در همان قرنی بود که مظهر عدالت بشر که کوروش باشد قیام نمود . پیش از این اشاره شد که طبری زردشت را معاصر و یشناسب دانست و البته این موضوع معروف است و در شاهنامه و کتب تاریخ و افسانه ها آمده است و تمام مورخین یونان و یشناسب را پندرداریوش و پسر عم کوروش میدانند ولی در افسانه ها پدر او را لهراسب دانسته و طبری هم همین عقیده را دارد و در عین حال تاریخ ظهور او را در همان قرنی که اشاره شد دانسته که اندکی قبل از کوروش بود . مورخین هم گفته اند ولی هیچ يك از این گفته ها محقق و مسلم نیست .

با اینکه و یشناسب دین زردشت را منتشر نمود و معبدی هم برای او ساخت کیش او را قبول نکرد . با اینکه محققین دین زردشت را بتوحید بسته و او را «از» ثنویت «دوتانی» منزّه دانسته اند باید گفت که دین کوروش غیر از دین زردشت بود و او مسلماً و بدون هیچ شك و تردید یکتاپرست بود .

بهترین سندی که بدست آمده لوح یا ستوانه کوروش است که دومین اعلامیه او بود و در آن نام یهود را برده و تصریح کرده «خدای یهود» که «خدای حقیقی کوروش» است و در استوانه اول چنین نگاشته : «مردوك خدای بابل» و بخداوندی او برای شخص خود اعتراف نکرده با اینکه بابلیها کوروش را بر گزیده مردوك و برانگیخته سایر خدایان دانسته بودند . سند دیگر که بعد از او مؤید اعتقاد و ایمان او بخدای یکتا میباشد لوح داریوش است و معلوم است داریوش هشت سال بعد از کوروش که ما بین هر دو کمبوجیه فاتح مصر بود سلطنت نمود و او دارای دین کوروش و هخامنشی و پارسی آریائی بود .

کتیبه داریوش بر صفحه کوه بیستون است و روزگار یا دست فاتحین ستمکار یونان زیر لوای اسکندر نتوانست آن اثر مهم رامحو کند . داریوش در همان کتیبه و در همه جا بندگان نام « آهورامزدا » را برده و او خدای واحد ابدی داریوش و کوروش بود . با اینکه گفته اند که و یشناسب و کوروش دین زردشت را پذیرفته اند باید دانست که « آهورامزدا » در کیش زردشت همان خدای یکتا می باشد اگرچه این را هم اغلب می دانند و حاجت به توضیح ندارد ولی باید گفت : که خدای یکتا خواه با خدای موصوف زردشت یکی بوده و خواه نه و خواه قبل از زردشت بهمان نام و نشان بوده یا نبوده معبود حقیقی کوروش و داریوش و دودمان هخامنشی و پارسیان آریائی بود و آن قبل از انتشار دین زردشت یا بعد از آن بود و در همان عبادت که یکتاپرستی باشد با قوم فرعی که مادها و باقوم اصلی که هندوها باشند شریک و هم کیش بودند و مبدأ هم یکی بود اگرچه در یونان یا هندوستان بخرافات و اوهام احاطه شده بود . با اینکه بعضی از مورخین تصریح کرده که هیچ یک از دو شخص مذکور و یشناسب و کوروش کیش زردشت را پذیرفته اند عده دیگری ادله آورده که آنها همان دین را قبول کرده اند و از کتیبه داریوش که نام « آهورامزدا » را آورده استدلال نموده اند و این موضوع چندان درخور بحث نمی باشد هر چه بوده و هست دین کوروش توحید بوده و همان خدائی که کتب آسمانی ستوده است معبود او بود .

دین پارسیان و مادها قبل از کوروش همان عبادت مظاهر طبیعی بود . خورشید را بنام « مترا » « مهر » می پرستیدند یا تقدیس می کردند و آتش در میان عناصر چون دارای روشنائی و گرمی و سودهای دیگر است جانشین آفتاب می دانستند و این نوع عبادت نه تنها میان آریائیهای ایران شایع بود بلکه بسیاری از ملل در جاهای دیگر همین نحو پرورش را داشتند .

و «متر» یا «مهر» که تغییر صورت داده در کلیه عقود و عهود بزرگترین معبود و گواه بود و نام اشخاص هم مانند « مترادات » یا مهرداد ناشی از همان پرستش بود که خداداد باشد .

اغلب عقاید که در کتب « ویدا » از شعائردین و پرستش خدایان و قربانی‌های هندوان آمده در بین قبایل ماد و پارس بوده . باده‌نوشی یکی از شعائردین آنهاست و مورخین یونان در احوال کوروش نوشته‌اند که او در هر امری با اتباع خود شراب بسیار می‌داد و حتی قبل از جنگ هم آنها را مست می‌کرد . باده‌تندی که مستی آورد در کتب « ویدا » « سوم » نام دارد و پارسیها و مادها آنرا « هوم » گویند ولی زردشت در اوستا با شراب سخت مخالفت کرده و آنرا پلید دانسته و آرزو کرده که ماده آن نابود شود (یسنا ۱۰۲۸) ^۱

بحث مادر اعتقاد کوروش است نه در مسائل دیگر بنا بر این این موضوع را پایان داده بیک جمله اکتفا می‌کنیم که کوروش یکتا پرست بوده و از تمام نیروهای نهان و نمایان قائل بتوحید خدای یگانه و آفریدگار توانا و مهربان و فاعل مایشاء بود .

(۱) زردشتیان شراب می‌خوردند و آنرا مباح می‌دانند و دین زردشت از جمود و خمود بنشاط و خوشی و سعادت دعوت می‌کند پاکی نفس و طهارت قلب و صفای باطن و نیکی و صدق و محبت قوام دین زرتشت است پرفسور گرندی که نام او در همین باب گذشت می‌گوید: « دین زردشت دین حقیقت و عمل بود . این حقیقت زندگی پارسیان باستان را پایه و اساس بود و باز همین حقیقت مکارم اخلاق و عناصر مرکزی این کیش را فراهم می‌کرد این سه جمله زردا اغلب مردم معروف است : « هومت » « هوخت » « هوورشت » که ترجمه آنها « پندار نیک » « گفتار نیک » « کردار نیک » باشد .

تربیت اولیه کوروش در نظر «گزنفون»

با تمام مطالعاتی که در این باب کرده و مقایسات عقاید مختلفه بسیاری از مورخین و محققین بعمل آورده تصویر می‌کردیم از نقل نوشته «گزنفون»^۱ بی‌نیاز خواهیم بود ولی ضمن استنباط دانستیم که اگر خود از آن شرح آن‌هم بعد از غور و تحقیق مستغنی باشیم حتماً خوانندگان از مطالعه آن بی‌نیاز نخواهند بود زیرا شرحی که در پیرامون کوروش در این کتاب آمده برای تمام ملل مفید می‌باشد تا چه رسد بایرانیان که هم باید از آن عبرت گرفته و بتعالیم آن عمل کنند و هم برای اطلاع کامل بر احوال و اوضاع یگانه مرد تاریخ ضرورت دارد و اگر آن کتاب برای تربیت و تعلیم یونانیان نوشته شده و امروزیکی از بزرگترین و بهترین آثار فرهنگی و معرفت شمرده می‌شود بطریق اولی ملت ایران بر یونانیان مقدم است و نسل حاضر هم می‌تواند بیشتر از نسل قدیم بفواید این شرح تمتع کند. هرچه در پیرامون کوروش نوشته شده و خواهد شد نسبت باین کتاب رجحان و برتری شایان توجه ندارد. مدار افکار دانشمندان و اعجاب و تعجب محققین و نویسندگان بیشتر بر همین کتاب است. لازم

می‌دانیم این توضیح را بدهیم و معرفی مؤلف باشیم تا بدانند نوشته او چیست و چه اثری میان یونانیان و ملل دیگر داشته و در عین حال از تطویل خودداری می‌کنیم زیرا شرح حال نویسنده بزرگوار که از بزرگوارانی کوروش مدد گرفته بسیار مفصل است و ما باختصار می‌پردازیم .

کز نفون شاگرد سقراط حکیم بود و معلوم است سقراط بزرگترین فلاسفه و پدر فلسفه بود. کز نفون باید در صف افلاطون قرار گیرد و چنین هم بود ولسی او علاوه بر حکمت و معرفت و تالیف کتب عدیده مفیده قائد لشکر یونانی بود که در جنگ کوروش کوچک با اردشیر دوم هخامنشی شرکت داشت . او در کشور ایران بود و بعد از کوروش بزرگ تقریباً يك قرن کم و بیش زیست می‌کرد و بسیاری از آثار و قصور و میدانهای جنگ و شهرها و بالاخره احوال و اوضاع ایران را عیاناً مشاهده کرده و خود با ایرانیان آمیزش داشته و بسیاری از حقایق را اقتباس نموده و از ۴۳۰ تا ۳۵۲ ق . م می‌زیست و در تاریخ ایران غیر از کوروپدی که امروز معروف به « سیروپیدی » می‌باشد دو کتاب دیگر نوشته یکی سفر جنگی کوروش کوچک و دیگری عقب نشینی ده هزار تن در زمان اردشیر دوم هخامنشی بسرپرستی و فرماندهی خود « کز نفون » پس مشاهدات او با ضافه تحقیقات مستقیم و اطلاعات مقرون بدیدن اماکن و قصور و شهرها و نقل حکایات دارای يك ارج دیگری می‌باشد . او از نقل خرافات مانند هرودوت و دیگران پرهیز نموده و از اینکه کوروش در کوه و جنگل شیرسك خورده و تربیت او بچوپان و گذار شده یا جد او قصد خون او را داشته و امثال اینها احتراز کرده و البته يك مرد دانشمند و حکیم باید چنین باشد فقط عناوین و وقایع تاریخ را بصورت يك محاوره و مذاکره در آورده و این نحو تصرف و تخیل در باره يك مرد بزرگ مانند کوروش رو' می‌باشد از این گذشته او

این قبیل مباحث و تخیلات را از استاد خود سقراط آموخته و می‌توان گفت تاریخ را بصورت حکمت در آورده افلاطون حکمت سقراط را بنام جمهوری بهمین صورت که محاوره و مذاکره و استدلال و سوال و جواب و مغالطه در آورده است و شاید اگر خود افلاطون هم تاریخ ایران را می‌نوشت از این نحو تخیل و تصور و نقی اثبات تجاوز نمی‌کرد و این قبیل تحقیق و تدوین و تفهیم بجلب حواس خوانندگان کارگر و دارای سود بیشتری می‌باشد خصوصا اگر مقصود مؤلف نشر فلسفه تاریخ و تعمیم فضیلت تربیت باشد. عین نوشته کز نفون در کتاب ایران باستان تالیف شادروان حسن پیرنیا (مشیرالدوله) (۱) آمده و برای مزید اطلاع خوانندگان بدان رجوع شود و مانا گزیر نمونه از آن نقل کرده تا بر طرز تدوین آن آگاه شوند. او گوید: موافق حکایات و آوازهائی که هنوز نزد پارسیان محفوظ است کوروش

(۱) کتاب تاریخ «ایران باستان» تالیف شادروان حسن پیرنیا مشیرالدوله نخست وزیر اسبق ایران که یکی از بزرگترین رجال پاکدامن و سیاستمداران مجرب و مطلع و دانشمند و محقق بوده در آخر عمر خود اثری جاویدان برای ایرانیان از خود باقی گذاشت و العی خدات آن مرحوم مستوجب همه گونه مدح و ثنا و قدرشناسی و درود می‌باشد قبل از آن مرحوم کمتر کسی بر تاریخ نیاگان ما آگاه بود و تحقیقات منظم و مرتب و ترجمه‌های گرانبها که اوقات بسیار و هوش سرشار لازم داشت باسانی در معرض افکار عامه و خاصه نهاده و داد سخن را از هر حیث داده و تاریخ شخص کوروش را مفصلا نگاشته که ما از آن اقتباس می‌کنیم. هنگامیکه شادروان مشغول تالیف «ایران باستان» بود این نویسنده در نقل و ترجمه آثار عربی و اسلامی چنانکه در مدخل کتاب نوشته شده مساعدت نموده و بحث مفصل در پیرامون نوشته «کز نفون» بعمل آمد و خود پیرنیا بصحت اصل موضوع معتقد بود که تاریخ صحیح است ولی شاخ و برگ آن تخیل و شعر است. در همین کتاب هم همین نظر بتکرار آمده علاوه بر او محققین و مورخین این عصر صحت اصل تاریخ کز نفون را تایید و حتی بعضی تخیلات او را تصدیق نموده حمل بر نقل اقوال ایرانیان می‌کنند که کز نفون بروایات آنها اعتماد کرده بود.

خیلی شکیل (خوش خلق و بقدری طالب معرفت و نام بود که همه گونه زحمات و مشقات را تحمل میکرد تا شایان تمجید باشد . او موافق آئین پارسی تربیت شد و این آئین موافق صلاح عمومی بود و حال آنکه در اغلب ممالک بآن اهمیت نمیدهند اکثر دول اجازه میدهند که هر کس هر طور خواهد اولاد خود را تربیت کند و بزرگتران چنانکه بخواهند رفتار کنند با این شرایط که از دزدی و غارت داخل شدن بعنف در منزل دیگری ، ضرب ، زنا و عدم اطاعت بکار گذاران دولت اجتناب ورزند و الامجازات میشوند ولی قوانین پارسی ساعی است که شخص را از ابتداء از عمل بد یا شرم آور باز دارد و برای رسیدن بمقصد این ترتیب مقرر است . در نزد آنها جائی است موسوم به « الوترا » (Eleuthera) قصر شاهی و سایر ابنیه دولتی اینجاست برای تجار باقال و قیل و امتعه آنها جاهای دیگر معین شده تا قال و مقال آنها مخل ترتیبی که زینده تربیت است نشود ، جائیکه در حوالی آن ابنیه واقع است بچهار قسمت تقسیم شده : یکی برای کودکان است ، دیگری برای نو جوانان سومی برای مردان ، چهارمی برای کسانی که دیگر نمی توانند اسلحه بر گیرند . موافق قانون با بدهریک از این قسمت ها در محله خود حاضر شود : کودکان و مردان در طلعه صبح ، پیر مردان روزهای معین و قتی که بتوانند ولی جوانان هر شب در اطراف ابنیه با اسلحه می خوابند ، استثناء فقط برای کسانی است که زن دارند و بآنها قبل از آمدن نشده که حاضر شوند . با وجود این غیبت زیاد نکوهیده است . عده رؤساء این شعب دوازده است زیرا در پارس دوازده طایفه وجود دارد^۱ برای تربیت کودکان از میان

(۱) پیش از این باین موضوع اشاره و ما بین روایت کزنفون و هرودوت مقایسه کرده

بودیم تا اینجا خواننده می تواند بداند که این روایت تاریخ محض است و بدون تخیل میباشد ولی بعد از این در فصل دیگر خصوصاً در محاوره کوروش با جد خود « استیا کس » یا مذاکره با پدر و مادر و سایرین صورت دیگری خواهد داشت که تخیل خواننده میشود .

پیرمردان کسانی را انتخاب میکنند که بتوانند اخلاق آنها را نیکوتر کنند . برای نوجوانان از میان مردان کسانی را که نیز بتوانند این وظیفه را انجام دهند و برای مردان که بتوانند برای اطاعت از احکام و دستورات حکومت آماده تر کنند بالاخره رؤساء پیرمردان هم از میان خود آنها انتخاب شده اند و این ها نظارت دارند که زیردستان وظایف خودشان را بجا آرند . (پیش از این هم اشاره شد)

چیزهایی که برای هر سن مقرر است شایان توصیف می باشد تا معلوم باشد چه وسائلی درپارس برای پرورش هموطنان ممتاز بکار می برند: کودکان بدبستان می روند تا خواندن را فرا گیرند . سرپرست آنها بیشتر روز را با اجرای عدالت مشغول است زیرا بین کودکان هم اتهام بدزدی ، جبر : فریفتن ، دشنام دادن و سایر تقصیرات روی می دهد و اگر ثابت شود که کسی مرتکب این نوع تقصیرات شده مجازات می یابد و نیز مجازات میشوند کسانی که تهمت زده اند يك تقصیر هم سر چشمه تمام کینه های مردم نسبت بیکدیگر است برسیدگی محول میشود ، این تقصیر حق ناشناسی است وقتی که می بینند کودک کی می تواند حق شناس باشد و این وظیفه را بجای آورده او را سخت تنبیه می کنند زیرا عقیده دارند که حق ناشناس بخدایان ، والدین ، وطن و دوستان خود اعتنا ندارد و نیز گمان می کنند که حق شناسی رفیق بی حیائی است و اقعا هم چنین است زیرا این صفت رهنمای مطمئنی است بطرف هر چیزی که شرم آور باشد .

آنها بکودکان نیز می آموزند که بمیان روی خو کنند و چیزی که آنها را در این راه تشویق میکند این است که همه روزه می بینند خود بزرگتران میان روهستند . آنها بکودکان می آموزند که مطیع رؤساء باشند و این تربیت مؤثر است « تکرار نقل برای تأکید است » .

بسیاری از محققین از همین کتاب استفاده نموده اند و ما نیز قسمتی از تربیت کوروش را با مقایسه نوشته مورخین دیگر پیش از این نقل کردیم و در همین فصل فواید

دیگری هست که بفرصت دیگری واگذار میشود. در اینجا بداشتن دبستان و دخول کوروش در آن تصریح شده و او تاسن دوازده سالگی در پارس تربیت شده بود و بعد بماد رفته و در آنجا تاسن پانزده سالگی مانده و پارس مراجعت نمود و باز دوره کودکی را در دبستان طی کرده و داخل صف نوجوانان گردید. تا اینجا و تا پایان فصل هیچ نحو خیالات شعریه و تصرفات حکمت آموز یا نصایح و تعالیم دیده نمی شود ولی بعد از این در فصل دیگر که بسیار مفید و لذت بخش و دارای فلسفه تاریخ و نکته تربیتی در باری و شرح اخلاق پادشاهان و تنقیر کوروش از قبود دربار می باشد^۱ که نقل عین و

۱- برای مزید اطلاع خواننده يك جمله از طرز فکر و تخیل كز نفون نقل می شود مثلا كوروش در عالم كودكی با جد خود آستیاكس محاوره و بحث می كند (چون برخوان پادشاه انواع خوراكها چیده شده) كوروش گوید: جدمن! خطاب باستیاكس) در وقت تناول غذا زحمت توزیاد می شود زیرا باید همه این الوان دست دراز كنی. آستیاكس گوید: مگر این طعام در نظر تو بهتر از غذای پارس نیست؟ كوروش: نه. «در كشور ما فقط يك راه مستقیم و ساده برای تناول طعام وجود دارد و ما راست بطرف نان و گوشت می رویم و شما بطرق مختلفه بهمان مقصود می رسید و با همین خوراكهای رنگارنگ هزار پیچ و خم برای تغذیه ایجاد می كنید» آستیاكس. فرزند! این كجی برای ما زحمت ندارد. نوازا این اطعمه گورا بخور تا بدانی چه لذتی دارد بخورتا جوان شده پارس برگردی» سپس آستیاكس گوشت حیوانات مختلف را نزد كوروش نهاد و كوروش گفت يك نوع پس باشد الی آخر... و نیز در این وصف اشاره باستعمال دستمال میكند كه در آن زمان معمول و متداول بوده و باز كوروش از آن تكلفات و قیود تنفر مینمود معلوم است كسی در آن زمان در دربار نبود كه این قبیل محاورات را یادداشت كند و بر فرض اینکه دهان بدهان نقل میشد مدت يك قرن بعد از آن برای كز نفون محفوظ نمیشد و مسلم است كه آنها را در عالم تخیل ساخته است كه نتیجه فلسفه را بكاربرد و علاوه بر عظمت كوروش از هنگام كودكی برای بشر آداب و رسوم را مجسم كرده از سادگی زندگانی و انحراف از تكلفات تنفر كنند كه كوروش از همان زمان تنفر مینمود.

حتی بعضی از آن موجب تطویل و تغییر وضع این کتاب است و بعضی هم تصمیم گرفته‌اند اشخاصی را که این فصول را در يك کتاب مستقل بصورت تربیت کوروش طبع و نشر کنند تصور می‌کنیم مبحث تربیت کوروش در این باب و در این بخش کافی باشد هر چند هر چه بیشتر بحث شود باز هم کم خواهد بود زیرا مازندگانی مردی را وصف می‌کنیم که موجب عبرت و درخور تکریم و تعظیم بشر می‌باشد.

آغاز اتحاد ماد و پارس

پیش از این اشاره کرده بودیم که دولت ماد ضعف آشور را مغتنم شمرده بر قدرت و عظمت خود افزود خصوصاً هنگامیکه شوکت و تسلط آشور با علی درجه رسیده بود که چون آشور بانیبال سرگرم جنگ ایلام بود بدولت ماد و افزایش استعداد آن توجهی نداشت و دولت ماد هم باج و خراج را می داد تا آنکه فرصتی بدست آورده با پادشاه بابل متحد شده و دولت عظیم آشور را منقرض نمود. چنین معلوم میشود که در آن زمان سیاست در حیات دول و ملل تأثیر مهمی داشت که اغلب دول ناگزیر با یکدیگر متحد میشدند و بعضی هم ایجاد خویشی میکردند چنانکه پادشاه آشور هنگام طغیان و لشکر کشی هوخشتر با پادشاه سکاها متحد شده و دختر خود را هم باوداده که مادر ارفع کند و او کرد بعدیکه ماد را از تصرف نینوا بر گردانید ولی پس از مدتی باز هوخشتر جنگ را آغاز و پایتخت عظیم آشور را گشود و نابود نمود. پادشاه بابل هم با پادشاه ماد متحد شده بود و نبوخذ نصر دختر هوخشتر را گرفت که امی تیس باشد و باغهای معلق را برای او ساخت که بغلط بنام سمیرامیس مشهور شده و با همان اتحاد هر دو دولت توانستند آشور ستمگر و جهانگیر و خونخوار و مخرب دیار را مغلوب و نابود کنند که تا امروز بعد از بیست و پنج الی شش قرن تجدید حیات نکرد. مدتی

نگذشت که دولت بابل در عهد پادشاهی نبونید از تسلط ماد ترسید ناگزیر بادولت انشان متحد گردید و در اینجا شاهنشاهی کوروش آغاز می شود . پس از اینکه ماد بر پارس تسلط نمود و آریارمنا جد داریوش و عم پدر کوروش را مطیع و منقاد نمود . فارس و انشان تحت قدرت و تسلط ماد درآمد تا اینکه اژدهاک (استیا گس) دختر خود را بکمبوجیه داد و کوروش از ماندانا بوجود آمد . نبونید از بیم تسلط ماد که همواره بابل را تهدید می کرد با کوروش جوان متحد گردید . ماد هم بر آن اتحاد آگاه گردید و بطوریکه بعضی مؤرخین ذکر کرده و در این موضوع اختلاف بسیار است اژدهاک سپاه ماد را دو قسمت کرده پارس و انشان را قصد نمود . يك قسمت بفرماندهی هارپاک که یکسره تسلیم شدند و هارپاک وزیر بزرگ با تدبیری که اتخاذ کرده بود پادشاه ماد خیانت کرده بنواده او ملحق گردید خود اژدهاک هم دچار شورش و عصیان سپاه خود گردید و بالاخره با اختلاف روایات که شرح آنها عاری از فایده است پادشاهی ماد منقرض شد و کوروش همدان (اکباتانه) را بدون خونریزی گرفت . ماد هم بدو نحوذ کر شده : ماد بزرگ و ماد کوچک که شامل آذربایجان باشد و کوروش بر تمام کشور ماد تسلط یافت . در اینجا قبایل ماد را هم مجمل از کرمی کنیم زیرا قبایل پارس را قبل از این شرح دادیم . بوسی ، پارتا کن ، ستروخاتس ، اریزاتتی و بووی . مؤرخین يك نوع مردم دیگری را بآنها اضافه کرده اند که مغ باشند و مجوس معرب آن می باشد . پس از تسلط کوروش بر ممالک پارس و انشان و ماد بزرگ و بالاخره سراسر ایران باطراف کشور شاهنشاهی خود نگاه کرد دید ارمنیان که متعدد ما بودند نقض عهد کرده و این نخستین مرحله سستی کار ماد بود پس ناگزیر اول باید ارمن را خاضع و مطیع کند . سپاهی از ماد و پارس و متحدین تشکیل داده پادشاه ارمن را غافل گیر کرد . پادشاه چون تاب پایداری در قبال کوروش نداشت ناچار ترك دیار خود کرده بکوهستان پناه برد . کوروش تمام راهها

را براو بست و خانواده سلطنتی که با اموال و خزائن بکوهستان کوچ می کرد گرفتار شد . خود پادشاه هم اسیر شد و کوروش تصمیم گرفت که او را محاکمه کند .

برای نخستین بار کوروش محکمه صحرائی را تشکیل و بمحاکمه پادشاه عهد شکن مبادرت کرد .

داستان محاکمه پادشاه ارمنستان یکی از شاهکارهای تاریخ می باشد و در آنجا برای نخستین بار کوروش بمظهر حقیقی خود ظاهر گردید.

داد گاه کوروش

کوروش براسب سفید مشهور خود سوار بود. «گری سان تاس» فرمانده سپاه مقدمات داد گاه را فراهم ساخت. دشتی بسیار خرم و فراخ میان يك حلقه کوهستان بلند و عظیم برای دادرسی پادشاه ارمنستان برگزید، گرداگرد آن نیزه داران دوش بدوش ایستاده بودند. سواران از کوه و دره برگشته بودند و زنان و فرزندان پادشاه ارمنی را که با خزائن و نفایس خود بکوه پناه میبردند گرفتار کرده و بمیدان محاکمه آورده بودند. ارا به های سلطنتی در پشت و اسرا در پیش قرار داده شدند. سکوت مطلق بر داد گاه حکم فرما بود گویی از هیبت و صوات کوروش حتی چارپایان دچار بهت شده اند که از شیبه و جنبش سم هم پرهیز میکردند ناگاه شیون زنان و ضجه و فغان بلند شد که پادشاه ارمنستان با تاج و رخت پادشاهی برای محاکمه وارد گردید بانوان کاخ و کنیزان پرورده نعمت شاه و سایر ملازمان که از هلاک و لینعمت خود و زوال عظمت بيمناك بودند جامه ها را می دریدند و بر سر میزدند و دریغ میگفتند. چون پادشاه نزد کوروش ایستاد برای شنیدن گفتگو و اطلاع بر اوضاع همه خاموش شدند. شاه ارمن پیاده شده بود که زانو بر زمین زد و دوباره برخاسته با خضوع و خشوع ایستاد کوروش نزد خود اندیشید که دور از عداوت و انصاف است که من سوار باشم و خصم پیاده شود ناگزیر از اسب فرود آمد. در آن هنگام تیگران فرزند و ولیعهد پادشاه ارمنستان

که از کودکی دوست و یار و هم‌شکار کوروش بود از سفر رسید و حال‌پدر خویش را بدان‌سان دید اول شورید سپس آرام گردید . کوروش گناه پادشاه را بزبان آورد و يك‌يك جرائم او را شمرد و پادشاه اسیر و مغلوب چاره جز اعتراف نداشت .

کوروش پرسید . آیا تو با جدمن اژدها (استياك) نبرد نکردی که پایان جنگ شکست و خواری نصیب تو شد ؟ شاه ارمن . آری ، آیا ترا آزاد نکرد که دوباره تاج و تخت را بتو سپرد و در صف یاران قرارداد ؟ آری ، چنین کرد . باتو عهد نبست که همواره هنگام لزوم لشکر بفرستی و بادشمنان او بستیزی ؟ آری . چنین بود . پس چرا پیمان را شکستی و از یاری خودداری کردی و دشمنی را از سر گرفتی ؟ پادشاه سکوت اختیار کرد . کوروش ، پس تو گناهکار و مستوجب کیفر هستی باید محاکمه شوی . داور تو که خواهد بود ؟ پادشاه . خود کوروش که از همه داد‌گستر است .

کوروش چند تن از مردم پاک‌سرشت و طوایف مختلف برای محاکمه پادشاه برگزید . محکمه تشکیل یافت کوروش دوباره بر اسب سفید خود سوار شد و مانند مستحفظان در کنار قرار گرفت . تیگران دوست کوروش با انواع وسایل توسل میکرد که پدر را از مرگ نجات دهد . کوروش خاموش بود و درخواست او را اجابت نمی‌کرد . ناگاه از میان بانوان که همه در آن دادگاه حاضر و ناظر محاکمه پادشاه بودند زیبا زنی بروز کرد و از دور با منديل بصف کوروش اشاره نمود کوروش از تیگران پرسید او کیست و چه میخواهد ؟ تیگران : اوزن زیبای من است . از من یاری میخواهد و من دسترسی با و ندارم ناگزیر از تو یاری میخواهم . کوروش . زن تو برای تو ولی وضع بزرگ خاندان شما چه خواهد بود ؟ تیگران : او بعدالت کوروش سپرده شد ، کوروش : من هم او را بعدالت دیگران سپرده‌ام . تیگران : با بودن کوروش دیگران وجود ندارند . همه کس و همه چیز کوروش است و کوروش نماینده عدالت خداوند بزرگ است (ایرانیان در آن زمان خدای یکتا را می‌پرستیدند)

ناگاه «گری سان تاس» که مراقب دادگاه بود رسید . از اسب پیاده شد . زانو
 بزمین زد و گفت : دشمن بمرگ محکوم شد ! داوران پراکنده شدند . و علامت
 مرگ بر سر پادشاه نمایان گردید دوباره ضجه و شیون زنان بشدت شروع شد .
 اضطراب عظیمی میان صفوف پدید آمد . گیسوان بریده و جامه دریده میشد . پادشاه
 مغلوب و محکوم نزد کوروش کشیده و تسلیم سرنوشت خویش شده بود . تیگران
 از وضع پدر سخت پریشان و نگران بود . شاه زانو بر زمین زد و گفت . اینک من و
 سرنوشت من ! تیگران فریاد زد . ای پدر بگو : اینک من و عدالت کوروش . او پاسخ
 نداد . کوروش با احترام دشمن مغلوب از اسب پیاده شده زیر بازوی او را گرفت و گفت .
 عفو بالاتر از عدالت است . ای شاه بهار گاه برگردد که تو بنعمت سلطنت تمتع
 کنی و ما بعدالت . تیگران گفت . بلکه بلندت عفو و اگر عدالت اجرا میشد پدرم
 بی سرو افسرمی گردید . کوروش . تو هم ای دوست را دازین لذت حظ و افری داری ،
 بگوزن جوان تو نزد تو بیاید . تیگران از دور با مندی بزن تازه عروس اشاره کرد .
 او بر مرکب زرین سوار شد و زود رسید و پیاده گردید . اول نزد کوروش خم شد .
 کوروش که دست راست او زیر بازوی شاه ارمن بود با دست چپ دست زن تیگران را
 گرفت و بدست او سپرد . دویار که مدتی از هم دور و جدا بودند بوصال یکدیگر
 تمتع کردند . دادگاه پایان یافت بانوان بکاخ سلطنتی برگشتند . شاه بر تخت
 نشست بانوان زر و زیور و گوهر خود را بعنوان هدیه نجات بکوروش تقدیم کردند .
 کوروش از قبول آن خودداری نمود . هلهله شادی همه جابر خاست جشن و سرور چند
 روز منعقد گردید . کوروش علاوه بر آزادی پادشاه دشمنان او را رام و مطیع ساخت .
 سپاه ارمن به فرماندهی تیگران تجهیز شد . تیگران در تمام جنگ ها بهترین یار
 و بزرگترین سردار کوروش و شاهد فتح لیدیه و بابل بود . گویند برای نخستین
 بار آن دادگاه بنام دادگاه صحرایی و زمان جنگ موسوم گردید . این یکی از فضائل

کورش و وجود کورش بزرگ‌ترین نعمت ایران بود که هنوز ملل و دول بعدالت و بزرگواری او مباحثات میکنند .

چون محاکمه پادشاه پایان یافت خانواده سلطنتی جواهر و اموال خود را بپاس نجات شاه از مرگ قطعی بکورش تقدیم نمودند . کورش از گرفتن آنها خودداری کرد و چون اصرار کردند هدایا را پذیرفت و دوباره بآنها داد و قسمتی از آنها نصیب همسر زیبای تیگران شد .

پس از تجدید اتحاد کورش برای اجرای مواد پیمان سابق از پادشاه ارمن لشکر خواست او هم تمام سپاه خود را تجهیز کرده تحت اختیار کورش قرارداد ولی کورش پس از مذاکره و محاوره از روی عدالت و انصاف در قبال تسلیم پادشاه ارمن و خضوع او جوانمردی کرده گفت : « چون جنگی از طرف همسایگان در پیش دارید نصف این عده برای مدد کافی میباشد . آن عده تحت فرمان و سالاری تیگران بود و بعد از استقرار ارمن و نظم در ارمنستان بر آن افزوده شد و نام تیگران و ارمنیان بعنوان متحدین در جنگهای بعد همیشه آمده و تیگران دست راست کورش و بهترین یار و یاور بود .

ارمنستان نخستین کشوری بود که تحت اطاعت و متابعت کورش درآمد . پادشاه ارمن سه روز مهلت برای تجهیز سپاه خواست و چون عده لشکریان آماده شد مخارج آنها را تقدأ پرداخت . کورش حساب کرد و دید آن مال بره مخارج آن لشکر اضافه بوده آنچه فزونتر از مصرف لازم بود باو پس داد و بضوریات اکتفا نمود . این یکی از فضایل کورش بود که او را از مال دیگران بی نیازی کرد .

ارمنیان از چند طرف همیشه مورد حمله و هجوم متوالی همسایگان خصوصاً بعضی قبایل متوحشه واقع میشدند که بسیاری از آنها بومی بودند اینک کورش نیمی از سپاه را برای دفاع از ارمنستان گذاشت برای حفظ استقلال متحدین خود

بودولی چون دید که جنگ دائم خواهد بود تصمیم گرفت که دشمنان ارمنیان را سرکوبی کرده آنها را برای همیشه مطیع نماید برای نخستین بار کوروش وارد کارزار گردید .

در اینجامجملی از تاریخ ارمنستان در عهد کوروش و قبل از آن نقل می شود . کمتر مورخی بتاریخ تملك و تصرف ارمنستان بدست کوروش توجه نموده « ویل دورانت » در « تاریخ تمدن » استعمار و غلبه کوروش را بر آن دیار تایید کرده و شهادت او بزرگتر مؤیدی برای تاریخ کز نفون می باشد ولی افسوس که مختصر و مجمل است اکنون همان مجمل را نقل می کنیم : « در شمال آشور قومی بسر می برند که نسبت بملل دیگر بیشتر استقامت و استقرار داشتند . نام این قوم در تاریخ آشور « اورارتو » و در عبری « آارات » (ARARAT) آمده و همان قوم ارمنی خوانده میشوند . ارمنیان چندین قرن با آداب و رسوم و عادات و يك نحو تمدن مخصوص بخود زیست می نمودند . استقلال آنها تازمان غلبه ایرانیان و تسلط امپراطوری ایران محفوظ و مستقر بود .

در زمان بزرگترین پادشاه ارمنی « ارگیتیس » (ARGITIS) که در حدود سنه ۷۰۸ ق.م. می زیست ارمنیان باستخراج آهن از معدن و ساختن آلات آهنین و فروختن آنها باقوام دیگر موفق شدند و بدان سبب دارای ثروت و تمدن ارجمند و درجه بلند شدند . قصور و عمارات برپا کردند و در مجسمه سازی و سنگ تراشی و مصنوعات سنگی و آهنی اشتغال یافتند و آثار بسیاری از خود بجا گذاشتند . بعد از آن مورد هجوم ملل مجاوره واقع شده و ثروت خود را از دست دادند خصوصاً در قبال حملات آشور .

در زمان کوروش که بجهانگیری آغاز کرده بود تحت تسلط ایران و غلبه کوروش واقع شدند .

این تاریخ مؤید حمله کوروش و تصرف ارمنستان بدون جنگ می باشد . پس

از آن ارمنیان در اغلب جنگهای ایران دوش بدوش ایرانیان نبرد کردند و ارمنستان يك عضو حساس ایران بود تا زمان اسلام که سپهسالار تمام ایران فرخ زاد ارمنی و فرزند او رستم بودند .

گویند « شیرین » ملکه ایران و همسر خسرو پرویز که داستانهای زیبائی و عشقی او مشهور است ارمنی بوده که این مبحث خارج از موضوع مامی باشد و تاریخ ایران نام ارمنیان را با سر بلندی یاد کرده و همین افتخار بس است که تیگران شاه و شاهزاده و سردار و یار و فادار کوروش که همه جاملازم او و از پیروزی و عظمت ایران بهره مند بود . پیش هم اشاره شد که بعضی مورخین او را پادشاه ارمن دانسته و این موضوع را بهمین اختصار خاتمه می دهیم اگر چه حقاً باید مفصل باشد و ممکن است بعد از پدر پادشاهی رسید . چنانکه گذشت .

در پایان فتح ارمنستان که سعی شده مجملاً نوشته شود يك نکته بسیار دلنشین وارد می کنیم که معرف عظمت و نبوغ کوروش می باشد و از همان زمان شهرت جوانمردی و دادگری او باوج رسید و آن چنین است :

چون زنان و جموع در باریان پس از پایان داد گاه صحرائی متوجه محل و مکان خود شدند و تیگران نزد کوروش ماند و گفت : من نیزه دار تو خواهم بود (کنایه از بنده و خادم و حامل سلاح یا نگهبان در گاه) . بانوان ارمن با اتفاق پادشاه آزاد شده بر گردونه های شاهی سوار گردیده بکاخ سلطنت می رفتند و در عرض راه که باشادی و آزادی سر گرم سیر و سفر بودند هریکی از مردان و زنان در وصف کوروش و ستایش رادمردی و گذشت او سخنی گفتند . چون این سخن در تاریخ بایک نحو مباحثات در عالم انسانیت نقل شده و تقریباً بیست و پنج قرن بر آن گذشته هنوز لذت آن برای خوانندگان تاریخ باستان باقی مانده و کز نقون هم در عالم تخیل آنرا شرح داده بهتر این است که برای خود ایرانیان مجملاً نقل شود تا اگر

باندازه دیگران بمردتاریخ افتخار نکنند لا اقل شريك لذت آنان باشند و بدانند مؤسس شاهنشاهی این کشور گرامی که وجه بوده و چگونه يك مرد توانست يك ملت شريف بوجود آورده نام خود را عنوان سعادت آن نمود و او را سرآمد ملل جهان کرده که همه تصور می کنند صفات حمیده آن بزرگوار میراث این قوم شده و چون نام کوروش آید ایرانیان را وارث عدالت و انسانیت او بدانند یا اگر نام ایران برده شود همه متوجه بزرگواری کوروش شوند سخنی که میان کاروان شادی و آزادی جریان داشت چنین بود : یکی خرد و بزرگواری کوروش را می ستود و باحماسه فریاد می زد آفرین بر توای مثال عقل بشری . دیگری جوانمردی و گذشت او را وصف می کرد و درود براومی فرستاد . دیگری بر عدالت و محبت او ثنای گفت و بالاخره صباحت منظر و علاوهمت و جمال و هیبت او را هم وصف می نمودند . ناگاه شاه سخن همه را بریده گفت : « اینها همه هیچ است . کوروش مردی عاقل و عادل می باشد . او مارا گرفتار کرد و آزاد نمود . کشور مارا گشود و آباد نگه داشت . پادشاهانی که مملکت را فتح و مردم را اسیر می کنند دیوانه و خونخوار می باشند . آنها خانه خود را بدست خویش ویران می کنند . کوروش دانست که هرچه در ارمنستان است برای او . ماهم بنده و برده آزاد شده او . کاخهارا برای او نگهداری می کنیم . خود را برای خدمت او زنده می داریم . سپاه را برای ارمنستان تجهیز و خود ارمنستان را برای کوروش حفظ می کنیم زیرا کوروش برای ما و ما برای او . شما که افراد خانواده من هستید برای من و من که آزاد شده کوروش هستم برای او پس همه چیز و همه کس مال و بنده کوروش است . من مدیون او هستم ، می گویم که دین خود را ادا کنم . تا دیروز گمان می کردیم کوروش دشمن ماست امروز یقین کرده ایم که دوست ماست . ما دشمنان دیگری داریم که همواره بر ما چیره شده ، ثروت را ربوده

و نفوس را هلاک می کنند (اشاره بکلدانیه) باید آنها بدست کوروش تباه شوند. بقایای ثروت که از دستبرد یغماگران مانده باید خرج سپاه شود آنگاه مملکت بهمت کوروش آباد شده ارمنیان بنعمت امن و آسایش و رفاه تمتع خواهند کرد. «

شاه و خانواده او چون مستقر شدند از طرف کوروش برای طعام و شام دعوت شده و در آن دعوت باحضور تیگران که وارث سلطنت و سپهسالار ارمنستان بود تصمیم بر قلع و قمع دشمن غدار ستمگار نمودند . کوروش حتی الامکان از جنگ و خونریزی پرهیز می کرد . بارمنیان اجازه حمله بهمسایگان غارتگر متجاوز داد . خود نیز بمرز آنان رفته کوه و دره که معبر آنها بوده تصرف نمود . فوراً صنعتگران و بنایان را حاضر و یک قلعه محکم و عظیم ساخت شاید این قلعه نخستین بنیاد کوروش در خارج ایران بود. کلدانیان از سازمان آن قلعه (کلات) سخت بیمناک و نگران شده آغاز جنگ نمودند و اینک حوادث جنگ آن زمان .

جنگ کوروش با کلدانیان

سپاه ارمنستان در مدت سه روز آماده و بسالاری تیگران بمرز کلدانیان روانه شد. قبل از آن پادشاه ارمن با تفاهق فرزندان و سران سپاه نزد کوروش نقشه جنگ و طرق حمله و دفاع را طرح کرده اول خود متعرض شده بیک کوه که نگهبانان و دیده بانان کلدانی در آنجا مرکز گرفته بودند هجوم برده بآسانی محل را گرفته محافظین را اسیر کردند بعد که جنگ را آغاز نمودند پس از صف آرائی و شروع بنبرد تاب پایداری نیاورده در قبال دشمن جسور و دلیر که همواره عادت بتجاوز داشت شکست خورده عقب نشستند. آنگاه سپاه ماد و پارس داخل میدان جنگ شدند کلدانیان که همیشه غالب و زبردست بودند و بر شجاعت و ثبات سپاه ایران آگاه نبودند جنگ برپا و پیروزی نصیب ایرانیان شد. کوروش باز بیک محل مرتفع که مشرف بر زمین کلدانی بود رسید و در همان حال اشتعال آتش نبرد و اشتغال بقتال فرمود یک قلعه محکم بنا کنند و همان قلعه مانع هجوم مجدد و تجاوز دشمنان میشد. پادشاه ارمن در آنجا حاضر و از همت و شتاب و حسن تدبیر کوروش تعجب میکرد. کوروش مزدکارگران و بنایان و صنعتگران را خود می پرداخت. شاه ارمن گفت: ما که خود مدیون کوروش هستیم و باید دین خود را بپردازیم اکنون و ام دیگری بماتحمیل شده که ما فوق طاقت ماست

احسان و بزرگواری کوروش يك امر عادی قابل سپاس یا اداء واجب نمی باشد . ما هرگز چنین اندیشه یا همتی نداشتیم که بتوانیم قلعه در قبال تعدی و هجوم دشمن بسازیم زیرا رسیدن باین محل برای ما امکان نداشت اکنون ارمنستان مرهون احسان کوروش شده که امیدواریم بعد از این بآبادی و کشتوکار و استخراج معادن آهن و صنعت دیرین خود پردازیم و آب رفته باز آید .

در همان هنگام که کوروش سرگرم بنیاد قلعه بود سواران ماد بتعقیب کلدانیها پرداخته از هر سو مرد جنگجو اسیر می آوردند .

اسراء همه دست و کتف (کت- مخفف کتفاست) بسته می آوردند . حال اسراء خسته و گرسنه و تشنه بسیار رقت آور بود . کوروش بآنها توجه کرده فرمود همه آزاد شوند . گرسنه سیر و تشنه سیر آب و اسیر آزاد و خسته آسوده و با همه معامله میزبان و مهمان نمود و آنها که بخونخواری و شدت قساوت و بی رحمی عادت داشتند که هم خود دشمن را با طرز فجیع می کشتند و هم دشمن آنها را با انواع عذاب گرفتار می - نمود از معامله کوروش بسیار تعجب کرده او را فرشته و فرستاده خدایان دانستند .

کوروش بآنها گفت می توانید با ماد دوست باشید و می توانید پس از این بکشت و کار بجای غارت و کارزار مشغول شوید . در همان حین و حال که زنان ایران بحد-مل مجروحین خود مشغول بودند فرمود مردان هم بروند و مجروحین دشمن را از میدان حمل کنند . زخمیان دشمن که همیشه در هر میدانی از جنگهای آن زمان لگدمال و با حال فجیع کشته میشدند بلاشکر کوروش حمل شده پزشکان و جراحان حاذق بعلاج آنها پرداختند . کوروش شخصاً تفقد و مهربانی می کرد و همه را در عالم انسانیت برادر می خواند . آن رفتار یکی از کرامات آن بزرگوار بود که در نظر دوست و

دشمن يك نحو ابتكار محسوب میشود. اودشمن را دوست می کرد و کینه را از لوح وجود می زدود .

کلدانیان شکست خورده پراکنده شدند . چنین جنگی هرگز بخاطر آنها خطور نمی کرد. اسراء آزاد و مجرور هین معالجه شده هر که خواست به محل خود برگشت و هر که ماند در سلك سپاهیان کوروش منتظم گردید. آنانیکه بوطن خود عودت نمودند. خصایل و مکارم اخلاق کوروش را همه جا منتشر و ورد زبان نمودند . بر اثر آنها کوروش نمایندگانی نزد سران کلدانی فرستاد و آنها را بصلح دعوت کرد آنها ناگزیر پذیرفتند ولی گفتند معاش ما از یغما می گذرد اگر آرام بگیریم چگونه بدون غارت و تحصیل قوت زیست کنیم.

کوروش بآنها تکلیف کرده که بخواهد با او ملحق شود و در ارتش اجیر باشد و هر که نخواهد بکشت و کار مشغول شود و زمینهای بایر چه در ارمنستان و چه در کلدان با او اگذار میشود و مدد از هر حیت هم می رسد. ارمنیان هم اجازه داشته باشند که گله های خود را در مراتع کلدانی بچرانند و حق مرتع هم بدهند. رؤساء و بزرگان کلدانی نزد کوروش حاضر شده باشاه ارمن پیمان دوستی و عدم تعرض بستند و هر دو قوم از آن حیث خرسند بودند (کز نفون بعد از يك قرن و بیشتر می گوید هنوز پیمان کوروش برای طرفین محفوظ و بمواد آن با نهایت صفا عمل می کنند که خود در سفر مشاهده کرده) .

چون قلاع محکم بر قلل کوه بنا و صلح مابین هر دو منعقد گردید. در حفظ و حراست مرز اشکال پیش آمد که بکدام يك از دو قوم ارمنی و کلدانی وا گذار شود بعد خواستند از طرفین نگهبانان با التساوی در آن ارتفاعات بگمارند ولی از وقوع اختلاف بیمناک بوده بالاخره نگهبانان از خود کوروش در آن قلاع مستقر شده و

حدود بحراست آنان نگهداری شد.

کوروش پس از عقد پیمان و استقرار صلح و سلم شاه و سران سپاه ارمن و بزرگان کلدانی را بخوان خود برای طعام شام دعوت نمود. در آنجا پیشوایان کلدانی گفتند: همیشه معاش ما از طریق یغما تأمین می شد و قبل از این برای پادشاهان ما و حتی هندوستان در جنگ اجیر می شدیم و ثروتی بدست آورده سیم و زر بسیار می اندوختیم اکنون راه هندوستان بروی ما بسته و ماد از روز پیروزی کوروش از مایه نیاز گشته رشته زندگانی ما بریده و از قوت محروم می شویم، چون نام هندوستان بمیان آمد و کوروش دانست که کلدانیها از همان راه دور همیشه مزدور هندوان میشدند و روابط با آنها داشتند و بر اوضاع هندهم آگاه بودند بخاطر آورد که پادشاه هند سفرائی بماد فرستاد خواست او هم که يك جنگ مهم در آینده نزدیک بالیدیه و بابل داشت از جهت هندوستان آسوده باشد از بزرگان کلدان پرسید کدام يك از شما می تواند طریق ارسال نماینده را بنماید که ما متقابلاً سفرائی بهند بفرستیم همه گفتند: ما بر اوضاع آنجا واقف و با غلب امور آشنا هستیم. کوروش سیم و زر هم برای لشکر میخواست که باید از هندوان وام گرفته شود. این امور بر عهده رهنمایان و پیشوایان کلدانی بود که انجام گرفت (از طریق و چگونه آن اطلاع صحیح تاریخی بدست نیامده. کز نقون این موضوع را مشروحاً بیان نموده و مورخین دیگر مجعلاً اشاره کرده اند میان هندوان و کلدانیان کشورهای دیگر حایل و فاصل بود علاوه بر آن بعد طریق و سختی سفر مگر اینکه بگوئیم موجبات دیگری بود که اهم آنها سیاست اقتصادی مبنی بر لشکر کشی باشد).

کوروش مردان جنگی کلدانی را با نظام در سپاه خود دعوت نمود و آنها خوب استقبال کردند دلیران هر دو قوم ارمنی و کلدانی بمتحدین کوروش در سپاه

ملحق شده و هر دو سرزمین از وجود متخاصمین آسوده گردید روز بروز بر نیروی
 کپروش افزوده می شد و جنگ بزرگ در انتظار مرد بزرگ بود.
 کز نفون تسخیر ارمنستان و جنگ کلدانی را مفصلاً نگاشته و برای محاکمه
 پادشاه ارمن و محاوره باتیگران يك داستان لذت بخش و عبرت آور ذکر
 نموده است .

نخستین جنگ کوروش

با صرف نظر از شرح آغاز شاهنشاهی کوروش و تفصیل تسلط بر ماد و ایجاد اتحاد بین دو قوم پارس و ماد که در اصل یکی بودند و با ترك بحث در وراثت پادشاهی از دو قسمت کشور که چگونه بکورش رسیده و آیا مستقیماً از ارژدهاك (استیاگس) یا جانشین او کیا کساردوم که خال (دائی) کوروش و پدرزن او و مراقب و مربی عهد کودکی او رسیده و عاقبت ارژدهاك چه شده بگرگان تبعید یا بطرق دیگر نابود گشته در اینجا با آغاز عظمت و قدرت و نخستین جنگ کوروش می پردازیم و در عین حال اعتراف می کنیم که این تاریخ بسیار تاریك و مشوش و مختلف می باشد مثل اینکه خود مؤرخین يك واقعه غیر قابل تصدیق ذکر و بعد بدون توجه و تعمد آنرا نقض می کنند مثلاً زوال و فنای دولت آشور که همه بدان تصریح کرده که دیگر اثری از آن دولت ستمگر و مقتدر تا امروز نمانده و حتی پایتخت و شهرهای دیگر سوخته و دیواری نمایان از آنها نبوده چگونه در عهد ظهیر کوروش دارای پادشاه شده و مؤرخین نه تنها بعظمت و قدرت او تصریح کرده و جنگ او را با کوروش نخستین جنگ شاهنشاهی دانسته اند و علاوه بر قدرت و شوکت او چند پادشاه زیر لواء او بوده و حتی اعراب هم دارای شاه و تجهیزات و گردونه و یکی از اتباع او گبر یاس از ملوك الطوائف بوده که بکورش ملحق شد و با ولی نعمت خود جنگ نمود. اینها وقایع مختلف و متناقض

مقرون بمبالغات و تصورات غیر قابل تصدیق است ولی شکی نیست که امیر یا یکی از ملوک الطوائف بنام گبر یاس بوده و بدون جنگ بکورش ملحق شده و او نخستین کسی که وارد بابل شده و باوضاع آن سرزمین و طرق وصول بآن کشور را خوب می دانسته و خود دارای لشکر و گردونه های متعدد بوده است و اعتماد و اتکاء کورش بر او بود با صرف نظر از افسانه قتل پسر و امثال آن. شاید آن جنگ مربوط بقوم آشور بوده و شاید آنها هم با بابلیها و اعراب مختلط بودند که يك نحو ملت شبیه به مستقل ایجاد کرده بودند آن هم بعد از انقراض دولت آشور و انضمام گرگانیه که معلوم نشد چگونه و از کجا آمده و چه مردمی بودند و بعد النحاق آنها بکورش در اثنا جنگ این احتمال را می دهد که بقایای قوم آشور و اقوام دیگر بابلی و جاو و اعراب مقیم و طوائف مختلفه يك نحو دولت ایجاد کرده بود که کورش اول آنها را قصد نمود. با اینکه مورخین تعدد پادشاهان و اجتماع آنها زیر لواء پادشاه آشور را تصریح کرده اند نام هیچ يك را نبرده حتی پادشاه بزرگتر را که آشوری بوده با اسم و رسم ذکر نکرده اند فقط از میان تمام آن حوادث نام گبر یاس و چگونگی النحاق او بکورش را شرح داده اند و ما نیز مدرکی جز همان تاریخ مشوش و متناقض در دست نداریم. اینجا يك نکته ذکر میشود که در همین کتاب بآن اشاره شده و او مکرر واقع شود و آن عبارت از این که کز نفون هنگامیکه ده هزار سپاهی یونانی را از ایران بیونان کوچ می داد از محلی گذشت یاد در آن منزل گزید که خاکستر بسیاری داشت. در تاریخ خود اشاره نمود که آن خاکستر از آثار ماده است و متوجه نشده بود که آن خاکستر اثر حریق مدّش یکی از بزرگترین پایتختهای عالم بوده که پادشاهان گرفتار بکار خشت و گل آن وادار می شدند و بر اثر جنگ ماد سوخت و چنان نابود شد که حتی کز نفون تصور نمی کرد که شهر عظیم نینوا زیر پای او بوده پس چنین دولتی که دچار چنین زوال و فنا شده چگونه تجدید حیات کرده که خود کز نفون مانند هرودت و سایر مؤرخین

بوجود آن و جنگ نخستین کوروش تصریح می کند؛ اما وجود اعراب در آن دیار قابل انکار نمی باشد و قبایل بزرگ تغلب، انمار، بکرو و بالاخره مطلقاً بیعه که ربیعه الاسد نامیده می شدند و اسد که شیر باشد علامت مخصوص ایران است در همان کشور بوده و قبل از اسلام بیاری خسروان ایران تجهیز می شدند و حتی بعد از اسلام با اعراب هم‌نژاد خود بوفاداری ایران جنگ کردند ولی بعد تسلیم شدند و در صدر اسلام و تا چند قرن بعد ملوک الطوائف از آنها در مہد آشور بوده که ناصر الدوله و سیف الدوله شیعه حمدانی در مقدمه آنها بودند و آنها وارث سلطنت آشور و حتی پایتخت و مرکز آن شده بودند پس شرکت آنها در جنگ با کوروش بحمايت آشور بعید نبود اما وجود آشور بآن وضعی که مؤرخین شرح داده اند بعید بنظر می آید. شاید این مبحث فرع زاید بر اصل باشد ولی ما ترجیح می دهیم که يك نقطه تاريخ را روشن و فلسفه تاريخ را شرح بدهیم که مقصود همان است و همه چیز را زاید می دانیم بالاخره گبر یاس تصمیم بر تسلیم گرفته با سواران خود نزد کوروش رفت و گفت: من مالک کشوری آباد و فرمانروای سواران دلیر می باشم آمده ام ملک خود را که بزرگترین و بهترین سرزمین آشور است بتو واگذار کنم هم اکنون دوهزار و سیصد سوار دلیر کامل السلاح در رکاب دارم. لشکر من همواره برای پادشاه مقتول جانفشانی می کرد. فرزند او بمن خیانت کرد و فرزندم را کشت که آن جوان باید داماد شاه و مقرب در گاه باشد. من از قاتل پسر من عنان پیچیده بتو که جوانمرد و شایسته اطاعت هستی پناه می برم. من بنده و تابع تو هستم. در رکاب تو جنگ کرده انتقام جوان ناکام خود را خواهم کشید. من نسبت بشاه آشور که در این جنگ کشته شد وفادارم ولی به جانشین او که فرزندم را کشته دشمن و خونخواهم در اینجا میتوان سؤال کرد که آن پادشاه آشور که بود و مقصود گبر یاس از این جنگ که شاه در آن کشته شده چه بود؟ اگر جنگ کوروش با آشور باشد که با احتمال قوی تسلیم گبر یاس قبل از وقوع جنگ بوده و باز هم اگر همان جنگ کوروش با متحدین در کشور آشور بوده که نام چنین پادشاهی و کشتن او نیامده قتل دو پادشاه ذکر شده ولی شخصی که مقدم بر آنها بود

نیامده در هر حال ما و دیگران نمیتوانیم سر رشته این تاریخ مبهم و پیچیده را پیدا کنیم. سایرین هم گفتند و نوشتند و رفتند و باز این موضوع چندان مهم نیست فقط نتیجه باید گرفته شود. برمیگردیم بآن نکته که گفته شد:

کوروش فرمود: ای مرد! ای سالخورده و جهان دیده! بنشین گبر یاس پرسید بآداب و رسوم آشور یا ماد بنشینم؟ کوروش گفت: من برای الغای آن رسوم آمده ام تو بآداب کوروش بنشین! راستی، ضمن سخن گفتی: بتوپناه میبرم و بنده توهستم. میتوانی این تعبیر را تغییر دهی؟ گبر یاس روی خوش و مهر کوروش را دید و بهمه چیز امیدوار گردید ولی باز با حال تردید پرسید: بجای بنده چه بگویم که کوروش پسندد و امیدوار شود؟ گفت: برادر و مهمان! گبر یاس گفت: «زهی نیکنامی و سرافرازی من پی کسی می گشتم که بنده او باشم، اکنون بکسی رسیدم که برادر من باشد.» کوروش پرسید: «سبب بدبینی و دشمنی تو نسبت بولی نعمت چیست؟ او چرا و چگونه فرزند ترا کشت؟» گبر یاس اول نشست سپس از شدت خشم و کین برخاست و گفت: «پادشاه مقتول میخواست دختر خود را بفرزندم بدهد پسرم جوانمرد و دلیر و نیرومند بود. روزی همراه شاه جدید که جانشین پدر گردید در حیات پدر خود بشکار رفت. فرزندم بگراز و شیر حمله کرد که هر یکی را بیک بار بازو بین افکند! شاهزاده بر او رشک برد و از دلیری او و جبن خود خشمگین شده و بین یکی از بندگان را گرفت و در همانجا

(۱) در آن حدود و مخصوصاً در کشور آشور بیشه ها بود که شیر در آنها بسیار و حتی در زمان بنی قنبل تا چهار قرن شکار شیر در جزیره معروف بود و متنبی که از همان حدود بقصد عضدالدوله که در پارس بود می گذشت بیم خود را از همان شیران در شعر وصف کرده که می گفت: اجارک یا اسد الفرادیس مکرم. فنسکن نفی ام میان فمسلم. ورائی و قدامی عداة کثیره احاذر من لئس و منك و منهم. داستانهای شیر در همان سرزمین که خود بیشه شیر مردان بود مشهور است برای اثبات این داستان کافی می باشد.

بفرزندم افکند و او را بی پاومرا بجزا مبتلا کرد . پدر چون شنید کوشید که مرا آرام کند و بسیار مهربانی کرد و تسلی داد و اگر او امروز زنده می ماند من هرگز بتوپناه نمی بردم . اکنون که همان قاتل بجای پدر نشسته تصمیم بر انتقام گرفته خود و لشکریان با تمام دارائی و قصر و ایالت تحت اختیار توهستم . من از همین ساعت بامید تو جوانی را از سر گرفته بر پا خاسته آماده کین می باشم . سپس زوبین را گرفت و با حماسه گفت : « کوروش ! من جان خود را در راه پیروزی تو نثار میکنم . کوروش گفت : « آری ای گبر یاس ! تو از همین حین و حال پیری و سستی را بدرود بگو من بهمت تو انتقام فرزند مظلوم ترا خواهم کشید . بنشین ، بنشین » گبر یاس گفت : « من دیگر صاحب کاخ و ایالت نمی باشم . قصر و هر چه در آن هست از آن کوروش است . دختری هم دارم جوان و زیبا که نامزد همان شاهزاده (پادشاه وقت) قاتل است . او بسی تضرع کرد که همسر ناجوانم ردی نباشد که برادرش را بی پا کرد . من او را بکنیزی کوروش بخر گاه تومی سپارم . کوروش که همواره از این بیانات مبنی بر وجود زن شرمسار می شد سر بزیر افکند و دوباره گفت : « نه ای گبر یاس ! دختر تو برای جرانورد دیگری خواهد بود . ایالت و قصر و ثروت تو هم برای تو و برای دختر تو خواهد بود . من او را از آن نامزد خونخوار نجات خواهم داد ترا هم بآرزو می رسانم . انتقام ترا می کشم با ضافه انتقام زیرستان ستم کش » . در آن هنگام که کوروش از قبول آن دختر زیبا خودداری و استنکاف میکرد . دو مرد مادی زوبین بدست رسیده مرده دادند که : زنی زیبا که گویا ملکه شوش باشد با خر گاه و خدم و حشم بدست آمده و در تقسیم غنائیم بهره مخصوص کوروش شده !

این دو واقعه بعنوان دو نکته بآنها اشاره کردیم که در یک حین و حال رخ داده از عجایب تصادفات روزگار است که اگر کسی هم بخواهد چنین افسانه را بسازد

قادر بر جعل آن نمی باشد که بالطبع در تاریخ آمده . این هم یکی از فضایل کوروش و از بخت بلند و طالع ارجمند اوست که از یک دختر زیبا چشم بپوشد یک زن زیبا بدام او بیفتند و از او هم رخ بتابد و عفت او هم از حد بگذرد .

گویند . او یگانه زیبای جهان بود ولی زیبایی در نظر کوروش اصلاح جهان زشت بود که بفجایع بشر بدچهره و پیریشان و عبوس شده بود .

باز ما از اختلاف روایات مورخین قادر بر تنظیم وقایع نمی باشیم زیرا شرح غنیمت قبل از وقوع جنگ آمده است . برای اینکه مطلب از دست نرود و دچار اهمال نشود ما نیز بر حسب نوشته مورخین و بالاخص هرودوت و کزنفون بتقدیم این جمله می پردازیم و آنرا بیش از این در خور بحث نمی دانیم .

غنایم بی حدود و حصر بدست آمد (شاید هم قبل از وقوع جنگ غنایم بدست آمده و باید چنین باشد که غنایم جنگ بعد خواهد بود ولی در اینجا بهره گر گانیها را ذکر کرده اند و مسلم است در اثناء یا کمی قبل از وقوع جنگ گر گانیها تسلیم شدند و ممکن است بهره آنها را بر رؤسائی که قبل از تسلیم بکورش ملحق شده داده بودند) و بدین نحو تقسیم شد : اول سران سپاه ماد و بزرگان قوم بر تقسیم نظارت کرده و بهره کامل مادیها را بردند . سپس قسمت ارمنیان و متحدین داده شد . بعد بگر گانیها بهره دادند و خصوصاً خیمه ها که مورد احتیاج آنها بود . بعد نصیب کیا کسار و مخصوصاً نقایس و سیم و زر بسیار و عده زنان زیبا بعنوان کنیز شخص شاه .

بعد قسمت مفاها را دادند که در راه خدا باید صرف و بدست آنها سپرده شد . معمولاً قسمت پارسیها بعد از همه داده می شد ولی در این تقسیم نامی از آنها نبود و شاید بر حسب فرمان کوروش بود و شاید هم بی نیاز بودند .

این راهم نقل میکنیم . خوار بار که در نقل و انتقال کم شده بود در آن غلبه

قبل از جنگ و بعد از آن بحد و فور حاصل شد ولی در همان وقت کوروش گفت :
پارسیان بنان و آب قناعت کنند و شراب را برای مادیها و متحدین بگذارند تا وقتی بر
اندازه ضرورت افزوده شود و چنین هم شد که بعد از فتح و تسلط کامل انواع و اقسام
مأکولات و مشروبات بدست آمد این هم فراموش شده که در ضمن ارسال هدایا برای
کیا کسار شراب ناب و باده خوشگوار هم بسیار بود . از این تاریخ بیعدهم نام کیا کسار
کم آمده تا عاقبت بالمره گمنام شد .

مادر اینجا بقیه داستان مهیج حقیقی را برای وقت دیگر می گذاریم که او در
تاریخ کوروش و فتح بابل و نقشه جنگ لیدی و لشکر کشی و تدبیر امور اثر بسیار
مهم و مفصل داشت و با اینکه ذکر ی از ملکه زیبای شوش بمیان آمده و در همین حین
خبر گرفتاری او را بکوروش دادند بخاتمه جنگ اول کوروش موکول میکنیم
تا وقایع بیش از این مختلط نشود . در این جنگ هم ناگزیر باختصار می پردازیم
زیرا خود واقع در تاریخ مجمل و مبهم آمده و با اینکه از آثار آن و کشته شدن دو پادشاه
معلوم میشود که بسیار برگ و مهم بوده نمی خواهیم اندک چیزی بر آن اضافه یا ساز
و برگ بر آن نهاده شود و برای بیان حقایق اوضاع روشن دیگری هست که بآنها میپردازیم
و باز در اینجا امانت را رعایت میکنیم . فقط این دو نکته از یاد خوانندگان نرود که
شاهکار تاریخ کوروش است و در وقت خود خواهد آمد و آن عبارت از تسلیم گبر یاس
و دختر او و گرفتاری ملکه شوش و شوهر او که لذت داستان هر دورنج مطالعه را جبران
میکند و اثر دلنشین و حکایت شیرین آن در قلب خوانندگان خواهد ماند .

جنگ آشور و غلبه کوروش

پیش از این نوشته بودیم که نمایندگان گرگانیها نزد کوروش آمده وعده التحاق را باوداده وشرایط تسلیم هم قبول شده بود حتی در تقسیم غنائیم بطور تردید بهره آنها ذکر شد . اکنون در این جنگ اثر بسیار مهم از آنها ظاهر میشود (گفته شد معلوم نیست از کجا و چگونه آمده و برای چه با آشور ملحق شده اند مگر آنکه بعنوان مهاجرت یا بر اثر حوادث دیگر رفته بودند) .

نام اقوام و قبایل متحده قبل از این ذکر شد و تکرار آن سودی ندارد فقط مللی که موثر بوده و در آن واقعه شهرت داشتند ذکر میشوند . پس از استراحت تمام سپاهیان کوروش و رسیدن مددسوار دربار کیا کسار و بقیه مددپارس و اقوام مختلفه دور و نزدیک ایران کوروش با مشورت گبر یاس که فرمانروای آن حدود بود و بر اوضاع اطلاع داشت همچنین اطلاع و تمهید روساء گرگانی که همراه بودند و کشف اسرار دشمن بتوسط جواسیس مستعد و فرمان جنبش عمومی داده شد ولی ابتدا بر حسب میل گرگانیها سیروس و سپاه منحصر بشب گردید . در آن هنگام سواران گرگانی عقب دار لشکر جرار دشمن بودند پس یکجا و جواسیس از طرف نمایندگان گرگانی ملازم کوروش در حال رفت و آمد و تمهید تسلیم آنها بودند .

چون حرکت سپاه کوروش شبانه و باشتاب بود . بفاصله کم رسیدند که فقط يك فرسنگ مابین متحاربین مسافت داشت . کوروش که پیش از آن مانع افروختن آتش بود فرمود یکباره هرچه بتوانند درهمه جا آتش روشن کنند تا دشمن از اشتعال آتش هم بترسد و هم عده را بیش از اندازه تصور کند . فرمان کوروش مانند وحی اسمانی و باعلاقه شدید و ایمان اجرا گردید ناگهان سپاه دشمن دچار يك نحو بیم هراس بی مانند شد . فرماندهان گرگانیها وقت را مغتنم شمرده پادشاهان متحدین پیغام دادند که بهترین است در صفا اول وارد جنگ شوند و آنها پذیرفتند ولی بیم آن می رفت که ایرانیان آنها را شناسند و بکشتار دچار شوند و با مشورت رواء ملازم کوروش علامت چنین مقرر شد که گرگانیها عموماً هنگام جنگ دست راست را بالا ببرند و مادها و پارسیان همچنین کنند که دست راست طرفین هم علامت دوستی و هم از حرب و ضرب بازداشته شود تا بدشمن دیگر برسند و جنگ را آغاز کنند .

کوروش بر حسب نقشه قبلی که با سران سپاه طرح و گرگانیها بر آن آگاه شده بودند صفوف لشکر را تعبیه و مرتب نموده و هر لشکری را بتوسط فرمانده آن يك تعليم مخصوص و رمز جنگ را دریافته آماده هجوم شدند . میمنه و میسر و قلب مرتب شد . گردونه رانان را برخلاف معمول پشت سواران قرارداد و فرمود چون ما پیش برویم بعد از ما برای پایمال کردن دشمن حرکت کنید . خود در قلب ولی سیار و در حال حرکت و مراقبت و فرمان دادن بود . « گریسان تاس » که فرمانده تمام سواران ماد و پارس بود سواران خود را بچند لشکر تقسیم نمود . و پشت صفوف اولیه قرار گرفت که بر حسب فرمان بعدی حرکت کند . فرولاس فرمانده زوبین افکنان بود که اول باید دسته ورزیده اوزوبینهای پرتابی را بپندازند سپس بازو بینهای کوتاه دیگر جنگ تن بدن را شروع کنند و بیشتر پایداری و ثبات سپاهیان را بر عهده گرفت بیشتر آن جنگ با حمله سواران گرم شده و کار به جایی رسید که صفوف

شمشیر زنان بحال خود مانده و فلاخون داران هم کاری انجام ندادند. گر گانیها که در صفوف مقدم قرار گرفته بودند يك نحو سدی ایجاد کرده مانع حمله آنها شده بودند و چون سواران مقدم کوروش غیر از سواران « کری سان تاس » هجوم بردند طرفین دستهای راست بالابرده شناخته شدند فوراً گر گانیها عنان اسبها را پیچده از همان صف و محل خود بدشمن حمله نمودند. کوروش بعد از دستور کامل که سواران چه باید کنند خود بلشکر ممتاز خویش گفت: در این حمله که ما می کنیم فقط پیش باید رفت و هر که هر که و هر چه دید اعم از انسان و حیوان با تیغ و سنان بنوازد و برنگردد و ضربت دیگری که قاطع باشد بزند. از ضرب و حرب اسبها هم می توان يك نحو هرج و مرج ایجاد کرد زیرا اسب که هجروح و دردناک شود ناگزیر یا سوار خود را زیر افکند یا خود از میدان بدرود^(۱) با هر که و هر چه تصادف و روبرو شوید بزنید و بروید و پشت سر خود نگاه نکنید دشمن را عقب بگذارید که دیگران کاروی را بسازند.

در آن هنگام که گر گانیها سرگرم طعن و ضرب دشمن شده بودند از حمله و پیشرفت سریع سواران کوروش تعجب کرده و خود عقب ماندند. قلب دشمن شکافته شده و میمنه و میسره در هم و برهم ریخت. آنگاه « کری سان تاس » فرمان داد که سواران از دو طرف راست و چپ دور زده حلقه گازانبری ایجاد کنند. فوراً سواران اول دو قسمت یمن و شمال و بعد چهار قسمت در چهار جهت دشمن تاخت و احاطه کردند. کوروش از همان میدان جنگ بمران سپاه امرداد که دشمن را از عقب محاصره کنید و مگذارید يك تن بگریزد محاصره شدیداً بعمل آمد و زود دشمن

(۱) این قاعده سیزده قرن و بیشتر بعد از کوروش در جنگ دو خلیفه امین و مأمون در

پیرامون شهرری بفرمان و دستور طاهر بن الحسین بکار رفت و سه هزار سوار بر دوست هزار سپاه علی بن عیسی بن ماهان سردار امین غالب شدند که گفت اندام و حیوان را بزنید و بروید

محصور گردید . جارچیان و منادیان که همواره آماده ابلاغ فرمان بودند جبار زدند که: کوروش گوید. هر که سلاح را اندازد و تسلیم شود آزاد خواهد شد و با و آسیب و آزار نخواهد رسید . در همان هنگام که گردونه‌ها به گردش و جنبش در آمده و صدا و غرش آنها وحشت افکنده بود کوروش فرمود از حرکت بازداشته شود مباردا مجروحین دشمن پایمال شوند . گر گانیها را هم که بر رافت کوروش آگاه نبودند از قتل و غارت نهی کرد و دستور داد که بعقب میدان بروند . همه اطاعت کردند و بسیاری از جنگجویان و تیراندازان از شرکت در نبرد محروم شدند . محصورین فوراً اسلحه را انداخته یگان یگان و گروها گروه تسلیم و آزاد میشدند .

مجروحین طرفین غالب و مغلوب بدون تبعیض حمل شدند . پزشکان و جراحان بعلاج و شکسته بندی پرداختند . اسلحه بدون اختصاص بیک فرد مانند غنایم دیگر حمل و اندوخته شد . اسبها همه بغنیمت برده و گردونه‌ها بمحل اقامت کشیده شد . اسبهای مجروح غیر قابل علاج سر بریده و طعام سپاه شد . غنایم بعد از جنگ با مراقبت بزرگان قوم باید تقسیم شود و بهره پاریسیان مانند همیشه بعد از همه خواهد بود . در آن گیرودار گر گانیها خوب تجهیز شده ، سلاح و لباس و خوراک و مال بآنها رسید و بسیار خرسند شده در چادرها آرمیدند و معرکه پایان یافت که دو مقتول بخون آغشته حمل شدند . یکی پادشاه « کاپادوکیه » و دیگری پادشاه اعراب (نمی توان گفت اعراب در آن زمان و در آن حده پادشاه داشتند قبل از این با تعجب اشاره شده بود که مشکل بنظر می آید که اعراب دارای آن همه گردونه باشند)

۱- وجود اعراب در پیرامون آشور و حتی در خود کشور آشور بعنوان بومی باعث

شک و تردید نمی باشد ولی داشتن پادشاه و سپاه منظم موجب ریب گردیده آن هم صدها گردونه که یکی از آنها باعث شک و تعجب است اگر چه ارا به جنگی یکی از اسلحه لازم آن زمان —

(باید بجای پادشاه اعراب فرمانده یا سردار یارئیس قبیله گفته شود ولی ماعین تاریخ را نقل نمودیم و کزنقون هم آنرا تأیید کرده که عنوان پادشاه باو داد) مقتولین بهردین و آئین که داشتند قابل حمل نبودند و در میدان مانده طعام سباع میشدند و بشر کارهای دیگر داشتند که از دفن مرده واجب تر بود ولی نسبت بدو نعش دشمن احترام بعمل آمد و بخاك سپرده شدند . کوروش هم در تشییع آن دو جنازه حاضر شد و نهایت بزد گواری و جوانمردی را ابراز نمود .

کوروش بر آن دو پادشاه کشته ایستاد و گفت : آیا بهتر این نبود که مانند گبر یاس، که عاقل و شریف است با ما دوست میشدید و بحیات و پادشاهی خود و سلامت اتباع خویش ابقا می کردید ؟ خردمند آن است که دوستی را بر دشمنی ترجیح دهد سپس رو بفرمان سپاه خود کرد و گفت . راستی میدانید ما برای چه بجنگ و خونریزی اقدام می کنیم ؟ هر یکی پاسخی غیر مقبول دادند . گبر یاس گفت : برای انتقام . کوروش با تبسم رو باو کرد و گفت : توقف برای خونخواهی فرزندان بکین کمر می بندی . اما جنگ برای انتقام نیست . انتقام صفت وحوش است . جنگ فقط برای عدالت است . ما جنگ می کنیم که نام جنگ را از لوح وجود بزدانیم . بشرو با لایخص

— بود . این اعراب که در تاریخ آن زمان بوجود و تأثیر آنها تصریح شده و بسیاری از مورخین شرکت آنها را در جنگ ذکر کرده اند معلوم نیست از چه تاریخی در آن سرزمین پیدا شده اند ولی در تاریخ ساسانی نام آنها بایک نحو تأثیر و غلبه و قوه ذکر شده و ما بین تاریخ کوروش تا ساسانیان مدتی بوده که قابل قبول و تصدیق است . در زمان ساسانیان قبایل ریمه جانشین آشوریان شده بودند و در جنگها هم شرکت می کردند و غلبه آنها باندازه بود که مهد آشوریان بنام آنها معروف شده که گفته می شد دیار ریمه « و در قبال آنها قبایل مضر هم بودند که در فرات اعلی زیست می کردند . دیار بکر هم معروف است پس بعید نیست که در زمان کوروش وجود آنها موثر بوده که در جنگ آشور شرکت می کردند . در لشکر کشی کمبوجیه فرزند کوروش بمصر هم تأثیر داشتند .

آشوریه‌ها این همه جنگ که کردند تنها برای خود جنگ بود و ما جنگ برای صلح و سلم و آسایش و سعادت و رفاه خلق می‌کنیم . بس افسوس می‌خورم که ما این کشتار را کردیم . ولی این را بحساب قربانیهای پیشگاه خداوند یکتای دادگر مهربان و توانامی گذارم که کوروش را بر این قوم خونخوار فیروز نمود و امیدواریم بعد از این کمتر آدم کشته شود و بیشتر آدم زنده بماند که قتل کم مانع کشتار بسیار گردد و خون اندک از سیل خون بکاهد و تمام ملل متحارب و متخاصم برادر و دوست گردند . آیا گبر یاس باور می‌کند ؟ گبر یاس گفت : « آری ای جوانمرد ولی بمن وعده انتقام فرزندم را دادی . اورا بکش تا گبر یاس برای تو و برای ماد و پارس زنده بماند . »

این نکته هم در اینجا ذکر میشود که چیزی از تاریخ اعم از خرد و بزرگ کاسته نشود . ما بسیاری از خرافات و اوهام را که هرودت در آنها افراط کرده و دیگران بطور تاریخ مسلم ذکر نموده و غیر از او مانند کتزیاس و ناقلین از او آورده‌اند با امره اهمال کرده یا ببعضی اشاره و بفساد و کذب آنها تصریح نموده‌ایم در اینجا هم يك نکته نقل میشود و در عین اینکه مخالف عقل است ممکن است يك محمل توجیهی به‌رای آن قائل شویم مورخین گویند : شبی که کوروش بدشمن حمله نمود انوار از آسمان نازل شد و دوست و دشمن آن روشنائی الهی را دیدند و این یکی از کرامات و معجزات آن بزرگوار است که از خدا (یا خدایان) و آسمان تأیید شده بود . باید گفت : چون در همان شب برای مرعوب نمودن دشمن آتش بسیار و بیش از اندازه تصور و لزوم افروخته و شعله از هر طرف در فضا برپا شده بود طرفین آن روشنائی زاید بر حصر و وصف را انوار آسمانی و آیات معجزه آسا پنداشته بودند و شاید گر گانیها که در صف دشمن بالتحاق سپاه کوروش امیدوار و در حال انتظار بودند باشوق و شغف برای آن روشنائی خارق العاده تبلیغ کردند و مورخین هم بدون تحقیق بعداً آنرا قبول و نقل

نموده بصورت انوار آسمانی در آورده اند .

آری انوار الهی بر کوروش نازل شده بود که عالم را از جور و ظلم و قساوت و شقاوت تطهیر و روشن نمود. انوار کوروش عبارت از عواطف انسان پرور و عدالت گستر بود . نزول انوار ضرورت نداشت. خود کوروش يك نور حقیقی الهی بود که بصورت انسان کامل مجسم شده در عالم مظلوم پراز ظلم و عدوان پدید آمده روشنائی بخش جهان تاریک گردید .

گویا در آشور واقعه دیگری که قابل شرح باشد نمانده و ما از وصف لایعنی خودداری می کنیم فقط عاقبت پادشاه آشور که گبر یاس کمر قتل او را بسته بود معلوم نیست چه شد ولی تاریخ خود گبر یاس آن مرد فاتح نامدار و هشیار بسیار عظیم بود خواهد آمد . برای مزید اطلاع باید توضیح داد که آن جنگ اول که شاید در نظر بسیار حقیر و ناچیز باشد یکی از اسباب جهانگیری و عظمت و فتح بزرگ کوروش بود زیرا باتسخیر آشور و امتداد تسلط تا اقصی نقطه که احتمال سوق الجیش از آن میرفت باعث قطع ارتباط بابل با لیدی گردید هر چند که بابلیها بر حسب ارتباط قبلی از یاری گرزوس متقاعد شده بودند و در همین جنگ هم بهیچ نحوی شرکت نکردند ولی اگر کوروش فاتح ورسنگار نمیشد حتماً با لیدی متحد میشدند و گرزوس هم در آن تاریخ بر نقض عهد نبونید پادشاه بابل و مسالمت او با کوروش آگاه نبود و بیاری او امیدوار بوده و نیز شرکت بسیاری از لیدیها در این جنگ ذکر و تأیید میشود.

عشق کائنات

آنچه را که خواننده در دست گرفته وسیله سرگرمی برای کشتن وقت می‌پندارد يك داستان حقیقی تاریخی عبرت‌آور و غرور انگیز است که شهامت و جوانمردی و عفت و شرف و دلیری و عدالت نیاکان را بیک صورت دل‌افگیز و لذت‌بخش مجسم و هویدا می‌سازد علاوه بر لذت حکایت بر حقایق تاریخ و وقایع شگفت انگیز کاملاً آگاه شده بفضایل سلف و مکارم اخلاق قوم خود احاطه می‌کند که چگونه بجهان‌گیری پرداخته و جهان‌داری را رسم مردم متمدن آن زمان نموده عالم را پر از عدل و مروت و احسان و تمدن و عمران کرده آثار خود را برای ابناء خود که نام گذشتگان را فراموش نموده بیادگار گذاشته‌اند ولی این آثار پرافتخار منظور و مشهور عموم ایرانیان نمی‌باشد زیرا هم ویران و خاموش و هم در يك محل مخصوص می‌باشد اکنون ما آثار معنویه اجداد خود را بصورت يك تاریخ مستند و داستان مسلم و محکم با بهترین روایات و اسناد نقل می‌کنیم تا مردم ایران بلکه سایر اقوام که عاشق حقایق و طالب فواید باشند بیک طریق واضح و دور از ملال لذت داستان را کسب کرده با مطالعه این تاریخ بر علم و درایت خود بیفزایند و بسجایا و مواهب سلف خود بالیده نیروی معنوی و شهامت و فضیلت را بهترین صفات خود بدانند. هر یکی از خوانندگان اعم از مرد و زن پس از خواندن این داستان در خود يك نحو قوه و ایمان

و نشاط و غرور احساس کرده رذایل را از خود دور و فضایل را زیر روح تازه خود که از سطور همین نوشته‌ها بدست آورده خواهند نمود .

امروز کتب و روایات و حکایات و افسانه‌های خوب و بد بهر زبانی در سراسر گیتی منتشر شده و طالب و راغب بسیار دارد . اغلب آنها روح کش و ملال‌آور می‌باشد با صرف نظر از دروغ محسوس و اثر حزن‌انگیز و نتیجه‌بد که در مغز انسان می‌ماند و انواع تعالیم زشت و فساد انگیز را بسط میدهد و خواننده را بتقلید اشرار تشویق و تشجیع مینماید خصوصاً داستانهای عشقی آن هم کاذب که با تکلف بسیار تلقی میشود . آنجا که میتوان از داستان عشق حقیقی استفاده کرد برای او هام و تکلفات وقع و محل نخواهد بود . این عالم پر از حوادث گوناگون تعجب‌آور و عبرت‌انگیز است حاجت بدروغ و تکلف و مبالغه نخواهد بود ولی نقل این قبیل داستانها دو مایه می‌خواهد یکی وسعت اطلاع و علم و احاطه بتاریخ و تتبع و تحقیق و تمیز حق از باطل و راست از دروغ و بکار بردن عقل سالم در انتخاب موضوع صادق و مفید است دوم قلم توانا و فضل نویسنده است که بتواند مطالب سودمند و روایات لذت بخش را خوب بپروراند و در خورد خوانندگان در هر طبقه نماید که بیشتر منظور او تهذیب اخلاق و تربیت يك نسل فاضل کامل شریف باشد نه اینکه از هر افسانه نتیجه روح کش و فساد خیز بگیرد ولو خود بیشتر سودمادی ببرد یا شهرت کسب کند . این تصمیم که عبارت از نشر حقایق است علاوه بر دو وسیله مذکوره خود يك عشق لازم دارد اکنون که نام عشق را آورده ایم مجملی از وصف عشق را بیان میکنیم که عنوان این مقدمه هم عشق است ، و هر چه در این عالم هست مولود عشق است و بس .

کودکی که چشم بینا را برای نخستین بار باز میکند ، فضای روشن و آسمان صاف می‌بیند ، چهره‌های مهر نما در پیراهون خود مشاهده می‌کند و

روی مادر را که دارای وسیله تغذیه طفل باشد بهترین آینه عشق و محبت می‌داند. در آن سیمای لطیف که واجد مایه حیات کودک است انواع و اقسام رسوم عشق را می‌خواند و در عالم سادگی بدون توجه و قصد و عنوان عشق حقیقی را سر مایه حیات می‌نماید. اندک اندک رشد یافته بر نیرو و استعداد خود می‌افزاید. در مشاهده انواع صور باز عشق را می‌بیند و بر تأثیر آن می‌افزاید. هر صورتی که در قبال خود مشاهده می‌کند اثر عشق را از آن می‌رباید این اثر تابع وجدان انسان است اگر خوب و آماده تلقی حقایق و فضایل باشد محیط مساعد و مناسب یافته بر فضل و مروت و شهامت و شرف خود می‌افزاید و این صفات را بصورت عشق بروز می‌دهد. پس او عاشق عدالت و شجاعت و عفت و جوانردی می‌شود و اگر فساد و خلل در وجدان و هستی او باشد خرافات و اوهام و زشتی‌ها و مفاسد و جنایات و خیانات را تلقی می‌کند و باز عاشق همان رذایل می‌شود و همان انسان که اول کودک بوده و بعد جوان و بالاخره پیر میشود در عالم خود عاشق یکی از دو مظهر خوبی و بدی می‌شود. بهمان اندازه که انسان در راه شرف و فضیلت جانبازی و عشق خود را بدان منحصر می‌کند در راه فساد و دزدی و آدم کشی و خیانت هم افراط کرده بحد تغانی و هلاک می‌رسد و باز هم آنرا عشق رذیلت می‌خوانیم. پس عشق در تمام کائنات مندرج است و تمام ذرات وجود عبارت از عشق خوب یا بد می‌باشد و خوبی و بدی تابع هستی و تشکیل جسمی و اثر روحی انسان است. عشق خوب هست و عشق بد. عشق شرف و عفت هست و عشق رذیلت و شهوت. انسان که بالطبع عاشق وجود و هر چه در کائنات است مشمول اثر عشق خوب و بد می‌باشد و عشق او از هنگام کودکی با او رشد می‌کند. عشق ملازم حیات است بلکه خود حیات عشق است و بدون عشق زندگانی برای بشر بلکه حیوانات و حتی نباتات میسر نمی‌شود. اگر انسان در مقدرات خود مختار باشد می‌تواند برای يك حیات خوب عشق خوب را انتخاب کند و نام نيك را جاوید نماید. در این داستان

که يك قسمت عمده تاريخ بزرگترین شاهنشاه ایران است يك عشق حقیقی شریف و خوب نمایان است. داستان «پان ته آ» ملکه شوش و شوهر دلیر او بزرگترین اثر تاریخی ایران یا مشرق زمین است اگر نگوئیم بهترین داستان عشقی و دلیری عالم است و تا کنون در سراسر جهان مانند آن کم واقع شده یا نبوده است.»

چون مقصود ما شرح تاريخ ایران از اول اوقات امکان است و این داستان شور انگیز در ضمن و در وسط زمان قدرت کوروش رخ داده با اینکه آنرا بر وقایع دیگر مقدم داشته ایم تا خوب در ذهن خواننده جای گزین باشد تا گزیر برای تکمیل فایده تاریخ که منظور اصلی ما و خوانندگان است شرح زندگانی و جنگهای کوروش را بعد از این داستان نقل کنیم. همانطور که تاریخ شاهنشاهی کوروش بزرگترین مرد تاریخ ایران بر سایر وقایع مقدم و مغتنم است داستان «پان ته آ» بر سایر داستانها مقدم است و خود يك شاهکار بی مانند است. امیدواریم بعد از این سلسله داستانها و حوادث سودمند و عبرت آور ایران را متدرجاً و مرتباً منتشر کرده نگذاریم این نقص در تاریخ عظیم و پرافتخار ایران؛ ما ندوین داریم استقبال و توجه خوانندگان از هر طبقه موجب تشویق و تشجیع ما خواهد بود اینك داستان حقیقی تاریخ ایران.

يك مقدمه برای يك داستان

چندین بار این نکته را بتکرار یادآوری نموده و حتی در آخر کار بخوانندگان تأکید کردیم که آنرا در مغز خود بسپارند تا وقت آن برسد که داستان حقیقی را نقل کنیم .

بدون مبالغه و اغراق این قصه یکی از بهترین حکایات یا وقایع شگفت-انگیز و عبرت آمیز عالم است اگر ادعا نکنیم که خودیگانه داستان عجیب و رقت آور و عاطفه پرور است . پیش‌ها اشاره نموده یا صریحاً نوشتیم اگر در تاریخ کوروش هیچ حادثه جز این واقعه رخ نداده همین بس است که فضایل او را معین و مبرهن کند و در هر سطر یا کلمه و حرفی از آن يك جهان مروت و عدل و احسان نهفته که بشرح و تفسیر نیاز دارد . نویسندگان در تحريك احساس خوانندگان با انواع وسایل تفنن و توسل می‌کنند . عشق، عاطفه، مروت، وفا، گذشت، جانبازی و بالاخره حتی خودکشی و بذل بهترین سرمایه زندگی که جان باشد . در این داستان هیچ دستی توانا تر از هیچ نویسنده ماهر قادر بر جعل و خلق و پرورش موضوع با اندازه طبیعت و حقیقت نمی-باشد . موضوع بسیار ساده و وقوع آن مهیج و مؤثر و دردناك بلکه جزع آور و اسف‌انگیز است . هر که آنرا بخواند و در آن تعمق و تأمل کند دو چیز در مغز او می‌ماند و بمنزله

دو عامل متضاد در حال کاهش و افزایش محسوب می شود و تازنده است در کار خواهد بود . آری یکی وجود را می گاه و دیگری بر همان وجود می افزاید زیرا در عین اینکه این حکایت الم انگیز است خود لذت بخش و نشاط آور و در حال نشاط جزع افزا و وجع خیز است !

و قتی که انسان بداند زنی زیبا که زیبائی وی مایه حدیث مردم و مورد ستایش خلق است برای حفظ ناموس خود تصمیم بر خود کشی بگیرد یا مانند يك مرد دلیر قصد مبارزه و دفاع کند یا نظیر يك کنیز حقیر اسیر شود و حال اینکه او ملکه باشد و تاب خواری را نیارد و بعد بسبب همت بلند و عفت بی مانند کوروش مشمول عنایت شود . همان زن شوهر مورد علاقه و مهر خود را بجانبازی در راه کوروش تشویق و تشجیع و او را قربان وفای خود نماید و در عین حال وفا را بحدی برساند که خود نیز بشوهر خویش ملحق شود و کنیزان و بندگان وی هم بدنبال بانوی خویش خود کشی کنند ! این واقعه یا فاجعه از هر حیث مؤثر و مهیج و حزن آور و دردناک بوده ، عشق و جمال و مروت و وفا و شهامت و گذشت و بالاخره جزع و الم و اسف حال انسان را دگرگون و عاطفه را افزون می کند . شعراء و نویسندگان در وصف آن حیران می شوند ، هر خیالی را که بخواهند در آن بگنجانند راه ندارد زیرا طبیعت آنرا خیال محض و محض خیال ساخته و هنرهای روزگار از هر حیث در آن بکاررفته پس هر نویسنده متکلفی غیر از حکیم دانا و توانا که گزنفون باشد عاجز از کااست و فزود خواهد بود . آن داستان ظرف خود را پر کرده و اندک رخنه برای تخیل و تصرف و جعل و زرق نگذاشته . يك واقعه حاکی و حاوی همه چیز است . هر چه انسان از عبرت داستان بخواند در آن می باشد . مجملات حکایت « پان ته آ »

و گرفتاری او و تسلیم شوهر او « ابراداتس » و کشتن او که متضمن عشق و عاطفه و جمال و وفا و مهر و از خود گذشتن است در اینجا عناوین دیگری دارد که هریکی از آنها برای وصف مرد بزرگ تاریخ کافی می باشد. عفت و عدالت و مروت و جوانمردی و همت و عقل و سیاست و دین و انسانیت و کوروش را بحد اعلی مجسم و محسوس و هویدا می سازد. اگر در تاریخ آن مرد بزرگ جز این قصه نباشد همین حکایت سند افتخار روزگار بوجود ناشر فضیلت می باشد.

مادر نقل این داستان از همت بلند کوروش بیشتر از جمال آن زن زیبا مدد می خواهیم و انتظار داریم فضیلت کوروش در وجدان خواننده بیشتر تأثیر کند تا عاطفه جمال دوستی و عشق پروری! در هر حال این درس عبرت آور سودمند است که تعلیم آن برای ایجاد عواطف و برانگیختن احساسات و اعتماد بر فضایل و ترك رذایل بسیار مفید و کارگرمی باشد و در عین حال خود شیرین و دلنشین است خصوصاً اگر بی شاخ و برگ و ساده و حقیقی باشد. اینك عین داستان و نیز باید دانست که این حکایت یا تاریخ در اوقات مختلفه بتناسب و قایع بچند قسمت نقل شده و ماهمه را يك جا جمع کرده و چنانچه حادثه یا جنگی که با آن ارتباط کامل داشته باشد شرح داده شود مجمله لا بدان اشاره خواهد شد تا از تکرار احتراز شود بر خلاف واقعه گبریاس که بمناسبت جنگ بابل قسمت دیگر آن خواهد آمد.

و نقل می کرد (تقریباً چهل سال پیش) بنویسنده گفت : این حکایت باید بقلم نویسنده روزگار سیاه پرورده شود (در آن زمان در تبعید تازه روزگار سیاه را نوشته بودم) گفتم : هیچ قدرتی باندازه طبیعت نیست بگذارید ساده و بدون شاخ و برگ باشد . چنین هم شد ولی پس از چندین سال این نویسنده آنرا بصور مختلفه در مجلات طهران منتشر کرد و در رادیو هم گفته شد و اشتها را آن از حد گذشته بابتدال رسید ولی هرگز شیوع و ابتدال و تداول آن اثر طبیعی و حقیقی را زایل نخواهد کرد زیرا موضوع بزرگ و قهرمان آن بزرگتر است .

کوروش و ملکه زیبای شوش

دوسپاهی مادی نزد کوروش آمده مژده غنیمت و گرفتاری ملکه زیبای شوش را دادند و این یکی از تصادفات عجیب روزگار است .
سواران مادی گرداگرد يك خر گاه باشکوه احاطه کرده چندتن از سران آنها باتفاق سردار خود «آراسب» مادی که از کودکی با کوروش پرورش یافته و دوست مقرب بود پیاده وارد بارگاه شدند . شخصی نقابدار برمسند نشسته چندتن در اطراف او در حال نشست و برخاست بودند . آراسب که فاتح و غالب بود بدون حشمت باتبخیر و هیبت وارد شد و چندتن زوبین بدست هم بدنبال او بودند .
«آراسب» با يك لحن خشن و رسا گفت : ای مرد ! برخیز و تن بخواری و گرفتاری بسپار . بیشتر «آراسب» از عدم اعنا و فروتنی آن نقابدار باوقار خشمگین شده که خواست بانعره دلخراش او را برنجانند . آن شخص همینکه شنید اسیر شده و باید تن بذلت بدهد نقاب را از روی خود افکند و دست ب زیر رخت خویش برده خنجری که نهان کرده بود کشید و خواست بسینه خود فروبرد که «آراسب» دست او را گرفت و مانع خودکشی گردید . او مرد نبود بلکه زن زیبا بود ! او «پانته آ» زن «ابراداتس» پادشاه شوش و خود شهر بانوی همان کشور بود . بسی جگرسوز

وجانگاه است !

مادیها هنگام هجوم بر خرگاه ملکه که آیت جمال بشر بود نمی دانستند که او زن جوان زیباست . چون رو بند را از سر برداشت و بردامان انداخت و آغاز گریه وزاری و شیون و فغان نمود دانستند که او ملکه شوش و ایلام است که شه-ره آفاق بود .

شوهر آن زن که با پادشاه آشور متحد شده بود چون از سطوت کوروش بیمناک شده خود و همسر و سپاهیان و بندگان و اموال بکشور آشور منتقل شده که باهم از حمله کوروش دفاع کنند . و چون سپاه کوروش نزدیک شده بود « ابراداتس » بعنوان سفیر و نماینده آشور برای جلب سپاه مدافع نزد پادشاه باختر رفته بود (معلوم نیست که و کدام است) در غیاب او کوروش بر آشور غلبه کرد و در تقسیم غنائم خرگاه و تمام خیام و خدم و ملازمین او و ملکه بهره شخص کوروش شده بود و « آراسب » برای استلام و تسلیم آنها بر آن زن وارد شد و آن وضع عجیب و دلفریب و آن جزع و فزع را از او دید که خود مبهوت و حیران گردید .

« آراسب » دست دراز کرد و دشنه را از آن زن گرفت دست او بدست ملکه زیبائی رسید ، حرارتی در قاب خویش احساس کرد که اثر عشق و دلربائی بود . او بهمان حال شگفت آور حیران ماند بعد نزد خود فکر کرد و دانست که او و هر چه همراه داشت امانت شخص کوروش است بهوش آمد و دست کشید ولی همان دست را بر قلب خود نهاد و بدیدار کوروش شتاب نمود . پیشاپیش بطوریکه اشاره شد دوسپاهی مادی مرده آن غنیمت و آن زن زیبارا در حضور گبر یاس داده بودند . همینکه « آراسب » رسید سردار آشوری برخاست و آنها را تنها گذاشت . « آراسب » با همان حالت التهاب گفت : « کوروش ! زنی از دشمنان گرفتار شده که در تقسیم غنائم بهره تو شده است . » کوروش : « من از غنیمت و بالاخص زن بی نیازم »

«آراسب»: «ولی اوزیباست»

کوروش: «زیبائی در خوردیگران است»

«آراسب»: «اوزن پادشاه شوش که دشمن ما و متحد بادشمنان است و بهترین غنیمت

شماست. بیا و ببین!»

کوروش: «او غنیمت شوهر خود باشد».

«آراسب»: «شوهر او برای تحریک و تهییج دشمنان رفته و مراجعت

نخواهد کرد»

کوروش: «ولی زن او نزد او مراجعت خواهد کرد».

«آراسب»: «لازم است او را ببینی تا زیبایی او را مشاهده کنی».

کوروش: «مگر نمی گوئی زیباست. زیبایی را نباید ببینم که فریفته و دلباخته

آن نگردم».

آراسب: «اگر او را نبینی مثل اینکه در جهان هیچ چیز نمی بینی زیرا جهان و هر چه

در آن هست همین زیبایی است و بس».

کوروش: «جهان بزرگتر از آن است که در یک زن تجلی کند».

آراسب: «و کوچکتر از آن است که بصورت یک زن نمایان نگردد هر چه در

کائنات هست زن زیباست و دیگر هیچ».

کوروش: «می ترسم اگر او را ببینم از تمام کائنات بیک زن اکتفا کنم».

آراسب: «چه بهتر که نصیب تو همان یک زن باشد که تمام موجودات زیبا در

سیمای روان بخش او جمع شده»: «تو جهان گیر هستی و جهان یکسره در هستی زن جمع

شده !

کوروش: «آیا بهره مرد فقط یک زن زیبا باید باشد؟»

آراسب: «آن مرد کیست که در خور چنین زنی باشد؟ توئی ای کوروش و

دیگری نیست . »

کوروش : « شوهر او سزاوار اوست نه من » بگذار هریکی بهره خود را

ببرد .

« آراسب » : « شوهر او دشمن است و هر چه دشمن دارد غنیمت میشود . »

کوروش : « ما می کوشیم که او را دوست خود بدانیم آنگاه غنیمت ما هم برای

او خواهد بود . هر چه دوست دارد برای دوست است »

سپس کوروش که از پذیرائی گبر یاس تازه فراغت یافته و از دوستی او بهره مند

شده ولذت برده بآراسب با حماسه و نصیحت گفت : ما باید بکوشیم که دشمن را دوست

خود بداریم و خواهی دید که همین زن که گرفتار ماست سبب خواهد شد که شوهر او در

صف یاران و متحدین ما قرار دهد من او را بعنوان امانت بتومی سپارم و امیدوارم امانت

دوست خود را بخوبی نگهداری کنی و بهره بیشتری از رفتار خوب بمن بدهی که طمع

در اندک و ناچیز بهره بزرگ را از بین می برد ! چون کوروش باینجا رسید آراسب بر

آشفت و گفت : تومی گوئی این بهره کوچک و اندک است ؟ باید این زن را ببینی تا بدانی

هر چه بهره و غنیمت در جهان است مادون او است . این زن زیبارا ببین و هر چه می خواهی

بکن . ببخش یا بجمال او تمتع کن . عظیم غنیمتی که نصیب تو شخص بزرگ

شده !

کوروش : « ممکن است اگر او را ببینم بطوریکه می گوئی دلباخته خواهم شد

آنگاه کوروش مرد دیگری خواهد بود . مردی که بزن دل می دهد . من می خواهم

هم بزن دل بدهم . هم بمرد . چون این اراده را دارم پس باید باین دوزن و شوهر بالتساوی

دل بدهم . اگر دل هم ندهم حق هر دو را بهر دو بدهم . من باید او را بشوهرش برگردانم

و شوهرش را بسوی خویش جلب کنم و از یاری او بهره مند شوم . نادیده بهتر است که ببینم

و نتوانم خود داری کنم .

«آراسب» می گوئی ممکن است عاشق شوی؟ عشق موهوم است. این زیبایی ممکن است نصیب خویشان مانند دختر و خواهر انسان بشود آیا ممکن است مرد دلباخته و فریفته خواهر یا دختر خود بشود^۱

کوروش : «می گوئی عشق اختیاری و درامکان انسان است که اگر انسان نخواهد عاشق يك زن زیبا بشود قادر بر نفس خود می باشد؟ آنچه را که تو اختیار می پنداری عشق نیست. عشق عبارت از باختن وجود است. هر چه در وجود انسان از عقل و مواهب خوب دیگر مجذوب و مغلوب عشق است اگر هستی را نبازد عاشق نمی شود. اختیار همه چیز در قبال عشق از دست می رود و گر نه آن عشق نیست. يك نحو معامله است که می توان آنرا بهر نحوی که می خواهی انجام دهی ولی عشق قبل از همه چیز اراده و خواستن و توانستن را تباه می کند. (کز نفون در باره همین عشق بحث کرده که بیش از این زاید می دانیم ولی می توان مفهوم عشق آن زمان را از همین محاوره دانست) .

آراسب عقیده کوروش را مخصوصاً در باره عشق و اینکه اجبار در کار است قبول کرد. همین قبول او را بعد از آن محکوم و نگران نمود:

باز هم کوروش در نگهداری آن زن و عودت وی بشوهر مبالغه کرد و گفت : خواهی دید که ما از این کار چه نتایج خوب و گران بها خواهیم گرفت. کوروش فرمود آراسب باعدۀ از نجباء مادر است و نگهداری و احترام ملکه

۱- که بوجیه فرزند و جانشین کوروش عاشق خواهر خود شد و خواست با او ازدواج کند از روحانیون آن زمان پرسید و آنها راهی پیدا نکردند و چون اصرار کرد گفتند: «هر چه شاه بکند سنت و شریعت و قانون میشود و او کرد که معروف شد ازدواج با خویشان نزدیک و محارم روا می باشد و از این محاوره ما بین کوروش و آراسب مسلم میشود که در آن زمان این بدعت که بنام سنت در آمده نبوده است .

زیبای شوش را بر عهده گیرند . چادرهای نگهبانان در بیرامون خرگاه آن زن برپاشد .

سپاه کوروش منزل بمنزل حرکت نمود . خرگاه زن شوش و چادرهای بندگان و کنیزان بهمان وضع و حال در انتقال و ارتحال بود . بهر جا که می رسیدند خیمه «پان ته آ» در محل مخصوص زده می شد . ملتزمین رکاب و حاملین عصای سلطنت (تشریفات آن زمان که بندگان اخته باصطلاح امروز خواجده لازم بانو بودند) باو احاطه کرده وسایل آسایش فراهم و آشپزخانه متحرک در کار و انواع لحوم شکار اعم از چرنده و پرنده تقدیم می شد . گنج و نفایس و زروزیور و رخت او محفوظ و کس بآن طمع نداشت . کسی هم بچپوراست نگاه نیاراست مگر سر دسته نگهبانان و نخستین کسی که دست بردست او نهاد و دل باو داد و او «آراسب» دلباخته بود .

«آراسب» مابین دو عامل مهم و مؤثر در حال جذبه و اندفاع بود . حرارتی که روز نخست از دست آن زن بدست او رسید بتمام اعضاء کشید . با گردش ایام که بنگهداری و نگهبانی آن ملکه می گذشت حرارت در خون او می گشت و بر حدت و شدت خود می افزود . در قلب فرومی رفت و چون قلب گنجایش آنرا نداشت می جوشید و سرمی کشید و پخش می شد و سراپای او را می گرفت . خواه و ناخواه عشق بر وجود آراسب غلبه کرد . او معتقد بود که عشق اختیاری است ولی اجبار آنرا تصدیق کرد . او مفتون بلکه مجنون گردید عشق آراسب بر همه چیز او غلبه کرد ، همه چیز خود را باخت . عقل و شرف و مروت و وجدان و بالاخره مردانگی و دلیری . او نزد نفس خود خوار و حقیر شد که با همان حقارت و ذلت دست تجاوز سوی آن زن دراز کرد . دستی که او را از مرگ نجات داده بود اکنون مرگ را پیش کش او میکند زیرا حتماً بازوال عفت او تن بمرگ و خود کشی خواهد داد . «آراسب» خواه و ناخواه خود را در یک خطر بزرگ انداخت گاه و بیگاه با او مر او ده می کرد . «پان ته آ» بانهایت متانت و برد باری دفاع می کرد .

پندمی داد و ای سودی نداشت تا آنکه روزی گفت: تو جمال مرا می پسندی و می پرستی؟
آراسب گفت: آری؟

پان ته آ و لو اینکه این جمال منهدم و معدوم شود؟

«آراسب»: من وجود ترا می پرستم و لو این زیبایی بزشتی مبدل شود»

«پان ته آ»: اگر هم بخون آغشته شود باز آنرا دوست داری؟

«آراسب»: از این سخن ترسید و دانست که او را بخود کشتی تهدید کرده، اندکی

خودداری کرد ولی باز عشق باجنون او بهیچان آمد و این بار دیگر گستاخی کرده
بخرگاه اورفت. او تنها نبود، دایه مهربان او و سایر کنیزکان بودند. حالت جسارت
و هیبت اسلحه و تعدی آن مرد در او تأثیر کرد. گفت: زینهار از خیانت بامانت کوروش!
ای مرد بجای خود برگرد: من در پناه کوروش هستم

«آراسب»: با شرمساری برگشت. «پان ته آ» بدایه و کنیزان گفت: این راز

پوشیده باشد مبادا کوروش آگاه شود و دوست خود را از دست بدهد و ما مسبب آن
باشیم. ولی باز همان عشقی که آراسب آنرا اختیاری می دانست شدت کرد. او دشنه
بدست گرفت و نزد معشوقه رفت و گفت: من این دشنه را بجای خنجر تو برای خود
ذخیره کرده ام می خواهم آنرا بسینه خود فرو برم. می خواهم سینه را بشکافم و قلب خسته
خود را در آورده بتو بسپارم و خود زنندگان را بدون قلب بدرود گویم. «پان ته آ» باز او
را بانهایت آرامی پند داد و برگردانید.

همینکه او خارج شد یکی از حاملین عصای سلطنت را (خواجه-اخته) خواند

و گفت برو نزد کوروش و داستان را چنانکه هست بگو. خواجه از خیمه خارج شده
بنخستین منادی رسید و ملاقات کوروش را خواست. معمول چنین بود هر که می-
خواست بکورش برسد بجارچی موظف (پست) رسیده و او اگر دور باشد بجارچی
دیگر آواز داده شخص را جابجا (پست پست) تا منادی آخر دم خیمه کوروش می-

رساندند و اگر کوروش در حال سواری بود باز همان منادیان او را می رساندند .
 خواجه بیمار گاه کوروش رسید. آنرا ساده و عادی و بدون تجمل دید کوروش سبب
 حضور را پرسید و او مزاحمت آراسب را شرح داد. کوروش شرمنده شد و سر بزر
 افکند. بانهایت بردباری یکی از سران سپاه را بنام «ارته باز» احضار کرد و گفت :
 برو بدوست ما بگو ماترا برای نگهداری زیبایی بر گزیده ایم اکنون معلوم میشود
 درخور پاسبانی زشتی هستی ! هان ! آماده کاری که سزاوارتست باش ! مگر تو
 نگفته بودی که عشق اختیاری و دردست انسان است؟ چگونه مغلوب و پامال عشق
 شدی؟ «ارته باز» نزد او رفت و پیغام رساند. «آراسب» سخت بیمناک و شرمنده شد .
 دانست که کوروش آگاه شده و شرف و آبروی او در خطر است . از رفتار خود پشیمان
 شد و آن عشق جنون آمیز از سر او بدر رفت. کوروش بعنوان کیفر او را برای يك
 کار سخت و پرخطر که تجسس در لیدی باشد انتخاب کرد. او از فرط خجلت نمی-
 توانست با کوروش روبرو شود ولی هنگام حرکت برای همان کار ناگزیر بادوست
 خود وداع کرد . این وداع مخفی بود زیرا برای مصلحت بيك نحو غضب و طرد
 «آراسب» تظاهر شده بود و چون داستان عشق او و تصمیم بر خیانت شایع شده
 بود کوروش آن وضع را مفتنم شمرده او را برای تجسس نزد گرزوس
 فرستاد باین صورت که کوروش بر او خشمگین شده و قصد جان او را کرده ناگزیر
 تن بگریز داده بگرزوس پناه برد و قصه او هم بلیدی رسید و دیگر شکی
 نماند که او از خشم کوروش رنجیده و بدشمن رو آورده است . در آن ملاقات نهائی
 تعالیم بسیاری از کوروش آموخت که باید بکار برده شود و عدو را فریب بدهد .
 در ضمن عتاب کوروش گفت : با کی نداشته باش شنیده ام خدایان هم از لغزش
 عشق مصون نمی باشند (عقیده یونانیهاست که بطور مثال آمده) . من خود ترا
 دچار کردم که اگر آن زن زیبارا نمی سپردم تو بدام آن نمی افتادی . برو که این

کار کمتر از فتح آن دیار نمی باشد . تو باید نزد دشمنان ما چنان رفتار کنی که همه دشمنی توو خشم مرا باور کنند . آراسب! بدان که این کیفر تو نیست بلکه پادشاه مهران است . هر یکی از ما بیک نحو جانبازی می کند . تو از زیباییها شدی و بزشتی دچار گشتی ،

« آراسب » که از فرط آزر سر بزیر انداخته بود سر بلند کرد و گفت : آه کوروش ! تو چقدر بزرگ و باگذشت و مهربان هستی ؟ اگر عشق من باندازه لغزش خدایان رسیده عفو تو هم باندازه رحم خدای یکتا رسیده است . من بکار پست جاسوسی برای خشنودی تو و سر بلندی ایرانیان تن می دهم . تجسس و دروغ زشت است . جزای زیبا پرستان همین زشتی و بدی و پلیدی می باشد ! عشق مرا جاسوس و کاذب کرده ، باشد هر چه بخواهی انجام می دهم . بعد از آن کوروش پندها و اندیشه های دیگر باو تلقین کرد و گفت : برای اینکه دشمن بتو کاملاً اعتماد و اطمینان کند عین نقشه ما را طرح و افشا کن . چون جواسیس او همه چیز را گزارش داده اند و اگر غیر واقع را بگوئی از تورم خواهد کرد . پس از حصول اطمینان و جلب اعتماد می توانی کار خود را بکنی . بکوش که بر همه چیز آگاه شوی و پیکها و جواسیس من تحت اختیار تو در حال رفت و آمد خواهند بود . نقشه جنگی دشمن را بدست آرو بفرست . در کشف نقشه ماهم کلیات را بکار ببر تا هر یکی از متحدین گمان برد که ما اول باو حمله خواهیم کرد و آنگاه ناگزیر قوای خود را پراکنده و تقسیم کنند . و نیز باندازه در آن کشور با حال مشورت و دلسوزی بمان تا وقتی که تمام کارهای ما آماده شود و بابر گشتن تو هجوم عمومی آغاز گردد « آراسب » از عفو کوروش شاد شده دست بدعا و ثنا برداشت و گفت : « او کوروش . امروز تو در عالم دوستی و مهربانی مانند دیروز هستی . مثل اینکه از من گناهی سر نزده من گناه خود

را ناجانبازی خواهم زدود . فرمان ترا اطاعت و اجرا میکنم چنین خواهم کرد که ننگ خیانت بافتخار جاویدان مبدل شود . من می روم خدای یکتا نگهدار تو باد .

(این قبیل مذاکرات و محاورات که کز تقون نقل کرده و در عالم خود بسیار سودمند می باشد باختصار ذکر میشود مبدا از اصل موضوع و داستان مهیج «پان ته آ» منحرف شویم بهتر این بود که در يك فصل جدا باشد ولی بهمین اکتفا می شود و چون در اثناء همین داستان وارد شده ما هم چنین کردیم و در آینده در فصل جدا گانه مفصلاً نقل خواهد شد).

«پان ته آ» پس از خروج «آراسب» باز خواجه (اخته) را خواست و بکورش پیغام داد اگر «آراسب» بدشمن پیوست (او بر راز آنها آگاه نبود) دلتنگ مباش من بجای او مردی می فرستم که چندین هزار مرد نبرد بدنبال او خواهند بود . اگر کورش اجازه دهد «آبراداتس» شوهر خود را دعوت کرده با اتباع خود در سپاه ایران منتظم شود او بشاه کنونی (مقصود آشور و در بعضی نسخ بابل نوشته شده)^۱ که فاسد الاخلاق است و قصد جدائی مارادارد میانه خوبی ندارد . کورش در نظر او بدون تردید برتری او را دعوت کند و او تازه از باختبر گشته که زن و ثروت او بدست کورش افتاده حیران و سرگردان بود و اسیر بودن زن او بزعم ورنج او می افزود .

(۱) این پادشاه باید همان شاهزاده قاتل فرزند گبریاس باشد زیرا چنین گوید : «آبراداتس» با پدر او دوست بوده و زمان کوتاهی که حاکی تحول می باشد ثابت می کند که او باشد و باتاسف باید گفت که نام او یا پدر او ذکر نشده و باز هم باید گفت آشور ویران در آن زمان در خور وجود شاه نبود و مادر این روایات مبهم متحیر هستیم زیرا هیچ يك از مورخین تصریح نکرده است و تعبداً بدان اشاره می کنیم .

قاصدی ازبندگان محرم خود نزد شوهر فرستاد ، رمزی هم که مابین دو همسر بود باو داد . پیک رسید و شاه شوش یا سر دار ایلامی را دید و رمز را باو رسانید و نیز چنین پیغام داد . ای مرد ! برخیز و بیا . کوروش بزرگوار است . نجیب و شریف و عفیف و دادگر می باشد . او شرف و آبروی مرا حفظ کرد . در راه عفت من بهترین دوستان و سرداران خود را از دست داد ، از او بیمناک مباش . او مرد است ، مردی که روزگار مانند او را ندیده . خواهی دید همسر تو گزاف نگفته . او با این عزم و جوانمردی جهان را خواهد گرفت ، تو هم از آن جهان بهره مند خواهی شد . ثروت و خرگاه و اسب و غلام و استربحال خود برای من می باشد و من هم برای تو و تو برای کوروش و کوروش برای عالم خواهد بود آری عالم بوجود کوروش احتیاج داشت او یگانه راد مرد عالم بود که نام او جاویدان مانده .

رسول زود رسید . «آبراداتس» که سواران کامل السلاح و دلیر خود را آماده کرده بود فوراً بمحل اقامت سپاه رسید . سواران را در پیرامون محل نگهداشتند خود بخیمه کوروش رسید ، نگهبان خبر از را بکوروش داد . کوروش گفت : اول برود نزد همسر مهربان خود که دیدار او بر ما مقدم است . دستور داد سواران هم از خندق گذشته وارد قرارگاه شوند (۱)

«آبراداتس» بدون اینکه بملاقات کوروش موفق شود سوی خرگاه «پان ته آ» شتاب نمود . همینکه رسید شاه زنان زیبا از جابر خاسته او را از اسب کشید و با هم معانقه و بغل کشی کردند و بسیار گریستند . آن زن شرح واقعه

(۱) از قدیم برای احتیاط معمول بود که هر جا سپاه توقف کند برای حذرو احتیاط و از هجوم ناگهانی و شیخون دشمن گریز کرد و پیرامون ارتش کنده (از کندن و معرب آن خندق است) حفر می کردند . در زمان پیغمبر اسلام سلمان فارسی گفت : چون سواران دشمن قصد ما را میکردند ما کنده می کنسیم و در همان زمان معرب و خندق شد و در جنگ احزاب خندق را گرد مدینه کردند .

«آراسب» وجوانمردی کوروس را گفت . شوهر از او پرسید چگونه می توانم حق آنمرد بزرگ را ادا کنم ؟ مگر آنکه جان گرامی خود را برخی سم اسب اوسازم . «پان ته آ» گفت : آری چنین باند کرد ولی این را بدان تو همیشه بمن می گفتی که توازجان من بهتره گرانترو گرامی تر هستی ، بامن چه خواهی کرد و من بعد از تو چه خواهم کرد ؟ «آبراداتس» گفت : همانطور که تو در حمایت و رعایت کوروش بودی من ترا باومی سپارم و برای جنگ میروم اگر پیروز شدیم و زنده ماندم بخت فرخنده فرجامی خواهیم داشت و اگر کشته شدم تو بمان و بگود رود بر مردی که خود را در راه من قربانی کسی کرد که شرف و عفت مرا حفظ نمود . «پان ته آ» ای مرد ! اگر حق کوروش را با جان تو بسنجیم و سنگینتر باشد چه خواهی کرد ؟

«آبراداتس» هیچ ! بعد از جان چیزی نخواهم داشت . مگر هزار بار کشته شوم و هزار جان قربان کنم «پان ته آ» تو اکنون بمن گفتی که بعد از من بمان و درود بر من گو ، پس حتی بعد از مرگ مرا خواهی داشت ؟ آیا چنین است «آبراداتس» خاموش شد .

«پان ته آ» بگو آیا بعد از مرگ بمن چشم خواهی داشت ؟ «آبراداتس» پس از مرگ دیده من پر خاك خواهد شد ولی باز بدنبال توای یار وفادار خواهد بود . چشم من هر گز از روی تو بسته و کور نخواهد بود . «پان ته آ» . من جان ترا گفتم که کمتر از حق کوروش است . آیا از من هم مدد خواهی خواست ؟ مگر نه این است که هر دو دارای يك روان دردوتن می باشیم اگر چه تو می گفتی جان تو گرانترو گرامی تر است . آیا برای ادای وام خود از من مدد نمی خواهی ؟ من هم بدنبال جان تو روان خود را روان می کنم . آنگاه نزد خدایان (بت پرست بودند) بخوشی و آسایش جاویدان تمتع خواهیم نمود . تو

فردا هنگام بامداد نزد کوروش برو و هر چه میتوانی اسلحه و گردونه فراهم و در اول صفوف جنگجویان جانبازی کن. اگر کشته شدی که قربان کوروش و جوان مردی او خواهی بود و اگر زنده ماندی که زنده کوروش خواهی بود و ماهر دو در هر حال با هم خواهیم بود زنده و مرده.

روز بعد «آبراداتس» بقصر کوروش رفت، کوروش وار شده بود، نگهبانان و منادیان خبر دادند. کوروش منتظر شد، همینکه او را دید از اسب پیاده شد و در پیاده شدن سبقت جست. «آبراداتس» با خضوع و خشوع نزدیک شده و دیگر را بوسیدند (در آن زمان معمول بود). کوروش اوضاع را مجملآزا پرسید، آشور که نابود شده و بقیه آن بگریاس و «آبراداتس» رسیده، چه از حیث سپاهی و چه از حیث مال و لسی سخنی از لیدی بمیان آمد. عظیم دولتی بود که خود آن سردار از ذکر نام آن واستعداد گرزوس بیمناک و نگران بود. در وصف نیروی آن مبالغه نمود.

«آبراداتس» گفت: من ذخیره و سلاح خوبی برای جنگ گرزوس دارم، من در این کشور فرمانده بزرگ گردونه دارها و ارا به رانها هستم. اسباب و آلات بسیار دارم، صنعتگران ماهر و هنرمند تحت فرمان من هستند، اسبهای خوب و ورزیده پرورش یافته و تیراندازان و نیزه داران و زوبین افکنان دلیر و تمرین کرده دارم. من تمام وسایل را تحت اختیار کوروش می گذارم.

«کوروش» چنین باشد. آیا می توانی گردونه های ایرانی را هم اصلاح کنی؟ آری، هر عیب و نقصی که باشد رفع خواهد شد. و یقین دارم گردونه های آشوری بهتر از ارا به های لیدی خواهد بود ولی کوروش بدانند و بر حذر باشد که سواران لیدی بی مانند هستند.

«کوروش» توازه همین امروز فرمانده گردونه های ایران هستی برای ناهار هم با هم باشیم. «آبراداتس» از آنجا برگشت. «پان ته آ» پرسید چگونه او را دیدی؟

پاسخ داد «او مرد است». همسر او گفت: تو هم مردی، مرد باید قربان مرد باشد، از جان خود دریغ مکن، جانم بقربان تو باد،

«آبراد اتس» پیکها فرستاد، صنعتگران و کارگران را خواست، آنها رسیدند و سپاه کوروش سوی ماد جنبید. کوروش اجازه داد که او طعام شام را با همسر خود تناول کند ولی همیشه برای صرف ناهار بر خوان کوروش حاضر شود.

(در اینجا ناگزیریم که داستان را بهر نحوی که کز نفون نقل کرده تکمیل کنیم ولی مبحث تسلیحات و ساختن برج و گردونه باید در فصل دیگر مناسب با اوضاع جنگ نوشته شود زیرا ممکن است فترتی در این قصه وارد آید ولذت عشق و مهر آن زایل یا کم شود بهتر این است که هنرهای آن سردار یا شاه در فصل تدارك جنگ لیدی نوشته شود.)

«آبراد اتس» گردونه‌ها و برج‌ها را ساخت و خود که فرمانده آنها بود بمیدان

جنگ رفت.

وداع دو عاشق دلباخته

از پیغام «پان ته آ» بکروش چنین مفهوم می‌شود که پادشاه آشور در آن وقت خود هم تعلق خاطر بآن زن داشته که میکوشید آن جفت را جدا کند ولی در پناه کوروش از نگاه عفت ربای آن پادشاه مصون گردید. «آبراد تس» نیروی ارا به‌ها را تکمیل و خود در میدان جنگ آماده کارزار گردید. (بعد جنگ را وصف خواهیم کرد)

ارابه آن مرد دلیر باسیم و زرو گوهر آراسته و تزئین شده بود. چهار دست (مال بند) داشت که بهریکی دوا سب بسته و مجموع اسب‌ها هشت سر بود. اسب‌ها غاشیه زرین و زره داشتند که از ضرب در حرب مصون باشند. ارا به با تابیدن نور خورشید از دور می‌درخشید و بر همه مقدم و نمایان بود. با آن همه آرایش و زینت و درخشندگی خود ارا به که هم مقدم و هم شاهانه و بلند نمایان بود انگشت‌نمای سپاهیان و مایه گفتگوی این و آن بود. سخن از آن زن بالطبع هم جاری می‌شد که خود داستان شیرینی داشت. همه می‌گفتند: «پان ته آ» با این همه زیبائی نتوانست کوروش را تسخیر کند.

«آبراد تس» با کوروش وداع کرده دستور هائی گرفته با عده سوار سوی ارا به رفت. در آن هنگام که از نزد کوروش می‌آمد قبل از سوار شدن بر ارا به خواست جوشن ملی خود را که دارای يك نحو افتخار مقرون بدلیری و پیروزی بود بپوشد که ناگاه «پان ته آ» با حاملین عصای سلطنت و مو کبی پر شکوه با گروه بندگان و کنیزان

برارابه زرین سوار شده باشتاب رسید. چند کنیز حامل لباس وزره و کلاه خود بودند بدنبال او پیاده شده بانتظار فرمان صف کشیدند. «پانته آ» دست دراز کرده جوشن را از دست شوهر گرفت و بیکی از خواجگان سپرد و گفت: من برای توجوشن دیگری آورده‌ام. این زره از فلز و پولاد ساخته نشده، اندکی گوشت و خون بکار آن رفته که قلب يك زن وفادار را نمایش می‌دهد. آری ای مرد! این قلب من است که ترا مصون خواهد کرد. امانه. نمی‌خواهم مصون و سالم بر گردی مگر بعد از پیروزی می‌خواهم هر ضربتی که بتو برسد اول باین زره برسد که قلب من پیشاپیش مجروح شود.

سپس آنرا بر اندام او بدست خود کشید و گفت: فرخنده باد بشرط اینکه حق کوروش را ادا کنی. قبائی ارغوانی که از پائین چین خورده و تا پاشنه پا می‌کشید اندام او را پوشانید و گفت: راستی من در انتخاب این رنگ اشتباه کرده‌ام. باید سفید باشد که بخون تو رنگین شود ولی کوروش این رنگ را می‌پسندد نه برای خود بلکه برای دلیران سپاه. کلاه خود زرین هم بر سر او نهاد، يك پر لعل فام هم بر آن افراشت بازو بندویارهای زرین و رانوبند را بدست خود بردست و پای او بست و در هر کاری که می‌کرد يك کلمه دلنشین می‌گفت.

کنیزان و خواجگان گرداگرد آن دو عاشق حلقه بسته بودند. (در آن زمان عادت این بود که مردان بازروزیور و آرایش بمیدان جنگ می‌رفتند و حتی رخسار خود را غازه کرده عطر بسیار بر تن می‌گرفتند)

«آبراد اتس» از آن مهربانی غریق وجود و شغف شده گفت: این همه زرو گوهر و زیور خود را بمن می‌دهی؟ برای توجّه خواهد ماند؟

«پانته آ». من این زینت را بتو می‌بخشم که تو خود زینت من باشی. زینت مرد دلیری و جانبازی و حق شناسی است. باید چنین آراسته شوی که سزاوار خود نمائی

باشی و خود نمائی تو بخون آغشته شدن است یا پیروزی. آن قدر بکوش که خود را لایق قربانی کوروش بدانی. بعشق پاک تو و گند من ترجیح میدهم که ترا زیر خاک پنهان کنم تا مرد سست و جبان باشی که زندگانی آرام را با تو بسر برم. تو از جوانمردی و من از شرف و مروت هر دو بیک میزان آفریده شده تاحق جوانمردی کوروش را ادا کنیم. او باید حق شناسی و جانبازی ما را عملاً مشاهده و دریافت کند. او بهترین و بزرگترین دوستان خود را «آراسب» در راه حفظ غفت من از دست داد. چون «آراسب» گریخت و بدشمن پناه برد من بکورش پیغام دادم که مردی بهتر و دلیرتر از او دارم اجازه دهد او را قربان پیروزی او کنم. کوروش مرا برده و کنیز ندانست، طمع بدارائی و بندگان من نداشت. مرا مانند زن برادر دانست. عزیز و ارجمند و محترم مصون داشته، مو کب و خر گاه و جاه و شکوه مرا بحال خود گذاشت. این زر و زیور اندکی از نعمت و بخشایش اوست. من ترا خواستم که بعنوان متحد و یار و جانشین «آراسب» باشی، اما آن مرد جان خود را بدر برد و گریخت. تو جان خود را بدر مبر و مگریز. در جنگ و ستیز پایدار باش تا سردر راه کوروش دهی. هر دو در خور زندگانی ننگین نخواهیم بود. تو برو من هم بدنبال تو خواهم آمد، اگر این دو تن پلید در این سرزمین بوصل یکدیگر تمتع نکنند. جان پاک هر دو در آسمان بنعمت بی پایان وصال تنعم خواهد کرد. این فضای غیر محدود که امروز به ازاشعه روان پرور و امید بخش است بعواطف ما مزین و مباحی خواهد بود. هر چه در این جهان است نابود میشود فقط روح پاک و عاطفه مهربانگیز در حمایت خدایان و بالاخص خدای آسمان جاوید خواهد ماند.

چون سخن از آسمان بمیان آمد، «آبراداس» دست بآسمان برداشت و گفت: ای خدایان! مرا شایسته جانبازی برای همسر خود و هر دو را سزاوار قربانی برای کوروش جوانمرد بدانید. من و زوجه خود را نزد خود ببرید که زمین بر ما تنگ

شده، هوای صعود بفضای غیرمحدود را درسرداریم. کوروش هم پیروزورستگار باد.
خدایان ما او را یاری می کنند!

اشك هردو سرازیر شد ومنظره رقت آور پدید آمد، «پان ته آ» ملتزمین را از خود دور کرد، «آبراداتس» میر آخور ومهتر را مرخص نمود، هردو بمعانقه وبغل کشی پرداختند، دیر شد و آنها از یکدیگر جدا نمی شدند، گردونه ها بر حسب فرمان فرماندهان باستثناء گردونه آن مرد دلیر همه بجنبش و گردش درآمدند، نعره وهمهمه وغرش بر گریه وزاری آن دو عاشق چیره گردید، هردو کوشیدند فغان خود را در آن هیاهو وهلله درهم بشکنند، آزادی خوبی بدست آوردند که مانع و رادع از معاشقه و معانقه در کار نبود. سینه بسینه داده و رخ بر رخ نهاده واشگرا روان کرده بهم آمیخته لب بدان تر کرده و آبی بر آتش جگر سوخته ریخته بدان نحو وداع کردند.

در همان هیجان وهای و هو در عالم غیب ندائی از آسمان بگوش «پان ته آ» رسید خیال کرد فرشته موکل بتقدیس خدایان فریاد می زند هان! وقت ادای دین وقربانی در پیشگاه خدایان رسید! از یکدیگر جدا شوید. گفت: ای یار! چنین ندائی از درگاه خدایان می شنوم. «آبراداتس» گفت: این نعره وفرمان کوروش است. اگر ندا و فریادی از خدایان باشد، صدای دلجوی کوروش است! صدای اوصدای خدایان است. باید از هم جدا شویم وبعهد خود وفا کنیم که پیشگاه خدایان منتظر قربان است.

آن دویار خسته ودلشکسته از هم جدا شدند. میر آخور ومهتر برگشتند، «آبراداتس» آخرین نگاه پرشوق وحسرت آمیز را بهمسرا از جان بهتر افکند وعنان اسبهارا گرفت و راند، «پان ته آ» دیگر باودسترسی نداشت، پیاده بدنبال گردونه دوید، بوسه بر فلز وزر و زیور اربه می داد، دست بیک حلقه آن زده خود را بدنبال آن برسنگ و خاك می کشید، گردونه تندتر می رفت وآتش عشق او نیز ترمی گردید،

بندگان وضع را بدان سان دیدند، دویدند و ارا به اورا پیش راندند، «آبراد اتس»
نگاهی بعقب کرد و معشوقه خود را بدان حال پرملال دید، عنان را از دست رها
کرد و خود را بر زمین افکند، دوباره معانقه و گریه وضعه از سر گرفت ولی همان
ندای آسمانی که فرمان کوروش بود در اطراف سپاه برای تعلیم پیچیده طنین انداز
بود باز بگوش هردو رسید، گفتند: صدای خدایان از آسمان می رسد! خدایان
متعدد نبودند. خدا یکی بود که خدای یکتای کوروش است. آن خدا آفرینش را
بصور مختلفه پراکنده کرده بعد بیک صورت در آورده انسانی کامل آفریده که نام
او کوروش بود.

قدرت خدا در موجودات آثاری از صفات خود سپرد. عدل، احسان، محبت،
عاطفه، عفو، نجات، رحم و مروت و هر چیز خوب را بیک نحو اتم و اعم و
اکمل و افضل آفرید. آن صفات را جمع کرده در طبیعت کوروش مخمر نمود کوروش
بود که دو عاشق و معشوق در پیشگاه او جان سپردند.

خداوند یکتای مهربان در رأس تمام عوطف یک چیز آفرید و آن عشق پاک
است. آن عشق را بصورت دو دل داده مجسم نمود. زن و شوهر از «پان ته آ» و «آبراد اتس»
آفرید، آنها معنی عشق را از الهام خداوند آموختند. آنها عشق و هر چه داشتند بدیگری
تفویض کردند و او کوروش بود.

کوروش هم عاشق بود او خداوند عاشقی بود. عاشق همان صفات خداوند واحد
قادر بود. عاشق عدالت و فضیلت و احسان بود.

خواجگان با دایه مهربان همه بآن زن افسرده نگران احاطه کرده خواه و
ناخواه از آغوش شوهر کشیده جدا کردند و بر ارا به زرین نشاندند. این بار نوبت
«آبراد اتس» رسید که خود بدنبال گردونه دوید و بجای آن ر حسار زیبا و سینه پر مهر
و عاطفه زن بوسه بر فلز ارا به داد، او هم خود را بگردونه آویخت و تن را دستخوش

سنگ وريك و خاك نمود. آن زن بر گشت و گفت: ای مرد بر گرد، در اندك مدتی بتو ملحق خواهم شد. هیچ کس قادر بر جدائی ما نخواهد بود حتی کوروش که در راه جوانمردی، او جانبازی می کنیم. بر گرد که وعده وصال نزدیک است.

«آبراداس» چند قطره اشك بمشایعت وی افشاند و گفت: این آب ارج و بها ندارد، من خون خود را بدرقه گردونه تو خواهم کرد. برو که منم می روم تا در مقدمه قربانیان کوروش باشم. سپس سر و دست را بآسمان برده يك نعره جانسوز از يك درون افروخته زد و بحدی نعره هارا پیایی زد که «پان ته آ» شنید، عنان اسبهارا اردست راننده گرفت ولی خواجه که محرم و محترم بود دست شاه زنان را گرفت و مانع عودت یا توقف گردید و چون اصرار او را دید گفت: کوروش چنین می خواهد و جز این نمی پسندد. برویم که جنگ برپا شده. شوهر خود را بدنام مکن.

«آراسب» بانگاه پر حسرت و آه جانکاه گردونه را بدرقه کرد. او نتوانست برپای خود بایستد، بر زمین افتاد. در حال اغما هیاهوی جنگ و صدای سم اسبها و چرخ گردونه ها و چکاچك شمشیر را می شنید، نعره ها، فریادها، ضربه ها در اختلاط متحاربین و نبرد خونین بگوش او می رسید. جهان بی چشم او تاریك بود در آن هنگام و در عالم خیال فریاد یا فرمان دل انگیز کوروش را شنید ناگاه راننده و زوبین دار او رسیدند و او را از خاك برداشته بر گردونه سوار کردند. جنگ آغاز شد، دشمن ازدو طرف ایرانیان را محاصره کرد، کار بسیار سخت شده بیم شکست قطعی می رفت. «آبراداس» بفرماندهی گردونه ها بقلب دشمن حمله برد. دیگر کسی از انجام کار آگاه نبود. (وصف این جنگ بزرگ خواهد آمد مخصوصاً کوروش و خطاب «آبراداس» بسیار مفصل است که از این داستان حذف شده و در جای خود ثبت خواهد شد)

«پان ته آ» نزدیک میدان جنگ رفته با انتظار پایان آن در گردونه خود ایستاد.

گردوغبار فضا را تیره کرده، اختلاط اصوات و غرش گردونه‌ها و نعره دلیران و صفیر تیر و ضرب شمشیر و پامال کردن جنگجویان یا گردش گردونه و سم اسب محشری برپا کرده، ظلمت فضا را گرفته، خشم از آسمان می‌بارید گویا جهان پایان رسیده بود. خوف و هراس و جزع و فزع و اضطراب از حد گذشته بود که «پان‌ته‌آ» در همان سال و عالم خیال بدایه خود می‌گفت: گوش‌بده، ناله «آبراداتس» را می‌شنوم، او مجروح شده، زیر چرخ گردونه و سم اسب دشمن افتاده، او در حال جان سپردن و وداع است، او از شدت زخم جگر سوز تشنه شده، کسی نیست باو آب دهد، کاش من همراه او یا سقای او بودم، کاش من هم راننده گردونه یا اسلحه دار او بودم، کاش می‌توانستم باورسیده چشم پر خاک و خون وی را با دست خود پاک می‌کردم. من باعث قتل او شدم، آری من او را کشتم. گوش‌بده، او استغاثه می‌کند، دست خود را سپر کرده مانع ضرب دشمن می‌شود، دشمن هم دست‌اورا بریده سینه وی را می‌شکافد. در جستجوی قلب پر مهر او است. می‌خواهد آن قلب را که بمن تعلق دارد بدرد یا با خود ببرد. زینهار ای دشمن غدار که این قلب یک‌مرد شریف و فداکار است. این قلب من است که باو سپرده‌ام! قلب پر مهر و عشق و وفاست. این قلب امانت کوروش است که باید باو پس داده شود. آرام آرام ای رانندگان گردونه گرزوس آهسته آهسته ای سواران تندرو تندخوی و وحشی. زیر چرخ‌ها مردی افتاده که عادت بخواری ندارد. او شاه و گرامی و فرمانده سپاه است. زینهار او را پامال سم ستوران و لگد کوب گردونه‌رانان مکنید. تنها او را نمی‌کشید، بلکه مرا هم با او می‌کشید. اول مرا نابود کنید که تاب دیدن نعش او را ندارم. او! جهان تنگ و تاریک شده، مایه زیب جهان کشته و بخون آغشته شده، «آبراداتس» کجائی ای مرد دلیر جان‌باز. آغوش خود را بگشا و مرا بگیر!

دایه او را تسلی می‌داد. می‌گفت: صبر کن که او زود با پیروزی و سر بلندی

خواهد آمد . این خیال به حال چیست؟

«پان ته آ» می گوئی با سرفرازی می آید سراورا زیر چرخ گردونه می بینم،
خدایان چشم مرا باز کرده اند، من اکنون همه چیز را عیاناً مشاهده می کنم . او
دیگر زنده نیست . دریغ که من او را بکشتن دادم .

خوب نگاه کن ، آن قبای ارغوانی را که بدست خود بر اندام او کشیدم چاک
چاک شد، پاره های زربا گردش چرخ ارا به پرتاب می شود. قبا و زره و کلاه خود
که زرناب یا فلز بی ارج است هیچ . تن نازنین او قطعه قطعه شده، زود برویم و پاره های
آن پیکر گرامی را از خاک و خون بیرون بکشیم. این بگفت و بمیدان رفت . میدان
تغییر وضع داده سپاه گرزوس شکست خورده و پراکنده شده، سواران ایران پیش رفته
و پشت خود ارا به های خرد شده طرفین را گذاشته بودند. گردونه زرین پادشاه شوش
نمایان بود ولی مانند بخت او واژگون شده، «پان ته آ» همینکه دید که آن ارا به برگشته
و تپاه شده دانست که کار گذشته است، باز امیدوار بود که ممکن است آن پهلوان بر
اسب سوار شده با سواران دیگر دشمن را تعقیب می کند. در آن زمان یث حال جنون
و هیجان برای او عارض گردید خواجگان حرم سرا اطراف وی را داشتند؛ دلداری
می دادند و هریکی سخنی می گفتند، او هیچ چیز نمی دید و نمی شنید، فقط چشم خود
را باراه سرنگون شده دوخته بود. گاه ها سریع و دیوانه وار شتاب نمود، زود هم
رسید و دید آنچه در عالم خیال تصور کرده واقع شده! خود را بر نعش خونین افکند،
رخ و دیده را بزخم او مالید، گریست و زاری کرد و جامه درید، بر سر زد و فغان کشید.
خواجگان زود او را جدا کرده نعش را برداشته در گردونه دیگری نهاده و بانورا
در مر کب دیگر . زود از میان کشتگان و مجروحین خارج شدند. «پان ته آ» در نیمه
راه خود را از گردونه انداخت و باز بنعش حمل شده در ارا به رسید، در آنجا او را
آزاد گذاشتند.

چون ایرانیان و بالآخر پاریسیان عقب نشستند و شکست فاحشی بآنها رسید، «آبراداتس» با عده خود بصفوف فشرده مصریها حمله برد و توانست آنها را عقب براند ولی در همان حمله بعد از پیروزی و برگشتن پاریسیان گردونه او شکست و او کشته شد. در همان حین و حال نزدیک بود کوروش هم کشته شود زیرا یکی از مجروحین مصری شمشیر خود را بشکم اسب کوروش فرو برد و او از اسب افتاد که زیرستان بنجات او شتاب نمودند. (این جنگ بعد شرح داده خواهد شد)

جنگ پایان یافت، کرزوس پادشاه لیدی اسیر شد، سران سپاه همه نزد کوروش حاضر شدند. «آبراداتس» را تفقد کرده گفتند بدست مصریها کشته شد، اتباع او هم بین کشته و زخمی و گریخته پراکنده و نابود شدند.

کوروش از شنیدن خبر مرگ «آبراداتس» سخت پریشان شد و دریغ گفت. گویند کسی او را تا آن هنگام بدان اندازه اندوهناک ندید بحدیکه کرزوس خود اسیر و دلشکسته و در آینده و روز سیاه نگران بود از تألم و تأسف کوروش جزع کرده باو تسلی داد. تسلی کرزوس مبنی بر زوال ملک خود و فناى همه چیز بود. او که فلسفه دوست و حکیم پرور و دین آرا بود امثالی از حکم و اقوال فلاسفه آورد و نتیجه برای بدبختی خود می آورد، کوروش در آن حال با ادب گوش می داد و با قلب شکسته مرگ يك سردار را شنید، گوینده را نزد خود خواند و توضیح بیشتری خواست. يك خادم مادی که ملازم موکب کوروش بود. نزدیک شد و باز گفت: «پانته آ» بمیدان آمده آتش شوه را از خاک و خون بیرون کشید و برگردونه نهاد و سوی رود «پاکتول» شتاب کرد. اکنون بندگان و حرم سرایان مشغول حفر قبر آن مرده هستند. زن

۱- در روایت کزنفون در همان جنگ گرفتار شد و در همان زمان کوروش «آبراداتس» را تفقد نمود ولی بعضی گرفتاری او را بعد از فتح سارد نوشته اند. هرودت هم تصریح نکرده است.

مهربان او سر مقتول را بر ران خود نهاده، بهترین لباس او را بتن کشته پوشانیده که او را بگور بسپارد^۱

کوروش چون شنید که آن بانو سر شوهرش را بر ران نهاده خرد بی اختیار زوین را از دست انداخت و سخت بر ران خویش نواخت و بایک صدای گرفته و بغض در گلو شکسته فریاد زد سوی دوست برانید. (دست بر ران خود زدن عادت بود) هزار سوار که ملازم او بودند بدنبال وی رفتند. در همان حال حزن رو بدو سردار نامدار «گاداتاس» و «گبریاس» کرد و گفت: بهترین لباس و زرو زیور را برای تجهیز کشته بیارید تا جسد دوست خود را تکفین کنم. سپس سالار گله داران را خواست و فرمود: هزارها اسب و گاو و گوسفند و چهارپایان دیگر برای ماتم بکشید دوست و سپاهیان را مهربان و سیر کنند.

(در اینجا حالت تأثر آور و حزن بی مانند کوروش وصف شده که باختصار نقل

می شود)

کوروش بمحل دفن رسید. «پان ته آ» برخاک نشسته، سر شوهر را در آغوش گرفته، در حال بهت و اغما بود. گویا هنوز بعالم دیگری نرفته خود را در جهان دیگری می پنداشت زیرا از همه چیز دور و بیگانه بود حتی از ورود کوروش و صدای

۲- در آن زمان عادت بزرگان آن سامان مرده را بجای کفن با بهترین لباس مدت حیات تجهیز کرده با نفایس و زرو گوهر بخاک می سپردند. گاهی هم آن لباس با خلعت دیگری از پادشاه وقت تبدیل می شد که مانند پاداش و قدردانی برای تکفین مرده ارسال می شد. بسیاری از قبور کشف شده حاوی اسلحه و زرو زیور و گنج و گهر می باشد و این عادت بیشتر در مصر معمول بوده و اهرام مکشوفه مصر پر از اموال مخصوصه پادشاهان یا بزرگان آن ملت می باشد. و بعضی از آنها مانند «توت آنخ آمون» ثروت عالمی را با خود در مقبره وسیع نهان داشتند که کشف آن یکی از عجایب جهان است.

سم اسبها، مستغرق حزن و ماتم و اندیشه و الم بود. کوروش آهسته و آرام از اسب پیاده شده سوی آن دو یار کشته و نیم مرده خرامید، بر سر آن بانو ایستاد. برای نخستین و آخرین بار جمال بشر و آیت آفرینش پروردگار را دید. رخساره آن زن رنگ طبیعی را از دست داده بخون سرخ فام غازه کرده، موی مشکین هم بخون آن کشته نازنین آلوده بود، چشم‌ها هم خاک آلود و شکسته و نیم باز بود. اما اشک در آنها منجمد شده گویا از شدت حزن و درد در جای خود حیران شده. کوروش اول درخواست او را از آن حال منصرف کند ولی گریه و جزع کوروش وی را هشیار نمود. (گویند کسی گریه و اشک کوروش را تا آن روز ندیده بود).

«پان ته آ» کوروش! توهستی؟ پنداشته بودم که خدایان فرشته مقرب خود را برای یاری من فرستاده‌اند. آری تو آن فرشته و تو خود خدای مهر و محبت هستی. کجا بودی که پیش از این دست دوست را بگیری و نگذاری لگد کوب شود؟

«کوروش» با خضوع خم شد و گفت: اکنون دست او را می‌گیرم سپس دست کشته را گرفت که از تن جدا شد و بدست او افتاد. آن دست با تبر بریده بود که کنار تن نهاده شده. کوروش بیشتر متحیر شد و گریست و گفت: «افسوس ای دوست خوب و فادار! ما را گذاشتی و در گذشتی؟»^۱

کوروش نیز همان دست بریده را نگه داشت و برانندوه و زاری خود افزود، مبهوت و حیران بلکه در حال اغما بود که ترانه دلنشین یاعبارت حزن آور آن بانوی

۱- عین این جمله بدون تصرف ترجمه و نقل شده. آن دست بریده را يك سپاهی مصری با تبر از تن «آبراداتس» جدا کرده بود و در همان واقعه نزدیک بود که خود کوروش بر نوشت مقتول دچار شود چنانکه گذشت و چون روز و انفساء بود هیچ کس از دیگری خبر نداشت تا پایان جنگ و تفقد کوروش.

ماتم زده عروق قلا - اورا باهتزاز آورد، «پان ته آ» گفت: «آوخ ای کوروش. افسوس و اندوه تو سودی ندارد. من اورا بکشتن دادم. من سبب قتل او بودم و شاید مهر تو هم سبب قربانی او شده یا مسبب قتل هر دو زن و شوهر باشد. من دیوانه بودم که اورا تشجیع کرده که لایق جانبازی در راه تو گردد. او در فکر خود یا بفکر من که از جان او نزد او گرامی تر بودم هرگز نبود. دائماً در فکر تو بود که چگونه خدمتی سزاوار تو باشد انجام دهد. خدمت از این بهتر نیست که روی سفید خود را بخون گلگون کند، روی من هم در تاسی و همرنگی بخون او سرخ فام شده. همین بس است که هر دو با شرمساری و روی زرد نزد تو نیامده باشیم. من اورا بدو چیز مخیر و با انتخاب یکی از دوراه آزاد گذاشتم، یا پیروزی و سرفرازی یا جانبازی و سربر خاک نهادن. افسوس من که باو این پند را دادم هنوز زنده و نزد او نشسته‌ام، از همه بدتر این است که چشم باز می‌کنم یا لب بسخن می‌گشایم، اگر چه دیده‌ها بروی کوروش و لب را بگفتگو با او باز می‌کنم.» عجب سنگین دل و گستاخ هستم!

کوروش: «تو اورا بین دوراه گذاشتی، یا پیروزی، یا مرگ، او هر دو را برگزید. آیا می‌دانی که او فاتح و غالب شده بود. اگر او نبود کار ایرانیان زار می‌شد، او صف کوه مانند مصریها را شکافت و آنها با انتقام سینه او را شکافتند. هنگامیکه «پان ته آ» بسخن آمد کوروش خاموش بود و هر يك کلمه او را با اشک مبادله میکرد، باین معنی: اشک می‌ریخت و بجای آن سخن دلنشین و حزن‌انگیز او را بادیده و دست نهادن بر چشم می‌پذیرفت که هم اشک را بدو انگشت فرو می‌ریخت و هم سخن او را بدیده و گوش و تمام اعضا، حق نیوش می‌سپرد.

کوروش. رو بیاران خود کرد دید دوسر دار نامی «گاداتاس» و «گبر یاس» حامل لباس و زر و زیور بودند دست بریده «آبراداتس» هنوز در دست او بود. اول آنها بآن زن مهربان داد. او هم گرفت و بوسید و بتن کشته بر گردانید.

بوسه‌های گرمی که آن زن بر آن دست خاك آلود داد در قلب کوروش اثر عمیقی نهاد. گریه و تأثر کوروش باطبع بتمام اتباع که متجاوز از هزار بودند تأثیر کرد، يك نحو ماتم باوقار و متانت برپاشد، همه زاری خود را در سینه و گلو می‌شکستند. می‌کوشیدند آهسته بگریند و جزع آنها از حد خاموشی نگذرد. در میان آن‌ها فقط سخن کوروش و «پان‌ته‌آ» شنیده می‌شد و گر نه محیط پراز جوش و خروش می‌گردید. باز کوروش رخ تابید و دوسر دار حامل رخت وزینت‌رادید: آنها را بدست خود گرفت و پیش بانو نهاد و گفت: «او با سرفرازی و بزرگترین نام در گشت. او فاتح و غالب از جهان رفت. این رخت ناچیز بهترین هستی من است. می‌خواهم او را با همین لباس تکفین کنی.»

«پان‌ته‌آ»: کوروش! آنچه را تو میدهی مایه مباهات مرده و زنده است. من می‌خواستم او را بالباس فتح و ظفر آشور و ایلام دفن کنم. لباس تو که علامت ظفر و فتح لیدی باشد بهتر و ارجمندتر است. خوش بود اگر پاره‌ای از آن هم بمن میرسید که موجب افتخار جاوید من خواهد بود.»

«کوروش»: من برای تو افتخارات دیگری آماده کرده‌ام. تویی کس نخواهی مانده همه چیز برای آسایش تو مهیا و همه کس تحت فرمان تو خواهند بود. بهترین سرداران و برگزیده‌ترین نجباء نگهبان و ملتزم رکاب و درمو کب تو خواهند بود. بهر کجا که می‌خواهی بروی بگو تا آنجا را بتو بسپارم، هر چه می‌خواهی بگو؛ تو ملکه شوش و ایلام و آشور خواهی بود.

«پان‌ته‌آ»: اوه کوروش! بیخود این رنج را برای خود هموار مکن، من از تو پنهان نخواهم کرد که چه می‌خواهم و کجا باید بروم، اندیشه من و تو اکنون نهان کردن این کشتن بخاك و خون آغشته است. او که پنهان شد همه چیز آشکار خواهد شد من بعد از او دنیا را نمی‌خواهم.»

کوروش: من بهترین و بزرگترین افتخارات را برای او بکار می‌برم برای مزار او يك قبره یا کاخ بلند خواهم ساخت که همه بدانند او مرد دلیر و فاتح و وفادار است و من هم حق شناس هستم. خیرات و مبرات بسیار نثار آن مزار خواهم کرد. روان او را بآمرزش کردگار یکتا می‌سپارم برای شادی آن روان از همه گونه فدا و قربان دریغ نخواهم داشت. افتخار پیروزی او را بر تمام سپاهیان مانند بهترین پاداش تقسیم خواهم کرد. بهترین یادگار او سعادت و آسایش تو که بانوی خردمند عقیق و شریف هستی خواهد بود، من زنی چنین عاقل و بزرگ و شایسته همه گونه حشمت و احترام ندیده‌ام. صفات حمیده و مکارم اخلاق تو ورد زبان همه کس شده، صیت شهرت تو بدشمن هم رسیده (مقصود قصه آراسب). تو باش و همان عفت و احترام که مورد تقدیس خاص و عام و ستایش پروردگار توانا وهربان است. من اکنون می‌روم که محل دفن او را معین کنم. اگر رنج خود را بمن واگذاری، بدست خود دوست خود را بخاک می‌سپارم. برو در خرگاه خود آسوده باش!

«پان ته آ»: کوروش! میگوئی بروم در خیمه بمانم و جسد شوهر خود را همین جا بگذارم. خیمه و خرگاه برای من تنگ و تاریک است. خیمه من همین آسمان نیلگون است که بر فجایع بشر سایه افکنده. هر چه بر سر ما می‌رسد از همین بارگاه دیرین است. بگذار من دمی زیر این خیمه تنها باشم. راستی ای مرد توانا، این همه کشاکش و جنگ و ستیز برای چیست؟ چرا باید انسان مانند خود را بکشد؟ چرا بنیان زیبائی را منهدم می‌کند؟ این نعمتی که خدایان بما داده و نام آنرا زیبائی نهاده چرا باید ویران و تباه شود؟ چرا باید شوهر من بخون آغشته و من هم رخسار خود را بخون او گم‌گون کنم؟ مقصود از این همه کشتار و یغما و رنج و عذاب و فراق و مرگ و ماتم چیست؟ چرا خدایان بخود زحمت آفرینش را داده و بما رنج تباهی و کشتن و ویرانی و آزار دیگران را واگذار کرده؟ نزدیک است من آن خدایان ناتوان

را که این همه هرج و مرج و کشتار ناشی از اراده آنهاست کفر بگویم . هریکی از آنها يك نحو آفرینش را بر عهده گرفته کوشیدند که از مجموع قدرت خود در آفرینش های گوناگون يك نحو عالم آباد و زیبا بسازند ولی آنها بیکی از مخلوقات خود داده که آنها بآسانی و با جنگ و خونریزی زشت یا نابود کند، ولی تو ای کوروش برای انهدام آن یا اعدام اسباب زیبائی و آبادی و عمران نیامدی ، تو اگر چیزی منهدم میکنی آن ستم است و اگر چیزی را آباد میکنی آن داد است . تو در کار خدایان فاعل مایشاء هستی، میکشی و خراب میکنی؟ میگیری و میبخشی، يك قطره خون ناپاک میریزی که سیل خون را ببندی، يك موجود فاسد را میکشی که عالمی را اصلاح کنی. اندکی میبری و بسیار میبخشی. تو مرا بعقل و عفت می ستائی، عقل من مرهون عفت تو و عفت من مصون جوانمردی تست . اگر تو نبودی شرف در دنیا نمی بود و اگر تو نباشی عدل هم پدید نمی آید ، هریکی از خدایان يك وظیفه در آفرینش دارند، آنها می سازند و قارر بنگهداری ساخته خود نمی باشند، آنها مغلوب پادشاهان خونخوار و ستمگار می شوند و تو غالب بر همان پادشاهان یغما گرو ستمگر هستی، تو بر همان خدایان هم غالب و فایق هستی، زیرا هریکی از آنها يك هنر دارند و تو هزار عاطفه و هنرداری که عدل و احسان و عفت در مقدمه آنهاست، تو مرا بصفات حمیده موصوف میکنی؟ اگر من گرفتار دیگری از پادشاهان میشدم آن صفات کجا میرفت و چه می شد؟ من و همان صفات که بهترین آنها عفت است مرهون عنایت و حمایت تو میباشیم. تو «آراسب» یگانه دوست خود را از دست دادی که دوستی مانند «آبراداس» بجای او بنشانی افسوس که او هم نماند. من هم زن هستم و نمی توانم بجای او برای تو دوست باشم ولی میتوانم بماند کار او بپردازم و آن قربانی باشد و بس. من در پیشگاه آفریننده فضایل و خصایل خود را قربان میکنم. اگر خدائی میان خدایان جامد پیدا شود او کوروش است او خداوند عدل و او مستوجب پرستش ابدی می باشد.» (بسیار

مفصل است که باختصار اکتفا می شود).

کوروش: خدای ما یکتا و توانا و نگهدار مخلوق خود می باشد. او کوروش را آفرید و عدالت را باو سپرد که بشر را از مظالم یغما گران و ستمگاران نجات دهد. ما میکوشیم که امانت خدای را حفظ و میان بشر تقسیم و تعمیم کنیم. هان! برخیز و برو که رحمت یزدان در انتظار تست!

«پان ته آ» آیا میتوانی اندکی از آن عدالت را که ودیعه خدای شماست بمن بدهی و بگذاری دمی نزد پیکر افسرده شوهر خود باشم؟ آزادی را از من دریغ مدار.

کوروش، با شرمساری و حزن او را تنها گذاشته بدروود گفت و در حالیکه خود و سپاهیان درود بروان آن جانباز دلیر میگفتند دور شدند تا گور بکنند و مثال دلیری و وفارا در آن نهان کنند.

پان ته آ، خواجگان و کنیزان را فرمود که چند لحظه دور شوند تا بتوانند آزادانه برای شوهر خود سوگواری کنند. آنها همه رفتند و دایه او ماند. بدایه گفت اگر من مردم جسد من و نعش شوهر را بیک گلیم پیچیده در یک گور بسپارم، زینهار از وصیت من غفلت و تسامح مکن.

«پان ته آ» خنجر را که از دیر زمانی زیر لباس نهان داشته بود کشید و خواست بقلب خود فروبرد. دایه دست او را گرفت، او نهیب داد و او را دور کرد. بایک ضربت دشنه را تا قبضه بدل خویش فروبرد و خود را بر جسد خونین شوهر افکند.

خون هردو بهم آمیخت، دایه شیون و فریاد کرد. فریاد دردناک او بگوش خواجگان رسید. سه تن از خواجگه سرایان مقرب (اخته) بر آن دو نعش ایستادند، هر یکی سخنی گفتند و یکی بعد از دیگری خنجر بقلب خود فروبرده افتادند.

زود خبر بگوش کوروش رسید، شتاب کرد مگر علاج یا چاره بیندیشد، جسد

سرد «پان ته آ» را دید، دریغ و افسوس گفت و فرمود آن دویار وفادار را بکنار رود
 «پا کتون» حمل نمودند. کوروش پس از تشییع و دفن آنها فرمود يك مقبره و گنبد و
 بارگاه بسازند. نام هر دو زن و شوهر را ببلغت سریانی بر سنگ آن قبر نوشت. سه
 گوردیگر برای سه خواجه برپا و برهریکی از آنها نقش نمود.

«حاملین عصای سلطنتی» که عنوان آجودان مخصوص پادشاه وقت بود.
 (کز نفون گوید: این گنبد هنوز بحال خود نمایان و خوانا می باشد).

هر سه خواجه در يك لحظه خنجرها را کشیده بقلب خود فرو بردند.
 آنجا مدفن عشق و جمال است، آنجا مقبره «پان ته آ» که مثال جمال بشر و عنوان
 عفت و وفا بود!

گردونه‌ها و برج‌های متحرك

بزرگ‌ترین اثری که در جنگ‌لیدی بروز کرد گردونه‌ها و برج‌های متحرك و ارابه‌های داس‌دار بود که در وقت خود خواهد آمد و اکنون بوصف آنها میپردازیم ارابه و درعصر اخیر اراده خوانده میشود از ارتشتار مشتق شده و این واژه مرکب از دو لغت است (رتّه-شتر) (رتّه) که بمعنی گردونه و (شتر) که بمعنی ایستاده که در ترکیب «ارتشتار» شده، این مبحث لغوی که خارج از موضوع بحث ماست برای اثبات عظمت نیروی ارابه ذکر می‌شود که باندازه مهم و مؤثر در جنگ بوده که بر تمام سپاه و لشکر غلبه کرده و سپاهان هم بدان نام مشهور شده که گفته شد ارتشتاران (ارتش غلط است). پس بنای فتح و ظفر بر آن نیرو بوده و هر طرفی از متحاربین که از این حیث دارای استعداد بیشتر بود بالطبع غالب و پیروز می‌شد. گرزوس باثروتی که داشت باین سلاح سنگین ممتاز و برتر بود. پیش‌هم شرح داده بودیم که آشوریها بزرگ‌ترین و بهترین سپاهیان عالم بودند باین سلاح امتیاز و تفوق داشتند. «آبراداس» هم که در آشور بعد از گرفتاری زن خود بکورش پناه برد تعهد کرد که بهترین و بزرگ‌ترین و نیرومندترین گردونه‌ها و برج‌های متحرك را بسازد. تمام ارابه‌های پارس که چندان سودمند نبود تحت اختیار او گذاشته شد و

او صنعتگران و هنرمندان را از محل خود جلب و مشغول ساختن گردونه بطرز جدید و موافق هنر کارشناسان و مجربین گردید. کیا کسار پادشاه ماد هم صد گردونه قدیم مادرا تحت نظر او منهدم و از نو ساخت و تقدیم کوروش نمود.

«آبراداس» علاوه بر ساختن برجوارا به داس دار با سباب دیگری هم پرداخت و آن عبارت از پوشیدن تن و قسمت مؤخر اسبها با زره و صفحه فلزی بود. زیرا در جنگ هرزبانی که به اسب وارد می شود بالطبع متوجه سوار می گردد که تن اسب از ضربت دشمن محفوظ و مصون باشد. کوروش هم دو چیز را دوست می داشت: یکی ساختن ارا به داس دار و برج متحرك و دیگری پوشیدن تن و اطراف پیکر اسب برره و صفحات فلزی بود. (اتفاقاً خود کوروش در همان جنگ دچا شد که اسب او زخم برداشت).

«آبراداس» صد ارا به داس دار ساخت و رانندگان و جنگجویان کاردان آنها همه از سوارکاران ورزیده خود انتخاب کرد. ارا به داس دار هم بدین نحو بود: داسهای بسیار بزرگ بخود ارا به پیوسته و ساختن آن در ابزار پیکر ارا به بکار رفته و بسته شده که هنگام حرکت از دو طرف داسها دشمن را درو میکرد یا از جای خود میکند و دور می افکند. این نحو ارا به های قوی هریکی دارای چهار مال بند و هشت اسب بود، علاوه بر داسهای خود کار بر هریکی از آنها چند جنگجو بانیزه و تیرو کمان و کماند سوار بودند که خود هم مراقب و هم جنگ آور بودند و راننده هم مسلح بکار بود.

چون گردونه های قدیم و خشن و کم سود پارس تماماً اصلاح شد و بطرز جدید و مفید درآمد و صد گردونه کیا کسار هم بر گردونه های «آبراداس» افزوده و این نوع سلاح سنگین تکمیل شد، کوروش برای سان آنها حاضر شد. هنوز برجهای متحرك و بزرگ بکار نیفتاده بود. در ساختن آنها شخصاً تصرف کرد و نظرداد و نظر

کورش که يك نحو ابتکار بی سابقه بود بکار برده شد و آن بدین نحو بود:

برای ارا به های برج دار بجای چهار مال بند و هشت اسب میتوان هشت مال بند بکار برد و بجای اسبها هشت جفت گاو، این ابتکار خوب بکار آمد و برای نخستین بار ارا به شانزده گاوی ساخته و آماده شد ولی عیب و نقصی که احتمال میرفت موجب کندی و سستی و تأخیر کارزار بشود تفاوت سیر و حرکت گاوها با سرعت تاخت اسبها بود. این را خود کورش خوب متوجه شده به آبراداس دستور داد که این قبیل برجهای مرتفع را برای عقب سپاه اختصاص بدهند و از برجها تیراندازان ماهر دشمن را هدف کنند و نیز بودن خود برجها پشت سپاه چندان فایده خواهد داشت. اولادشمن قادر بحمله از پشت نخواهد بود که با سنگر و سد محکم مواجه می شود ثانیاً خود سپاه با بودن آن نیروی عظیم مانند کوه دلگرم و پشت گرمی آنها پایداری میکند ثالثاً مانع عقب نشینی و گریز سپاهیان می شود. رابعاً جنگ آوران از بالای برجها بیشتر مسلط و مراقب خواهند بود و در هر کجا که می بینند دشمن رخنه پیدا میکند او را هدف کرده مانع پیش رفت شوند. هر برجی علاوه بر محاربین دیده بان داشته باشد که حرکات دشمن را مراقبت کرده بتوسط پیکها و منادیان خبر بدهند.

این برجهای عظیم بدستور و نظر مصیب کورش ساخته شد. ارتفاع هر يك از آنها هیجده گز (ذراع) بود . میان آنها چندین دالان تنگ و باریک و پله برای صعود به اشکوبه بالا بود. دارای مزغله ها و کنگره ها بود. تیراندازان با آسانی قادر بر تیراندازی بودند. هر يك برج بیست تن بسهولت حمل میکرد و در مقایسه با گردونه های دیگر و تقسیم حمل معلوم شد که سنگینی بار گردونه ها هر یکی ۲۵ تالان و ثقل برجها هر یکی ۱۵ تالان است (تالانی که کزنقون ذکر کرده هر یکی نه من امروز ایران میباشد.) باین معنی که ارا به های کوچک هر پانزده تالان بر دو اسب و ارا به های بزرگ هر ۲۵ تالان بر يك جفت گاو تحمیل می شد.

پس از انجام کار خود کوروش شخصاً بر چند ارا به برجدار سوار شده امتحان نمود. نیروی گاو و ثبات آن با کندی و سنگینی مورد پسند واقع شد و بعد همان نیرو خوب بکار آمد (توضیح آنکه مجموع بار ارا به‌های برجدار دویست تالان که هزار و هشتصد من یا هیجده خروار بود. تالان را کز نقون ذکر کرده و حال اینکه وزنه ایران در آن زمان کرشه بود^۱).

ارابه‌های سبک نیز با دو اسب و دو سوار بکار می‌رفت^۲. یک راننده و یک تیراندازی پیش از این هم اشاره شد که کوروش سوارها را بر ارا به‌را ناز، ترجیح می‌داد زیرا برای یک گردونه چند اسب لازم بود و راننده هم بسبب لگام‌داری از جنگ بازمی‌ماند. دومرد و دو اسب فقط کار یک‌مرد را می‌کرد ولی بعد عقیده سایرین را پذیرفت. گردونه‌ها باستثناء برج‌های متحرك بدون نوع تقسیم می‌شد: سبک و سنگین. سنگین را وصف کرده و سبک هم همین ارا به دو اسب و گاهی هم یک اسب می‌شود و گاهی هم بایک اسب یک‌سوار بکارزار می‌رفت.

برای دفاع از این گردونه‌ها نیز سلاح دیگری ضرورت داشت و آن عبارت از کمند بود. این کمند را بسواران ارا به می‌انداختند و می‌کشیدند و سوار را بزیر می‌افکندند. وصف کمند هم در اشعار پارسی بسیار آمده. نوع دیگر از کمندها دارای قلاب مانند شست ماهی گیر بود که طرفین متحارب از دور و نزدیک دشمن را

۱- کرشه در عهد کوروش هم وزنه بود و هم پول و هر دو بیک لغت آمده و در سانسکریت نیز کرشه پنه (Karsha Pana) بهمین معنی که واحد وزن و پول باشد از حفریات تخت جمشید هم یک‌ورنه بنام داریوش بوزن ۱۲۰ کرشه کشف شده که اکنون در موزه طهران است.

۲- نمونه آن در مهر داریوش بدست آمده است.

بدان گرفته میکشیدند^۱ و برای دفاع از آن خود گرفتار یا دیگران آنرا با کارد می‌بریدند ولی بعد بزنجیر تبدیل شد که قابل‌بریدن نبود (بعد از کوروش).

چون گردونه‌ها از هر حیث تکمیل شد (چوبهای ضخیم که فلز بآن برده شده) کوروش خواست فرماندهی کل ارا به‌ها را «آبراداتس» واگذار کند ولی چون قبل از آن هر نیروئی از آنها چه مادی و چه پارسی تحت فرمان يك سالار بود و نخواست آنها را از آن فرماندهی عزل و بکارهای دیگر وادار کند، از آن طرف هم رعایت غرور پارسیان را کرده راضی نبود که سران آنها زیر دست بیگانه یا پناهنده باشند چنین چاره اندیشید که بامشورت آنان فرماندهی تمام گردونه‌ها را با قرعه بیکی بسپارند و از نامداران کاردان و ارا به‌ران چند تن برگزید که «آبراداتس» یکی از آنها بود. قرعه را بکار برده بنام آبراداتس اصابت کرده همه با خرسندی اذعان نمودند (باتدبیر کوروش قرعه را بنام او در آوردند)

کوروش فرمان داد که يك نمایش عمومی از تمام گردونه ها و برجهای متحرك بعمل آید و خود آبراداتس امتحان دهد. این عمل تکرار شد تا کوروش از فواید و نتایج آن اطمینان حاصل کرد. در آن هنگام آبراداتس پیشنهاد کرد که چون او با گردونه‌های سبك و تندرو در مقدمه سپاه خواهد بود فرماندهی بر چهارا بدیگری واگذار کنند، کوروش پذیرفت ولی گفت باز هم تحت فرمان تو خواهد بود و بعد چنین تصمیم گرفته شد که خود کوروش هنگام سرکشی و فرمان دادن گاهی بصوف عقب سر زده مراقبت کند و تعلیمات لازم را بدهد و فرماندهی بنام آبراداتس باشد.

۱- معروف است که در جنگ اعراب و ایران در آغاز اسلام مالک اشتر نخمی یکی از این قلابها گرفتار شده بود که شست بجشم او خورده و بدین سبب او را اشتر نامیدند (زخم چشم) و این سلاح در آن زمان بسیار بود. سعدی گوید:

بکمند سر زلفت نه من افتادم و بس که بهر حلقه زلف تو گرفتارم هست

علاوه بر ارا به های داس دار و برج دار بسیاری از ارا به های قدیم ماد و پارس با کمی اصلاح و تعمیر بکار حمل و نقل رفته بود که تحت فرمان سالار عقب داران در آمد و بحمل زنان و ذخایر اختصاص یافت.

یکی از اسلحه که در آن زمان بکار میرفت چکوش (چکش امروز) بود که جنگ آوران آنرا بر سر دشمن از دور و نزدیک می انداختند . بنا بر این مردانیکه بر ارا به سوار می شدند مانند پیادگان یا اسب سواران همه گونه اسلحه داشتند . گرز، شمشیر، زوبین (دو نوع دور و نزدیک) تبرزین، ساطور، چکوش، قمه، کارد و انواع دشنه ها، کمند و قلاب و بالاخص تیرو کمان که همه باید مسلح باشند. از دو طرف گردونه غالباً دو صف یا دو مرد گرز بدست ایستاده هنگام هجوم بهر که و هر چه می رسیدند با گرز می کوبیدند. گاهی هم بر یکی از اسبهای ارا به کشت در جلو یا یکی در میان یک پهلوان نیزه دار یا زوبین افکن یا شمشیر زن سوار می شد که مانع حمله دشمن و مدافع اسبها باشد زیرا اگر یکی از اسبها کشته شود راه گردونه را گرفته مانع سرعت سیر و ادامه حمله می گردد.

کشور لیدی و پادشاهی گرزوس

لیدی يك کشور آباد در نقطه مرکزی آسیای صغری واقع شده و از هر حیث خصوصاً از نعم طبیعت غنی بود . در آن هنگام معبر چندین کشور و حلقه اتصال سه قاره اروپا و آسیا و آفریقا بود که از هندوستان کالاهای گوناگون بدانجا وارد و با قطار مختلفه از یونان تا مصر و اقصى نقاط دو قاره حمل می شد. وضع جغرافی آسیای صغری همیشه انواع مخاطرات را پیش میکشید خصوصاً از دو همسایه نیرومند و متجاوز یکی دولت مغرور آشور و دیگری اقوام وحشی و خونخوار «سی مری» که باشیر زنان دلیر همواره از روسیه جنوبی سرازیر و حاصل زندگانی لیدیها را بیغما می بردند. در يك ثلث قرن هفتم قبل از میلاد پادشاهی بنام «ژیژس» (Gyges) پدید آمده سلطنت لیدی را تأسیس کرد.

او در زمان «آشور بانپال» بود^۱ و با او يك نحو دوستی و اتحاد یا اطاعت و

۱- بر حسب الواحی که در آشور کشف شده باید سلطنت او در سنوات اول قرن هفتم قبل از مسیح بوده ولی «گلور» (Gelver) مورخ آلمانی ادعا می کند سلطنت او از ۶۸۷ تا ۶۵۳ قبل از میلاد بود و فرزند او «اردیس» (Ardys) از ۶۵۲ تا ۶۱۶ قبل از میلاد سلطنت کرده .

خضوع داشت باپسامتیک (Psammetique) فرعون مصر هم از بیم سطوت پادشاه آشور متحد شده بود. اقوام سی‌مری بفرماندهی (دیدامیس) (Dydamis) برای دومین بار بر کشور او هجوم برده و در اثناء جنگ او را کشتند و مملکت را تاراج نمودند. او بآبادی کشور خود کوشید و معابد بسیار و مراکز بازرگانی ساخت. نژاد مردم لیدی هم مانند ایرانیان آریائی بود و با بعضی از بومیان که سامی بودند آمیزش داشت ولی غلبه با نژاد خالس آریائی بود، در لیدی مانند ممالک سامی نشین فحشاء مقدس شایع و اوهام و خرافات بت پرستی بر همه چیز چیره شده بود که بحث در آن خارج از موضوع ما می‌باشد.

تاریخ جنگ و قتل «ژیرس» در سنه ۶۵۲ ق.م بود.

حملات پیاپی سی‌مری‌ها موجب استعداد لیدیها برای دفاع گردید و سپاهیان آنها از حیث سواری و چابکی و دلیری نسبت به تمام ملل تفوق و شهرتی بسزایافتند اگرچه آشوریها در دلیری و فنون جنگ مانند نداشتند ولی لیدیها از حیث سواری برتر از همه بودند. بهمین جهت مشاورین جنگی کوروش همیشه از آنها بیمناک بودند. آشوریها هم آنها را سد مابین خود و سی‌مری‌ها می‌دانستند و برای همین مقصود بآنها آزادی غیر محدود داده بودند.

در زمان «الیات» (Aliatte) پادشاه لیدی یک مدعی نیرومند برای آن کشور بوجود آمد و او «هووخشر» پادشاه ماد بود. پس از فراغت از جنگ سکاه و فتح و تخریب آشور کشور ثروتمند لیدی را قصد نمود. اختلاف و جنگ ماد و لیدی مدت شش سال بطول کشید و بالاخره هنگامیکه صفوف متحاربین آراسته شده کسوف معروف ۲۹ مه سال ۵۸۵ قبل از میلاد واقع شد و طرفین از آن حادثه بیمناک شده آشتی نمودند و در ضمن دختر پادشاه ماد برای گرزوس فرزند الیات مزبور و شاهدخت لیدی برای آستیاگس جد کوروش بزنی مبادله شدند و از این حیث در یک زمان سه پادشاه

با هم خویش و تا اندازه متحد شده بودند تا قیام کوروش که بر همه پیروز گردید و آنها گرزوس و نبوخذ نصر و آسنیا گس بودند. (بعضی از مورخین فقط باین اکتفا کرده که يك شاهدخت عروس ماد شد و يك شاهدخت دیگر عروس لیدی) بعد از صلح و اتحاد مراوده و رفت و آمد مابین پادشاهان جریان داشت در يك ضیافتی که در ماد برای «الیات» بعمل آمد کوروش که در آن زمان کودک و نزد جد خود بود شرکت کرده و نام او در تاریخ و در همان مهمانی صریحاً آمده و با تاریخ هم کاملاً تطبیق میشود زیرا الیات تاسنه ۵۶۱ قبل از میلاد زنده بود باین نحو که یازده سال قبل از تصرف ماد بدست کوروش بود. از آن ضیافت اطلاعاتی بر احوال لیدی و دربار بدست آورده در وقت مفید واقع شد.

«گرزوس» پادشاهی خردمند، دانا، مدبر و سیاستمدار و افزایش خواه بود آنچه را که «ژیژس» بنیادگذار پادشاهی لیدی در آبادی و تمدن آن کشور ناقص گذاشته بود این پادشاه تمدن خواه تکمیل کرد و خود برای مملکت خویش عظمت و تمدنی پیش کشید که در جهان آن زمان مانند نداشت.

لیدی از هر حیث باوج رسید، او علاوه بر عمران حکماء و ادباء و علماء را دوست می داشت، برای آنها آسایش و معاش و خانه و ماهانه ترتیب داده بود. همواره با فلاسفه معاشرت میکرد، آنها از هر جا که می توانستند مهاجرت کرده، ثروت و عنایت او تمتع میکردند. یونانیان از این جهت هم او را دوست می داشتند، ثروت لیدی در آن روزگار با ثروت تمام گیتی برابر بود. او هم شخصاً از حیث دارائی نظیر نداشت^۱ در باره او چنین گفته شده؟

«او دوست دراز دارد، یکی می ربايد و دیگری می بخشد» فزونی ثروت او را مستوحیران کرده بود که جز بنای معابد و افزایش آسایش روحانیون و توسعه فحشاء

۱- پیش از این اشاره شد که مردم خاور زمین او را «قارون» می گفتند.

مقدس و آزادی عامه مردم و تسهیل طرق مواصلات و تأمین کاروانها و ترویج کالاها چه کار دیگری بکند ؟ برای نگهداری آبادی و امن و نظم سپاه منظم ضرورت داشت، بر عده سوارانی که از روزگار پدر وجود بتنسب آنها سعی شده بود افزود . در اسلحه و تجدید آلات حرب و ضرب تفنن و افراط میکرد . بدین سبب هنگامیکه سواران لیدی بشهرهای آباد و بالاخص شهر سارد احاطه میکردند مردم سوداگر یاءلاقه مندان بآسایش و نعمت و امن از دیدن آنها شاد می شدند و تصور می کردند در جهان آن زمان نیروئی نباشد که بتواند با آنها برابر ی کند و چنین هم بود حتی قوای کوروش و اگراو آن کشور را گشود فقط با همت و عزم راسخ و اراده آهنین توانست در آن سرزمین سالاری و سروری کند . شهرت سواران لیدی و هنر آنان رعب در سپاهیان ایران انداخته بود بحدیکه هر گامی که بر می داشتند اشباح آن سواران را بنظر می آوردند . کوروش نیز متوجه بیم و هراس سپاه خود بود می کوشید اضطراب را بیک امید حیات بخش مبدل کند ، از هیچ حيله و وسیله برای تقویت روح سپاه باز نمی ماند . مفتشین هم در اطراف سپاه بکسب اخبار می کوشیدند و هر جا که نکته می شنیدند فوراً گزارش می دادند و کوروش خود شخصاً با سردارانی که آماده تبلیغ بودند برفع نگرانی و تبدیل یاس بامید سعی بلیغ می نمودند . ولی کندی سیر و تاخیر جنبش و پراکندگی سواران برای مرتع و رسیدن اخبار دهشت آور از استعداد عظیم گرزوس و اینکه سواران ممتاز و شجاع او شهرت جهانی دارند و اسلحه آنها که نیزه های دراز و سپرهای محکم و شمشیرهای آبدار و تیز بود باضافه زره های پولادین و کلاه خودهای مطلا یا زرین که در آفتاب تشعشع داشت و وصف آنها همه جا می شد سپاهیان ایران را نگران و پریشان می کرد . کوروش کوشید که بداند منبع تبلیغات چیست و از چه ناحیه اخبار و حشتناک پیایی می رسد دانست که برای این نحو تبلیغ که موجب ضعف روح و زبونی سپاه است مبالغ

هنگفتی از خزانه گرزوس صرف و خرج می شد. جواسیس خود را دعوت کرد و چاره عقیم گذاشتن آن وسایل را اندیشید و سخت مراقبت کرد که جواسیس و مبلغین دشمن را تعقیب و آنها را گرفتار و از آنها اخبار کسب کنند

خواهیم دید که اهتمام کوروش بدین کار چه نتایج خوبی بدست آورد زیرا توانست بزرگترین سرداران گرزوس با قسمتی از گنج آن وعده سپاهیان نزد خود جلب کند بعد خواهد آمد.

کوروش سحرگاه جمعی از دوستان کار آگاه خود را از خواب بیدار و با آنها مشورت نمود که چاره زوال رعب و اضطراب از سپاهیان بالاخص متحدین و مردم بی علاقه که بطمع غارت آمده اند چیست؟ مشاورین هریکی چیزی گفتند و اندکی اندیشه کردند ولی فکر و عقل آنها بجائی نرسید خود کوروش گفت: باید يك حادثه برای سرگرمی و انصراف فکر سپاهیان ایجاد کرد و آن عبارت از دفع اضطراب بـيك جنبش و التهاب و حرکت ناگهانی مقرون بامید پیروزی است. مثل اینکه نیمه شب يك خبر مهم از دشمن رسیده که باتسریع سیروس فرکار او یکسر خواهد شد. منادیان (آجودانها) و جارچیان در اطراف سپاه پراکنده شده. بالحنی دلکش فریاد جنبش عمومی زدند و پیکها که همیشه آماده بودند بچهار جهت دویدند که هر دسته که در هر مرتعی پراکنده شده بحرکت و بسیج عمومی وادار کنند.

فـضا اندك اندك روشن می شد. «آبراداتس» بیدار شده، هنوز سلاح را برنداشته فرمان داد که گردونه ها حرکت کنند. او اغلب شبها خرگاه «پان ته آ» را ترك کرده در پیرامون خیمه کوروش می غنود. هنگامیکه او لباس جنگ را می پوشید و سلاح را بر میداشت دید کوروش سوار اسب سفید معروف خود شده فرمان سرود می داد. این سرود که بسیار معمول و متداول بود برای تهییج و تشجیع سپاه بکار می رفت و برای آن داستانها نقل شده و گزنفون بآن اهتمام میکرد.

شب تاریک بیک بامداد روشن و امیدبخش مبدل شده ، آفتاب که بزرگترین مظهر معبود طبیعت بود اشعه تابناک خود را بر کوه بلند افکند منظره دلنشین کوه و دره و آبشار در روح عموم سپاهیان تاثیر عمیق و روح پرور نمود . آن یاس و رعب و حدیث مخوف دشمن و افسانه نیروی سواران و دلسردی سپاهیان بیک نشاط و آینده حیات بخش مبدل گردید .

جارجیان فرمان سرود را بهمه رسانیده بیکبار تمام افراد سپاه بجوش و خروش آمده ، بترانه پیروزی ترنم نمودند . همهمه و شیهه اسبها نیز بر آن الحان طرب خیز افزود ، فضا پراز نغمه و سرود گردید . گردونه‌ها بگردش افتاده غرش مهیب از صدا و جنبش آنها بر ترانه‌ها غلبه کرد . صدای سم ستوران و چرخ ارابه‌ها و حرکت سواران يك نحو هياهو و غریو بی‌مانندی ایجاد کرد . کوروش به منادیان فرمود سپاهیان پیش بروند و اگر چیزی از آنها بر زمین بماند یادمانده باشد بعد خواهد رسید . از این حیث و از جهت تفقد و مراقبت و تفتیش و نقل و انتقال يك نحو نظم و مواظبت بی‌مانند بعمل می‌آمد . زنان و خانواده سپاهیان هم باری بستند و راه پیش را می‌گرفتند .

سوارانیکه برای مرتع عقب بوده دسته‌دسته رسیده و بانظم حرکت می‌کردند . آنانیکه پیش یادرا اطراف بوده پیوسته در سلك سپاه منتظم می‌شدند . رهنمایان و پیش‌آهنگان و داس‌داران (بمنزله فرایشان که مکان را آماده می‌کنند) پیش‌رفتند . کوروش سپاه را بدو قسمت تقسیم نمود . نخبه سپاه چابک و دلیر را با خود برد . فرماندهی پیش‌آهنگان را (مقدمة الجیش - کشف قولی) « بفرو لانس » و گذار نمود . قسمت دوم سپاه با کندی و تانی و از راه بالنسبه هموار با زنان و ذخایر و خواربار و گله حرکت می‌کردند .

کوروش برود هالس (HALYS) (قزل ایرماق کنونی) رسید . پیش

از این اشاره شد که این رود حد فاصل بین دو کشور لیدی و ماد بود. هنگامیکه گرزوس در آغاز دخول کوروش بماد قصد جنگ را کرد از آن رود عبور و بخاک ایران تجاوز نمود و چون دید کوروش از جنگ تقاعد و تسامح کرده دوباره برگشت و متحدین را مرخص کرد چون کوروش بدان نهر رسید و دید عبور از آن آسان نمی باشد بفکر آن افتاد که مجرای آب را برگرداند ولی بسبب سختی زمین و بودن دره و پست و بلند نتوانست آن فکر را بکار بندد و ناگزیر صنعتگران و مهندسين را خواسته که بعضی از آنها با آبراداتی از آشور آمده بودند بساختن و بستن پلها وادار نمود. مهندسين و کارشناسان بامساعدت سپاهیان و کارگران در اندک زمانی پلهای متعدد و عظیم بنا نمودند. مؤرخین دوام و بقاء آنها را تا مدت چند قرن بعد از کوروش یاد کرده اند و این نخستین بار بود که کوروش بساختن پل و ایجاد راه عبور موفق گردید. توضیح آنکه گرزوس بعد از احداث و ساختن پلها هنگام تجاوز بایران آنها را ویران کرده بود.

پس از مدتی توقف باز سپاه کوروش حرکت کرده داخل کشور عجیب و آباد و پر نعمت لیدی گردید. سیر سپاه تا محلی بنام «لئونتوسفال» (LEONTOCEPHALE) بآسانی انجام گرفت زیرا دشتهای وسیع و راههای هموار و نعمتهای بسیار مساعد و موافق بود. گردونه ها و برجهای متحرك بدون مانع در اندک مدتی رسید.

سپاهیان عقب مانده دسته دسته می رسیدند و هنوز مسافت بسیاری برای تلاقی طرفین مانده بود. در آن دشت يك وضع تازه برای نشاط و امیدواری و تقویت روح سپاهیان پیش آمد و آن عبارت از این بود. برای احتیاط و عادت دادن سپاه بسیر شبانه دستور داده شد که آن شب راههای هموار را طی کنند و آتش افروزی و روشنائی را بهر نحوی که ممکن بود پیش آید بآلایه منع نمودند و حرکت حتی الامکان مقرون بآرامش و سکوت بود مگر غرش گردونه ها که هم دور و هم عقب مانده بودند

با طلوع صبح آتشیهای بسیاری در ناحیه‌های مختلف دشمن دیده شد . اول بیم آن می‌رفت که دشمن در آنجا مرکز گرفته بعد که نزدیک شدند دیدند که حتی يك جانور در پیرامون آتشها نبود و بحال خاموشی و خمود هم می‌رفت . سپاهیان تصور بلکه یقین کردند که دشمن از هیبت و رعب آنها محل خود را ترك کرده و پابفرار برداشته است . هیچ معلوم نشد که علت آن همه آتش افروزی در نقاط بسیار فراخ و گوناگون چه بود بعضی احتمال می‌دادند که آن یکی از تدابیر کوروش برای تقویت روح سپاه بوده و خود در نهان گروهی از پیش‌آهنگان فرستاده که آن آتش را بی‌فروزند و تظاهر بگریز دشمن کنند . آثاری هم بود که فرار دشمن را حکایت می‌نمود .

ایرانیان بیک کشور آباد و حاصلخیز و معتدل رسیدند کوروش از تخریب بلاد و آزار خلق نهی کرد برزگران و مردم ده نشین و گله داران از بیم سطوت فاتحین مهاجرت کرده با شتاب احوال و اثقال و برخی هم گله و انبار خود را ترك کرده می‌گریختند . کوروش فرمود هیچکس يك گیاه از مزارع یا يك جانور از حشم بومیان نرباید و کسی که مرتکب یغما شود بکیفر سخت خواهد رسید . مردم امان یافته از قتل و غارت آسوده شده یگان یگان و دسته دسته باما کن و مزارع و مراتع خود برمی‌گشتند . این رویه یکی از بهترین کارهای خوب کوروش برای فتح آن دیار بکار آمده بود .

گرچه مقصود ما شرح حال کوروش و ذکر تاریخ ایران یا بنیاد شاهنشاهی آن می‌باشد و حتی الامکان از متن نباید بحاشیه پرداخت تا رشته سخن از ما و خوانندگان گسیخته نشود ولی در اینجا با صرف نظر از تعبد و تقلید مورخین که سر رشته را دراز کرده اند ضرورت دارد و لوطی‌طور اجمال وصف لیدی را تکمیل کنیم زیرا لیدی از همین تاریخ که ۵۴۶ قبل از میلاد در عداد ممالك مفتوحه یا پیوسته

ایران بشمار می‌رفت و عظمت پادشاهان که کوروش سر سلسله آنان بود از همان کشور هم تجاوز کرد و همین لیدی که مرکز تمدن و بزرگترین واسطه معاملات و مرکز بازگانی عالم بود که علاوه بر تمدن و عمران مهد فلاسفه و ادبا شده بود واسطه فتح یونان و تسلط جانشینان کوروش گردید پس تا می‌توانیم يك نقطه از آن را روشن و از متابعت مورخین که به بهانه کوروش در وصف آن و بسط بحث اسراف نموده خودداری کنیم . اینك مجملا باید دانست که : گرزوس علاوه بر اینکه يك پادشاه بزرگ و آباد کننده ممالك و موجد نظامات و قوانین و حافظ کاروانهای تجارت بود بفلسفه و ادب و تربیت ادباء می‌کوشید و از این حیث میان یونانیها دارای يك مقام ارجمند بود . (HALPHEN) در کتاب نخستین تمدن بشر گوید : او (بیاس دو برین) و (پتاگوس دومیلتن) و (تالس) و (ازوپ) شعراء بزرگ آن عصر را تشویق و نگهداری میکرد . او توانست بدون جنگ و خونریزی شهرهای مهاجر نشین مانند (ائولید) و (یونی) و (درید) را تصرف و تملك کند . کشور لیدی را از چهار جهت توسعه داد و بدریاهای اطراف رسانید پس از اینکه لیدی خود مغلوب فریثیه بود بر آن غالب گردید . « میزی » « پافلاگوی » « بی تی نی » را تسخیر نمود . شورش یونان را که قصد داشت او را خلع و برادرش را که از مادر یونانی بود بجای او بنشانند بآسانی فرو نشانند . شهرهای معروف را که دارای مردم مغرور و سرسخت بود مانند « افز » و « ملسط » تسخیر نمود .

سراسر « آنا تولی » که امروز کشور ترکیه است تا دریای « اژه » و دریای سیاه و کوهستان « تروس » تحت قدرت و بصورت يك مملکت در آورد (شهر سارد در موقع خود وصف خواهد شد) . هرودت گوید : اقوام و مللی که تحت قدرت و سلطنت او بودند بدین نام و نشان می‌باشند : لیدیها ، فریثیهها ، میزیها ، ماریانندیها ، پافلاگونیها ، تراسیهای تی نی ، و (بی تی نی) کاریها ، یونیها ، دریها ، انولیها ،

یامفیلی‌ها و دیگران بودند. اینها اقوامی بودند که اسلاف گرزوس عاجز از تسخیر آنها بودند. باضافه ملل دیگری که زیر لوای لیدی درآمده و يك مملکت یا ممالك متحده ایجاد نمودند. اینها برای اثبات عظمت فتح کوروش ذکر می‌شود که باچه پادشاه یامللی یا ممالکی جنگ نموده و فائق و پیروز شده بود و سپاهیان او حق داشتند از نام دشمنان و استعداد و ثروت و دلیری آنان بیندیشند. هنگامیکه سپاه ایران در آن کشور پر نعمت و ثروت قدم نهاد و دید که دشمن سست بوده یا بر حسب تمهید کوروش پیشدستی نکرده بفتح و ظفر و کسب غنائیم و تسخیر بلاد امیدوار گردید. در اینجا يك سیاست لشکر داری هم بکار می‌رفت و آن اهتمام شخص کوروش و مشاورین او بآثر تبلیغ بوده که سودا گرانی که برای داد و ستد بمحل سپاه (اردوگاه) می‌رسیدند (اردو بازار) بر حسب تعلیمات غیر مستقیم دستگاه تبلیغی کوروش میان سپاهیان حکایاتی از اوضاع لیدی و شهر سارد نقل و با آب و تاب منتشر و طمع و شهوت سپاهیان تهی دست و برد بار را تحریک میکردند بوصف زنان زیبا و فزونی عده آنان و بودن ثروت و نعمت مبالغه می‌نمودند. داستان آنها هم از حدود صدق و حقیقت تجاوز نمی‌کرد زیرا لیدی دومین کشوری بود بعد از بابل از حیث فحشاء مقدس و فسق رایگان و ابتذال زنان و مبادرت آنان بدعوت مردان مشهور بود. آثار و علایم هم از اول ورود سپاه بکشورها پدید آمده و آن خوف و رعب از سواران لیدی بطمع و شهوت و انتظار لذت تبدیل شد خصوصاً بعد از اینکه سپاهیان و بازرگانش پاریسیان شراب را بجای آب نوشیدند و گوشت گوارا را خورش خود نمودند باضافه زیتون و انجیر و میوه‌های خشك و تازه دیگر.

گرزوس با طمع و اندوختن گنجهای فزون از حد و حصر بخیر خواهی و بشردوستی و نجابت و عنوهمت معروف و مشهور بود. او حتی الامکان از جنگ پرهیز می‌کرد ولی جنگ کوروش خواه و ناخواه باو تحمیل گردید زیرا او فریب روحانیون

و غیب گویان را خورد و هستی خود و کشور نیاگان را برایگان داد. کوروش نیز از آن جنگ که معلوم نبود عاقبت آن چه خواهد بود احتراز می کرد و رسل و نمایندگان همواره میان طرفین در حال سفارت و رفت و آمد و اصلاح ذات البین بودند ولی قضا و قدر در انتظار بزرگواری و شاهنشاهی کوروش بود. زیرا کوروش نه تنها برای تسخیر لیدی آفریده شده بلکه برای سراسر گیتی ولی عمر او باندازه همت او نبود ،

آن مرد دانشمند بشردوست که گرزوس نام داشت. می کوشید که ملل و ممالک را بدون جنگ تسخیر کند. هر دوت یک جمله زیبا در وصف او گفته که نقل می شود: گرزوس ، آن مرد زبردست بشردوست ملل آسیای صغری را بدون جنگ با ثروت و سیاست بمتابعت خود و اتحاد لیدی کشید.

برق سرنیزه و رعد نبرد در کار نبود. باران سیم و زر بود که بآنها حیات تازه بخشید . دود حریق و دست درازی بمال و جان مردم با خشونت و عنف و زور و غرور در کار نبود. آنها که همواره غریق لجه خون یا دردود آتش فاتحین مدفون بودند با همت آن نوع دوست و سیاستمدار از بلیه و آزار لشکر غدار عدو نجات یافته بیک زندگی آزاد و نعمت فراوان و ثروت غیر محدود تمتع نمودند. هر جا که شمشیر باید کار کند او تیغ را کنار انداخته سیم و زر را ریخت تا متمر دین را مطیع خود ساخت. یونانیان او را بحد پرستش می ستودند. « (باختصار نقل شد).

همان ملل و اقوامی که زیر سایه آن پادشاه سیاستمدار مردم دار و خردمند بنعمت امن و نظم و ثروت و آسایش تمتع میکردند بعد از اینکه آنها یک نحو رعب در قلوب سپاهیان کوروش انداخته بودند خود مرعوب و بیمناک و مضطرب شده نزول یک بلای غیر قابل دفع احساس می کردند، علاوه بر استعداد برای جنگ و دفاع باید یک وسیله دیگری بکار برند که بعقیده آنها بزرگترین قوه مدبره بود و آن توسل بمعابد

و کاهنان و غیب‌گویان و طلسم‌نگاران بود: پادشاه آنها با همان صفاتی که مقرون بدانش و صفات بیشتر از همه بآن وسایل تشبث می‌کرد. بزرگترین چاره دفع خطر منحصر بمعابد و خدایان و خدام آنان دانست بهمان اندازه که ثروت برای تجهیز سپاه اتفاق می‌کرد وقف و نذر روحانیون کرد و بیشتر از هر قوه بآن اوهام و خرافات توسل و اعتماد نمود. مردم هم با واقتدا می‌کردند یا خود او بآنها تاسی می‌نمود و جادوگران هم بازار گرمی یافته کالای آنها رواج و رونق گرفت. این نکته هم دانسته شود که یکی از امتعه لیدی که مانند سیل از مصر وارد میشد طلسم و

الواح جادو بود!

در لیدی و بالاخص شهر سارد و شهرهای بزرگ معابد بسیار باشکوه و مزین و پراز ثروت و زیب و زر و زیور بود و این دلیل اهتمام و فزونی اعتقاد و اعتماد بر اوهام بود بحدی که امتعه سحر شهر بشهر حمل می‌شد و مانند تقایس و جواهر در معرض داد و ستد نهاده می‌شد. مردم لیدی از فقدان نعمت سخت نگران بودند، می‌ترسیدند اوضاع هول انگیز و محنت بار «سی‌مری» تجدید شود زیرا هنوز پیران آنها غارت و قتل و تخریب و هلاک عمومی و وحش مهاجمین را برای اولاد و احفاد خود نقل می‌کردند و داستانهای جزع آور و افسانه‌های رقت‌بار را حکایت و مبالغه در قساوت متجاوزین می‌نمودند. سپاه کوروش در کشور لیدی مستقر و اخبار دروغ و راست در سراسر کشور منتشر گردید. مردم که عادت بر فاه و امان کرده از هجوم آن قوم جدید که وقتی هم از ماد زیر لوای پادشاه قبلی (هوخستر- استیاگس) آمده و مرتکب فجایع بسیار شده بودند بسیار بیمناک و مضطرب شده بودند غافل از این بودند که اگر سایه گرزوس از سر آنها پیچیده شد سایه بهتری بر سر آنها خواهد بود و آن ظل را فت کوروش بود. کوروش پیش از جنگ در مدتی که بوسایل صلح و سلم توسل می‌کرد و در تاخیر نبرد يك رويه بی‌مانند اتخاذ کرده

بود يك سپاه غير مرئی عظيم و فاتح و معتبر و مفيد تجهيز كرد كه بجای کارزار مردم دار می باشد . آن سپاه كه مخلوق عقل و شرف و فطرت نيك بود سياست شخص خود او بود كه با تمهيد و تبليغ و خرد و اندیشه بكار برده می شد . آن سياست پيش از جنگ فاتح شده بود و از همان زمانيكه گردونه ها در مرز نشاط آور لیدی گرديد و غرش آنها يك نحو رعب و خوف در قلوب مردم ايجاد كرد كوروش سياست رافت و ارفاق و عدالت و عدم تجاوز بمال و جان و ناموس مردم را بنحو اكمل بكار برد . مردمی كه ناگزير پا بگريز برداشته بودند چون بر عدالت و رافت كوروش و نظم و انضباط سپاه آگاه شدند بمنازل خود برگشته بمحل خواربار فروشی و كالا پرداختند و از آن حيث هم سود برده و هم بآسایش و امن تمنع کرده و در همه جا آغاز بتبليغ برای سپاه كوروش يامهمان ناخوانده نمودند . تبليغات آنها كه اهل محل و شاهد صادق بودند در تمام اقوام دور و نزديك تأثير عميق نمود . سياست كوروش كه مقرون بجوانمردی و مردم - داری بود قبل از جنگ بزرگ يك فتح بزرگ رسنگار شد . ولی باز مردم از شدت ترس بمعابد و بتهای بی حس توسل می كردند .

يکی از آثار تمدن لیدی يا موجد آن تمدن كه كرزوس باشد ضرب سكه بود ، مورخين بر اين اجماع و اتفاق کرده كه او نخستين کسی بود كه مسكوك را ايجاد نمود . اين اقدام در تاريخ تمدن بشر معروف و افتخار آن برای لیدی محفوظ می باشد .

سه مرد تاريخ، استرابون، الين ، وافور معتقد هستند كه « فيدون » پادشاه « آرگوس » در جزيره « اژين » نخستين کسی بود كه سكه را زد . اين مبحث خارج از موضوع داست . شكی نيست كرزوس بضر بسيم و زر اقدام نمود . گزنهون و هرودوت هم عقیده ديگران را تائيد می كنند . پيش از آن معاملات

باسنجش سیم‌وزر و فلزات دیگر که مانند تخم مرغ بود انجام می‌گرفت .

در این عصر که ما خواننده زیست می‌کنیم مسکو کی در پیرامون ویرانه سارد که وقتی عروس دنیا بود بدست آمده که صورت شیر « سیبل » (CYBELE) الهه بزرگ آسیای صغری بر آن نقش شده ، بعقیده هرودوت این همان شیر یا خداوند قهاریکه حافظ شهر سارد بود او همیشه گرداگرد شهر (پایخت) می‌گشت که از هیبت و قدرت و مشیئت او کسی نتواند بدان شهر تجاوز کند . هنگامیکه کوروش شهر را گشود آن شیر یا آن خدای قدیر کجا بود .

سراسر کشور لیدی هم بطلمسهای گوناگون احاطه و مصون بود که اگر تاریخ و قهرمان بت‌شکن آن طلسم را شکست . کوروش بود که اگر خواننده یاد دارد کمبوجیه هنگام وداع باوپند داده گفت :

« بغیب گویان و جادوگران اعتماد مکن ، هرگز آنرا نزد خود راه مده » .
 اوباهمین اعتقاد که وجدان او از هر حیث آسوده کرده در قبال کرزوس که باو هام و خرافات توسل می‌کرد ظاهر شد و دنیوی حق و باطل بهم آویختند حق بر باطل غلبه کرد و باطل السحر بکار آمد . کوروش یکتاپرست بر بت پرستان و خدایان باطل غلبه نمود .

لیدی در قرن هفتم قبل از میلاد نسبت به بلاد امتیاز و تفوق داشت . حرفه و فن و در بیشتر آسیای صغری بیشتر و بهتر از یونان و هنرمندان و استادان از حیث مهارت و صنعت از دیگران بودند . در آن عصر مورخی بنام گزنفون هم بوده که در زمان کرزوس پدر او « الیات » می‌زیست و او غیر از گزنفون شهر که تقریباً يك قرن و نیم بعد از او بود . مورخ لیدی حقایقی راجع بآن کشور و صنعت و هنر نوشته که می‌توان از آنها اطلاعات سودمند بدست آورد (از آن اقتباس نمودیم) .

هرودوت هم بدین نحو اطلاعات او را تأیید کرده که : آکادامی‌ها و مراکز

علمی و ادبی در لیدی، تأسیس و شهرها با انواع هنر تزیین و کاروانسراها و بنادر با تبادل کالا رونق گرفته و کشتی‌ها از سواحل دور و نزدیک لنگر انداخته و ثروت عالم در آن سرزمین جمع شده و بازار گانان از هر ملت و بلادی قصد آن سامان را کرده و بازار داد و ستد و صدور و ورود رونق گرفته و بزرگترین وسیله تسهیل معاملات مسکوکات گرزوس بود. فلاسفه، علماء، ادباء حجاران، معماران، نقاشان، صنعتگران و هنرمندان دیگر بسبب جنبش اقتصادی همه توانگر شده بودند. لیدی ماده معنی ادبا و محط رحال رجال عالم شده بود.

عظمت و شهرت سواران دلیر لیدی، فقط با خیال باقی مانده بود و همان خیال ملل دیگر را مرعوب کرده و سپاهیان ایران دچار همان توهم شده که بعد زود زایل گردید. چون در زمان صلح و سلم سپاهیان لیدی بتن آسانی و تنعم و آسایش عادت کرده بودند با همان شدت و حرارتی که کالاهای مختلف میان تجارت‌بادل می‌شد میان سواران هنرمند لیدی يك نحو تبادل معنوی بکار می‌رفت. آنها تهو و دلیری را از دست می‌دادند و لذت و شهوترانی را می‌گرفتند. زمان آزمایش نزدیک بود و نبوغ کوروش در عالم پیش‌بینی که آنها مغلوب خواهند شد محقق گردید. لیدی‌ها ورزیده و شجاع در میدان جنگ قبل از مصریها جا تهی کردند آنها پا بفرار برداشتند و عار را گذاشتند.

برای اثبات این عقیده يك شاهد تاریخی از خود لیدی آورده وضع آن زمان را نمایان می‌کنیم:

پس از دخول قوای کوروش بکشور لیدی و شدت اضطراب عمومی گرزوس بتشکیل اتحادیه اقوام مجاور و طلب مزید مدد از متحدین و افزایش سپاهیان خود سخت کوشید و دیوانه‌وار با حضار جنگ اوران از هر گوشه و کنار پرداخت یکی از

بزرگان لیدی که بخرمندی و دور اندیشی مشهور و مورد اعتماد کامل گرزوس و مردم بود نزد او رفت و عقاید خود را صریحاً اظهار کرده چنین گفت :

«ای پادشاه تو خود را آماده جنگ با مردمی کرده که شلوار پرچین بپا - دارند و پوشاک آنها چرم و خوراکیشان ناگوار و کم می باشد . آنها برای سد رمق قادر بر سیر کردن شکم نمی باشند زیرا آنچه را که بدست می آورند کافی نیست . آنها بجای شراب از آب سیراب می شوند . زمین آنها کم حاصل و سنگلاخ است . از نعم طبیعت محروم و از لذت بی نصیب می باشند . اگر جنگی که میخواهی بر پا کنی بزیان آنها و سود تو پایان یابد از آنها و کشور دور و بایر آنها چیزی عاید تو نخواهد شد و اگر آنها پیروز و فاتح شوند و با انواع نعم تمتع کنند و لذت و آسایش و رفاه و مال و منال بچشند هر گز سرزمین ما را رها نخواهند کرد . آنگاه وضع لیدی معکوس خواهد شد . آنها زبردست و سرور و ما بنده خواهیم بود .

من از خدایان با ضراعت این عنایت را میخواهم که پاریسیان را از جنگ باز دارند و گرزوس با تقدیم هدایا با آنها صلح کند و کار او مانند همیشه با تدبیر رفتار و نثارسیم و زراصلاح شود و مردم این کشور آسوده بمانند .

گرزوس پس از تأمل گفت : «آری چنین باید باشد . کوروش هم همیشه دم از آشتی می زند ؛ سفراء هم همین را میگویند تو مگر نگفتی که خدایان بما توجه و عنایت کنند؟ همان خدایان که گرزوس را شاه کرده و بلیدی آسایش و رفاه بخشیده اند خواهان جنگ و ستیز می باشند آنها بمن وعده ظفر داده اند .

من هرگز از اراده خدایان تخلف نمی کنم ، نمایندگان منی که بمعابد و نزد کاهنان و غیب گویان فرستاده ام همه با لزوم جنگ و حصول ظفر برگشته اند . (بعد خبر معابد ذکر خواهد شد) . من تا کنون هر چه کردم با مر خدایان کردم.

جواسیس کوروش پیاپی خبر تجهیز سپاه و رسیدن مدد و تکمیل عده مصریان و ورود اقوام اطراف و رفتن سرداران برای دعوت متحدین و اجیر کردن جنك آوران را می رسانیدند و در آن هنگام از مردم لیدی و بومیان که با سپاه ارتباط و معامله داشتند عده برای تجسس استخدام کرد و مزد خوب و پاداش می داد و روز بروز بر اطلاع او بر اوضاع افزوده می شد . چون وقت را مقتضی دانست و از اقامت سپاه هم احساس سستی کرد فرمود سپاه با حال احتیاط و آماده باش پیش برود . قبل از حرکت باز شورای جنگی تشکیل شد ، این بار بیشتر برای انتخاب و اختیار میدان جنگ بسیار بحث شد و بالاخره تصمیم گرفته شد که از دشت بکوهستان صعب العبور منتقل شوند . در آن مدت که بقصد استراحت اقامت کرده بودند قسمت دوم سپاه که بکندی از راه هموار و طریق کاروان سیر می کرد بآنها ملحق گردید . زنان و امتعه و ذخایر هم تماماً رسید . چندارابه سنگین و برج متحرك عقب مانده بود فرمود ارتباط نگهبانان و محافظین بار و بنه و مفتشین و عقب داران کاملاً رعایت شود . پیوسته دسته های چایك سواران در اطراف سپاه و عقب ماندگان در حال رفت و آمد بودند . اندك حادثه که رخ می داد بدان اهتمام می کردند . دیده بانان از چهار جهت پراکنده شده هر چه می دیدند بوسیله پيك اطلاع می دادند . با همان نظم و ترتیب مثل وقت جنك صفوف آراسته می شد و در تنگناهای گان یگان با احتیاط پیش می رفتند و در تمام ارتفاعات مراقبین و محافظین مستقر شده و سنگر گرفته مبادا واقعه غیر منتظره رخ بدهد .

در آن هنگام سیر و سفر دوام داشت و برای تناول طعام هیچ يك از سپاهیان نشست فقط در هر چند مدتی لشکریان بنوبت در عرض راه می نشستند و بر می خاستند و سواران هم باز بنوبت پیاده و بار سوار می شدند . سخت ترین مواقع سوق الجیش

کوروش همان وقت بود زیرا احتمال خطر می‌رفت و کوهستان بلند پیش بود که باید بر آن صعود کنند . قبل از وصول سپاه پیش‌آهنگان و داس داران و کوه نوردان بر آن محل رفته و از عدم خطر مطمئن شده سیر سپاه دوام داشت .

شب رسید ، اندکی باران با اندازه که زمین را ترك كند و مانع گرد و غبار شود بارید ، کوروش آنرا بقال نيك تلقی کرد و از هراتفاق طبیعی يك نحو استفاده می نمود و بتفع سپاهیان تعبیر می کرد . چون بدره هار رسیدند ، سپاه را تا اندازه خسته دید ، افق را هم ابر خفیف گرفته ولی در حال پرا كندگی بود . خود که براسب سوار بوده ، تمام دسته هارا تفقد می کرد ، بنخستین دسته از سپاهیان دلیر رسید ، آنها که اورا دیدند نشاطی یافته ، گام هارا تند تر برداشتند ، چون راه بالا سخت و آنها هم خسته بودند ، بالطبع صدای نفس و همهمه می رسید ، برای تشویق و تشجیع سپاهیان فرمود سرود را بخوانند خصوصاً بعد از اینکه دانست قله کوه ازاد بزودی می توان کوهستان را که مطمح نظر مشاورین بود تصرف و اشغال کنند .

از آنجا برگشته ، بدره های دیگر یادامنه های سهل و قابل صعود رفت و سپاهیان را که با حال آماده باش پرا كنده شده بودند بادامه سیر و صعود و خواندن سرود تشویق نمود . شب از نیمه گذشت ، نزدیک سحر بود ، هنوز برف زمستان بر قلل جبال خیمه سفید زده بود . ابر پرا كنده و آسمان صاف و شفاف گردید ، ماه هم دالع و پر توافكن بود . منظره بسیار زیبا از سفیدی برف و نور قمر پدید آمده پیروزی و صلح لیدی را نوید می داد . کوروش که جابجا می ایستاد و برای تشجیع جنگجویان سخن می راند از منظر روان پرور و رستگاری در صعود و اشغال سنگر بسیار خشنود بود که گفت : یاران . من فتح لیدی را مانند این ماه روشن

و نمایان می بینم . این خستگی هم يك خستگی دیگر بدنبال خواهد داشت و در روز نبرد پایان خواهد رسید ، همانطور که شما این کوه را نور دیدید ، جنگ را هم طی کرده خاتمه خواهید داد . آنگاه نعمت و ثروت و لذت لیدیها که مردم حق ناشناس و کافر نعمت هستند بهره شما خواهد بود ، آنچه را که از لیدی عقب گذاشتیم ملك ماشده و آنچه را که بعد از این کوه می بینیم باز ملك ما خواهد بود .»

سپاهیان دسته دسته می رسیدند . آنانیکه سخت خسته بودند اندك مدتی بر برف نشسته بعد سرازیر می شدند . سحرگاه بود که کوروش فرمود آتش در همه جابرا فروزند تا هم سپاهیان اندکی گرم شوند و هم شعله نیران دشمن را مرعوب کند و هم بداند که ما بر کشور او مسلط شده ایم . فوراً آتش در قله کوه و هر محل مرتفع افروخته شد . مقدمه الجیش و داس داران (بمنزله فراشان) از کوه بدامان آن رفته جای آسایش سپاهیان و زنان را آماده می کردند .

شعله و دود بفضا صعود می نمود و سپاه در حال نزول بود . با طلوع صبح اغلب سپاهیان به محل امان رسیدند . فرمان آزادی و آسایش داده شد ولی دسته های نگهبان و مراقبین و سواران چابك بحال حراست و آماده باش با نوبت مواظب بودند . کوهستانی را که سپاه بدون مانع و رادع تصرف نمود « تروس » نام داشت . دره های « هالیس » و کوهستان محل و شهر کنونی سیواس را عقب گذاشته و قسمتی از لیدی را بدون جنگ و بآسانی تصرف و اشغال نمودند .

چون کوروش ابتکار کارزار را در دست داشت و با تامین آزادی و سلامت قادر بر انتقال بهر نقطه و میدانی که میخواست شده بود . باز با مراجعه بمشاور طبیعی خود که فطرت پاك و وجدان او بود برای پرهیز از جنگ و خونریزی سفیر و نماینده نزد کرزروس فرستاد .

سفراء کوروش بالباس ساده بدون تکلف در بار با شکوه گرزوس را قصد نمودند. ارسال سفراء خود نیز يك نحو سیاستی بود که مردم تن پرور و آسایش خواه لیدی متوجه آن بودند و همه از جنگ تحمیلی تنفر داشتند. گرزوس برای پذیرائی سفراء تکلفات بسیار بکاربرد و سواران لیدی و سپاهیان متحد خصوصاً مصریان را در میدانی که عمداً عبور آنها را از آن منظور داشت بیک نحو مهیب ترتیب داد.

هنگامیکه نمایندگان از آن میدان می گذشتند هنرنمایی سواران آغاز و صفوف هماوران آراسته و گردونه های کوه پیکر بگردش افتاده و اسلحه سنگین دیگر در معرض نمایش گذاشته شد، سفراء با متانت و وقار از انظار گذشتند و اندک توجهی بآن تظاهر نکردند. مراقبین بگرزوس خبر عدم اعتناء آنها را دادند، چون رسولان رسیدند آداب ساده قوم خود را بدون تصنع بجا آورده و در جائیکه برای آنها معین کرده بودند نشستند. آنجا بالنسبه حقیر و مادون شأن آنها بود ولی هیچ اکراهی در آنها ناثیر نکرد. مقدم نمایندگان گفت: کوروش از این ورود مقصودی جز استقرار صلح و عقد اتحاد ندارد. گرزوس از جنگ و غارت و قتل نفوس و ویرانی پرهیزد و با کوروش متحد شود. او قصد ندارد که کشور لیدی را تملك یا پادشاه را عزل کند. ثروت و نعمت لیدی یا گنجهای گرزوس طمع ندارد. فقط می خواهد شاه اعتراف کند که دست نشاندۀ کوروش است این اعتراف و تسلیم را هم باید با سوگند تأیید و تأکید کند. آنگاه ما از همان راهی که آمدیم بر خواهیم گشت.

گرزوس گفت: من دست نشاندۀ کوروش نخواهم بود. او خواه و ناخواه بر می گردد و همه چیز را برای اهل خود می گذارد، خدایانی که ثروت و تمدن و نعمت و هنر و علم و ادب را بآنها دادند و گرسنگی و خستگی و بلاد خشک و بیابان پر خار و کوه

پرمار را بهره شما نمودند حفظ این مواهب را بر عهده گرفته اند. من هرگز بدون امر خدایان کاری انجام نمی دهم، با آنها مشورت کرده و هاتف بمن گفت: این جنگ بسود تو که خادم خدایان هستی و بزبان کوروش که منکر خدایان می باشد پایان خواهد یافت، من ثروت دارم که قسمتی از آن را وقف معابد کرده و قسمت دیگری را صرف سپاه می کنم. بکورش بگوئید از همان راه که بدون آسیب آمده باز بدون آسیب برگردد آنگاه ما متحد و دوست خواهیم بود.

یکی از نمایندگان گفت: آیا چاره دیگری نداری که بخونریزی نکشد و شهرها را ویران و گنجها را تباہ نکند؟

گرسوس از این کلمه بهیجان آمده گفت: مردم پارس برده و بنده ماد بوده، لیدی هرگز تابع بیگانه نشده بود. من زاده پادشاهان بزرگ و آباد کننده کشور بزرگ هستم. نیروی عظیم و کامل السلاح ما، سواران چابک و دلیر لیدی، متحدین و جنگ آوران شجاع هرگز قابل مقایسه با قوم ضعیف و گرسنه شما نمی باشند. از حیث عده و عدد فزونی بی حد داریم.

از این گذشته ما بخدایان خود که موجد عظمت لیدی و حامی آن می باشند ایمان داریم خدایان جنگ ما را پایان می دهند.

چون مذاکرات سودی نداشت سفراء از همان میدان عبور کرده در آن هنگام حال تجسس برای آنها عارض شد برخلاف وقت ورود خوب نگاه کردند و خوب تامل و توقف نمودند و مراقبین و حارسین هم معاینه آنها را مغتنم شمرده تصور میکردند يك نحو تهدید برای طرد سپاه بدون جنگ خواهد بود. نمایندگان چون تحقیق و تجسس را آسان دیدند پیاده شده مدتی احوال و اوضاع و هنر نمائی سواران و طرز راندن ارا به ها و شکل و وضع آنها را خوب دیده و سنجیده ارمغان خوبی برای کوروش بردند.

بسیاری از مردم آرام و سوداگران و غربامتدرجاً پشت جبهه کوروش منتقل
 و در پناه سپاه متصرف واقع شدند و باز از این حیث و هر جهت دیگر تبلیغات گوناگون
 بعمل آمد و محیط ایرانیان و بلادی که در تصرف آنان بود مرکز امان گردید و
 این نخستین رویه مردم‌داری و سیاستمداری کوروش در کشور خصم و محارب بود
 این بماند تا تسلیم بزرگترین سردار لیدی بیاید که نتیجه همین حسن تدبیر و شهرت
 نیک کوروش بود.

تأثیر جادو گران و غیب گویان

طبیعت بهر ملتی که نعمتی بخشد یا بهر کشوری که آبادی و ثروت بدهد بهمان اندازه خرافات و اوهام تحمیل میکند زیرا بشر از فرط تنعم و فزونی آسایش بفکر اوهام می پردازند .

پیش از این ثروت و نعمت مردم لیدی را مجملا وصف نمودیم و چون امن و آسایش و رفاه در آن سرزمین بهمت پادشاه ایجاد و تامین شده بود فلاسفه و علماء از هر طرف بدان کشور مهاجرت و اقامت نمودند. توانگران هم در صرف دارائی خود تغنن کرده قسمت عمده آنرا در راه دین که در آن زمان بر همه کس و همه چیز چیره شده بود بذل و خرج می نمودند. کاهنان و نگهبانان معبد و جادو گران و غیب گویان که همواره مردم تن پرور آسایش خواه و جاه پرست بودند بر تمام طبقات غلبه داشتند و بانواع لذات هم تمتع می کردند بالاخص زنان زیبا که تسخیر آنان يك نحو عبادت و تقرب بدرگاه خدايان محسوب می شد . مردم نادان که مست ثروت و غرور بودند هنگام آسایش بآنها توسل می کردند. تا چهره رسد بوقت پریشانی و اضطراب آنها هم در فن خود که تسخیر عوام و استثمار آنان بود انواع وسایل و حیل را بکار می بردند

و چون هجوم ایرانیان و تسلط کوروش يك حادثه هول انگیز بود و روحانیون بیشتر مورد احتیاج و اعتماد و پرستش واقع شدند و بالطبع انسان که ناامید یا پیریشان شود بيك مبدءاً توجه می کند و در آن زمان مبادی عبادت و پرستش خدایان گوناگون بوده و قوای طبیعت هم مابین آنها تقسیم شده بود که هر یکی خدای يك نوع بوده ولی مجموع آنها در مقدرات و سرنوشت بعقیده مردم شريك و قادر و فاعل مایشاء بودند و رب الارباب (خدای خداوندان) هم داشتند .

ورود رعب آور کوروش و اشغال جبال لیدی و تسلط بر اوضاع و گرفتن ابتکار جنگ و اضطراب نوع مردم و جنبش سپاه و پریشانی بازرگانان موجب شدت نگرانی گردیده و مردم جز توسل بمعابد و اولیاء آنها علاج و چاره نداشتند و بدتر از همه شخص پادشاه بود که بیشتر بخدایانی که مخلوق و مصنوع او بوده و کاهنانی که خود پرورش داده و ضامن معیشت و رفاه آنها بود پناه می برد و هر جا که معبدی بود یا کاهن و غیب گوئی شهرت داشت در خارج و داخل کشور ، بزرگ و خرد توسل و تضرع میکرد و هدایا و تحف و نذر و نیاز می فرستاد . از يك طرف سپاهیان ممالك مختلفه با کشتی ها یا از راه خشکی وارد می شدند و حرکت و تکاپوی آنها جلب توجه میکرد و از طرف دیگر نمایندگان شاه با اموال و ائصال رهسپار معابد میشدند و بیشتر حرکت و تظاهر آنها در نفوس مردم ایجاد خوف و هراس میکرد که خود نیز بر تضرع و التماس بدرگاه خدایان می افزودند .

در اینجا بيك داستان که خود در صحت و زمان آن شك داریم از قول هرودت نقل می کنیم که مقدمه او هام باشد (کتاب اول بند ۳۰-۴۶) .

هنگامیکه عظمت گرزوس با وج رسید و شهرتی در نگهداری فلاسفه پیدا کرده بود سلان (SOLON) قانون گذار مشهور یونان که بمصر و آسیای صغری سیاحت

کرده بود بمهمانی پادشاه وارد شهر سار دشد^۱.

گروزوس گنجها و نقایس و انواع ذخایر و اسباب تجمل را در معرض معاینه او گذاشت و خود در هر موردی خود نمائی و تفاخر میکرد و شرح تحصیل آنها را میداد پس از مشاهده انواع اسباب و اموال بر خوان طعام نشسته آغاز سخن نمودند. گروزوس بانهایت عجب و خود پسندی پس از ستایش پرسید:

«از خرد و علم و تجربه و سیاحتی که با طراف جهان کرده ای داستانها شنیده ام میخواهم بپرسم مایه خوشبختی چیست و کدام شخص از همه نیکبختراست؟»
گروزوس پس از اینکه وسایل و موجبات سعادت خود را در معرض مشاهده او گذاشته و او را بر خوان نعمت خود نشانده انتظار داشت که بگوید: از همه خوشبختتر توهستی. «سلن» خود را در پیچ و خم افکند و گفت: در آتن شخصی را می شناختم که از همه کس خوشبختتر بود. نام او «تل»! نامبرده دارای فرزندان نجیب و مؤدب بود. آن قدر زیست که نواده های خود را هم دید و عاقبت با نام نیک و شرف ملی زندگانی را بدرود گفت او هنگام دفاع از آتن کشته شد، مردم حق شناس و وفادار آتن نعش او را خوب تشییع و در محل قتل دفن نمودند. (بخرج دولت یونان).

گروزوس از شنیدن آن حکایت روتوش کرد و دوباره پرسید. «دیگر چه کسی از همه نیکبختراست؟» (باز هم انتظار داشت که لا اقل دومین شخص او باشد): «سلن» دوباره ادر اهل «آرگیو» می شناختم. «کله ایس» و «بی تن» نام داشتند. هنگامیکه دو گاو ارا به مادر را تا معبد ربه النوع «هرا» کشیدند. مردم آن دو برادر را

(۱) علت تردید در صحت این حکایت تفاوت تاریخ سلن با گروزوس است که بیست سال مقدم و مؤخر بوده و چون این داستان با تاریخ ایران ارتباط کامل دارد بنقل آن با اشاره بشک و ریب اقدام نمودیم و بعد علت ارتباط ذکر خواهد شد.

ستودند . مادر آنها از همان ربه النوع دو فرزند را خواست ، آنها طعام را تناول کرده در همان معبد بخواب عمیق فرورفته و دیگر بیدار نشدند . اهالی «آرگیو» مجسمه آن دو پیرا را ساخته بمعبد «دلف» تقدیم نمودند .

گرسوس از روی خود پسندی گفت : ای مرد آتنی ! تو مرا و اسباب سعادت و نعمت مرا بهیچ هم نشمردی ، از آن نیک بختیکه باشخاص عادی غیر قابل ذکر اختصاص دادی برای من با این ثروت و جاه و شکوه اندک بهره و نصیب قائل نشدی سبب چیست ؛

«سلن» گفت : «من می دانم خدایان بخیل هستند ! انسان درزندگانی باچه مصائب و محنی باید روبرو شود . چه بلیات جانکاهی را تحمل کند ، حد عمر وزندگانی انسانی را هفتاد سال می دانم . در این مدت هر روز يك نحو زندگانی غیر از دیروز پیش می آید .

بنابر این انسان همواره در معرض خطر و دستخوش حوادث گوناگون است از آینده و پیش آمدها خبر ندارد . تو اکنون ثروت روز افزون داری ، با تمول بی حد و با قدرت و تسلط بر مردم سلطنت میکنی . آتیه را نمی توانی تضمین و سعادت کنونی را تامین کنی . وقتی می توانم ترا نیکبخت بدانم که نعمت تو زایل نشده وزندگانی را با همین توانگری و خوشی بپایان رسانیده باشی . شخص متمول نسبت بانسان تهی دست امتیازی ندارد ، زیرا ثروتمند بیش از آنچه می خورد و مینوشد بهره مند نمی شود . فقیران روزانها را می خورد و زیست میکند ، توانگر هم انواع خوراکیها را می خورد و زندگانی میکند ، هر يك از این دو اگر عمر خود را بدون مصیبت و نکبت که نعمت را دگرگون کند بسر برند خوشبخت محسوب میشوند . واگر متمول مقتدر دچار بلیات گوناگون شود و آسایش و رفاه را بدرود گوید او بدبخت است و بالعکس درویش اگر روزگار خود را بهمان حال و منوال بگذراند

واژ مصائب مصون و عمر خود را با آرامش و سکون پایان رساند نیکبخت و آسوده محسوب می‌شود. تو از آینده خود چه خبر داری که چه حوادثی برای تو نهفته که در روز سختی بآنها دچار شوی ؟ »

توانگر تا نمرده است و تا نعمت او سلب نشده سعادت‌مند نیست ، جمع همه چیز برای يك انسان امکان ندارد . چنانکه در يك کشور همه چیز جمع نمی‌شود و هیچ مملکتی از مملکت دیگر بی نیاز نمی باشد . کسی نیست که دارای همه چیز و از دیگران بی نیاز باشد. خوشبخت کسی می باشد که با نعمت زندگی کرده و حال او دگرگون نگشته باشد باید بآخر هر کاری نگاه کرد. آینده برای همه تارياک است. بسا کسانی هستند که خدایان در سعادت را بروی آنان گشودند و بعد هر چه دادند ربودند، خدایان بآنها نعمت و سعادت دادند و بعد آنهارا تیره بخت و خوار نمودند . «

گرزوس از سخن «سلن» دلتنگ بلکه خشمناک شد و او را دور کرد . او را احمق و یاوه گو دانست . او نمی توانست قدر نعمت و عظمت و لذت قدرت را بداند سلن از گرزوس دور شد ولی دیر نشد که یگانه فرزند، ولیعهد و وارث تاج و تخت او کشته شد و بالاخره دچار هجوم کوروش گردید. او هنگامیکه گرفتار و ننگون بخت شده بود همی گفت : «سلن» ، «سلن» کجائی ؟ تو راست گفتی و من نادان بودم . «هردوت این داستان را مفصلاً نگاشته و شاخ و برگ هم بر آن گذاشته ولی مسلم شده که «سلن» بسارد نرفته و بیست سال هم زمان او با گرزوس اختلاف داشته و مورخین دیگر هم بتکلف از هرودت دفاع کرده که شاید فیلسوف دیگری بجای مقنن یونانی بوده و برای ما و خوانندگان بحث در این داستان سودی ندارد و فقط این جمله که ارتباط با تاریخ کوروش داشته نقل شده است) .

این مقدمهٔ توسل گرزوس بافکار فلاسفه یا غیب گویان است ولی همبر

داستان عکس رویه گرزوس را ثابت و نمایان میکند زیرا اگر تمام توسلات او از این قبیل بوده هر گز دچار انواع بلیات نمی شد و پیشنهاد صلح کوروش را قبول میکرد ولی او حقایق را از حکماء نمی پذیرفت و مجازات را از کاهنان قبول می کرد و بیشتر بتملق کاذب و فریب چاپلوسان توجه داشت و گر نه پند «ساندانیس» خردمند و مآل اندیش و مجرب و سیاستمدار را بکار می بست که او گفت: با کوروش و قوم سرسخت پارس که بلباس خشن و خوراک بد، عادت کرده و دردشواری و ناهمواری پایدار و بردبار هستند آشتی کن و کشور آباد لیدی را پامال پارسیان گرسنه و دلیر مکن که عاقبت خوبی نخواهی داشت. آنها اگر بر ما مسلط شدند دیگر این نعمت را از دست نخواهند داد و تا چند قرن هم ما بنده و برده آنها خواهیم بود (چنین هم شد).

«هنگامیکه کوروش در دامنه کوه «تروس» وقت طلوع آفتاب که بزرگترین مظهر طبیعت بود. سپاهیان را بعبادت «اهورا مزدا» دعوت میکرد و سادگی دین بدون تکلف و واسطه و کاهن و غیب گو در همه تأثیر روح پرور و ایمان آورداشت خدای یگانه را راهنما و پیروزی بخش می دانست و با اتکال بیکنا خدائی که نیرو باو و بایرانیان داد. عزم تسخیر لیدی و فتح سارد مرکز تمدن کاذب و فساد نمود عبادت و تقرب بخداوند را منحصر بیک کلمه ساده یا تفکر عادی کرده بود. از شعاع آفتاب که بردشت و کوه زرناب و سپاهیان را بتصرف گنجهای سیم و زر امیدوار میکرد. کوروش هم از آن منظر نشاط آور مایه سخن گرفته همان پرتو دلنشین را با عمای روح سپاهیان فرو می برد و مابین مردم موهوم پرست ننگیز، که ناموس خود را قربان کاهنان میکردند و قوم ساده یکتا پرست آزاده بی تکلف مقایسه میکرد و می گفت: خدایان مصنوع بشر برای صانع خود با وهم و خیال ثروت و نعمت و جاه و جلال اندوخته و آنها را مست ناز و غرور کرده در دست توانای خدای یگانه و

آفریننده حقیقی ما می باشد که از آنها سلب و نصیب ما خواهد کرد .

در همان هنگام که کوروش سرداران خود را یکی بعد از دیگری تفقد می کرد و وعده پیروزی می داد. گرزوس سرداران خود را بمعابد اطراف باهدایا و اموال بی حدمی فرستاد و از خدایان مخلوق خود مدد میخواست که کوروش و ایران را نابود کنند. دستگاههای غیب گوئی و جادوگری و طلسم سازی و تسخیر ارواح و تعالیم دروغ مردم گداز بکار افتاده بود.

«ساندانیس» آن مرد خردمند دانا گرزوس را از توسل بمعابد واعتماد بر قول دروغ کاهنان و غیب گویان نهی کرد ولی او گفت: اول من صدق و کذب آنها را امتحان سپس بدستور آنان عمل خواهم کرد . اگر راست گفتند از آنها مدد خواهم خواست .

نمایندگان بچهار معبد معروف فرستاد «دلف» که بزرگترین معبد مشهور آن زمان و بفحشاء، مقدس کامل و تبرک می شد در مقدمه معابد بود. «فوسید» (Phocide) و «ددن» (Dodone) نیز دارای همان برکت و قدس بود و بالاخره چهارمین معبد «آمون» (Ammon) بود که در لیبیا واقع شده^۱ او بعقیده و عقل خود چنین تدبیری اندیشید که سفراء در راه هر معبدی که سیر کنند باید مدت نود و نه روز در راه باشند و روز صدم کاهنان را غافل گیر کرده بپرسند که گرزوس امروز یادراین هنگام چه میکند. آنگاه چون خود می داند چه کار میکند باغیب گوئی آنها تطبیق و صحت و سقم آنرا امتحان کند .

توضیحی که راجع بمعبد «دلف» داده میشود خالی از فایده نمی باشد که چنین بود:

معبدی بس بزرگ و بنیادی عظیم و بی مانند در یونان بنام «دلف» معروف و

۱- همین لیبی کنونی مجاور مصر است.

مورد تقدیس و اعتقاد عجیب مردم آن زمان بود. تمام مشکلات را در آن محل مقدس حل می کردند و در هر امری خصوصاً حوادث و جنگهای مهم و لشکر کشی و کشور - ستانی یا دفاع و ستیز از غیب گویان یا کاهنان واسطه تلقی غیب و الهام مدد و دستور می گرفتند. گویند در آن معبد شکاف عمیق بر اثر زلزله یا معجزه پدید آمده، چاهی حادث شد. کاهنان برای ترویج کار خود سه پایه ساخته بر آن چاه نصب کرده، دختری زیبا بنام «پی تی» بر آن نشاندند ادعای کردند بسبب صعود بخار مقدس از چاه آن دختر غش کرده در حال اغما غیب می گوید: و تمام اسرار بشر را آشکار می سازد. ناگاه عیب باغیب بهم آمیخته تجاوزی بعفت آن دختر دلجو و غیب گو بعمل آمد باین معنی یکی از کاهنان پرهیز گار برای تقرب بدرگاه خدایان دامن آن دوشیزه را آلود یا تبرک نمود. او دیگر باید با طعنا شهوت کاهنان پردازد و وظیفه دیگری در عبادت انجام دهد مجالی برای غیب نداشت پس باید دیگری بکار او پردازد و از بیم اینکه کاهنان مجالی با ندهند پیرزنی زشت جانشین آن نازنین گردید. ولی «پی تی» در نظر مردم بهترین فرشته معجزه پرداز و سخن او نهایت اعجاز بود. با وجود این، عجوزه تازه کار بکشف اسرار می پرداخت و از همه چیز حتی جنگ و گریز خبر می داد.

گروزس از روی عجز و پریشانی بعجایز «دلف» توسل می کرد و کوروش مردان کار را آماده کارزار می نمود. ولی آن وشیزه زیبا هنوز آماده کار گروزس بود این نکته نا گفته نماند که بزرگان یونان و بالاخص سرداران ناگزیر برای تدبیر کار جنگ بهمان معبد و همان زن پیر مراجعه می کردند. مشکلات و مسائل گوناگون را مطرح کرده دستور میخواستند که باراده خدایان عمل کنند و کاهنان هم که از بضاع بی اطلاع نبودند هر پرسشی را موافق مصلحت پاسخ می دادند و رجال هم آنرا تعبیر و تفسیر کرده موافق اراده و عقیده خود بکار می بردند. از این حیث باید گفت تمام مردم آن زمان غافل و نادان نبودند بلکه بزرگانی هشیار و مرد کار هم بودند که

سیاست خود و مصلحت کشور را با همان خرافات تطبیق کرده آنچه که خود میخواستند بکاهنان تلقین می کردند و تعبیر آنرا تعدیل و با انحراف غیر محسوس بنقطه مقصود یا به قصد مطلوب می رسیدند، آنها کار خود را چنانکه شاید می کردند و کاهنان هم کار خود را انجام می دادند این يك نکته از سیاست و وضع آن زمان در یونان بود که گرزوس درست ضد آن عمل کرد زیرا با انحرافات و اوهام توجه و اهتمام نمود و نتیجه آن شد که کوروش بر او غلبه کرده سخن و دستور خدایان را لگدمال سم ستوران و چرخ گردونه ها نمود.

در آن روز گار هنوز آن دوشیزه شیرین کار از مقام خود نیفتاده و باوج اقدس فحشاء مقدس نرسیده بود که نمایندگان گرزوس در روز معین که صدمین روز بود رسیدند. آثار خرسندی بر چهره کاهنان که هدایا دریافت کرده نمایان بود. آنها هم مانند تمام فریبندگان در هر زمان و مکان از خود صاحب کار جسته جسته اسرار را گرفته با و پس می دادند آنها دانستند که گرزوس همان پادشاه توانگری که شهرت نعمت و احسان او یونان را هم مسخر کرده بود دچار هجوم ایرانیان شده و بالطبع اخبار بدان دیار رسیده بود و توقف و تعلل نمایندگان انقضاء زمان تا تکمیل صدور موجب مزید اطلاع بر احوال و اوضاع بود. کاهنان برای يك سؤال و جواب شاهانه که خود موجب فزونی عظمت آنها و ثبات عقیده و ایمان مردم نادان بهترین مایه تبلیغ و تقدیس بود کاملاً مهیا شده و بالباس زر دوز و شکوه بی مانند گرد آن دوشیزه را گرفته و شاید هم قبل از طرح پرسش تعالیمی با و داده بودند. دختر ك باغمزه و ناز کمی بخود پیچید و نفسی دمید و ادعا کرد که بخار مقدس از دل چاه صعود کرده سراپای او را تخیل نموده بحال اغما افتاد و بسؤال نمایندگان جواب داد.

سردسته نمایندگان با خضوع و خشوع بآن دختر غش کرده نزدیک و بدون

غل و غش پرسید : « اکنون گرزوس در چه حال است و چه می کند »

« پی تی » پاسخ اورا باشعر و ترانه طرب انگیز داد^۱

« من بر همه چیز جهان آگاهم ، عدد ریگهای بیابان و قطرات آب دریا را می دانم . من از اندیشه انسان کرولال خبر دارم . من از اندرون کسی که خاموش باشد غیب می گویم ، اکنون بوی گوشت پخته لاک پشت و بره بریان بمشام من می رسد . دو ظرف مفرغی که حاوی آن طعام است از بالا و پائین نمایان است ! »

هرودت گوید (بند ۴۸-۷۱) جواب موافق سؤال آمد^۲

نمایندگان از آن بیان و جریان بسیار خرسند شدند . « آپلن » رب النوع بزرگ و معبود یونانیها در معبد « دلف » قرار داشت . گرزوس برای ادای واجب در قبال آن معبود فرمود سه هزار حیوان قربان کنند . تخت مطلا و مرصع و گلدانها و جامهای زرین و البسه ارغوانی و جواهر گرانبها و انواع تحف و هدایا را تقدیم نمود . از جمله هدایا قلاده و کمر بند زن او و مجسمه زر ناب شیر که وزن آن ده تالان بود (نودمن)^۱

باز هم برای دومین بار که نمایندگان برای کشف اسرار و گرفتن دستور قطعی بمعبد « دلف » رفته بودند هدایای دیگری تقدیم نمودند : « آیا گرزوس با کوروش جنگ کند و عاقبت جنگ چه خواهد شد ؟ »

(۱) هشت یائی در عروض یونانی آمده و باید هشت مصراع باشد که چهار بیت شعر است و از این روایت معلوم می شود بشعرا اهتمام می کردند که حتی در معابد و برای ترویج اوها هم بکار می بردند .

(۲) باید چنین باشد پس از مراجعت نمایندگان و اطلاع بوضع گرزوس که در روز موعود گوشت لاک پشت و بره تناول کرده سؤال و جواب را تطبیق کردند و الا خود نمایندگان هم علم غیب نداشتند .

(۱) محققین اشاره کرده اند که هدایا بالغ بر چندین میلیون دلار یا پوند بود .

« پی تی » مدتی بخود پیچید و در حال اغما گفت : « اگر پادشاه لیدی با کوروش جنگ کند، يك دولت بزرگ منهدم و معدوم خواهد شد . پادشاه باید بداند كه كدام يك از دو نوع یونان نیرومندتر باشد با او متحد شود » (مقصود یونان و اسپارت یا یونانی های ساکن سواحل) . این جواب توریه ^۲ و ذووجهین است معلوم نیست كه كدام يك از دو دولت متجارب منقرض خواهد شد ولی گرزوس حمل بر زوال اقبال کوروش کرده بسیار خرسند گردید و باز هدایای بیشمار بعنوان پاداش کشف اسرار بمعبد «دلف» حمل و سؤال دیگری مطرح نمود ، « آیا پادشاهی گرزوس دوام خواهد یافت ؟ » غیب گوی «دلف» گفت : « هنگامیکه يك استر « قاطر » پادشاه لیدی شود . توای لیدی سست نهاد ، بروسوی هرموس (مقصود رود هرموس كه در مشرق سارد واقع شده) با شتاب، شرمندۀ مباش از اینکه ترا حبان و بیمناك بدانند » گرزوس از این پاسخ خرسند و امیدوار بفیروزی شد زیرا دانست كه هرگز استر (قاطر) پادشاه لیدی نخواهد شد .

در اینجا يك نکته هست كه توضیح می شود . مؤرخین مدعی هستند كه مقصود از استر كناية از كوروش است زیرا از دو خانواده مختلف متولد شده و بالاخره تعبیر آن خرافات چنین شد كه كوروش بسلطنت لیدی رسید و كرزوس گرفتار و در بدر گردید . البته این تعبیر نسبت بمرد تاریخ و هنر آواراست باصرف نظر از آن اوهام كه مضر بعقل و دین می باشد و كوروش منزۀ از تمام آنهاست .

ما باین افسانه ها خاتمه می دهیم و اگر قلم از حد خود تجاوز کرد برای این است كه اوضاع لیدی و تمدن كاذب مملو از خرافات دانسته شود و در عین حال غالب منزۀ از اوهام و مغلوب كه فریفته خدعه جادوگران بود مقایسه بعمل آید و دانسته شود كوروش كه قائدا بر انیان بود مجرد از مفاسد و معایب شرم آور پادشاهان دیگر

بوده و او کسی نبود که با ج و خراج از هر کس و نا کس گرفته بگزاف خرج هوس-
 بازان و شهوت را نان معابد کند و با اندازه مخارج يك سال و ده سال لشکر کشی در
 يك ساعت آن هم مکرر خرج يك سنگ یا پاره فلز کند و همان پاره فلز که «آپلن»
 خدای یونان باشد با گنج گرزوس از زر ناب ساخته شده و خود مصنوع و مخلوق او
 بوده که او را خالق و رازق و دستور دهنده بدانند. در این مقایسه چنین معلوم میشود
 پادشاهی که بیهوده اموال مردم را می رباید و بیهوده خرج خرافات می کند در
 قبال پادشاهی که حتی از مال دشمن پرهیز می کند حتماً دوام و پایداری نخواهد
 کرد. کوروش معبودی جز خداوندیگانه نداشته و اگر در راه خدا قربانی می کرد
 سپاه گرسنه و قانع و صبور و مطیع می داد و همین تفاوت در این مقایسه موجب زوال
 گرزوس و بقاء او گشته که تا امروز هم کوروش با نیکنامی زنده و پایدار است و گرزوس
 که مال مردم زنده و متحرک را وقف بت جامد سنگین می کرد نابود شده و جز
 بدنامی و استهزاء بر احوال او چیزی نمانده. و باز هم او اگر در يك لحظه سه هزار
 حیوان قربان کند اسراف و تبذیر کرده و کوروش اگر امثال آنها را بدست می آورد
 طعام پارسیان می کرد که غالباً بآن قناعت می کردند و باز همان افکار زشت
 خنده آور که متوجه دفع دشمن با سحر و مکر بود در قبال آن فضایل و مکارم اخلاق
 سقوط کرد و نابود شد و کشور و مردم لیدی را زیر دست فاتحین نیرومند نمود.

آن وضع لیدی مرگرتمدن آن عصر بود و آن وضع ایران که باقیام يك
 مرد بزرگوار انتظام و اتحاد یافته بر ممالک دیگر سیادت و سلطنت نمود.

گرزوس سرداران خود را بجای تنظیم و تمرین و تربیت و تجهیز سپاه بمعابد
 نزدیکان و زنان عشو گرمی فرستاد و گنجهای را که از رهق خلق ربوده و بصورت
 سیم و زر و در و گهر انداخته نثار بتها می نمود یا کاهنان یا زنان معبد گزین که
 با انتظار ادای فریضه دین در اطفااء شهوت مردان نشسته بنوائی می رسانید و کوروش

بارجال و حتی بزرگانی که در صف دشمن بوده و مجذوب عواطف او شده مشورت می کرد و فکر و عقیده و تدبیر و عقل و هوش و لیاقت و نیروی آنها را بکار انداخته از مجموع افکار و اصطکاک آنها تدابیر لازمه را اتخاذ می کرد و در اندک چیزی از ممکن گرفته تا خوراک با آنها مشورت می نمود .

در اینجا يك اشاره ضرورت دارد و آن عبارت از طول مدت است مثلاً صد روز برای ارسال نمایندگان بمعابد و امثال آن وقت صرف شده و معلوم نیست که آیا این مدت قبل از هجوم ایرانیان بود یا در اثناء آن اگر چنین باشد باید گفت مدتی را که کوروش در لیدی قبل از جنگ بسر برده بطول و عرض کشیده بود و این برخلاف سیاست لشکر کشی و نقشه جنگی او بود زیرا او بدشمن مجال استمداد و رسیدن امداد نمی داد و این وضع بر ما و شاید مورخین قدیم و جدید هم مجهول است مگر اینکه بگوئیم در آن حمله چنین اقتضا داشت که مدتی صبر و انتظار بکار برود چنانکه از ارسال مکرر سفراء و تبادل مذاکرات طول مدت معلوم و مسلم می گردد.

گروزس بعد از تلقی امر کاهنان که عبارت از اتحاد بایکی از دو قسمت نیرومند یونان بود سفیری با هدایای بسیار با سپارت فرستاد. پیش از آن هم منی بر اسپارتهای داشته که خدای آنها را «آپلن» از زر ناب ساخته و زر را بآنها داده بود اسپارتهای سفیر را بامهربانی پذیرفته و اموال را گرفته او را ناامید کردند زیرا عظمت کوروش و تبلیغاتی که برای جوانمردی و بزرگواری و عدالت و مردم داری او می کردند آنها را از اتحاد بادشمن او باز داشته و بعنایت او امیدوار نموده بود.

این هم یکی از ادله عظمت و سالاری مرد تاریخ است که بهر جا که می رود شهرت خوب او پیشاپیش، قلوب مردم را فتح و همه را از سطوت او بیمناک و بغض و امیدوار می نمود. بعد از فتح لیدی و تصرف سارد اسپارتهای نمایندگان نزد کوروش فرستادند (با کشتی پنجاه پارویی) که خواهد آمد .

دم بدم گرزوس که بلند پروازی میکرد ، رو با انحطاط گذاشت و بالعکس کوروش صعود و ارتقا می نمود. دلیل عظمت و حسن تدبیر و سیاست کوروش این است که یکی از سرداران مقرب و مورد اعتماد گرزوس با اموال بسیار بیونان فرستاده شد که سپاهی دلیر از آن دیار اجیر کند و بیاری لیدی بفرستد. نام آن سردار نامی «اوری بات» (Eurybate) بود و او دورادور مجذوب عواطف و خصال نیکوی کوروش شده با و پناه برد.

بر حسب روایت «دیودورسی لی» که مقدمه آن تاریخ هرودت و گزنفون را تأیید میکند و اعزام سفراء کوروش را بنحوی که هر دو آورده اند مجملاً بیان نموده که حاجت بتکرار آن نیست این واقعه را ذکر کرده که در عالم خود بسیار مفید و حاکی نیکنامی و قدرت کوروش می باشد چنین آمده (ترجمه با تصرف و شرح):

سپاه کوروش که در دامان کوه مستقر بوده همواره دسته های اکتشاف را در اطراف پراکنده کرده بر احوال دشمن و جاسوسان او آگاه می شدند، در یکی از گردشها با عده سوار لیدی تصادف کرده که علاوه بر چابک سواران و جنگجویان چندین گردونه حمل و استر بارکش و خیمه و بنه همراه داشتند و بیشتر بیک کاروان بازرگانی شبیه بودند . سواران کوروش (پیش قراولان) نزدیک رفته شخصی را که در مقدمه قافله بود با هیبت و وقار دیدند ، چون خواستند از او بازپرسی کنند یا او را بازدارند بآنها نهیب و بسیر خودسوی سپاه ایران ادامه داد. برای آنها مسلم شد که او کوروش را قصد میکند بتهدید یا منع و گرفتاری وی مبادرت نکرده خود نیز در پیرامون کاروان او بسیر و عودت بسپاه اقدام نمودند ولی فزونی عده و نیروی نگهبانان قافله در دل آنها رعب افکنده بود که اگر ناگزیر با آنها بیاویزند چه خواهد شد آن سواران خود مثال و نمونه سواران لیدی بودند. خواه و ناخواه تا انجام کار با آنها هماهنگ شده تا باقامت گاه سپاه رسیدند. بنحستین محافظ یا مانادی که نزدیک شدند آن مرد مهیب

مقدم نهیب زد : بکورش بگوئید : « مهمان ناخوانده که هرگز انتظار او را نداشتی آمده ».

اتفاقاً کورش در آن هنگام سرگرم تفتیش و رسیدگی بکار سپاه بود. خود تنها مانند یک سپاهی عادی بر اسب سفید سوار و در حال گردش و تفقد لشکریان بود. او با همان مهمان رو برو شد ولی مهمان هیچ تصور نمی کرد که مردی با آن عظمت بدان سادگی و فروتنی بدون مو کب و جلو دار و ملنزمین رکاب باشد. هیچ اعتنا نکرد و شرط ادب را بجا نیاورد ولی کورش نه تنها بر اثر ندای جارچی برورود او آگاه شد بلکه وضع کاروان و کثرت سواران و بودن بارهای بی شمار و گردونه ها و چادرها نشان می داد که شخص بزرگی بقصد او آمده، کورش بآن نحو ورود بزرگان و پناهندگان عادت کرده و تعجب نداشت، سادگی و بی پروائی خود را حفظ نمود و آن سردار تازه وارد هم بر عجب و غرور خود می افزود زیرا بعقیده خود یک قسمت از تسخیر لیدی را بر عهده گرفته و یکی از کلیدهای فتح را همراه آورده که گنج بود. چون کورش نزدیک شد او تصور کرد یک سپاهی برای رهنمائی او آمده، با صدای بلند گفت : « ای مرد مرا بکورش برسان ». کورش گفت : کورش اکنون ترا بکورش می رساند و از این فرمانبرداری هیچ کاری سریعتر نیست ». او اول در مفهوم آن کلامه تأمل کرد. مترجمی همراه داشت شتاب کرد و گفت : هشدار که مقصود او خود کورش است. سردار پیاده شده زانوی اسب کورش را بوسید و بر زمین افتاد. کورش هم پیاده شده دست او را گرفت و بلند کرد. هر دو با هم بیکی از چادرهای نزدیک رفتند که تعلق بیک آشوری از سران سپاه گبریاس داشت، در آنجا نشستند آن مرد گفت : من « اوری بات » سردار لیدی هستم از طرف گرزوس عازم یونان شده که بابتل سیم وزر دلاوران یونان را اجیر کنم.

من میان دوراه حیران بودم، یکی بسلامت و سعادت خود و قوم آرام خود منتهی

می شد که شاه راه کوروش است . دیگری به لاک و بدبختی می رسید و آن کوره راه ناهموار گرزوس می باشد . من این راه را که بدیدار و پناه تو کشید بر گزیدم . من می توانستم گنج گرزوس را که اکنون سر بار من است برداشته بیکی از مخالفین او ملحق شده و تازنده هستم بارفاه و ثروت زیست کنم ولی چنین اندیشیدم که اگر این گنج و این عده سوار را بتو سپارم بسعادت و آزادی مردم لیدی خدمت شایان افتخار کرده باشم . اکنون با این خیانتی که بولی نعمت خود کرده ام ننگ و عار را بخود کشیده ام . امانه ای کوروش ، این ننگ با دیدار تو بیک سرفرازی جاوید مبدل میشود . من دشمنی با گرزوس یا کینه نسبت با او و ملازمین او ندارم . نزد او مقرب و معتمد و دست راست او بودم . روزی سخن از یاران خود کرد ، هر یکی را عضو پیکر کشور دانست چون بمن رسید گفت . تو قلب لیدی هستی ، سپس گفت : نه ، تو قلب من هستی ، من با عمل شرم آور خود قلب گرزوس را بدست خود ر بوده بتوای قلب شناس تقدیم میکنم . اینک من و گنج و سواران دلیر زیر سم اسب تو می باشیم .

کوروش دست «اوری بات» را گرفته گفت : «من این قلب را در سینه کشور یا سپاه خود جا می دهم . هیچ ننگی دامن ترا آلوده نخواهد کرد . هر چه ما داریم مباحثات و افتخار و سعادت و آزادی بشر است . گنج تو برای تو بماند ، ما برای رهبردن گنج نیامده ایم ، خود گنج عدالت را بکشور ستم کش مستغرق در شهوت و طمع شما می سپاریم .»

«اورت بات» گفت : «من میان شما دوستی دارم که بعد از دیدار کوروش باید دیده را بروی او روشن کنم . من او را نمی بینم ؟ کوو کجاست ؟»

کوروش با آن هوش سرشار خود زود دانست که او «آراسب» را می گوید که مدتی بعنوان پناهندگی نزد گرزوس بود گفت : «تو قلب مرا می گوئی ؟»

همان طور که تو قلب گرزوس هستی ، آراسب هم قلب من است . سپس آواز داد

که آراسب را بخوانند . اوزو در سید ، بامهمان تازه وارد معانقه کرده براو درود فرستادو گفت: «آیاننگ فرارمن باشکاراین سالار زدوده شده ؟ من اورا باین دام انداختهام دام نبست بلکه بال کوروش است که ماهمه زیراین بال آسوده زیست می-کنیم ، آسوده نیستیم ؛ همواره در جنبش ورنج و تکاپو هستیم ولی همان رنج که خاطر این عقاب را آسوده کرده برای ما آسایش و سرفرازیست . آری بال این عقاب است که شامل حال این سپاه بلکه تمام خلق است . پس از آن رو بکورش کرده گفت: «من او و چند سردار دیگر را ایام پناهندگی و آوارگی دروغی خود برای جانبازی در راه تو آماده کرده ام اما معلوم میشود و مردیکی بود که امروز بمردایران ملحق شده . (بداستان آراسب) و «پان ته آ» اشاره شد).

«اوری پات» برخاست و فرمان داد بارهای سیم وزر و گنج گهر را باز کرده نزد کورش اندازند : کورش باهمان همت بلند و بی نیازی و علو طبع روی تابید و گفت: «گنجی که درخورما باشد دوستی گرانهای تست . این فلز مسكوك (ضرب گرزوس) با این ريك یکسان است ، (چندریکی از زمین برداشت و انداخت). این مال جامد و بی حس و حرکت است . ما نیروی ذی روح و متحرك میخواهیم ، بگو چه می توانی بکنی ؟»

گفت: «من این گنج را برای اجیر کردن یونانیان با خود حمل می کردم ولی می دانم که آنها و دیگران حاضر نخواهند بود که با کورش نبرد و ستیز کنند ام نيك و شهرت جوانمردی و آزادگی و دادخواهی تو همان نیروی متحرك است که هم خود روان توانا و هم روان پرور و نیرو بخش است . يك گام دیگر که سوی دشمن بر - می داری همه مردم لیدی دوستدار تو خواهند شد . اکنون هم هستند زیرا قلوب آنها که یکی من باشم از آن پادشاه مال پرست طماع بر گشته . تو پیش برو که او پس خواهد رفت «نقشه جنگ و اسرار گرزوس را هم آشکار کرد».

کوروش گفت : اکنون هنگام تناول طعام رسیده است ؛ برویم که ناهار باهم بخوریم.

در آن هنگام «گنج سالار» کوروش درمخارج سپاه متحیر بود ، چند روزی از چندتن بازرگان که برای حفظ کالا و مال خود بسپاه پناه برده بودند وام گرفته بود و دیگر امید بمال جدید نداشت، چون آن گنج را دید که از ریک فزونتر و خوارتر بود خرسند شد و گفت: اقبال کوروش یار ما باد .

هنوز پیروز نشده گنجها بآسانی رسید، ما خود سوی مال و یغما نرفته خود مال باد و بال سوی ما پرید و فرود آمد تا کوروش سر بلند باشد. چند روزی بود گله و طعام نسیه تمیه می شد، بسیاری از مردان بشکار رفته که قوت سپاه را فراهم کنند، صید در آن حدود کم و معدود شده بود چون آن گنج رسید یک سرور و امید پدید آمد در همان حین و حال باطراف فرستاده گله و انواع حیوانات و حبوب فراهم کردند. دین بازرگانان را با سود پرداخت آن رفتار همه را بویا و امانت سپاه امیدوار کرد. با اینکه سپاه تهی دست بود بسبب درستی و راستی حمل خوار بار دوام داشت که بعد از پرداخت بها و پس دادن وام بیشتر و بهتر گردید ، خواهیم دید که هنگام جنگ سپاه گرزوس با آن همه ثروت دچار قحطی شده تن بگرسنگی داد. مورخین علت قحطی را فزونی عده جنگجویان نوشته اند ولی در حقیقت عدم امانت و صدق و عادت بغارت و زور بود. آن هم از سپاهی که اجیر و برای یغما مجهز شده بود. بالعکس سپاه ایران و بالاخص پارسیان بسبب تربیت کوروش و شاید فطرت نیک خود هم که مساعد بود تعدی و تجاوز نمی کردند. گیاهی از مرغزاری نمی کنند و پیری از مرغی نمی ربودند. بر میگردم بدستان تاریخی حقیقی خود:

کوروش دوست تازه یا مهمان ناخوانده را برای ناهار دعوت نمود که غالباً سران سپاه بر خوان او حاضر می شدند. (مورخین همیشه در تناول طعام میز را ذکر

می کنند ولی وجود میز آن هم در بیابان برای ما مسلم نشده (خوراك كوروش و سرداران هم اندك و هم ساده بود. «اوربات» از آن تعجب کرده گفت: «ماشینده بودیم که خوراك پارسیان هم کم و هم بدمی باشد ، اکنون خود بدان دچار شده ام . کوروش بدان غذا بدلیران نیرو می دهد و بدون آن ناتوان می شوند خصوصاً هنگام جنگ و و ابراز نیرو ». کوروش گفت:

طعام نیرو نمی دهد، ایمان نیرو می بخشد، اگر ایمان ما نبود تو امروز این گنج را برایگان و بدون رنج برای ما نمی آوردی . ایمان ما بود که بتو نیرو داد که توانستی دوستی ما را مفتنم بداری و ایمان ما گنج را باسانی کشید که با همان گنج غذا تهیه کرده بقول تو نیرو بسپاه بدهیم ». این گفته هنوز پایان نیافته که خوان سالار گوشه خیمه را برداشت و گفت : کوروش نگاه کن! کوروش متوجه شد و دید در تمام اقامت گاه سپاه آتش ها افروخته و انواع لحوم بر آنها بریان می شد ، گروهی سرحیوانات را می بریدند ، جمعی پوست می کندند ، دسته بر آتش کباب می کردند . اما کسی نمی خورد ، همه انتظار احضار طعام را میکشیدند که با هم تناول کنند و هر گروهی که زودتر موفق شد ، صد صد گرد هم نشسته می خوردند ، مشکهای شراب هم در آن روز فراهم شد . کوروش گفت : « ایرانیان هر روز آب می خوردند و امروز از نعمت شما شراب می نوشند » سپس مهمان ناخوانده گفت : «من هم توشه همراه دارم آنرا حاضر کنند». طعام مخصوص او را که بر چند استر حمل می شد آوردند ، انواع خورا کها و شیرینی ها بر خوان ساده کوروش نهاده شد . کوروش گفت : با همین طعام نیرو بسپاهیان می دهید ؟ آیا پادشاه و سرداران لیدی غیر از خوراك عمومی سپاه غذای دیگری تناول میکنند ؟ ما همه يك نحو طعام داریم . سپاهی و سالاری کسان . جدمن همین انواع و الوان را تناول میکرد که پادشاهی را ازدست داد. (داستان او و محاوره کوروش با استیا کس مفصلادر

«سیرپدی» آمده).

با این جمله داستان را خاتمه می‌دهیم. بیچاره «اوری‌بات» نزد خاص و عام رسوا و بدنام گردید. اورایگانه خائن دانستند. نام او حتی بعد از مرگ برای خیانت مثل شده، هر خائنی را که میخواستند کیفر بدهند می‌گفتند: «اوری‌بات» است. رسوائی و بدنامی او در انظار از حد گذشته و در تاریخ هم ثبت شده است. در پایان این بخش ناگزیر مانند همیشه باختلاف روایات تصریح کنیم. اگرچه در مجموع روایات خود می‌توانیم اصح آنها را برگزیده استنباط خود را تدوین کنیم ولی استنباط ما برای خوانندگان حجت نخواهد بود بنابراین برخلاف میل و عقیده خود بعضی از روایات را نقل می‌کنیم.

هردوت جنگ عظیم لیدی را با آن همه مقدمات که حاکی او هام و خرافات است بسیار مختصر کرده می‌نویسد:

گروزس آماده جنگ شده سواره نظام نامی خود را با بسیاری از مردان کار که برای جنگ اجیر میشدند بقصد ایران حرکت کرد و از رود هالیس حدفاصل بین ایران و لیدی گذشت. در اینجا عبور سپاه را بدین نحو شرح می‌دهد که با نوشته سابق ما مخالف است: شخصی اهل «می‌لت» «تالس» نام داشت مجرای رود هالیس را تغییر داد و سپاه گروزس با آسانی عبور کرد (۱) و داخل «کاپادوکیه» شد. (اهالی کاپادوکیه را یونانیها در آن زمان سریانی می‌نامیدند) گروزس با شتاب (غارث کنان- ایلغار) تا «پتریوم» نزدیک «سینپ» راند و شهر را گشود و مردم را بنده و برده نمود.

۱- هردوت در اینجا اشاره می‌کند. پلهائی که امروز بر رود هالیس ساخته شده در آن زمان نبود. محققین دیگر که نام پلهای عصر خود را برده احتمال می‌دهند که از روزگار هخامنشی بوده و این صحت روایت ساختن پلهای در زمان عبور کوروش را تایید می‌کند.

کوروش با استقبال او عجله کرد . نمایندگانی هم نزد یبانیها فرستاد و تکلیف قیام ضد گرزوس نمود و آنها پذیرفتند . در «پتریوم» تلاقی طرفین رخ داد تلفات بسیار بود . شب رسید و گرزوس دید قوای لیدی کمتر از سپاه کوروش است ناگزیر سوی سارد رهسپار شد . زمستان هم نزدیک بود تصور کرد کوروش از تعقیب او خودداری می کند . متحدین خود را دعوت کرد که پس از پنج ماه برای جنگ با ایرانیان آماده شوند آنگاه با نیروی بیشتری داخل کارزار بشود . (بعد فتح سارد را مفصلاً نوشته که خواهد آمد) .

مورخین دیگر سوق الجیش را از راه آشور و آربل (موصل کنونی) دانسته اند این جمله را هم از الواح مکشوفه بابل نقل می کنیم : «در سال نهم پادشاهی نبونید (۴۵۷-۵۴۶) در ماه نisan (بهار چنانکه گذشت) کوروش پادشاه پارس با سپاه خود در نزدیکی «آربل» از دجله عبور کرد . در ماه ایار بطرف کشور لودی (در تورات نیز لودی آمده) رفت پادشاه را نکشت ، ثروت او را ربود عده پادگان گذاشت و مراجعت نمود . در اینجا چند نکته هست . یکی این است که تمام مورخین بر این متفق هستند که او پادشاه را نکشت بلکه آزاد کرد و بسیار مهربانی نمود . دیگر اینکه در الواح قبل کوروش را پادشاه انشان خوانده و در اینجا پادشاه پارس دانسته است . این مباحث و این روایات مختلف را که باعث رنج و گم شدن سر رشته می باشد خاتمه داده و بموضوع خود می پردازیم .

پیروزی کوروش در جنگ لیدی

در آن مدت که سپاه کوروش در دامان کوهسار خیمه زد و بانتظار کارزار وقت می گذرانید . نمایندگان بین متحاربین در حال رفت و آمد و پیشنهاد صلح بودند . کوروش موقع را مغتنم شمرده در تشکیل و تنظیم سپاه و تجدید نظر در نظام تازه سعی بلیغ نمود و بامشورت و تعلیم سرداران آشوری که گبر یاس در مقدمه آنها بود ، فنون جنگ آشوری را بکاربرد و در هر حال بنظر « هارپاک » و مشورت و تجربه او عمل میکرد که او تنها سردار کاردان بود که میدان جنگ رامعین نمود . هر عده ده هزار سرباز تحت فرمان يك سردار بودند که عنوان او « می ریاك » بود (بمنزله سر لشکر کنونی با امیر تومان سابق) این عده همواره باید محفوظ و مرتب باشد که اگر از حیث جنگ یا بیماری یا حوادث دیگری نقصی بعدد آنها وارد شود فوراً از ذخیره تعلیم یافته و هم نوع و متناسب بآنها تکمیل می شد ، کارگران ، داس داران ، پزشکان ، دیده بانان و مفتشین در عداد آنها محسوب نمی شدند و تشکیلات دیگری داشتند . همچنین جواسیس و پیکها . درجات سپاهی همچنین تشکیلات نظامی بدین نحو و ترتیب بود :

اول عده پنج سرباز که يك سرجوخه در راس آنها واقع شده و هر جوخه شش تن بنام «پامپباد» . هر دو جوخه دوازده سرباز که یکی از جوخه دوم مکمل شش تن خود بر هر دو جوخه هم جوخه خود و هم دیگری امر میکرد باین معنی سرجوخه دوم باید ارشد باشد و با حق تقدم بر عده یازده سرباز که با خود دوازده باشد مسلط بود . (ده باشد ولی جمعاً عده ۱۲ تن است) هر چهار جوخه با سرجوخه های خود جمعاً بیست و چهار تن تحت امر يك درجه دار می باشند که بیست و پنج تن می شدند و هر چهار دسته صد سرباز تحت امر يك فرمانده بودند و بعد پانصد و هزار و پنج هزار (میر پنج) و ده هزار بسالاری «می ریاك» اداره می شدند و از چندین لشکر هم سپاه تشکیل می شد و يك سردار مشهور فرمانده آنها و سپاهان مختلف و متنوع و متعدد بودند مانند سواران هم چند نوع و گردونه را نان آن هم چند شکل.

سواران که در جنگهای پیش تحت فرمان «کری سان تاس» بودند در جنگ لیدی بدو قسمت منقسم شده که فرمانده قسمت دیگر و یشتاسب (پدر داریوش) بود و او در آن جنگ علاوه بر آن فرمانده پیش آهنگان (مقدمه الجیش) هم بود ولی مقام «کری سان تاس» از حیث عظمت و قدرت و نفوذ محفوظ بود . پیش هم اشاره شد «آبراداس» فرمانده گردونه ها و ارباب های برجدار بوده که در آن جنگ هم همان مقام را داشت. «فوولانس» و سایرین هم همان درجات و مناصب را داشتند و «هارپاك» در حکم رئیس ستاد بود همچنین گبر یاس مانند آن مقام را داشت که کاملاً معین و مشخص نشده است .

بنابر این درجات بدین ترتیب از پائین ببالا (مورخین بعکس از بالا بپائین آورده اند خصوصاً گزنقون) . «پامپباد» و بعد از او «دکادارك» و بالاتر «لوشارك» سپس «تاکسیار» و بعد «شلیارك» و فرمانده آنها «می ریاك» بود . جوخه «پامپباد» نامیده می شد که هر چهار «پامپباد» يك «لوشی» (Loch) و هر چهار لوشی يك هنگ

صد سپاهی محسوب می‌شد و شمردن عده از روی فرماندهان بسیار آسان بود که فرمانده در رأس و کنار صف ایستاده از تعداد فرماندهان احصا می‌شدند .

اسلحه سپاه کوروش همان است که پیش اشاره شد . سپاه پارس که قبل از این ذکر شده از هر حیث کامل السلاح گردید . قباهای نووارغوانی را زیب خود نموده همه تن خود را بآهن و پولاد پوشانیده ، کلاه خود وزره و زانو بند و ساعد بند بیک نحو و یکسان و بیک رنگ هم بود . کوروش نیز همان لباس و سلاح را داشت فقط یک شقه سفید (جقه) بر کلاه خود برافراشته بود رنگ سلاح همه طلائی تیره و سلاح کوروش طلائی درخشان بود . علاوه بر زره مردان اسبها هم پوزه بند داشتند ، سرو گردن اسبها هم بازره خاص پوشیده و پیکر با صفحات فلزی مستور بود . سواران نیزه های دراز حمل می کردند و خنجر و قداره می بستند^۱ اسبهای گردونه کش نیز با صفحات فلز زره پوش بود . (گزنفون)

کوروش چون بر کشور لیدی مسلط شده ، کوهستان و ارتفاعات را گرفته بالطبع ابتکار کارزار را در دست داشت . چون سپاه گ-رزوس برای جنگ بمقابلہ جنبید و کوروش تا اندازه ای بر اوضاع و عده و استعداد دشمن آگاه شده سخت اندیشید ولی بیم خود را مکتوم کرده پیوسته سربازان را بانطق و بیان تشجیع و بفتح و ظفر امید و ارمیکرد رعب بر سپاه هم مستولی شده بود و مسلم گردید که هر چه راجع بسواران لیدی گفته بودند عین واقع بلکه کمتر از آن بوده .

باز هم با چند تن از سواران سپاه در انتخاب میدان جنگ و تسلط بر نبرد مشورت

۱- قداره شمشیر هندی معروف می باشد که از قدیم یکی از اسلحه خوب عالم محسوب می شد اصل آن بلفظ هندی «کناره» است . اعراب هم آنرا غداره گویند . ابو قداره والی پشت کوه معروف بود . کناره خود شمشیر کج و کوتاه می باشد ولی در آن زمان اسلحه سپاه کوروش غالباً شمشیر راست و کوتاه بود . قه هم از همان زمان مانده و تغییری هم در وضع آن حاصل شده .

نمود و هارپاك میدان را معین کرد و مفتشین پیشاپیش رفته و درفش بر افراشته و شیپور حرکت دمیده شد . (مخصوصاً بودن شیپورها ذکر کرده اند .) کوروش بآبرادتر تا کید کرد که سران سپاه و گردونه را نان را تشجیع نماید و خود میان سپاهیان براسب سوار شده جولان می داد . هرگز استاد را در شهر كوچك « تمبرار » (Thymbrare) که اداله نامیده می شود قرار داد آن شهر محل تقاطع طرق و سوق الجیش و مخرج گذرها واقع ورود «هرموس» از کنار آن جاری بود .

فلات لیدی که نزدیک مرکز ستاد بود برای جنگ انتخاب شد . دشتیکه «پنریا» نام داشت میدان نبرد واقع شد . «هارپاك» دستور داده بود که باید پشت سپاه سلسله جبال پناه گاه باشد که از چند جهت سود آن عاید سپاهیان گردد یکی این که سنگر محکم پشتیبانی آنان باشد ، دوم اگر سپاهیان مجبور بفرار شوند بتوانند از راه ناهموار و کوه و دره با شتاب بگریزند و ناگزیر قدم بقدم دفاع کنند و هنگام دفاع بردشمن مسلط باشند که خود بالا و عودپائین باشد . سیم آنکه سواران بتوانند از پشت هجوم کنند . چهارم آنکه جای امن برای زنان و خانواده ها و بیماران و باروبنه باشد . اطراف کوه هم با دیده بان و نگهبان محافظه می شد .

چون ابتکار بدست کوروش بود گرزوس ناگزیر سپاه خود را بدان میدان سوق داد ولی معلوم بود که نیروی سواران و فزونی عده سخت مغرور بود نقشه همانطور که جواسیس خبر داده بودند اجرا شد و از آغاز کار معلوم بود که او چه کار خواهد کرد . دو جناح راست و چپ را با سواران چاپك بصورت هلال در آورده و بحدی کشیده بود که تادامن کوه رسیده و بصورت نیم دایره (گازانبر) در آمده و با کمین ها پشتیبانی می شد . در قلب هم آمده سواران ورزیده صف کشیده بودند در کنار آنها سپاه مصری که بطوریکه اشاره شد صف عمین صد سپاهی فشرده قرار

گرفته بودند که برخلاف میل و عقیده گرزوس نقشه مخصوص خود را بکار برده و اتفاقاً از همه بهتر بودند.^۱

گرزوس با اینکه همواره از جنگ پرهیز می نمود و کمتر جنگی در کشور یاپیرامون آن رخ داده که از آن تجربه بدست آورده باشد در جنگ کوروش مهارت و هنر را ابراز و از مقدم داشتن متحدین یا مزدوران احتراز کرده بود فقط بسواران دلیر خویش اعتماد داشت و اول کار نقشه او سودمند و مقرون بظفر بود ولی عاقبت قضای جانب کوروش فرود آمد و گرزوس مغلوب گردید . محل اجتماع سپاهیان گرزوس اول کنار رود «پاکتول» بود .

در آنجا خوار بار انبار می شد و بازار سپاه دایر بود (اردو بازار) اسرائیکه بدست ایرانیان گرفتار شده اخبار تازه داده بودند .

کوررش برای مدت پانزده روز خوار بار و گله ذخیره کرده بود ولی روز جنگ فرمان داد که سپاهیان اول روز ایستاده برای يك وعده طعام تناول کنند و شراب هم ننوشند و بعد از آن تا پایان جنگ کسی چیزی نخورد مگر آب هنگام شدت تشنگی از دست مشک داران و همه بدانند اگر بگریزند از خستگی و گرسنگی خواهند مرد و اگر پیروز شوند از قوت و ذخیره دشمن بهره مند خواهند شد . خود هم براسب سوار شده ، منادیان بفاصله معین ایستاده سخن و بیان او را دهان بدهان باطراف

۱- پیش از این اشاره شد که هرودت با مقدمات مفصل واقعه جنگ را مختصر نموده . مثل اینکه او برای جنگ لیدی قائل بدو نبرد قبل از فتح سارد بود که یکی بعقیده او در خاک ایران بود و دیگری بسیار مهم در پیرامون سارد یا قلب لیدی بود که این جنگ را مفصلاً شرح داده و با مؤرخین دیگر هم داستان می باشد . از مجموع عقاید استفاده و اقتباس شده ولی ابهام در همه جامی باشد فقط نوشته گزنفون صریح و روشن و روایت «پولین» (Polye) و «روستن» (Justtu) روشنتر است که بآن اعتماد نمودیم . هرودت عاقبت این جنگ سارد را وصف نموده است . اگرچه بفرار گرزوس اشاره کرده است .

می‌رساندند. سران سپاه هم برای تلقی دستور و فرمان او گرداگرد وی حلقه‌زده می‌شنیدند و بکار می‌بستند (گزنفون . کتاب ۶ - فصل ۲)

اخباریکه از اسراء لیدی بدست آمده و حاکی عظمت نیروی گرزوس ر فزونی عده و استعداد و دلیری سواران او بود يك نحو رعب واضطراب بی‌مانند در قلوب سپاهیان کوروش انداخته همه را نگران و پریشان کرده بود کوروش اعلان اجتماع عمومی داد و سران سپاه را نزد خود جمع کرده فرمود هر يك از سپاهیان عادی که بخواهد از نزدیک سخن او را بشنود کسی مانع نشود . اجتماع عظیمی از سپاهیان پدید آمد . در آن روز کوروش يك نطق مهم و بلیغ و مهیج ایراد کرد که روحی در کالبد سپاه دمید و سخن تاریخی او معروف است . براسب سوار شده گفت : « متحدین ! من شمارا نزد خود خوانده که بگویم : يك نحو اضطراب و بیم بر شما چیره شده زیرا اخبار استعداد دشمن و مبالغاتی که برای نیروی او شده خصوصاً سواران بگوش شما رسیده و شما هنوز جنگ نکرده سخت‌پریشان و بیمناک شده اید پس اگر او بحمله مبادرت کند چه خواهید کرد ؟ سپس قوای خود را وصف کرده و تجهیزات تازه را شرح داده ، سواره نظام و ارابه‌های داس‌دار و برجهای متحرك و هنر و دلیری سرداران و تدابیر جنگی و تهیه ذخایر و اسلحه و انتخاب میدان و صف‌آرایی دسته‌های مختلف و اعتماد بنیروی ایمان ایرانیان را يك بيك شرح داده و چیزی ناگفته نگذاشت و بعد گفت : « شما با داشتن این اسلحه و قوای مختلفه دشمن گداز از خبر فرماندهی شخص گرزوس بیمناک و نگران شده اید ؟ همین گرزوس که خود سالار و فرمانده سپاه بود در واقعه قبل پس از شکست سریانیها بجای اینکه پایداری کند و متحدین خود را یاری نماید عار را بر خود هموار کرده راه فرار را پیش گرفت . او هنری در این جنگ جز افزایش عده مزدوران ندارد . آنها که اجیر هستند پستند . برای پول ستیز می‌کنند و در کار-

زارتن بگریز می دهند ، شما با ایمان، جنگ میکنید . آنها برای دیگران تجهیز می شوند و شما برای خود. مزدوران لیاقت مردان کار آمد را ندارند ، آن مردان شما هستید که از حیات خود دفاع میکنند . گرزوس از بیگانگان و پول پرستان مدد می گیرد ، او بنیروئی متوسل می شود که از خود و برای خود نیست آیا گمان می برید که بیگانگان بهتر از اهل کشور نبرد میکنند یا بیشتر دفاع می نمایند .

فرق بسیار است مابین کسی که برای خود و کشور خویش جنگ کند و دیگری که برای دیگران نبرد نماید . اگر شما با ادله من و شرح نیروی عظیم ما قانع و متقاعد نشده اید بهترین است شما را نزد دشمن بفرستم . زیرا بودن عضو فلج در میان ما سودی ندارد و ضرر او بیشتر از نفع خواهد بود.

سپس زوبین را از دست انداخت و با حماسه گفت : آنانی که خواهان زندگانی و سرافرازی هستند بدانند . سعادت آنجاست (بدشمن اشاره کرد) و بدبختی آنجاست (پشت سپاه اشاره کرد) گرسنگی و خستگی و ناکامی و بالاخره مرگ پشت شماست سیری و آسایش و پیروزی و سربلندی جاوید نزد دشمن. بجنبید که بایک حرکت بر همه چیز دشمن مسلط خواهید شد و گر نه او غالب شده زنان و هر چیز خوب و نفیس شما را خواهد ربود .

کوروش بحرکت سپاه فرمان داد . همه با نظم و ترتیب در حال سرود خواندن و ابراز دلیری با هیجان و حماسه و حرارت بی اندازه پیش رفتند . دوفرسنگ فاصله مابین طرفین بود .

مفتشین (پیش قراولان) بر گشته خبر جنبش سپاه دشمن را دادند . همه جا اسیر گرفته از آنها تحقیق می کردند ، هر جا که گردوغبار بود دسته های پیش آهنگ تاخت کرده اسیر می آوردند و خبر از اوضاع می دادند. دسته های دشمن همه جا بحمل علیق و خواربار و هیزم مشغول بودند که آنها را با محمولات خود بسپاه می رساندند و از آن حیث

ایرانیان دلگرم و امیدوار می شدند . در همان هنگام . کیا کسار از همدان يك ثلث سواره نظام که برای حراست کشور مانده بود تجهیز کرده به دید کوروش فرستاد و با آمدن آنها يك روح تازه در ایرانیان دمید .

اسرائیکه دم بدم بدست پیش آهنگان و چابك سواران ایرانی گرفتار می شدند نزد کوروش برده از آنها سؤال و تحقیق می کرد . همه می گفتند : گرانی و قحط در پیرامون سپاه گرزوس حکم فرما شده زیرا هم سپاهیان مزدور بمردم تعدی و زور می کنند و هم سواران گرزوس کاروانهای ذخیره را می زدند و هم مردم از آن اوضاع نگران و بیمناك می باشند . بالعکس در اطراف سپاه کوروش امن و رفاه بحد اعلی بود . از معامله کوروش نسبت با سراء هم نتایج خوبی بدست می آمد و خود اسراء آزادانه میان سپاهیان تبلیغاتی می کردند .

در پایان نطق و بیان کوروش « کری سان تاس » فرمانده سواران که میان سرداران شاخص بود چنین گفت : « کوروش ! اگر بعضی از شنیدن اخبار دشمن دلتنگ شده اند نباید این حال را حمل بر ترس و یاس نمود . اینها مانند کسانی هستند که بر سر خوان طعام نشسته که ناگاه فرمان انجام کار دیگری بآنها داده میشود ، چون ما بحصول ثروت نزدیک و بنناول لقمه مشغول هستیم و نزدیک است که بنعمت و غنیمت برسیم ناگاه بثروت دیگری سوق داده میشویم و بالطبع افسرده و ملول میشویم ، سپاهیان را بفتح سوریه قبل از لیدیه امیدوار کرده بودند که در آنجا انواع خواربار مخصوصاً گندم و روغن و حشم و خشك بار بسیار است که تصور می کردند اول بدانجا سوق داده میشوند بعد بلیدیه پردازند غافل از این هستند که در لیدیه بنعمت و ثروت تمتع و تنعم کنند . لیدیه بسبب نزدیکی بدریا و داشتن بنادر آباد و حمل انواع کالاها دارای خزاین و ثغایس و اموال غیر قابل احصا و بالاخره زنان زیباست و ما باید قبل از همه چیز با حرا از آنها مبادرت و خود را از هر

حيث غنى و بهره مند كنيم. هان سوي نعمت و ثروت و جمال بشري بشتابيد كه باساني بدست خواهد آمد»

از اين بيان معلوم ميشود قصد تظميع و ترغيب سپاهيان را داشتند و اين يك نحو سياست لشكري و تدبير براي تقويت روح سپاهيان و اميدواري آنان بود مخصوصاً اموال و زنان زيبا و براي همين زنان كه در آن زمان زندگاني شرم آوري داشتند تبليغاتي بعمل مي آمد و معلوم است مردان محروم از لذات زندگاني حتي خوراك گوارا چه حالي داشتند و روزگار را بچه نحو انتظار و آرزو و اميدي مي گذرانيدند. حس بشري و آرزوي نعمت و لذت آنها را تشجيع مي كرد .

سپاهيان از نطق «كري سان تاس» بسيار خرسند و اميدوار شدند ، سپس كوروش گفت : «اي سپاهيان ! من عقیده دارم كه همين اكنون بايك جنبش عمومي و شتاب سوي دشمن روانه شويم و زودتر بمحل ثروت و نعمت و بالاخص انبار خواربار و ذخاير برسيم ، هر قدر بيشتر بشتابيم هجوم ما براي دشمن ناگهاني و رعب آور خواهد بود . از حمله سريع ما هراسناك و پريشان خواهد شد»

همه باجوش و خروش و همه فرياد زدند ، بشتابيم ، بشتابيم . شپور هم دمیده شد ، ناگاه غرش گردونه ها و سم ستوران بر آن هياهو غلبه كرد . سپاه بانظم و احتياط بميدان جنگ روانه شد ، در آنجا هر دسته كه پيش و پس بوده بجای معين قرار گرفت و صفوف بدین نحو آراسته شد .

هر چه شتر داشتند^۱ بر حسب تدبير و نقشه ها رپاك در مقدمه سپاه و جبهه صفوف قرار دادند حتي شترهاي بار كش غير از شترهاي آموخته جنگ حاضر شده بود .

(۱) مؤرخين اشاره کرده اند كه اغلب شترها از اطراف شوش (خوزستان) و از يابان گردان آن سامان جمع آوري شده . و بعضي هم تصريح کرده اند كه از اعراب و متحدين آشور در وقايع قبل بدست آمده كه بسيار مفيد بود .

شترهای جنگی هریکی دو کماندار حمل می کردند و شترهای بارکش يك سوار داشتند . ساربانان هم پیاده از عقب آنها را می راندند .

در سراسر جبهه چند صف شتر آماده شده . میان صفوف هر چند قطاریك رخنه کم عرض و عمیق برای سواران چاپك و گردونه داران باندازه دو گردونه در عرض و صد گردونه بطول پشت سر هم باز کرده و برای سواران باندازه پنج سوار و بطول هزار صف پنج سواری و بقیه سواران پشت اشتران صف کشیده که پس از حمله شترها نوبت گردونه ها و سوارها برسد و قسمت عمده حمله و هجوم بر اشترها تحمیل شده بود . ارابه های برجدار از سه جهت در پیرامون سپاه مانند سپر احاطه داشت و چون عدد آنها برای محافظت کافی نبود میان هر دو ارابه صفوف سپاهیان پیاده نیزه دار و زوبین افکن فرار داشتند که هر صفی بعرض پنجاه مرد جنگی و طول صد مرد صف کشیده رو بعدو و پشت بسپاه زانو بر زمین نهاده نیزه ها را حواله مهاجمین کرده بودند و تاکید بلیغ شده بود که از حمله سواران جای خود را تهی نکنند مبادا دشمن بموجب نقشه که کشف شده از عقب رخنه یابد . تیراندازان و زوبین-افکنان و چکوش داران از بالای برجها و ارابه ها باید دفاع نمایند و از جای خود حرکت نکنند مگر پس از شکست قطعی دشمن .

فلاخن داران بهشت دسته تقسیم شده در هر جناح بفاصله هزار گز چهار دسته جانب دار مدافع بودند که هر قسمت هم بدو دسته تقسیم شده ، پیشرو و پایدار که پیش روان متحرك و در احاطه دشمن آزاد بودند و پایداران بر ارتفاعات بالنسبه نزدیک بسنگ اندازی و دفاع مشغول شوند. و آنها نباید جای خود را ترك کنند مگر بعد از فرار دشمن یا بر حسب فرمان تازه .

دسته های کمین که پیاده و زوبین افکن یا شمشیرزن و نیزه باز بودند بچهار قسمت و پشت جبهه کمین شده بودند که هنگام ضرورت هر دو دسته از يك طرف

هجوم ببرند و مهاجمین را بجنگ بازدارند . گروهان احتیاط از هر نوع و صف غیر از گردونه داران در دامن کوه در حال آماده باش بودند و هر دسته سوار یا پیاده و هر صف نیزه دار یا شمشیرزن فرمانده مستقل داشتند و زیر دست او فرماندهان کوچکتر که هر عده که میخواست تحت امر یکی از آنها میفرستاد و پیکها و منادیان مابین قوای احتیاطی و ستاد سپاه شخص کوروش در حال ارسال و ابلاغ فرمان بودند . جارچیان بفاصله رسیدن صدا و بازسواران چاپک که بمنزله اجودان محسوب می شدند و آماده ابلاغ امر بودند مباردا از شدت هیاهو یا غرش گردونه صدا نرسد خود نزدیک شده فرمان را ابلاغ می کردند و در ابلاغ فرمان تا کیدمی شد .

پشت جبهه قلب و دو جناح میمنه و میسره هم منظم و استوار بود . مردان شمشیرزن مانند دیوار آماده حرب و ضرب بودند . از دو طرف دولشکر سوار دست راست بفرماندهی « کری سان تاس » و دست چپ بفرماندهی ویشتاب بود . در رخنه قلب مابین صفوف اشتران « ابراداتس » فرمانده گردونه رانان بود . کوروش هم در قلب محل داشت ولی سیار بود و صفوف دلاوران را تفقد می نمود و فرماندهان « بیور » ها (Baevor) عده ده هزار سپاهی گاهی خود نزدیک اومی رفتند و او امر را تلقی میکردند و گاهی خود کوروش بآنها سرزده فرمان تازه می داد و غالباً منادیان و پیکها و آجودانهای سوار فرمانها را ابلاغ میکردند و احتیاط از هر حیث بعمل می آمد .

مشك داران و سقایان هم مستعد رسانیدن آب بودند . علاوه بر تمام آن تشکیلات مفتشین و مساعدین که در همه جا مراقب بوده و هر نوع احتیاجی که پیش می آمد فوراً بر آورده و تدارك میکردند و وجود آنها که پیش بینی شده بود بسیار سودمند و کارگر بود . باستثناء پزشکان و معالجین که پشت میدان بازانان و خانواده ها مستقر و منتظر پایان کارزار بودند . ارا به های حمل و نقل و مواد مختلفه و بارها

و حتی سنگهای آسیا که برای آرد حمل می شد گردا گرد خانواده ها مانند سنگ برقرار بود و نگهبانان هم در هر چند قدمی مراقب بودند و دیده بانها هم تا چند فرسنگ مراقبت میکردند و اطلاعات دهان بدهان از جارجیان می رسید و قله کوه هم حرامست می شد .

این صف آرائی و نظم را بحال خود گذاشته بر میگردیم بوضع قبل : گزنفون شرح بسیار مفصل و وصف مشروح برای این جنگ بزرگ نگاشته که از او و از دیگران مجملی اقتباس نموده و لازم است بوصف قبل از کارزار و اصطکاک دو سپاه بر حسب وصف او پردازیم تا فایده تاریخ تکمیل شود که چنین گوید :

« کوروش قبل از جنبش و آرایش سپاه و تسویه و تنسيق صفوف خود برای تغال پرنده هارا رها کرد^۱ که از علایم بال آنها تغال و بجنگ آغاز کند .

سپس خود تاج کلی بر سر نهاد (پیش گفته شد شقه سفید (جقه) و اکنون تاج

۱- گزنفون در این روایت منفرد می باشد با اینکه نوشته بودیم که کوروش هرگز بغرافات و اوهام اعتماد نداشت و کیش و تربیت خانوادگی او و پند کمبوجیه پدرش او را از این نحو توسلات منع می کرد در اینجا روایت را می بینیم و نمی توانیم آنرا نادیده بگذاریم زیرا فاصله زمان بین مورخ مذکور و کوروش بسیار کوتاه بود و معلوم می شود در آن زمان این نحو فال و مال اندیشی متداول بود . و آن بدین طریق که پرنده آماده تغال را رها میکردند که اگر بطرف راست پرید بفال خوب تلفی میکردند و اگر بچپ پرواز کرد شوم می دانستند و عرب آنرا تطیر گوید و در قرآن هم آمده .

همچنین در حدیث : «لا طيرة ولا عدوی فی الاسلام» . طیره همان بد بینی و تشائم که از شوم باشد که اسلام از آن نهی کرده است . در اینجا اگر چنین کار واقع شده باید گفت : کوروش سیاستی در کار داشته که سپاهیان فال نیک را برساند و آنها را بفتح و ظفر امیدوار نماید . زیرا بزرگان و پادشاهان از این قبیل تظاهرات برای امیدواری و خوشنودی اتباع خود بکار می بستند و این نحو اعمال که زبانی هم ندارد تاثیر مهم در روحیات سپاهیان که سخت از دشمن نگران بودند داشته مخصوصا رعبی که از سواران گرزوس در دل آنها بود که مؤرخین آنرا تکرار کرده و بسیار مبالغه نموده اند و مادر دوسه جا اشاره نمودیم .

گل را می بینم و راوی هم یکیست ولی ممکن است حالات و اوضاع تغییر کرده باشد که برای هر وقتی علامتی اتخاذ میکرد) سپس فرمود همه بشستشوی دینی (مذهبی) مبارزت کنند . بعد در راه خدا قربانی و راوان کرد (البته برای اطعام سپاهیان و منظور دیگر هم برای تظاهر بود) .

بعد از طعام و شستشو و پوشیدن لباسهای ارغوانی و حمل اسلحه و تبختر تمام سپاهیان بر اسب سوار شده گفت :

«دوستان من خداوند امروز همان علائم را بمانشان داد که در جنگهای پیش بمانشان داده بود . من ناگزیرم این نکته را بشما یادآوری کنم که چگونه باید برفتح و ظفر تصمیم بگیرید و دل را قوی و امیدوار کنید . شما از کسانی که در قبال شما صف میکشند .

دلیر تر و ورزیده تر و آزموده تر هستید . بدانید که آنها با هم واردان و همگان خود پایداری خواهند کرد . کسانی که باهم یار و همکار باشند باید بیکدیگر اعتماد کرده ثابت و استوار باشند شما باین صفت و این کار احق و اولی هستید زیرا همیشه یار و غمخوار و هم کار و هم خوراک هستید . دوست هستید و طعام را باهم تناول میکنید و باهم زیست نموده یک پیکر متحد تشکیل می دهید راضی نشوید که اعضاء آن پیکر قطع شود ، همه باهم بستیزید مبادایار کشته را بگذارید و بگریزید . هرگز بفکر این مباشید که گلیم خود را کشیده تن بعار فرار دهید . این صفت زشت را حواله دشمن کنید و مگذارید که او از حیث و فاداری و پایداری برتر و بهتر از از شما باشد . دوستان من ! همه با هم هجوم برده جنگ تن بتن را آغاز و صفوف دشمن را پراکنده کنیم . از سوار نظام بی حفاظ دشمن نهراسید ، با آن همه وصفی که از دلیری و چابکی و خوبی اسبان آنها شنیده اید اغلب اسبهای آنها زره ندارند و ضرب آنها آسان می باشد . بالعکس گردونه های مازره پوش و جنگجویان آنها

با بهترین سلاح مسلح و اسبهای ماهم زره پوش می باشند . از پیادگان آنها هم نهراسید
سپرهای بزرگ و سنگین آنها مانع آزادی عمل و چابکی آنها در کارزار می باشد .
آنها بسبب حمل سپرهای پهن و بزرگ نمی توانند دشمن را خوب دیده بمبارزه
بپردازند . نقشه که بکار خواهیم برد صفوف پیادگان و دسته های سواران را در هم
خواهد شکست زیرا آنها همه چیز را پیش بینی کرده و برای دفع آن تدارك نموده
جز حیوان کوهان دار که شتر باشد و شتر دشمن اسب است . با تمام این احوال اگر
شما تصور کنید که عاملی در کار باشد که موجب شکست ما گردد بیان کنید که بامید
خداوند یگانه بدفع آن یا بچاره دفع بپردازیم . هم تیمهای من ! هر که هر عقیده
دارد آزادانه اظهار کند و اگر ایراد و اعتراضی ندارید همه بدرگاہ خدا توسل
و تضرع کنیم که مارا پیروز کند . هر چه من شرح دادم هر يك از شما بفرماندهان
زیر دست بگوید و آنها بعموم سربازان ابلاغ کنند . رفتار و گفتار و ظاهر و باطن کار
شما مجرد از بیم و ترس باشد . انگار هراس در عالم وجود ندارد ، چنانچه بیم
و اضطراب را از نفوس خود زایل کنید شایسته فرماندهی و سالاری خواهید بود .
کوروش که بیان و نطق مهیج و حماسه آمیز و مشروح خود را با وصف تمام
قوای مختلفه بپایان رسانید خود بر اسب سوار شد و فرمان هشدار و آماده باش را
اعلام نمود . صفوف جنگجویان بطوریکه پیش ذکر شد آراسته گردید و نیز چند برج
متحرك در دو جناح و قلب و پشت و اطراف قرارداد که هم دیده بان در آنها باشد و هم
افسران ستاد و بعضی فرماندهان مراقب باشند و از همانجا در صورت وقوع يك امر
خلاف انتظار فرمان دفاع یا حمله را می دادند .

پس از ترتیب صفوف و استقرار هر عده بجای خود کوروش میان
لشکریان با اختلاف دسته ها جولان داده بر هر فرماندهی یا دوستی حتی سرباز
شجاعی که سابقه دلیری و پهلوانی داشته ایستاد هر یکی را بیک کلمه موافق حال

او تشجیع و تشویق و وعده و نوید داد . بیکی دوست گفت و بدیگری برادر و بآن یکی هم تیم و بآن دیگر رفیق و بالاخره بکسانیکه امیدوار بود هنرها ابراز و دلیری‌ها بکنند سخن دلنشین و مؤثر و روان پرور و امید بخش می گفت . علاوه بر آن فرماندهان را امر کرد هر یکی باتباع خود کلمه که موجب تشجیع باشد بگویند و در دادن پاداش هم وعده بدهند . در آن هنگام بود که « ابراداس » را خواست و او در حال وداع « پان ته آ » بود که شرح آن گذشت چون ندا را شنید شتاب نمود . باو گفت سپاهیان و ارا به رانان را با سخنان روح بخش تشویق کند و مواظب کار خود باشند که بارسنگین جنگ بردوش او خواهد بود . او اطاعت نموده وعده جانبازی داد .

کوروش پس از تفقد عموم سپاهیان چون بیاران خود می رسید يك کلمه می گفت و می رفت و آن عبارت از این بود که : شما بسخنان من نیازمند نیستید ، امتحان خود را در کارزار داده اید . خوب می دانید که سپاهی دلیر در میدان جنگ چه نحو وظیفه دارد . « (مؤرخین در بیانات مختلفه کوروش مبالغاتی کرده و مفصلا شرح داده اند)

اکنون بوضع دشمن در میدان جنگ می پردازیم :

« رادت » (Radet) مورخ معاصر فرانسوی که تاریخ خاندان « مرمنا » را نوشته و کتاب او یکی از بهترین کتب تاریخ آسیای صغری بشمار می رود چنین آورده :

« گرزوس برای تجمع قوای خود يك دشت وسیع که محل التقای طرق باشد انتخاب و دسته های امدادی خود را در آن میدان تکمیل نمود ، گرزوس می توانست دسته های امدادی فینیقی و قبرسی و مصری را از « نارس » و « تیان » وارد کند هم چنین مدد و مزدوران اروپا و یونان را از راه « آنسیر » بخود ملحق کند پس او در تقاطع

طرق میدان را انتخاب کرد و معتقد بود در نخستین پیروزی ارمنیان مطیع کوروش را بخود جلب نماید .

گروزس قبل از وقوع جنگ تاشهر «پتیریا» که امروز «بغازخوی» نامیده میشود رانده و آن شهر را تصرف و تسخیر نمود اینها حوادث اولیه است که گروزس از رود هالیس مرز فاصل بین دو کشور گذشت و «پاکادوکیه» را تصرف نمود ولی میدان جنگ بجائی منتقل شد که وصف نمودیم و نیز نوشته شده که کوروش سپاه خود را از اربل و رواندوز سوق داده و نام اماکن را چنین ذکر کرده اند : «امیدا» «ملیتن» «کوماننا» و «انسیر» که نام آنها در فون آشور آمده و این راه شاهراه آن زمان بوده که شوش را بسارد متصل می نمود . این مبحث که هم مفصل و هم عاری از فایده است بوقت دیگری موکول یا بالمره متروک می شود که اکنون شرح دیگری از صف آرائی سپاه گروزس لازم است .

پس از رسیدن مرد ازهر ناحیه و کشور خصوصاً مصریان گروزس آماده مقابله گردید و معتقد بود که پیروزی نصیب او خواهد بود .

و یشناسب که فرمانده قسمت عمده سواران پارس و سالار پیش آهنگان و مقدمه الجیش کوروش بود خبر جنبش سپاه عظیم گروزس را داد و چند اسیر هم آورد که اخبار بسیار و اسرار نهفته از آنها بدست آمد .

دشمن بحدی نزدیک شد که غباروی بسپاهیان آماده می رسید .

گروزس میمنه و میسره را معین و مرتب کرده و خود در قلب قرار گرفت همانطور که «آراسب» اطلاع داده بود مصریان برسم خود صفوف مردان را آراسته و قسمتی از جناح راست را برعهده گرفتند . بهترین سواران لیدی در قلب قرار گرفتند . دو جناح را بطوریکه پیش اشاره شد باندازه امتداد داد که قبل از حمله از دو طرف بتمام قوای کوروش احاطه کرده و فزونی عده باندازه بود که تا دامن

کوه امتداد یافته که هنگام نبرد عمل محاصره گزانه‌ری انجام گیرد پشت سواران دوجناح ممتد اضافی گردونه‌ها را قرار داده بود که بعد از حمله سواران ارا به حرکت کند. پیادگان و سپرداران که سنگین اسلحه بر آنها منطبق بود پشت قلب و دوجناح پایدار و آماده بودند. دسته‌های کمین هم مستعد یاری بودند.

در همان حین و حال بازمدد پشت سر هم می‌رسید و بعنوان ذخیره پشت جبهه قرار می‌گرفتند ولی بازیک دسته ممتاز از آنها برگزیده با صفوف آراسته مختلط می‌شدند غیر از صفوف آراسته و آماده جنگ دسته‌های تازه وارد دشت را پر کرده و بر رعب می‌افزودند.

کوروش از رسیدن مدد و ازدیاد عدو سخت نگران شده خواست بحمله مبادرت کند ولی مشاورین مانع شدند و گفتند غرور گرزوس باعث می‌شود که او بحمله آغاز کند و چون ما ابتکار را در دست داریم و پناهگاه ماسخت محکم و دارای سنگر عظیم هستیم باید اول در حال دفاع باشیم تا حمله او عقیم بماند. تدبیر آنها هم مقرون برستگاری گردید.

همان‌طور که مشاورین جنگی پیش بینی کرده و انتظار داشتند، گرزوس اول بحمله شروع کرد. دوجناح ممتد و نیرومند او از دو طرف سخت هجوم برده، دوجانب سپاه کوروش را دریده رخنه‌های عمیق ایجاد نمودند، هنوز جنگ در مقدم جبهه آغاز نشده، سواران از دو طرف شکاف بمدافعین وارد کرده بر پیادگان مسلط شدند، کشتار عظیمی رخ داد و اضطراب بر عموم سپاهیان مستولی گردید تا گزیرتن بعقب نشینی دادند. ایرانیان که نزد خود عهد کرده بودند پشت بدشمن نکنند در آن هنگام ناچار شده قدم بقدیم رو بعد و کرده بعقب بروند؟ چون شکست بسپاه کوروش افتاد، زنان از دامن کوه فرود آمده، داخل میدان شدند.

هر که هرچه بدست آورده دوش بدوش سپاهیان مردانه نبرد و مردان را تشجیع

کرده، فریادمی زدند: اگر بگریزید ما همه گرفتار دشمن خواهیم شد، برخی هم سرپوشهای خود را از سر برداشته بر سر مردان می انداختند که شما زن هستید و ما مید می باشیم. گردونه‌های کیه در دو طرف برای دفاع و سپر سپاه شده بود خرد و تپاه گردید و سپاهیان آنها بین کشته و مجروح بوده بقیه هم ارا به هارا ترك کرده پا بفرار برداشتند^۱ ولی برجهای عقب بحال خود مانده بود. فلاخن داران آغاز انداختن سنگ نمودند ولی چون دو طرف متحارب با هم مختلط شده بودند آسیب بهر دو می رسید تیر اندازان هم قادر بر دفع حملات دشمن نبودند زیرا هجوم بحدی سریع و سخت بود که همراه مبهوت و مغلوب نمود. در آن هنگام کوروش که برای فرمان و مراقبت در حال جولان بود رشته کارزار را از دست داده، دستگاه ستاد را مختل و آجودانها را پراکنده و مرکز فرمان را تپاه دید ولی صفوف مقدم هنوز دست بجنگ نزده بودند از آن حیث امیدوار بود که سنگر جبهه استوار است خواست از مردان پیاده که رو بعد وصف کشیده منتظر جنگ بودند عده را بعقب برگرداند که محصورین را نجات دهد، بعضی مشاورین او را منع و نهی نمودند. چون زنان داخل میدان و بامردان مختلط شده و مردان هم پشت بدشمن نمی کردند از دیدن زنان وهای و هوی آنان دایر تر شده بر ثبات و تانی در عقب نشینی افزودند. ناگاه هارپاک فرمان حمله شتر سواران را داد که شترهای مست با هیكلهای مهیب و مخوف بسواران حمله نمود و گردونه‌ها هم در راه مخصوص خود میان شترها بگردش و غرش در آمدند. ساربانان هم از پشت با چوبهای بلند شترها را می راندند و براه راست که درست مقابل قلب بود سوق می دادند. اسبهای دشمن همه از آن کوههای متحرك كوهان دارها رمیده و ترسیده بعضی برگشته و برخی که سواران آنها الگام راست

۱- آنها سپاهیان ابراداتی بودند که از شوش همراه او آمده و در جنگ ارا به

گرفته بودند آغاز تمرد و جهش نموده دستها را برداشته بر دوپا می‌جنبیدند . کوروش جنگ عقب جبهه را نادیده انگاشته با عده سوار دلیر ورزیده و آزموده بقلب حمله برد. سواران انقلاب حال دشمن را دیده بر فشار خود افزودند. اسبهای دشمن باعث اختلال صفوف و اشتغال هم‌آوردان بنگهداری اسبها شده ، مجال زد و خورد نداشتند ، زود بود که گردونه‌ها بدنبال شترها هجوم برده ، سواران گرزوس میدان را تهی کرده مقدمه بر مؤخره افتاد ، پیادگان و مخصوصاً دسته‌های سنگین اسلحه برای حفظ خود از لگد کوب و مغلوب شدن دچار مشقت و رنج شده ، جنگ مغلوبه و مقلوبه شده ، مزدوران شروع بفرار نمودند ، در همان هیجان که کسی کسی را نمی‌شناخت کوروش چون وضع سواران و فرار آنان را دید و بغیروزی امیدوار شد، فرمان داد مردان جنگی ایران که تا آن زمان استوار بودند دو قسمت شوند يك قسمت مقدم بدنبال مهاجمین حرکت کرده و میدان را از بقیه مبارزین که سرسخت بودند تصفیه کنند و قسمت دیگر رو بعقب کرده مهاجمین دشمن را از وسط میدان برانند. فوراً بيك فرمان مردان دو قسمت شده قسمت مقدم پیش‌رفتند و قسمت مؤخر رو بعقب جبهه کرده از همان قدم اول دلیرانه شروع بضرب نمودند. آنها دلیر و آزموده و مردکار و بهترین مبارز بودند .

کوروش بمنادیان و جارجیان فرمان داد سرود را بهمه ابلاغ کنند . تمام ایرانیان مرد و زن سرودخوانان با حماسه و عزم بی‌مانند بمجاهده و جانبازی خود ادامه دادند. مشك‌داران نیز مشك‌ها را انداخته هر که هر سلاحی که بدست آوردند بسواران مهاجم حمله کردند ، غالباً بادشاه از زیر شکم اسب‌ها را می‌دریدند، همچنین داس‌داران و کارگران تیشه و کلنگ دار بکارزار پرداختند حتی پزشکان و گله‌داران. کوروش نیز فرمان حرکت برجهای متحرك را داد که پیش‌بروند تا دلاوران محصور ناگزیر از عقب نشینی منصرف شوند و میدان را از دشمن جسور

تصفیه و تسویه کنند . فرمانده ارابه‌های برج‌دار فوراً فرمان جنبش و پیروزی داد و چون دید تیراندازان وزوبین افکنان برجها بسبب اختلاط دو نیروی جنگجو قادر بر تمیز دوست از عدو نبودند يك ابتکار بنظر او رسید ، رانندگان ارابه‌ها بکار خود ادامه دهند و مردان خصوصاً گرزداران پیاده شوند از همان گام و هنگام عدو را برانند. تا اندازه مدافعین بظفر امیدوار شده که دشمن در قبال هجوم کوروش و گردونه‌ها سخت شکست خورده پابفرار گذاشت ولی صفوف مصریان مانند دیوار آهنین بجنگ و دفاع ادامه دادند، شترها هم که کار را انجام داده و پیروزی را بجانب ایران کشیده بودند از ادامه دویدن و دخول میان صفوف پراکنده خودداری نمودند، ساربانان بجمع و نگهداری آنان پرداختند ولی تیراندازان که برهراشتری دوسوار بودند از همان محل مرتفع که کوهان کوه مانند بود بتیراندازی ادامه دادند . شدت جنگ و تاریکی میدان و ارتفاع گرد و غبار و جریان خون و لغزیدن اسب و سوار و تصادف با گردونه‌های خرد شده دوست و دشمن و هیجان و عریبه مستان از حد گذشته بود که ناگاه آن کسی که میان همه شاخص و بخت پیروزمند ایرانیان بسته بوجود او بود در معرکه افتاد . کوروش از اسب سرنگون گردید. یکی از مجروحین دشمن که زیر دست و پای اسبها افتاده بود نگاه کرد کوروش را شناخت ، بخود نیرو داد و با خنجر باسب حامل او حمله کرده شکم اسب را درید ، کوروش افتاد و آن مجروح جسور خنجر را از شکم اسب کشیده خواست بدل کوروش فروبرد که ناگاه دلیران پیاده و سواره باو حمله کرده مجال انجام کار را ندادند. اسب یدکی فوراً کشیده کوروش دوباره سوار شد. یاران خواستند زندگانی مجروح را بپایان برسانند کوروش دست بر سrau کشید و گفت : زنده گرفتارش کنید ، خون از تن او و خنجری که در دست داشت می‌چکید ، او را بر اسب سوار کرده پشت جبهه نزد پزشکان و جراحان بردند . این یکی از عجایب یا مکارم

اخلاق کوروش بود که در آن حال مجال رافت هم داشت . (گویند آن ضارب مصری بوده) .

در همان هنگام که کوروش دوباره براسب سوار شده پیش می‌رفت خبر رسید که گرزوس تن بفرار و عار داده با شتاب سوی سارد پایتخت عظیم می‌رود . سپاهیان همه پراکنده و پیریشان شده راه شهر یا بیابان و کوه را گرفتند خصوصاً مزدوران خبر از عقب جبهه رسید که سواران داخل میدان مابین کشته و گرفتار و گریخته نابود شدند ، اسبهای بسیار بدون سوار در دشت و کوهسار تاخت می‌نمودند . چون سپاه مصر بدلیری خود ادامه داده سخت‌پایداری می‌کرد . کوروش فرمود مترجمین با صدای رسا بفرماندهان مصری ابلاغ کنند که جنگ بعد از گرزوس و فتنای سپاه او سودی ندارد و شما همه کشته خواهید شد بهترین است که تسلیم شوید و با شما معامله اسیر نخواهیم کرد بلکه مهمان خواهید بود تا زمان مراجعت بوطن . آنها پذیرفتند ولی تعهد و شرط خواستند که مترجمین همه بیک لحن گفتند : بهترین شرط جوانمردی و بزرگواری کوره‌ش است .

خواستند با داشتن اسلحه تسلیم شوند ، کوروش قبول نکرد و گفت : نگهداری سلاح دوام دشمنی را ثابت می‌کند . هر که نجات بخواند پیش بیاید و اسلحه را بر زمین اندازد . فوراً صفوف مصر که از حیث نظم و استواری و پایداری موجب شگفت بود پراکنده شده ، خود را پناهنده جوانمردی کوروش دانسته ، اسلحه را در یک محل انداختند که یک تپه یا کوه تشکیل دادند ، کوروش چند نوع از اسلحه آنها را بدست گرفت و از شمشیرهای کج و تیز و بلند و نیزه‌های دراز و سپرهای عجیب آنان تعجب نمود . فرمود برای همه آنها چادرها نصب کنند و آنها را بعنوان مهمان بپذیرند و هر چه بخواهند فراهم کنند .

یکی از عجایب اتفاقاتی که مؤرخین بدان تصریح و بدون اهتمام رها کرده ،

شرکت زنان لیدی در جنگ بود ، باین معنی همانطور که هنگام شکست و تزلزل ایرانیان زنان ایرانی و بالاخص پارسیان بمیدان رفته مردان را تشجیع می کردند زنان لیدی هم بهمان منظور بمیدان رفته جنگجویان را تهنیت می کردند ولی هنگام فرار زنان عقب مانده و گرفتار شدند . کوروش فرمود زنان در یکجا جمع شوند .

این جنگ بزرگترین واقعه تاریخی کوروش بود که باید گفت جنگ اول و آخر او همان بود و قبل از آن جنگهای کوچک رخ داده یا اگر بزرگ بود باندازه آن جنگ وحشتناک نبود . مگر اینکه جنگ سکاها را يك تاريخ حقیقی بدانیم . بعد از آن هم فتح بابل بدون جنگ مهم میسر گردید .

عصر شد که دیگر از مقاومت فردی و جمعی لیدی هیچ اثری نماند . چون کوروش تا اندازه ازمیدان فراغت یافت سران سپاه را تققد نموده یکان یکان بنام و نشان حال و وضع و حیات آنها را پرسید . گفته شد دوسر دار نام داری کی « گرسان تاس » و دیگری « ویشناسب » (پسر عم کوروش و پدردار سوش) در دو طرف میدان غارت کنان بجمع گرفتاران و حیازت ذخائر پرداخته اند . فرمود آنها از تعقیب گریختگان خودداری کرده برگردند . ذخایر هم بالطبع بدست خواهد آمد سپس از وضع « ابراداس » سؤال کرد ، گفتند کشته شده وزن او « پان ته آ » بحمل نعش او مبادرت نموده و بکنار رود « پاکتون » برده . بسیار افسوس خورد و جزع نمود خصوصاً وقتی که گردونه شاهانه او را واژگون و خرددید ، در کنار آن هم خون او ریخته و آثار افتادن او بر خاک معلوم بود . در آنجا ایستاد و سخنی که از يك گلوی گرفته می آمد بجا آورد و آفرین گفت بعد برای تشییع و تجهیز او رفت که پیش از این مفصلاً ذکر شد .

این نکته هم ذکر میشود . مورخین و بالاخص گزنقون افتادن کوروش را در میدان جنگ خوب وصف کرده اند . گزنقون علاوه بر شرح يك نتیجه اخلاقی و

سپاهی از آن گرفته می گوید :

عظمت کوروش در عالم مودت و محبت سپاهیان در آن هنگام خوب نمایان گردید زیرا یاران بنجات او بحدی شتاب کردند و جان بازی نمودند که برای هر شخص بزرگی میسر نمی شد. همه جان خود را سپر سالار بزرگوار خود نمودند و زود اسبیدگی را پیش کشیدند مثل اینکه هیچ حادثه رخ نداده بود زیرا در آن هنگام اگر کوروش می افتاد تمام سپاه بباد تباهی می رفت. بالعکس گرزوس با آن همه بذل و عطا کسی بیاری او شتاب نکرد ناگزیر بشهر عظیم و حصن منیع سارد پناه برد.

کوروش از میدان کنار رفته بفرماندهان گفت. سپاهیان را بمحل اقامت تازه که معین شده بود منتقل کنند که میدان بخون آلوده و کشتگان طرفین باعث رنج خواهد شد. و نیز دستور حمل مجروحین را داد که بدون تبعیض دوست و دشمن یکسان معالجه شوند. زنان و کارگران بحمل زخمیان پرداختند و پزشکان بعلاج آنان مشغول شدند. گرفتاران لیدی نیز در یک جا جمع شده تا تکلیف آنان معلوم شود. کارگران بجمع سلاح از میدان و کشیدن گردونه های شکسته و اسبهای مجروح مشغول شدند. اسبهای زخمی را سربریده آماده کباب نمودند.

غنایم بی حد و حصر و ذخایر فزونتر از تصور نعم و اطعمه و اموال بسیار بود. هیزم هم در محل ذخایر متراکم و آماده که فوراً بمحل اقامت همه چیز حمل شد. شب شد و سپاهیان دسته دسته گردهم نشسته بتناول کباب و نوشیدن شراب که تازه بدست آمده بود سرگرم بودند. آن روز هیچ نوع طعام نخورده بودند و بر حسب دستور کوروش تا پایان جنگ باید گرسنه بمانند فقط از طعام و شراب و نعمت بی حساب دشمن کامیاب شوند که چنین شده همه آن شب آسوده غنودند ولی نگهبانان بنوبت در همه جا مشغول حراست بودند و از این حیث احتیاط کامل و مراقبت شدید بعمل آمده بود مبادا دشمن تجدید حیات کرده شبیخون بزند خصوصاً بعد از اطلاع بر رسیدن

دسته‌های امدادی جدید که همه در شهر سارد مرکز گرفته بودند. آتشها در آن شب فروخته شد که هم نشانه جشن پیروزی و هم برای پختن گوشت بود. مسرت زنان هم پیش از مردان بود که همه در حال رقص و سرور و سرود بودند. تنها چیزیکه موجب اندوه زن و مرد بود سوگواری «پان ته آ» برای شوهر مقتول بود که همه بر حال وی آگاه شده بودند ولی او در اقامت گاه خود نبود، خرگاه و خیمه‌های ملازمین تهی بود و آتشی هم در پیرامون آن روشن نمی‌شد. بعد که خبر خود کشی او رسید بر جزع و افسوس آنها افزوده شد. بسیاری از خانواده‌ها هم برای مقتولین خود ماتم زده بودند و عده از فرماندهان نامی هم کشته شده ولی شادی پیروزی بر اندوه غلبه داشت.

یکی از مفقودین که ماتم وی هم گرفته شده و فقدان او موجب تأثر کوروش شده بود «ارتا گرساس» سردار دلیر و فرمانده شتر سواران بود. کوروش فرمود میان افتادگان نعلش او را جستجو کنند ولی پیدا نشد، چون احصائیه شترها بعمل آمد معلوم شد بسیاری از آنها مفقود شده و عده از فرماندهان هم بی‌اثر بودند. ناگاه پیکی از طرف سردار مفقود رسید که مژده سلامت «ارتا گرساس» و حمل غنایم بسیار داد. سردار مذکور پس از فتح چون تا اندازه پیش رفته بود اسراء باو خبر دادند که ذخایر و اسلحه و انواع خواربار در محلی جمع شده که باید متدرجاً بسپاه گرزوس برسد، ای بدون اطلاع کوروش بدان محل شتاب و تمام مواد موجوده را غنیمت و حمل نمود. مقدار غیر قابل شمار زر مسکوک گرزوس بود گله‌های حیوانات را هم دستور داده بود از عقب برانند و برسانند. از حصول آن نعمت و ثروت بی‌حد و حصر بر شادی عموم سپاهیان افزوده شد. مشکهای شراب و بسیاری از سبوها و حتی خمرها حمل شده بسپاهیان بر حسب عده آنها تقسیم شد و مقتدری که برای مدتها کافی بود اندوخته و بخوان سالار سپرده شد. در میان غنایم دارو هم بود که اول از

پزشکان تحقیق شد مبادا سم کشنده باشد و پس از تجزیه و تحلیل بکاررفت و این هم دلیل اهتمام بامور حیات و کمال تمدن می باشد. و نیز چیزی که موجب استهزاء شده بود طلسمهای گوناگون و حرزودعا که بر فلز حك شده بود بدست آمد، آنچه قابل زیور بود بزنان بخشیده شده گرچه برای مردان ساخته بودند آن شب باخستگی مقرون بنشاط فتح و لذت ظفر گذشت روز بعد فرمان بسیج عمومی داده شد که روبه سارد رهسپار شدند. کوروش بر گردونه سوار شد از قتلگاه گذشت و بسیار متأثر و محزون گردید.

با اینکه از تکرار احترازی کنیم و با خاتمه دادن جنگ، بزرگ لیدی قبل از فتح سارد نباید بوقایع کوچک پردازیم در اینجا برای تکمیل فایده تاریخ و حفظ امانت ناگزیر بچند جمله از گزنفون پردازیم که خود بهترین وصف یکی از حوادث همان جنگ می باشد:

(کتاب ۷- فصل ۱) پس از حمله «ارتاگرساس» با سپاه مرتب شتر سواران و فرار اسبهای دشمن و ازدحام و اضطراب شدید سواران يك شكاف وسیع ایجاد شد.

«ابرداداس» منتظر فرمان نشده فریادزد «دوستان! از عقب برانید» ارابه های جنگی بغرش و گردش در آمدند. دوستان ابراداداس و همسفره های اوسخت دلیری کرده کوشیدند که گردونه های دشمن را تباہ کنند، ناگاه يك صف محکم مانند دیوار آهنین رسیدند که مانع ادامه سیر و ظفر آنها گردید. صف استوار مصریان بود که شکافتن آن امکان نداشت. اگرچه با حمله و تهور گردونه را نان بسیاری از مصریان زیر سم اسب و چرخ ارابه ها خرد و ریز ریز شده بودند ولی بقیه تن بگریز ندادند. داسهای ارابه های ابراداداس هم صفوف را درو میکرد ولی از شدت پایداری و سرسختی جنگیان مصری خود سرنگون و خرد می گردید. در آن هنگام بود که

ارابه ابراداتاس باتوده چرخهای خرد شده تصادف کرده واژگون گردید. اودلیری کرده بایاری دلیران خود توانست اسبهارا بسوی دیگر برانند و بضرب شمشیر گروهی را بخاک و خون اندازد ولی دلاوران مصری از شکاف صف خارج و براو و دوستانش حمله برده بحیات و شجاعت آنها خاتمه دادند. بعد پارسیان بفرماندهی شخص کوروش رسیدند و بامصریان بهم آویختند.

جنگی عجیب و مهیب رخ داد. مصریها از حیث عده و اسلحه امتیاز داشتند نیزه ها شان مانند نیزه های کنونی (زمان گزن نفون) محکم و دراز بود. سپرهای آنها برای پوشانیدن تن و دفع دشمن بهتر از سلاح دیگران بود که آنها را برشانه حمل میکردند. مصریان بقاعده جنگی خود سپرها را بهم پیوسته و سخت فشرده بپارسیان حمله نمودند، آنها هم نتوانستند حملات دشمن را دفع کنند ناگزیر در حال دفاع و ستیز پسر رفته رویاروی عدو عقب می نشستند. در آن هنگام کمانداران از برجهای منحرك ارا به ها آغاز تیر اندازی و زوبین افکنی را نمودند. يك كشتار هول انگیز رخ داد. چكاچك شمشیر و صفر تیر و نعره دلیران و غریو جنگجویان و اختلاط اصوات و گرد و غبار بفضا صعود کرده و سیل خون از هر طرف روان گردید کوروش که در آن حال پیش می رفت چون عقب نشینی پارسیان و حال زار آنان را دشمن را از عقب دنبال کرده سواره و پیاده درهم و برهم ریختند، مصریان که دیدند از پشت محاصره شده، عده از آنها نعره زنان بر گشته مهاجمین را بضرب شمشیر بی پا نمودند در آن هنگام یکی از مجروحین مصری شمشیر خود را بشکم اسب کوروش فرو برد و کوروش از اسب افتاده چون قبل از این اشاره شده بود بهمین اکتفای کنیم و نقل این شرح باجمال و اختصار فقط برای نمونه کارزار است که بانواع اقوال و شروح نقل شده است.

شهر سارد پایتخت لیدی

سارد شهر بزرگ آسیای صغری بود که امروز اثری از آن نمانده در آن زمان عنوان تمدن یونان در لیدی و جامع تمدن اروپا و آسیا و آفریقا بود و خود بمنزله يك نقطه محور خطوط ارتباط و مرکز کاروانهای عظیم شرق و غرب بلکه چهار جهت بود تمدن سامی مانند تمدن بابل و شهرهای بزرگ دیگر به حد اکمل با تمام فواید و مفاسدی که در آن بود همچنین هنر آریائی و بالاخص فلسفه و شعر و تاریخ و ادب در آن نمایان بود و بالاخره در قبال تمام مظاهر علم و هنر يك مظهر دیگر وجود داشت که بر تمدن آریائی و سامی و تمام فنون و مزایا غالب بود و آن دین آن قوم با اقوام دیگر در جهات مختلفه آن سامان بود . بهمان اندازه که دیانت در بابل بر همه چیز چیره و مدار کلیه امور شده بود در سارد هم فایق و غالب و موثر بلکه یگانه عامل زندگانی بود و در عین حال خود مخرب همان زندگانی و مفسد کلیه شؤون حیات بود و جای تعجب است که چگونه اهالی سارد و مردم بابل قادر بر زندگانی و ادامه حیات بودند و حال اینکه دین و رسم و آئین همان دین بزرگترین عامل موثر تخریب و فنا بود . یکی از همان عوامل شدت فساد اجتماع که بصورت صلاح و اصلاح یا عبادت و تقوی

در آمده و آن عبارت از فحشاء مقدس بود که در آن شهر مانند بابل جدا کمل رسوائی و فساد رسیده بود. ابتذال زنان و تمتع بزیبائی آنان آنهم بصورت عبادت و تقرب به درگاه خدایان یکی از بزرگترین ارکان حیات بود هرچه در آن شهر بود بیک خوشگذرانی ولذت و شهوت و هوس و افراط در تمتع بجمال منتهی می گردید. ثروت مردم آن کشور هم یکی از علل استغراق آنها در شهوات بود.

این شهر عظیم که قلم عاجز از وصف آن می باشد در سایه معابد بزرگ و بلند و و کاخهای ارجمند و قلاع و حصارهای محکم و متین، از گرفته که از مجموع بنیادهای گوناگون و مرتفع يك کوه بلند پدید آمده بود و باغها و گلزارها و میخانه ها و میدانهای لهو و لعب و طرب از هر طرف بدان احاطه می کرد و خود يك دستگاه طربناك و نشاط پرور بود. معابد آن با بودن زنان پارسا که مواهب خود را در راه خدایان قربان می کردند يك جلوه دیگر داشت که هر مردی را بادامه و تکرار عبادت در اطفاء شهوت و کسب لذت واداری می کرد. خود شهر بشکل يك کشتی در آمده و از چند طرف راههای دراز بدان منتهی می شد و کاروانهای بزرگ دنیا از اقصی نقاط بلاد در آنجا رحل افکنده و بار کالاهای مختلف را می انداختند و بازرگانان و سوداگران از هر سو بدان شهر در حال رفت و آمد و تکاپو بودند.

میان مرد وزن و مابین مرده وزنده يك نحو مباحات و تفاخر بود. مقابر مردگان بر قصور زندگان برتری داشت. هر مرده بیش از ایام حیات از گور خود نصیب می برد بالاخص بزرگان و پادشاهان. يك شهر بزرگ یا بزرگتر از خود سارد در جنب آن قرار داشت و آن گورستان مدعش و شگفت انگیز بود و در آن مقبره «الیات» پدر گرزوس همان پادشاهی که بایران هم بعنوان مهمان دعوت شده و کوروش زمان او را ادراک کرده بر سایر مقابر ارتفاع و امتیاز داشت که بلندی آن هفتاد متر بود برای خواننده يك جمله از هرودت در وصف آن اقتباس می کنیم که او مقابر

واهرام مصر را هم دیده و ما بین آنها و این مقابر مقایسه کرده می گوید : در لیدی بنیادی بزرگتر از سایر نقاط جهان دیده که مورد شگفت و موجب تحسین می باشد. این بنا مقبره « الیات » پدر « گرزوس » است که با سنگهای عظیم مرمر برپاشده و گرداگرد آن هم دیوار بلند از قطعات بزرگ سنگ احاطه داشت . هزینه این گور عجیب راسه طبقه از مردم پرداخته اند نام هر يك طبقه از آنها بريك ستون حك و حجاری شده است .

بازرگانان ، پیشه وران و هنرمندان و طبقه سیم که بزرگتر است روسپی ها (فواحش) بود . آنها بیشتر از آن دو طبقه مخارج بنارا پرداخته بودند زیرا عایدات آنان فروتن تر و بهتر بود ! بعد هرودت توضیح می دهد : علت این است که در لیدی دختران برای تحصیل ثروت بفحشاء مشغول شده که برای ازدواج و تهیه جهاز ثروتی بدست آرند و این نحو کسب را (البته شروع !) تازمان زناشوئی آشکارا ادامه می دهند .

مقصود از نقل این جمله این نکته میباشد که علاوه بر فحشاء مقدس زندگانی اجتماعی عمومی اقتضا داشت که تمام دختران و زنان بکسب مشروع فسق و فجور و بعبارت دیگر زنای مقدس مشغول میشدند ! اگر عروسی هم بخانه شوهر برود و دوشیزه باشد آن مرد غیور او را بخانه پدر بر گردانیده بدین نحو اعتراض میکرد که او قابل توجه و درخور تمتع نبوده و راه زندگانی او بسته است ! از این حیث هر دو زچار رنج و غنا میشدند !

در محلی که نیم دایره از آن شهر تشکیل می داد مرکز سوداگران ، کاروانسرا ها ، مهمانخانه ها ، گرما به ها ، بازارها و بالاخره درهمه جا و هر نقطه مرکز قدس و تقوی هم نمایان بود که پراز متاع متحرك زنان و دوشیزگانیکه بمبادله لذات معامله میکردند . و رسیدن باین نقاط آسانتر از سایر احتیاجات بود . بازار دایرو عامر

بود . در آن انواع منسوجات ، اسلحه ، فرش ، اثاث ، چرم ، حبوب ، جواهرات زیور آلات ، عاج ، سنگ ، شیشه ، آینه و بالاخره دعا و طلسم و جادو که بر هر چیزی مقدم بود حتی دارو . و يك نوع متاع دیگر که باید گفت مال متحرك و ذی روح است نه کالای جامد و آن هم دو نوع بود . یکی چهارپایان و انواع حیوانات بالاخص اسبها و دیگری باز در حکم حیوان و مال بود اگر چه انسان محسوب می شد و آن برده و بنده و کنیز و از همه شگفت آورتر این بود که بازار خواجه (اخته) رواج داشت و از همانجا بکشور دور و نزدیک آن انسان بحالت حیوان مانند بهترین متاع حمل وار سال میشد و تجارت برده و بالاخص خواجه رواج داشت بدین سبب کودکان اسیر یا فقیر را از هنگام کودکی عمداً اخته کرده و برای احتیاج بزرگان عالم تربیت میکردند !^۱ در اینجا يك اشكال بصورت سؤال پیش می آید که اتلاف يك عضو از جسم علاوه بر نقص در بدن شخص آیا موجب نقصی در جامعه نخواهد بود که زنان برای خود یا مردان برای آنها فراهم کرده از آن متاع مطلوب که يك سودای مقدس محسوب شده کم نخواهد کرد و آن ولی که ناشی از حرمان باشد شدت نخواهد کرد در هر حال وضع زنان آن زمان یا اندازه شرف و غیرت مردان چنین بود که در وصف آن اختصار بعمل آمده و بقیه در صورت امکان در شرح مرکز حقیقی و معدن قدس ناموسی که بابل باشد خواهد آمد .

گاهی بازارهای فوق العاده در روزهای معین دایر میشد در آن روزها ازدحام عظیم و عجب و هیاهو و اصطکاک و حرارت بی مانندی در بازار گرمی و داد و ستد

۱- این چند جمله هر چند که اغلب مورخین در شرح آنها مبالغه کرده اند و اختصاص

یکی دون دیگری ندارد ولی برای ذکر منبع و ماخذ نام چند تن را ذکر می کنیم :

«هپوناکسی» (Hippox) و «سیمونید» (Simonide) «اشپل» (Eschyle)

«سوفوکل» (Sophocl) . «یون» (Ion) . «ارستوفان» (Aristopnan)

و ترویج کالا و تعریف متاع و معاوضه جنس حادث میشد . از هر کشوری یا محلی يك نوع كالای مخصوص آن جلب و در معرض فروش گذاشته میشد . مثلاً از «پتريا» غله و پشم ، از «فریژی» چهار پایان از یونان ظروف سفالی از «کاری» سلاح و کلاه . خود یا کلاههای پردار و سپرهای منقوش و باز در اینجا یکی از عجایب متاع نفیس و مهم و بعقیده مردم مفید در معرض خرید گذاشته میشد و آن عبارت از انواع طلسمها که هر يك نوع برای يك مرض یا درد یا خطر و بالاخره نوعاً برای دفع شیطا تین بکار میرفت و این نحو متاع از کلد و گاهی هم از مصر وارد میشد . بازرگانان یا بهتر گفته شود جادوگران با تظاهرات و عبارات فریبنده محصولات و مصنوعات خود را می فروختند و فریاد میزدند و مرض و علاج آنرا وصف میکردند . عطر ، عود ، بخور ، روغنهای معطر ، اسباب آرایش ، وزینت و غازه بی اندازه مصرف داشت زیرا مردان هم خود را مانند زنان زیب میدادند و زیور و گوهر حمل و در خسارها را غازه میکردند . بازرگانان یا سمساران لباس بلند و رنگارنگ می پوشیدند و گوشواره در گوش و گردن بند و بازوبند و عطر خوشبو داشتند و همواره در حرکت و خود آرائی یا عرض کالا بودند .

هرودت معتقد است که نرد و بازی پاره های استخوانی از اختراعات مردم سارد است (دیگران خلاف این عقیده را دارند) .

قصر گرزوس در محله اشراف شهر واقع شده و گرداگرد آن سواران اقامت داشته و گردونه ها همیشه در حرکت بود . اهالی سارد همواره جشنها و سورها و بزمها و مهمانیها ایجاد و انواع اطعمه و اشربه و رقصها و سرودها و طربها را برپا می کردند .

در وسط شهر میتوان گفت يك شهر كوچك دیگری بود که «كلنارك» (Clarque) آنرا چنین وصف نمود : «این شهر ظریف یا محل لطیف دارای يك

پارك وسیع و خرم بود که درختهای انبوه از هر طرف بدان احاطه کرده و کمتر نور آفتاب از خلال شاخ و برگ می تابید این محله شهر عشق بود که آزادی عشاق در آن غیر محدود و بلا نهایی بود . در آن شهر مغازه و مغاره یکسان پر از انسان بدتر از حیوان بود . تمتع بلنت و اطفاء شهوت يك امر عادی بلکه ضروری بود و باندازه فسق و فجور آشکار و آزاد و طبیعی بود که هیچ کس تصور نك یا شرم یا سستی در افراط نمیکرد . شریف و وضعی و پست و رفیع همه یکسان و مستغرق شهوات بلکه عبادات بودند زیرا فحشاء يك نحو عبادت و قدس و بلوغ بحد تفانی در خدا پرستی بود البته خدای لذات و شهوات که خود نیز زن بود . آن خدای مؤنث «سی بل» نام داشت ، او مادر خدایان و يك زن نیرومند زاده آسمان بود . عاشق يك چوپان جوان فریژی موسوم به «آتیس» (Atya) شده بود . آن چوپان ساده که سرگرم نوای نی دل انگیز خود بود از عشق او پرهیز نمود و نی خود را بر زیبایی و دلربایی وی ترجیح داد . الهه بزرگ و ربه النوع شهوت از عشق خود سودی نبرد پس برای عبادت و اداء حق وی باید زنان و دوشیزگان جمال و عفت خود را قربان کنند و نیز خود بجای وی بعشق و لذت و طرب تمتع نمایند و خیرات شهوترانی را تقدیم درگاه او کنند . دوشیزگان لیدی قبل از ازدواج مجبور بودند که لااقل یکبار هم شده با تشریفات خاصه بمعبد «سی بل» (Cebyle) رفته منتظر جوانان یا نوع مردان بشنوند تا پرستش خداوند عشق و لذت را بجا آورند و بسیاری از آنها باین کار ادامه داده از ازدواج خودداری می کردند یا لااقل برای مدتی کسب کرده بایک مال مشروع که از منبع فیض و معدن قدس رسیده بزندگانی شریف پردازند ! این جمله باختصار از «پولیکرات» (Polycrate) ترجمه و نقل شده برای تکمیل آن هم باز مجملا يك دو بیت از شعر «ژان» (Jean) که خود شاعر بزرگ و مشهور لیدی بود نقل می کنیم .

«این دختران زیبا، پیراهن سرخ از شفق بتن کرده، رنگ جامه با پیکر گلگون آنان آمیخته يك نوع میوه رسیده و گوارا پدید آورده زیبائی را با تمام مراتب و مواهب خود در اندام لطیف آنان مجسم و سهل التناول می کرده».

این وصف را اعم از اینکه مختصر یا مفصل باشد برای این آورده ایم کسه عظمت کوروش و بزرگواری او را یادآوری می کنیم که چگونه این مفسد و این ننگها را با سم ستور و چرخ گردونه ها دلیرانه پامال نمود. چون بدین نکته رسیدیم که اثری از مردانگی و جهانگیری کوروش باشد بی فایده نیست اگر برخی از اشعار شعرا را نقل و با حماسه ایرانیان که در آن هنگام با سرود گرم شهر سارد را محصور نموده مقایسه کنیم.

«یون دو کیو» (Ion de Chio) و «دیوپوژن محزون»

(Diogene le Tragique) و «اتو کراتس» (Autocrates). آنها شعراء نغزگو و مغزجوی سارد بودند. آنها اشعار خود را میان جمع دختران بایك حماسه و هیجان می سرودند البته حماسه عشق بود نه غرور جوانمردی و دلیری.

آنها سخنان مهیج و طرب انگیز بلکه جنون آور را در حال مستی و بی خودی می سرودند و خود مستانه در حال رقص و تمایل بهر طرف رو آورده داد سخن میدادند و بعد خود و مستمعین یا عموم مجتمعی مردوزن در آغوش یکدیگر می افتادند و از عالم بی خبر میشدند خصوصاً از محاصره کوروش!

در همان هنگام سپاهیان ایران هم در حال جنبش و طرب بودند ولی برای جنگ و ستیز و تسخیر همان شهر که مرکز عشق و خداپرستی یعنی خدای لنت و شهوت بود. این مقایسه برای اطلاع بر اوضاع مهاجم و مدافع ذکر شده و فایده تاریخ این است که عبرت روزگار در تمام ادوار باشد و باز هم يك نمونه از فسق مقدس آن دیار ذکر می شود:

جشنهای دینی (مذهبی) بسیار بود و یکی از آنها که بزرگترین جشن مقدس برای همان زن آسمانی که عشق را از عالم اعلیٰ به عالم اسفل و ادنی تنزل داده گرفته می‌شود. ولی نه بنام او بلکه کسی که او را محروم کرده بود و او همان جوان چوپان نی‌زن است که تن به عشق «سی بل» نداد و تحت تأثیر سحرملکوتی او واقع نشد. او نه تنها تسلیم نشد بلکه با وضع فجیع و اسفانگیز خود را مجروح نموده و تمام جهانیان را سوگوار نمود. در اینجا باز بنام حزن و اندوه بانواع لذات تمتع می‌کردند.

مردم عموماً چندروز دست از کار کشیده بتهیه جشن عجیب می‌پرداختند نام آن جشن بود ولی معلوم نبود چرا حزن و ماتم را بدان آمیخته بیک وضع عجیب و غریب نمایش می‌دادند و در هر حال خواه جشن باشد و خواه عزا نتیجه یکی بود که آزادی در شهوترانی و افراط در تمتع بلذات و روا داشتن هر نحو تجاوز بناموس بود.

در آن چندروز مردم از شهرهای دور و نزدیک و سیاحان و حتی کسانی که «سی بل» را نمی‌پرستیدند بدان شهر هجوم برده لذت را می‌ربودند و از همان دوشیزگان یا بعبارت دیگر بطور مطلق زنان زیبا کام می‌گرفتند. سکنه شهر مضاعف میشدند و هیجان هم بالطبع چندین برابر می‌شد. روحانیون و کاهنان بالباس گرانها و رنگارنگ از اراک خارج شده، صفوف نوازندگان پیش و پس حرکت کرده، حاملین مشعلها در پیرامون آنها جولان داده باشکوه بی‌مانند سوی گردنه‌های «تمولوس» رهسپار می‌شدند، مردم هم زن و مرد دست‌بگردن یکدیگر برای ادای فریضه دین در مرگ آن جوان چوپان نالان و حزین بودند.

برای مرگ «آتیس» جوان معشوق خداوند بزرگ ربه النوع شهوت اشک میریختند، رخت می‌دریدند، مست می‌شدند و در آغوش یکدیگر افتاده کام می‌گرفتند

و آنرا خداپرستی نام می گذاشتند! در تمام مدتی که آنها سرگرم باده گساری و بوس و کنار و پرده دری بودند، سنجها و آلات موسیقی بصدا درآمده، الحان مهیج و محرك شهوت را از کوه بکوه میرسانیدند و نغمات طرب آور در دره های عمیق پیچیده صدای آنها در اعماق روح مستان نفوذ یافته آنها را بساداء واجب تشویق میکردند. يك شب بدان حال و منوال تا صبح می گذشت، چون آفتاب پرده افق را دریده سر از کوه درمی آورد، حجاب از همه برداشته با همان رسوائی لختوبی برگ بشهر بر میگشتند و یکسره بارك و معبد میرفتند و باز «آتیس» را زنده میکردند و باز بنام او یا بعنوان پرستش خدای شهوت تمتع بلذت را زنده و تکرار می نمودند و البته در تمام احوال بهر بهانه و عنوان مقصود شهوترانی و آزادی در کامستانی و اختلاط مردوزن و هرج و مرج بعد اتم بود. زن هر که و هر چه باشد، مرد هر که و هر چه باشد، همه برای همه و همه باهم «قربان خدا».

شهر سارد پر نعمت و ثروت و باشکوه و عظمت بود. شهر سارد مرکز شهوت و فساد و معبد زیبا پرستان که خدای آنان زن زیبا از آسمان فرود آمده بود که فسق آسمانی و فجور ملکوتی و فحشاء مقدس را بآنها بیاموزد و مردم را در حال حزن و سرور بکامستانی عمو می و پرده دری و شهوترانی و هرج و مرج دعوت کند! آن شهر با آن وضع که غریق لجه ننگ بود بچه نحو یا وسیله باید از گرداب رذائل نجات یابد یا آن مفسد، چگونه زایل و آن ننگ تطهیر شود آیا جز خون ماده دیگری برای پاك کردن یافت می شد؟

آری وسیله دیگری بکار می آمد که بهتر و پاکتر از خون است و آن آتش و حریق مدّش بود. صاعقه نبود که مانند خدای شهوت از آسمان نازل شود بلکه يك پیکر عادی انسان است و آن کوروش انسان کامل روزگار بود. شاید گفته شود که شهری با آن تمدن و با آن همه قصور پر از قصور و تقصیر

با آن معابد و مخازن و عمارات و مراکز چرا باید بسوزد و چرا باید مرد تاریخ که راضی بکندن يك گياه نبود مرتكب آن گناه گردد ، باید گفت: شهر بفرمان گرزوس سوخت که کوروش هم مانع شد ولی کار از کار گذشته بود . خداوند شهوت از آسمان فرود آمد که نوع انسان را بمفاسد اجتماع و انواع ننگها دچار کند ، خداوند رأفت هم از زمین برخاست که عالم انسانیت را از رذائل تطهیر کند : کوروش بود که آتش خشم خداوند را بدست خصم خود برافروخت که نیروی شهوت در آن سوخت و همان کوروش بود که آتش شهوت و خودپرستی را بارأفت خاموش نمود ، آن همه شرح که رسوائی خلق آن کشور را وصف نموده فقط برای این است که گفته شود . روزگاری که خداوند فساد را بصورت يك زن معبود شهوت پرستان بوجود آورد و او را بهانه تمتع بلذات و افراط در توحش نمود خداوند حقیقی جوانمردی و عدالت را بصورت يك مرد که مورد ستایش حق پرستان و آزادی خواهان جهان است ، برای رفع و دفع آن بهانه ننگین فرستاد و او یگانه مرد تاریخ و بنیادگذار شاهنشاهی ایران است که نام نيك او جاوید خواهد بود .

بشر برای حرص و آز و شهوت و طمع و سایل را می بردارد و می سازد و بسود خود بکار می برد ، خدائیکه باید خلق را بوجود آورد و براه راست هدایت کند خود مخلوق همان بشر شده از سنگ تراشیده یا از فلز ساخته شده در حال جمود امرونی میکند ، تمام او امر او بر آرزوی بشر تطبیق می شود ، هر چه مردم بخواهند بدست بتهای بی اراده انجام می دهند ، کاهنان هم برای مصلحت خود بتروییج او هام می پردازند ، هر چه بسود خود و موافق طبع پست باشد از قوربت بی زبان نقل میکنند و خرافات را بصور الهامات می سازند ، زنی از سماوات فرود می آورند و چوپانی زن معشوق او قرار

می‌دهند ، بعد چوپان را میکشند و برای اوسو گواری میکنند و با همان اعمال عالم انسانیت را میکشند ، کسانی ایجاد می نمایند که بر کشته چوپان بگریزند و ندبه کنند ولی بر کشته انسانیت و فضیلت کسی دریغ نمی گوید . کوروش بود که دریغ گفت و خداوند گاران باطل را طعمه آتش نمود . سیل خون برای پاك کردن شهر سارد و مرکز فساد کافی نبود ، آتش بدست پادشاه خود پرست آن شهر آفر وخت و سراسر مفسد را بسوخت . بیهوده نیست که تاریخ عالم نام نيك آن بزرگوار را برای ما بلکه برای جهانیان حفظ کرده که امروز بزرگترین مایه مباحات بشر محسوب می شود .

کوروش شهر سارد را محاصره نمود

اگر کشور لیدی بدست کوروش افتاد، شهر سارد که تا آن زمان فتح آن میسر نمی شد بآسانی نمی افتاد. از يك طرف کوه بلند مانند يك يوار بدان پیوسته و سنگرهای طبیعی و مصنوع مشرف بر آن بود، از سه جهت دیگر دیوار عظیم با برجهای بلند و حصار متین احاطه میکرد. و از همه سختتر بودن طلسم برای حراست پایتخت که شکستن آن آسان نبود. خدایانیکه شهوات را برای مردم بهترین مواهب و عطایا نموده خود ضامن حفظ آنها بودند! ولی خدای یگانه که معبود حقیقی کوروش بود او را بتسخیر آن شهروادار نمود. مورخین گویند: گرزوس سربازانی از چوب تراشیده برای اینکه ایرانیان مرعوب شوند و از فزونی و پایداری مدافعین بترسند آن سربازان چوبین را بر کنگره های دیوار قرار داده بودند بعضی هم آن را افسانه دانستند و اگر حقیقت داشت باید همان بتها طلسم حفظ و حراست شهر باشد. کاهنان گویا گوشت انسان را برای تنازع در لذت و شهوت اختصاص داده و چوب را برای دفاع تراشیده بودند! بر حسب روایت «کتزیاس» که عاری از اعتبار است «اوبارس» بکوروش پیشنهاد کرد که مجسمه های چوبین بشکل سرباز بسازد و در طول و گرداگرد شهر

محصور قرار دهد تادشمن از آنها بترسد و نیز برای تکمیل روایت «گنزیاس» این جمله را نقل میکنیم: گرزوس بتوصیه شبخی مرموز فرزند خود را بعنوان گروگان نزد کوروش فرستاد و چون آن فرزند جان کوروش را قصد نمود او را برابر چشم پدر کشت «این روایت مردود و غیر قابل قبول و تصدیق است.

بالاخره سیل سپاه سرسخت کوروش شهر سارد را از هر طرف محاصره نمود. هنگامیکه شعراء لیدی میان زنان لخت مستانه اشعار هوس انگیز را می سرودند و مستمعین بی هوش تعالیم نشاط آور و کامستان را تلقین و با ترجیع بند مصراعی را که موجب صرع و دهشت بود تکرار میکردند و زن و مرد برای نبرد شهوت آغوش خود را برای یکدیگر باز کرده شاه بیت غزل را بازباز آورده، شعله هوس را با حماسه طرب خاموش میکردند. در همان وقت فرماندهان سپاه کوروش با هیجان ناشی از پیروزی و غرور فرمان پیش رو می دادند، سپاهیان هم با سرود فتح و ظفر ترنم میکردند. کوروش بر گردونه سوار شده از صفوف مهاجمین که برای محاصره شهر شتاب میکردند عبور می نمود و بهر يك از فرماندهان کلمه امیدبخش و روان پرور می گفت. مستان شهر عشق و لذت پای کوبان سر گرم رقص و طرب بودند و سپاهیان ایران پای کوبان در پای حصار احاطه میکردند.

گرزوس منتظر ورود متحدین بود. بطوریکه پیش اشاره شد بابلها بر حسب تعهد یا تسلیم باراده کوروش از ارسال سپاه خودداری نمودند. اهالی میلت (ملط) که کینه غارت «آریس» را در دل داشتند عهد را شکسته يك سپاهی هم نفرستادند شهرهای «یونی» از یاری آن پادشاه مغرور و متکبر باز نشستند و از غلبه کوروش هراسناک بودند. مصریان هم چون از شکست و گرفتاری هم میهنان خود آگاه شدند باز بردوش امواج سوار شده بدیار خود برگشته خبر خواری و زاری گرزوس و پیروزی کوروش را دادند. مزدوران یونان بهای جان را تقدأ گرفته صلاح در حفظ آن دیدند

وسلامت را برگزیدند .

سواران لیدی که شهرت جهانی داشتند در شهر تنها ماندند که بجای اسبهای سرکش که از بویا هیکل شتررمیده بودند بر کنگره های دیوار سوار شده بتیراندازی و سگ افکنی مشغول شدند . آلات و اسباب حصار که برای نخستین بار آشوریان برای کوروش آماده کرده بودند در آن دیوار کارگر نبود . بهیچ حيله و وسیله قادر بر فتح آن شهر نبودند . مدت چهارده روز گذشت ، استظهار و اعتماد گزروس بجادو - گرا و طلسم نگاران بیشتر شد ، سپاهیان ایران بنعمت بی پایان رسیده و از هجوم دشمن محصور آسوده شده خوب می خوردند و می خوابیدند و بهمه چیز تمتع میکردند و بنیل ثروت و کسب غنیمت امیدوار و دلگرم بودند و فقط عده محافظین و دیده بانان هشیار و مواظب بودند مبادا دشمن شبیخون بزند ولی دشمن بر زنان مست شبیخون می زد و گزروس بتدبیر روحانیون و تسخیر ارواح مشغول بود و در عالم دیانت منتظر وعده غیب گوی معبد «دلف» بود که گفته بود یکی از دو پادشاه مغلوب میشود . حتماً کوروش منکوب و سرنگون خواهد شد !

مژده هم بگزروس رسید ، که گنجهای زردر اسپارت کارگر شده ، با اینکه اهالی دچار جنگ جزیره «آرگوس» بودند سپاهی عظیم با ناوگان بزرگ تجهیز کرده که بدفاع از شهر سارد و نجات پادشاه پردازند که در نیمه راه خبر سقوط پایتخت رسید . این روایت را از قول «پولین» (Polyen) نقل میکنیم .

«چون مددی از یونان برای گزروس نرسید ناگزیر چنین حيله بکار برد . دسته از لشکریان خود را لباس یونانی پوشانیده ، اسلحه یونانی داده و برای فریب دشمن آنها را بیرون از شهر فرستاد که نیزه و سپرهای درخشان و تیغهای آبدار که برق آن چشم محاصرین را خیره می نمود آنها را مرعوب کند . اتفاقاً این حيله مؤثر واقع شد و نزدیک بود کوروش متار که جنگ را برای سه ماه قبول کند که

ناگاه بفتح موفق و ازمذا کره بی نیاز گردید « هر چند موقع تنه این روایت در شرح فتح شهر نرسیده ولی برای اینکه دچار اهمال نشود و باینکه قبول آن امکان ندارد بذکر بقیه می پردازیم که همان مورخ گوید : « پس از فتح شهر چون محصورین ارك مقاومت کردند، کوروش اسراء لیدی را بزنجیر بسته پهای حصار انداخته ، مدافعین را تهدید کرد که اگر تسلیم نشوند خویشان گرفتار آنها را در آتش غضب بسوزاند » (ازرافت کوروش دور است)

مجسمه های چوبی که برای طرفین متحارب روایت شده از افسانه تجاوز نمیکند . اما اینکه در سپاه ایران چنین مجسمه ها بوده بالمره مردود و قابل ذکر هم نبوده اما اینکه بر کنگره های دیوار و حصار شهر بود هم ممکن است يك نحو تزیین بوده و هم طلسم و در عدد خرافات محسوب شده که بیش از این درخور بحث نمی باشد و بالاخره آنرا هم باید افسانه گفت :

کوروش در شهر سارد

پس از دو هفته که پایتخت محاصره شده بود، در تاریخ ۱۵ نوامبر سنه ۵۴۶ قبل از میلاد، برحسب روایت «پولین» سابق الذکر سپاهیان قلعه گشایمه شب نردبانها را در نقطه‌ای که خوب محافظت نمی‌شد بردیوار و بارو نصب و با المناب و وسایل دیگر از حصار گذشته باندرون شهر وارد شدند. مورخین دیگر در گشودن شهر مختلف و کز نفون و هرودت در چگونگی فتح آن تقریباً متفق و همداستان می‌باشند کز نفون بودن دستگاه‌های قلعه گیری را که ماشین مانند (منجنیق) باشد تصریح کرده و چون روایت هر دو متقارب است، مجملی از شرح هرودت نقل می‌کنیم:

«هیر وئیادس» (Hyroiades) نامی که پارسی و بنده يك سالار لیدی بود باوضاع شهر و حصار آشنا بوده، از کنار رودخانه گذشته بکوه صعود نمود و راه مهاجمین را گشود. طریق دیگری هم برای کشف راه هجوم ذکر کرده‌اند که همان برده پارسی دید کلاه سربازی از کوه افتاد و او بدنبال آن از يك راه آسان داخل شهر گردید و آن غلام پارسی سپاه کوروش را از همان طریق وارد شهر نمود!

در حقیقت فتح آن شهر بدین نحو انجام گرفت. کوروش چون آلات قلعه کوب و بارو

گشارا بکار برد و اثری از غریب و ایجاد رخنه و شکاف ندید از دوام محاصره و امکان رسیدن مدد از خارج در اندیشه بود . اعلان نمود دلیرانی که بتوانند از دیوار بالا رفته راهی برای هجوم سپاهیان بگشایند مستوجب پاداش خوب خواهند بود . گروهی از پارسیان دلیر با اتفاق خالدها که بومیان اصلی ارمنستان بودند و گزنقون آنها را کلدانی دانسته متفقاً و بر قابت و همچشمی یکدیگر طناب و اسباب و نردبانهای مختلف همراه خود برده ، از ناحیه کوه « تلمس » که نگهبانان با استحکام آن اطمینان داشتند بسختی و جانبازی صعود و محافظین را نیمه شب غافلگیر کرده باندرون شهر وارد شدند و از همان نقطه نردبانها و طنابها را بکار برده عده بسیاری از سپاهیان را فرود آوردند و ازدوجانب کلنگ داران شروع بنقب و ایجاد رخنه و راه نمودند و تا سربازان مدافع حصار بیدار شده بجنگ پرداختند سربازان وارد شهر در تنگنا با آنها در آویخته مانع وصول براه هجوم شدند . از يك طرف دلیران از کوه و دیوار پیاپی سرازیر شده و از طرف دیگر نقب انجام یافت و يك يك سپاهیان داخل شدند و باز کارگران نقب دیگر و دیگر زدند . و چون بر عده افزوده شد یکی از درهای فلزی عظیم هجوم برده از درون شهر آنها را گشودند و راه سوار و پیاده باز شد که دسته دسته حمله کرده ، بخوابانها و کوچهها پرداختند و مدافعین دست از سیتز کشیده پا بگزیز برداشتند ، ناگاه گرزوس از غلبه دشمن و فتح شهر آگاه شده ناگزیز بارك که محل اشراف و دارای سنگرهای محکم و مرتفع بود پناه برد . کوروش هم بر اسب سوار شده وارد شهر عجیب سارد گردیده و خود در اطراف ارك گردش کرده بيك فتح دیگری پرداخت .

کوروش با سواران ممتاز خود بدرون شهر سارد اندر شد و جولان داد . دید خالدها (گزنقون - کلدانیها) که دوش بدوش پارسیان جانبازی کرده و بغیروزی و گشودن شهر رستگار شده و سرگرم یغما هستند ، بر آنها خشم گرفت و فرمان داد از سپاه

اخراج شوند ، زیرا غارت دردین و آئین کوروش بدترین گناهها بود . آنها تضرع وزاری کرده که کوروش بزه آنها را نادیده انگارد ، خضوع آنان را پذیرفته بشرط اینکه اموال غارت را بسپاهیان محافظ که دست بیغما نیالوده بسپارند ، آنها چنین کردند ، کوروش مفصلاً بآنها پند داد و سخنرانی کرد و مضمون سخن او را منادیان بعموم سپاهیان ابلاغ نمودند . مردم شهر نشین که سخت پریشان و هراسناک بودند آرام گرفتند . از بتها و معابد رخ تابیده بکورش توجه و توسل نمودند . سیل سوار و پیاده بشهر سرازیر شد ، سربازان گرزوس اسلحه را افکنده کوهی در میان شهر از آنها انبوه شد ، اسبها لگام گسیخته در کوچه و خیابان جولان می دادند . کورش فرمود میرا خور و اسب سالار بگرفتن و جمع چهارپایان بردازند و بخارج شهر ببرند . غیر از اسلحه و غنایم دولت کسی حق ندارد اندک چیزی بر باید .

کوروش در پیرامون ارك گردید و حصار را عظیم دید ، پرسید محل اقامت گرزوس کجاست ؟ کاخ ارجمند را نشان دادند ، نزدیک در فلزی آن رفت و بمنادی و مترجم گفت : پادشاه را بخوانند که با او گفتگو کند ، هر چه منادیان فریاد زدند جز صفیر تیر پاسخی نشنیدند . بامداد بود که آفتاب معبود طبیعی سراز کوه در آورده اشعه زرین بر آن شهر که خود معدن زر بود پخش نمود . گرزوس نگاه کرد دید همه جا سپاه کورش بارك احاطه کرده ، شهر بتصرف دشمن افتاده ، او مانده و جمعی از بزرگان تن پرور و نگهبانان پریشان دست بآسمان برد و نفرین برخدایان فرستاد که او را فریب دادند . يك نعره دلخراش زد که ، « آپولون » دروغ گفت ! ای خداوند دروغگو ! تو مرا فریب دادی ، تو سزاوار پرستش و تقدیس نمی باشی ، بیهوده ترا پرستیدم و پیکر ترا بزرگرفتم ، تو ای بت فلزی درخور سوختن و گداختن و سرنگون شدن هستی ! ویران شود معبد « دلف » و نابود شوند کاهنان کاذب خود پرست !

یکی از ملازمین گفت : آنها دروغ نگفتند ، تو اشتباه کردی ، آنها گفته بودند ، يك پادشاه مغلوب و يك مملکت مفتوح می شوند ، مقصود آنها گرزوس و لیدی بود . مخصوصاً از پادشاهی استر (قاطر) همان کوروش است (لیدیها مرد دو نژاد و دو خون و دورگه را بدمی دانستند و قاطر می خواندند)

سپس گرزوس گفت : خوب نگاه کنید ، کاخ الیات کجاست ؟ (پدر گرزوس که کاخ او بدست ایرانیان افتاد) قلعه کهن سارد بدست دشمن افتاد ! رودپا کتول که امواج طلا در آن متلاطم است از خون گلگون کشته ، بخت من واژگون شده ، مرگ گریبان مرا گرفته سوی ننگ می کشد و بخواری می کشد !)

کوروش ، ارك راهم گشود ، بقصر گرزوس احاطه نمود ، نگهبانان گروهها گروه و یکان یکان اسلحه را انداخته تسلیم می شدند . کوروش می کوشید که گرزوس را نزد خود بخواند ولی اوازیات ناامید شده سوی مرگ شتاب می کرد .

آتش در شهر سارد

آفتاب بر شهر سارد طلوع کرد ، همه جا روشن شد ، جنبش سپاهیان و سرود فاتحین بسی هول انگیز بود ، گروهی وفادار گرد گرزوس تجمع کرده ، جان خود را قربان او می نمودند ، او که انگشت را از حیرت و ندامت می گزید چاره برای نجات اندیشیده فرمود آتش روشن کنند ، هیزم بسیار و هر نوع موادی که در خور سوخت بود در آن بیندازند ناگاه شعله های آتش و دود بفضا صعود نمود ، گرزوس باملازمین خودسوی آتش رفت ، زنان همه بدنبال او شتاب کرده ، زیور و رخت و زر و گوهر را جمع کرده کنار آتش يك تل از اموال برپا نموده که همه را طعمه حریق سازند و خود را در همان کوه آتش بیندازند ، گرزوس با خشمی که نسبت بخدایان و بالاخص رب الارباب «آپولان» داشت سوی آتش قدم برداشت ، از يك طرف او پیش می رفت و از طرف دیگر کوروش او را دنبال می کرد ، چون نزدیک شد دید ، پادشاه لیدی می خواهد خود را در آتش اندازد ؛ فریاد زد او را دریابید ، مگذارید خود را هلاک کند ، سپاهیان دویدند و او را گرفته نزد کوروش برده خود کنار ایستادند ، آتش بر شعله خود می افزود ، دود فضا را تاریک کرده بود ، عمارات و اماکن و مخازن طعمه حریق گردید ، کوروش فرمود آتش را فرو بنشانند ،

آب و خاک بر سر آن بلای خشمناک ریختند و سودی نبخشید ؛ هر دم بیم آن می‌رفت که همه چیز و همه کس بسوزد ، (مؤرخین گویند رعد و برق و باران شروع شد و آتش را خاموش نمود البته افسانه است). کوروش فرمود : تمام وسایل قلعه گیری و سنگ اندازی و کارگران و بیل و کلنگ داران بلکه تمام سپاهیان هر که با اندازه نیروی خود سنگ یا خاک یا آب بر سر آن شعله سرکش بریزند ، آتش خاموش شد ، ولی بسی متاع گرانبها و کاخ بلند در آن سوخت .

مردم همه بخدای خدایان که «آپولون» بزرگترین معبود لیدی بود توسل می‌نمودند ، مدعی بودند که همان خداوند جامد خامد مخلوق و مصنوع بشر امر داد که آسمان بارید و آتش را فردنشانده ولی بنده خدای حقیقی که کوروش بود بر آن خدای موهوم فریبنده کاذب غالب شد و بدست سپاهیان آتش را خاموش نمود . گویند گرزوس را باغل و زنجیر نزد کوروش آوردند ، ولی بند و زنجیر ذر کار نبود ، گرزوس ، باهیجان فریاد زد ، «هیچ موجود زنده خوشبخت نیست» کوروش از مترجمین پرسید چه می‌گوید ! آنها جمله را ترجمه کرده و این نکته را افزودند ، او سخن «سلن» قانون گذار آتنی را بیاد آورد و عبارت او را بر زبان راند . گرزوس را نزدیک کرد و او داستان را شرح داد (تکرار آن ضرورت ندارد)

کز نفون گوید : هنگامیکه گرزوس در پیشگاه کوروش ایستاد چنین گفت : درود بر توای سرور پیروز و ای سالار من ! سپس دست سوی آسمان برداشت و گفت سر نوشت چنین پیش آورده که من زیر دست و تو زبردست باشی ، کوروش با خوشروئی و فروتنی پاسخ داد . با کی نیست ، تو هم مانند من هستی ؟ می‌خواهم با تو مشورت کنم ، سپاهیان من که با جانبازی و خستگی تن کاه بگشودن این شهر رستگار و پیروز شده می‌خواهند دست بی‌غما برند که غارت را پاداش رنج و فداکاری خود سازند . آیا

چنین حقی را می توان بآنها داد ؟

گروزس از شنیدن این جمله بخود پیچید و گفت : چنین حقی دارند ، اما کوروش يك حق دیگری دارد که بزرگتر از خواستن آنهاست . تو می توانی منع کنی و از خزائن من بآنها پاداش دهی ، آنگاه هر چه در این شهر بماند چند برابر شده در سال آینده سود و باج آن بتو اختصاص خواهد یافت . اگر شهر غارت شود هنرها و زیبایی ها و منابع ثروت و موارد نعمت از بین می رود . من آنها را از دست دادم باشد که بدست تو سپرده شود ، من بگفته خدایان اعتماد کردم و بهره از آنها ندیدم ، بر سر در معبد «دلف» این جمله نگاشته شده «خود را بشناس» من خود را شناخته وجود را باختم . تو خود را بشناس و همه چیز را مفتنم بدار . من فرماندهی را قبول کردم و نابود شدم ، تو فرماندهی را بر عهده گرفتی و بهستی پیوستی ، خدایان ترا دوست می دارند ، کوروش سخن او را بریده گفت . خدایانی که تو آنها را پرستیدی و بنده آنها بودی ترا دوست نداشتند هرگز کسی را دوست نمی دارند که آنها را دوست ندارد .

(این شرح بسیار مفصل و نقل آن موجب تطویل می باشد) .

سپس گروزس سخت تضرع کرد که کوروش مردم لیدی را بنده و برده نکند و بفروشد ، حتی اگر اموال آنها را بیغما برد یا خود آنها را پیش بکشد از فروش آنها بعنوان برده صرف نظر کند ، کوروش خندید و گفت : بشر همه آزادند ، کسی بنده دیگری نیست . آنها همه رعیت من و با مردم ایران یکسان و تو هم برادر من و جام و جلال تو محفوظ خواهد بود ، همیشه مانند يك پادشاه ملازم و مشاور من باش ، شکوه برای تو باشد و جوانمردی و عفو برای من .

بعد از آن یکی از بهترین سرزمینها را باو بخشید ، خدم و حشم و متاع و اثاث و نعمت او را باو واگذار کرد ، عده پنج هزار سپاهی ایرانی تحت امر و

برای مراقبت او اختصاص داد ولی او را همیشه و در همه جا ملازم و دوست و مشاور و ناصح خود قرار داد تا دم مرگ که بعد خواهد آمد .

آتش خاموش شد ، کوروش اجازه داد از میان خاکستر پاره‌های فلز و زر و گوهر بعنوان پاداش بکارگران اختصاص یابد . شهر از غارت مصون ماند . مردم همه آسوده شده آرام گرفتند ، نگهبانان با عفت و نظم و شرف مراقب و حارس شهر و مردم بودند ، سپاهیان بمحل اقامت خود در خارج شهر رفتند ولی بسیاری از آنها در اماکن عامه سکنی گزیدند و بعد متدرجاً خارج شدند ، کسی بکسی تعدی نکرد ، اسیر و برده هم گرفته نشد .

اسلحه و آلات و ادوات جنگ و ذخایر و انبارهای دولت بسپاه اختصاص یافت خزائن گرزوس بدست محاسبین و مراقبین افتاد ، آنچه برای حفظ و نظم و تعمیر شهر ضرورت داشت در محل خود گذاشته شد و آنچه غنیمت محسوب میشد حمل گردید . زنان حرم و درباریان از تعرض مصون مانده همه پادشاه لیدی آزادانه بازر و زیور کالای دیگر ملحق شدند . چهار تن از نجبای لیدی که میخواستند خود را قربان گرزوس کنند و در آتش بسوزند از مرگ نجات یافته ، مناصب و مراتب آنها برقرار گردید .

در اینجا چند مورخ مانند «گزانتون» (Xanthos) و «پتولمه» (Ptolemee) و «هستیون» (Hepestion) حقایق را در گون کرده ادعا نموده که خود کوروش آتش افروخته میخواست گرزوس را بسوزاند باضافه خرافات دیگر مانند خشم خدایان و نزول باران که نقل حتی يك جمله آن ضرورت ندارد .

یکی از اسناد مکشوفه که بدست باستان شناسان این عصر افتاد این است :
در مقبره «اتروسک» و «ولسی» (Vulci) ظرفی ظریف کشف شده که شبیه ظرف «دوران» (Durand) است . بر آن واقعه حزن آور و شگفت انگیز گرزوس

نقش شده و این کلمه یونانی در آن نمایان است (Kpoeoe) . آن نقش چنین است : گرزوس بریک تل هیزم تخت مانند نشسته . عصای پادشاهی را در دست گرفته . آماده سوختن بود ولی در دست دیگر یک جام هم از آب مقدس داشت که آب را بر آتش میریخت تا آنرا فرو بنشانند !

کوروش آتش مستم را فرونشاند

در پیرامون آتشی که در زیبا ترین شهر جهان گرفته بود سخنها بسیار بوده و هست ، در اطراف خاموشی آن هم افسانه بصورت وحی آسمانی گفته شده . فقط يك جمله برای وصف آن حادثه کافی میباشد ، آن حریق مدتهاش با يك جام آب مقدس منطفی نشد ؛ خدایان هم که خشم گرفته یا ترحم نموده ابرو باران را برای اطفاء آن تسخیر کرده جز يك وهم و سراب فریبنده چیز دیگری نبود . افسانه و خیال مورخین مانند همان سراب بباد تباهی میرود فقط يك حقیقت میماند و آن بزرگواری مرد تاریخ است . کوروش فرمود که آتش را خاموش کنند و گرزوس و یاران او را از سوختن نجات دهند . او نه تنها بر حیات پادشاه و ملازمین او ابقا کرد بلکه زندگانی مردم لیدی را با تمام مظاهر خوب و بد حفظ نمود . برخلاف پادشاهان فاتح که مملکت را ویران و خلق را برده و ناتوان میکردند او از کشتن پادشاه و حتی از خواری و زاری او خودداری نمود . پادشاهان بابل و آشور و ایلام و حتی ماد بقتل خلق و تخریب بلاد مباحات میکردند ، خشم و کین و تعذیب بشر را مبادی عظمت و سطوت خود میدانستند ، میکشتند و پوست میکنند و بر

آتش بریان مینمودند . اعضاء را قطع و چشمها را قلع میکردند .

از هر شهر و دهکده که میگذشتند دود از نهاد مردم برآورده
آتش بجان خلق می افروختند . کوروش در تمام راههای لشکر کشی از قتل و غارت
و تخریب و تعذیب پرهیز نمود . با پادشاه اسیر معامله برادر و دوست نمود . اسراء
را آزاد و شهر سوخته را آباد کرد . آنچه زاید بر احتیاج اهالی بود گرفت و آنچه
برای زندگانی و عمران ضرورت داشت بجای خود گذاشت و بجانشین خویش
سپرد که گنجهای اضافه گرزوس را بمصرف آسایش و رفاه مردم برساند .

در کشور لیدی و با رفتار کوروش نسبت بخاندان مغلوب و عفو عمومی از
متحدین و جنگجویانی که بیاری شاه کمر بسته بودند و با آن عدالت و علو همت
و جوانمردی و مروت برای خود نام نیک و برای ایرانیان یک گنج شایگان با افتخار
ابدی گذاشت که امروز پس از بیست و پنج قرن نام او را زنده می کند ، البته
نام کوروش نمرده بود که احیا شود . او در همه جا و در هر زمان مثال عدالت و رافت
بوده و هست . او قبل از بابل در همین کشور که نام آن لیدی باشد انسانیت و حقوق
انسان و عدالت و تساوی را بکاربرد . مردم آن زمان از سیاست بلکه مریت او تعجب
و رافت او تمنع می کردند . بیهوده نیست که از آن تاریخ تا کنون نام او در
کتب و مجموعه ها مانده و روز بروز تجدید می شود ، هر چند زمانی مورخی یا حکیمی
نام کوروش را عنوان کتاب یا مایه مقالات خود می نماید . مثل اینکه نویسندگان
و فلاسفه در احیاء ذکر او مسابقه و مباحثات می کنند . نخستین مرحله عظمت کوروش
در فتح لیدی و عفو عمومی طی شد ، او با گشودن شهر سارد که قبل از او میسر نمی شد
پایه امپراطوری را نهاد از همان زمان اساس شاهنشاهی را محکم و بنای جهانگیری
و مردم داری و تسلط ایرانیان بر ملل دیگر را برپا نمود .

کوروش بر ایدی و اغلب نقاط آسیای صغری مسلط و غالب شد . بعضی کشورها

و بنادر و جزایر که از تسلیم فوری مسامحه کردند بهار پاك سپهسالار مادی و مرد مجرب دانا و اگذار شد که او با سپاه پارسی بگشودن آنها بصلح یا جنگ اقدام کند، در این زمان نام پارسیان بر مادیها و متحدین غلبه یافت دیگر هر چه می شد بنام پارس بود، رجال پارس هم فرماندهی و فرمانروائی منصوب شدند. لیدی یا قسمت عمده آسیای صغری که بدست کوروش تسخیر شد بدو قسمت متقسم گردید، يك قسمت شامل ایالات کاپادوکیه و فرثیه که پایتخت آن (داسکیلئون) (Daskylion) بود تا بغاز در دانیل. قسمت دوم لیدی و ملحقات آن که پایتخت آن سارد بود. فرمانروای این قسمت یکی از بزرگان پارس بنام «تابال» (Tabale) از طرف کوروش معین و منصوب گردید. کوروش مایل بود که گرزوس را دوباره پادشاهی لیدی منصوب کند و او قبول نکرد و ملازم کوروش و بعد از او کمبوجیه گردید و در فتح مصر یکی از بزرگان فاتح به همراهی پارسیان محسوب شد. بر حسب روایت «تاسیت» (Tacite) که از مورخین دیگر تایید نشده کوروش برای پارسیان بعنوان یادگار فتح لیدی معبدی بنا نمود. همین مورخ گوید: آنگاه ثروت و ذخایر گرزوس را برداشت و راه اقباتان را پیش گرفت.

بعضی مورخین که شاید روایت آنها رجحان داشته باشد محلی را نزدیک اقباتان نام برده که بگرزوس واگذار شده بود او همیشه در رکاب کوروش بود و مورخین گویند او دومین پادشاهی بود که ملازم کوروش گردید و معلوم نیست مقصود از پادشاه اول کدام شخصی بوده آیا کیا کسار بود یا «امر گس» که بر حسب روایت «کتزیاس» در جنگ سکاها اسیر و ملازم کوروش گردید.

کوروش قسمتی از لیدی را بیکی از امراء و نجباء لیدی بنام «پاک تیاس» واگذار نمود. او تمرّد کرد و چون کوروش قسمتی از گنجهای گرزوس را بهمان شخص سپرده بود او با ثروتی که امانت کوروش بود سپاهی تجهیز کرده

و فرمانروای پارس را که «تابان» بود محاصره نمود. کوروش در راه ایران بر آن طغیان آگاه شد و با گرزوس دربار مردم عاصی لیدی مشورت کرد و در ضمن گفت اهالی لیدی از رأفت من سوءاستفاده نمودند آنگاه یک سردار مادی بنام «مازارس» برای سرکوبی شورشیان فرستاد. «پاک تیاک» تاب پایداری نیاورده گریخت و با اهالی «کوم» پناه برد، در اینجاستانهای از مورخین مملو از خرافات نقل شده که از ذکر آنها حتی باجمال خودداری میشود و بالاخره اهالی مذکور باتوسل بمعابد و کاهنان و گفتگوی بسیار و ارسال نمایندگان ناگزیر پناهنده خود را بسردار ایرانی تسلیم نمودند، او هم برای تسخیر ممالک و شهرهای دیگر با اطراف لیدی رهسپار و پس از فتوح بسیار در گذشت و انجام کارهای او بهار پاک سابق الذکر و اگذار شد که بتکمیل جهانگشائی پرداخت. در آن زمان یونان از سطوت کوروش بیمناک شده بود. فرمانروایان اسپارت هم نامه بکوروش نوشته خواستند او را از تسخیر بنادر یونانی نشین مانند «یونی» منع کنند که او آنها را ساخت تحقیر کرده و بنادر یونانی نشین را تسخیر نمود.

این فتح و ظفر شامل تمام سواحل آسیای صغری از دو طرف دریا گردید، اهالی بنادر ناگزیر تن باطاعت داده و از همان زمان بساختن کشتی های بزرگ برای عبور سپاهیان ایران از دریا شروع کردند ولی عمر کوروش وفانکرد و نوبت فرزند او کمبوجیه رسید و بعد این نحو اطاعت و کشتی سازی و تجهیز تازمان داریوش و خشایارشا کشید که اکنون خارج از موضوع ماست.

چون در غیاب کوروش ممکن بود حوادثی در اطراف ایران از ناحیه خاور زمین رخ دهد کوروش از عودت بلیدی خودداری کرد و پس از «مازارس» امور آسیای صغری را بهار پاک و اگذار نمود که او بفتوح خود و توسعه امپراطوری ایران ادامه داد و هیبت و ورعی که از پارسیان بود پیشاپیش بتسخیر بلاد می پرداخت.

کورش بر مردم لیدی خشم گرفت که از رأفت و عفو او سوء استفاده نمودند .
 خصوصاً بعد از انتخاب يك فرمانروا از خود آنها و سپردن گنجها باو . استغناء
 کورش از گنجها و ذخایر گرزوس و سپردن آنها برای آبادی کشور و رفاه مردم آن
 سرزمین یکی از بزرگترین مواهب و فضایل او بود و همین واقعه آنرا تایید
 می کند .

کورش با گرزوس درباره تهر د مردم آن سرزمین گفتگو نمود . گرزوس
 از خشم کورش نسبت با هائی لیدی سخت بیمناك بود ، می ترسید شهر سارد را ویران
 و مردم آن سامان را برده کند ، گفت : «ای پادشاه . خشم از تو دور باد ، سارد و مردم
 آن بی گناهند ، شهر را ویران و مردم را برده مکن . گناهکار یکیست که «پاك تیاس»
 باشد . برای مجازات ایدیهها يك کیفر کافی میباشد ، بگو اسلحه را کنار بگذارند
 و قبا زیر جامه روئین بپوشند و بفرزندان خود موسیقی را بیاموزند که همه مرد
 طرب باشند نه مرد حرب ! چنین کنند که مردان همه خوی زنان گیرند و بخواری
 بمیرند و دیگر اندیشه شورش نکنند . یا آنکه بگو همه دوک در دست گیرند و مانند
 زنان ریسمان بریسند و جامه بیافند یا پیشه ور شوند تا دیگر چنین گستاخی و نامردی
 از آنها سرنزند » گرزوس در این موضوع بسیار مذاکره کرده و عجز و تضرع اواز
 حد گذشته بود او فکر میکرد که اگر مردم لیدی از کشتن یا بردگی نجات یابند
 ممکن است روزی آید که یکی از خانوادها «مرمناد» (خاندان پادشاهی) پادشاهی
 برسد ولی عدالت کورش تا چند قرن یا تا ابد آنها را محروم کرد .

کورش در قبال سخن وزاری او باوقار و بردباری بسیار سکوت را اختیار
 کرد و گفت : باکی نیست !

در اینجا نیز عظمت و جوانمردی و عدالت کورش بحدا کمال رسیده بود که
 مؤرخین نتوانستند از ذکر این حقیقت خودداری کنند . همه این سؤال را می کردند :

اگر بجای او نبوخذ نصر (بخت النصر) یا «سارگن» یا امثال آنها پادشاهان دیگر بودند و با چنین شورش و طغیانی که دلیل کفران نعمت بود تصادف می نمودند چه میکردند؟ علاوه بر اینکه مردم برده و بنده میشدند آیا کسی رازنده میگذاشتند و يك دیوار برقرار می ماند یا با زمین یکسان می شد و حتی خاک هم بردوش گرفتاران کشیده و بعد پوست آنها را کنده بر آتش کین بریان میکردند.

کوروش نه تنها آنها را نکشت و گرفتار نکرد، بلکه گنجهای آنها را بخود آنها بخشید و همان بخشش و رأفت باعث عصیان گردید که آن ثروت را صرف تجهیز جنگجویان کنند و برای کوروش بقول خود اوزحمتی فراهم نمایند.

کوروش بود که عفو نمود و کوروش با سپاه رافت و عدالت ممالک را گشود. آنچه مسلم است کوروش بهمدان مراجعت نمود و اشتباه بعضی از مورخین بذکر شوش با تصریح مطلعین دفع میشود که گویند گنجها را بشوش برد یا همراه خود پارس کشید. ولی میتوان گفت بسیاری از غنائیم و گنجهای زاید بر احتیاج ممالک مفتوحه را پارس یا انشان فرستاد و آبادی شوش هم بعد از ویرانی آشور از آغاز عظمت کوروش تجدید گردید.

بزرگترین جنگ کوروش همان جنگ بود و بزرگترین فتح هم که در توسعه امپراطوری ایران تأثیر مهم داشت تسخیر و تصرف لیدی و آسیای صغری و امتداد جهانگیری و لشکر کشی تا اروپا و سواحل دریا بود اگرچه فتح بابل و تملك بزرگترین مرکز تمدن بشر بسیار مهم و دارای تاریخ عجیب بود ولی تسلط بر لیدی سبب تصرف بابل گردید که باسانی انجام گرفت. در تاریخ کشورستانی کوروش و تملك لیدی و گشودن سارد و گرفتاری گرزوس داستانهای لذت بخش و حوادث گوناگون قابل نقل و شرح بسیار است که ما ناگزیر باختصار و بعضی فهرست مانند آنها را آورده و اغلب حکایات و حتی وقایع مشروح را که معرف عظمت کوروش بود

اهمال و از اشاره بآنها هم خودداری نمودیم و ممکن است در فرصت دیگری بشرح بعضی از آنها بپردازیم . در اینجا فقط بطور مثال يك نکته را نقل میکنیم که اگر خود مفید نباشد چون بشخص کوروش نسبت داده شده خالی از فایده نخواهد بود و آن این است: الیانا از مهاجرین یونان که در سواحل آسیای صغری اقامت داشتند و هنوز هم همان نژاد در همان سواحل وجود دارد خصوصاً از میر که پیش مشهور بود و امروز هم معروف و یکی از شهرهای ترکیه است . آن اقوام يك اتحادیه دوازده بندری و شهری ایجاد کرده که بعد چون از میر بطرف «یونی» رفت یازده شهر ماند. پیش از تصرف سارد کوروش خواست آنها را بطرف خود جلب کند و آنها امتناع کردند ، بعد از فتح سارد که رعب در همه جا و خصوصاً یونان و یونانیان مقیم آسیا افتاد الیانا و ینیا نها سفرائی نزد کوروش فرستادند که با آنها معامله دوستانه کند و امتیازی هم بآنها بدهد. کوروش این مثل را آورد: «نی زنی کنار دریانشست ، با خود گفت : ترانه من در هر ذی حیاتی تأثیر دارد ، من با ناله نی خود ماهی ها را مجذوب کرده بصید آنها پردازم ، هر چه نی زد سودی ندید ، توری انداخت و بسیاری از آنها را بدام آورد و بر زمین افکند ؛ آنها بتب و تاب افتاده ، جست و خیز میکردند ، نی زن گفت : وقت رقص شما گذشته ، خوب بود آن وقتی که من نعمات دلکش رامی نواختم شما برقص می پرداختید ! اکنون هنگام رقص متحدین یونان گذشته و وقت دام رسیده است !» این مثل اعم از صحت و سقم که مؤرخین بطور یقین بتدوین آن اقدام کرده اند دارای يك نکته میباشد و آن سیاست کوروش است که برای هر وقتی يك نحو اقدام ضرورت داشت گاهی باتیغ و زمانی با پیغام و بالاخره نی یادام !

اکنون عظمت و ثروت و تمدن و هنر و ادب و بالاخره تاریخ مهم و عجیب لیدی را می گذاریم و می گذریم و این فصل را بیک جمله شیرین که در تاریخ ادب مفید آمده پایان می رسانیم .

«ژوستن» (Justin) گوید : تسخیر لیدی و گرفتاری گرزوس آن مرد دانشمند حکمت دوست مهمان نواز دریونان و پیرامون آسیای صغری تأثیر حزن آوری داشت . علاوه بر خوف و هراس که بر آنها چیره شده يك ماتم عمومی (تراژدی تاریخی) در عالم مشرق زمین عواطف و احساسات مردم را برانگیخته حزن و اسف و جزع بر آنها غالب بود. گرزوس با بذل و عطا و نگهداری از فلاسفه و ادبا و بالاخره اتفاق ثروت غیر محدود خود در راه خدایان و ریختن مجسمه آنان از زر ناب و پروراندن روحانیون و کاهنان و ایجاد تمدن و عمران محبوب خواص و عوام بود ادباء و شعراء در سقوط و گرفتاری او آثار گرانبھائی در عالم شعرا و ادب و فن از خود گذاشته اند . الحق مرثیه و قصاید دردناک و تخیلات و عواطف گویندگان يك زیب و رونق و هنر غیر قابل زوال بعالم دانش و هنر بخشیده ، «پندار» Pindare در يك شاه بیت که باید گفت بیت القصید شعراء است این جمله را گفته است . « نبوغ و هنر پروری گرزوس در آن سوی مرز فراموشی افتاده است » باز کر این اثر باین موضوع خاتمه میدھیم : هنرمندان این یادگار نمایان را رسم و نقش کرده اند :

« گرزوس در کنار قتلگاهی بر يك توده انبوه ازھیزم که آماده سوختن است با وقار و ھيبت مانند يك فیلسوف متفكر نشسته بشعله آتشی که خود افرورخته با لبخند دلشین و عدم قید و اعتنا بعاقبت دنیا نگاه میکرد . بسر نوشت امپراطوری عظیم خود و روزگار غدار و زوال عزت تأمل و تفكر میکرد . امپراطوری بزرگی که مانند دودھمان آتش بباد تباهی رفت » . مردم آن زمان گرزوس را با اینکه زنده و نزد کوروش گرامی بود شهید میگفتند . این شهید هر که و هر چه بود بدان سر نوشت دچار گردید .

فلاسفه و ادباء و شعراء او را می ستودند و بر زوال ثروت و نعمت او دریغ می گفتند غافل از این بودند که نابعه دیگری بود که اگر او نبود امروز نام گرزوس

هم نبود ، او کوروش بود که بیش از هر پادشاهی مستوجب ستایش و پرستش بوده و هست . گرزوس زر داد و شهرتی در خور خود کسب نمود . کوروش بنوع انسان عدالت و آزادی داد . آشوریها در زمان قدرت خود آرزوی معادن زر لیدی را داشتند که دستخوش امواج رودپا کتول بود ، آن سیل زر و آن ثروت بی حد و مر نتوانست تمدن لیدی را حتی برای چند سال حفظ کند ولی عدالت و رافت و آزادی کوروش تمدن و آبادی را زیر لوای هخامنشیان چندین قرن نگهداری نمود .

دیروز نام گرزوس بود و امروز نام کوروش است ، این نام علی الدوام جاوید خواهد بود . ایران از برکت بنیاد گذاران تا کنون مانده و نام ایران و نجابت و فطرت نیک ایرانیان تا ابد خواهد ماند .

کورش و مقدمات شاهنشاهی

چنین معلوم میشود که کورش ادامه جهانگیری را در آسیای صغری و بعد از آن در آفریقا و اروپا سخت دیده بکشور ایران مراجعت نمود . علت تسریع عودت ذکر نشده و مؤرخین نتوانستند حوادث بین فتح سارد و بابل را که از سنه ۵۴۶ تا ۵۳۹ قبل از میلاد بود شرح دهند و پیش هم اشاره شد که عدم علاقه یا عدم اطلاع آنها بر اوضاع شرق ایران بود. از تسریع مراجعت کورش بایران استنباط می شود که وقایعی در اطراف کشور رخ داده که برگشت او را ایجاب می نمود ولی بر همه مجهول است مگر اینکه جسته و گریخته نام بعضی از اماکن یا قبایل ذکر شود و رسیدن او را بنقاط دور تایید می کند . بقیه کشورستانی و لشکر کشی را که بسبب هیبت او بآسانی جریان داشت سرداران خود را گذار نمود که هارپاک مادی مشهور در مقدمه آنان بود و او اغلب شهرهای دور و نزدیک آسیای صغیر را تصرف نمود . مسلماً فتح بابل مطمح نظر کورش بود وای عواملی در خود ایران پیش آمده که تأخیر آنرا اقتضا داشت و از بحران آن زمان مفهوم میشود که کورش تارود سیحون رسیده و در آنجا با قبایل سرسخت و نیرومند بجنگ پرداخته . لشکر کشی کورش

بآن حدود دور بر حسب استنباط و احتمال باید بین فتح سارد و بابل در مدت هفت سال بود زیرا مدت تسلط کوروش بر ایران از تسخیر ماد تا لیدی از چهار سال تجاوز نمی کرد و در آن زمان کوتاه قادر بر توسعه ممالك شرق و تسویه آنها نبود. در کنار رود سیحون شهری بنا نمود که بزرگترین اثر جهانگشائی و رسیدن او بـ «ماوراءالنهر» بود. آن شهر «دورترین شهر کوروش» نام داشت و مدتی هم باقی ماند و نام کوروش قرن‌ها بر آن بود و هنوز حفاریات و اکتشافات بآن نرسیده که يك اثر یاسند واضحی بدست آید^۱. عسوم مؤرخین فقط باین اشاره اکتفا کرده اند که: کوروش تمام آسیا را تملك کرد و بآخرین نقطه این قاره رسید زیرا آنها تصور نمی کردند که بعد از رود سیحون یا فلات غیر مسکون آبادی و مردمی باشند و نیز بحدود سند و هند هم تصریح می کنند که کوروش تا آن مرز هم لشکر کشید.

این موضوع که آیا فتح و تسخیر ممالك شرق و شمال شرقی ایران قبل از فتح لیدی بود یا بعد از آن چندان سودی ندارد زیرا عاری از غرائب اتفاقات بوده و ما نمی توانیم برای اثبات عظمت آن فاتح بزرگ باو هام بپردازیم یا شاخ و برگ بر آن بگذاریم.

در اینجا فقط می توانیم ایالات و ولایات یا ممالکی را که کوروش تصرف و ضمیمه ایران نموده نام ببریم و تسخیر آنها بمنزله مقدمه شاهنشاهی ایران بود که بعد با فتح بابل تکمیل گردید.

نام آنها چنین است «پارت» که خراسان باشد و بهمین نام در آن زمان مکرراً ذکر شده. «زرنك» که سگستان یا سیستان باشد. «هرات» هنوز هم بهمین نام

(۱) شهر کوروش تا زمان دارا بود و بدست اسکندر ویران شد. یونانیها آنرا (کورپولیس) (Cyropolis) می نامند یعنی شهر کوروش. محققین این عصر محل آنرا با (اوراتپه) تطبیق کرده اند. بنابراین وجود آن و وصول کوروش بدان سامان مسلم می باشد.

معروف است . خوارزم . «باختر» ، «سغد» «گندار» «ثدت گوش» . «ارخوانیش»
و این شهر اخیر در عصور متوسطه اسلامی و قبل از آن بنام «رخج» معروف بوده و
حوادث آن مذکور و مشروح است و اکنون قندهار نام دارد . این شهرها یا این
ولایات و ممالک را کوروش تسخیر نمود و برای پادشاهان هخامنشی ماندودر کتیه
نقش رستم ذکر شده که ما از نقل ترجمه آن خودداری می کنیم زیرا مر بوط بتاریخ
بعد از کوروش می باشد .

مسلم است لشکر کشی بآن ممالک دور که اگر بنقشه مراجعه شود مسافت
بین سیحون یا شمال ایران تا سند و دریای هند معلوم میشود دارای يك تاریخ مهم
و مفید بوده که هیچ اثری جز نام و نشان از آن نیست . در وقایع بعد از فتح بابل که
باز از اشاره تجاوز نمی کند و بعضی از مؤرخین پایان کار و عمر کوروش را در آن دیار
می دانند فقط بطور اجمال ذکر شده و ما ناگزیر این مبحث را یکی از بزرگترین
شروح تاریخ کوروش محول داشته هر چه راجع بعظمت و علوهمت کوروش باشد
در فتح بابل آمده و هر قدر مفصل و مشروح ذکر شود حق آن ادا نخواهد شد و این
وقایع بعنوان مقدمات شاهنشاهی کوروش ذکر شده و در آن زمان معلوم میشود
نامی از کیا کسار نه مانده و کمبوجیه پدر کوروش هم در آغاز کار در گذشته پس از
شاهنشاهی کوروش آن هم بعد از تسخیر ممالک شرق و فتح آسیای صغری در حال تکوین
می باشد و با فتح بابل تکمیل و اعلان گردید .

کوروش در کاخ گبر یاس

در فصول گذشته بتسلیم گبر یاس که یکی از امراء یا پادشاهان بابل و آشور بود اشاره و تکمیل داستان او را بوقت مناسب واگذار نمودیم . مقدر چنین بود که این سردار بزرگ یکی از یاران و مستشاران جهان دیده کوروش گردد که فتح بابل هم بدست او انجام گرفت و نام او در تاریخ ایران حتی بعد از کوروش جاوید ماند . او قصری داشت بس عظیم و بلند که خود شهره حکم و غیر قابل تسخیر بود . بکوروش گفته شد که این کاخ یا این شهر بند عجیب دارای مواد لازمه بسیار می باشد که مدافعین آن قادر بر مقاومت صد ساله می باشند !

چون کوروش بر استحکام و نیروی آن آگاه شد در اندیشه این بود که اگر مالک آن بخواهد تمرد و تحصن کند چه خواهد کرد زیرا وضع و موقع آن قلعه مانع فتح بابل بود . گبر یاس کوروش را بعنوان مهمانی بدان قلعه عجیب دعوت نمود . هنوز کوروش از دوستی و درستی او در شك بوده و او نیز این تردید را احساس کرده بود . برای اطمینان کوروش تمام مردم قلعه و مدافعین را از شهر اخراج کرده باو گفت : می توانی هر گونه احتیاط را برای حفظ خود بکاربری . کوروش شك را

بیقین تبدیل کرده سوی قلعه رهسپار شد . دوهزار سوار و دو هزار پیاده نیزه‌دار پیشاپیش او حرکت کرده وارد کاخ شدند منظره شگفت‌آور که نمونه تمدن بزرگ آن سامان یا آن زمان بود مشاهده کردند .

کوروش در تجمل و شکوه و اثاث و فرش و مملقات و نقایس آن قصر تامل و تفکر و تعجب نمود .

پس از جلوس انواع هدایا و تحف و اشیاء گران بها در پیشگاه او بعنوان پیشکش و گام بها نهاده شد. منسوجات ، جامها ، تنگها، گلدانهای زرین و جواهرات خرد و درشت و بالاخره مسکوکات زر در معرض نظر او متراکم و انبوه گردید. سپس امر کرد که دختر زیبای او را حاضر کنند . این همان دختری که نامزد پادشاه آشور بود و از همسری قاتل برادر پرهیز داشت . گبر یاس گفت : این مال و منال و این دختر بشخص کوروش تعلق دارد. کوروش مانند همیشه سر بزیرافکندو گفت: این ثروت برای دختری باشد که او دختر من است . من او را بمردی می‌دهم که لایق همسری او باشد . گبر یاس گفت : من می‌خواهم انتقام پسر ناکام مرا بگیری ، کوروش پاسخ داد : چنین خواهم کرد . سپس گفت : من از توفیق بیک هدیه اکتفا میکنم که با خزاین عالم برابر است . گبر یاس پرسید آن تحفه که میگوئی چیست ؟ در حال حیرت و شگفت تصور کرد مقصود کوروش دختر اوست ولی کوروش بزرگتر از آن بود که بدختر او طمع کند و زود او را از تحیررها نموده گفت :

« بسیاری از مردم در جهان هستند که نمی‌خواهند ستم کنند یا دروغ بگویند یا پیمان شکن باشند یا اگر نروتنی بآنها سپرده یا قلعه و شهری بآنها واگذار شود یا حتی دختر زیبایی در پناه آنها باشد خیانت نمی‌کنند ولی بدون امتحان از این جهان رخت بسته ، امانت و خوی نیک خود را نیازموده همراه می‌برند . مرد آن است که

اگر چنین ثروت و نعمت یا قلعه و شهر و بالاخره دختر جوان و زیبا با و سپرده شود بتواند از عهده حفظ امانت بر آید ، من این هدیه را از تو قبول میکنم و بنو بر میگرددانم و يك هدیه دیگر بزرگتر و گرانیهاتر از تو میپذیرم که دوستی و وفا داری و راستی تو باشد . من قدر این هدیه را میدانم و یقین دارم کمتر کسی بتواند از قبول آن خود داری کند ولی برای خود گنجهای دیگری اندوخته ام که این ثروت و این قصر نزد آنها هیچ است و آن عبارت از عفت و عدالت است . من میخواهم دادگر بمانم تا برستایش مردم نسبت بمقام عدالت افزوده شود . من نمی خواهم باداشتن این ثروت و نعمت نام عدالت من محو یا گم شود . دختری را هم بکسی میدهم که دوست من باشد و بیش از همه هم مرد باشد و آن مردهم باین مال و جاه و جلال اعتنا نخواهد کرد .

گبر یاس گفت : « آن مرد کیست و کجاست ؟ بگو تا او را بفرزندی بپذیرم »
 کوروش گفت : « با من بیا و ببین ! خوانهای طعام که انواع و اقسام خوراکیهای گوارا بر آن چیده گسترده ، کوروش از تناول آن خود داری کرد . دست گبر یاس را گرفت از قصر خارج شد و بمحل اقامت سپاه بخیمه و خرگاه رفت ، در آنجا طعام شام گسترده شده بود سفره او چمن و ظروف ساده و کم بها و خوراک عادی بود .

گبر یاس گفت : من از طعام پارسیان و عدم تکلف آنان تعجب میکنم تفاوت بین ما و آنها بسیار است ما ثروت اندوخته بجمع مال و سیم و زر میپزدازیم ، آنها بجای مال مردانگی اندوخته بتهدیب اخلاق و تحصیل ملکات فاضله میکوشند پس از صرف شام برخاست که برود کوروش دست او را گرفت و گفت : هنگام بامداد لشکریان خود را بمدد ما بفرست تا بیاری آنها از کشور تو گذشته بفتح بابل بپردازیم . با ارسال سپاه معلوم خواهد شد دوست و دشمن کدام است .

(از سرگذشت دختر گبر یاس اطلاع نداریم).

رور بعد سپاهیان گبر یاس با اسلحه خوب و لباس به متحدین کوروش ملحق شدند.

چهار روز بعد بر اهنمائی و پیش آهنگی لشکر گبر یاس دسته های سپاه کوروش از مملکت یا ایالت او گذشته آماده جنگ شدند.

در آن هنگام مانند قلعه محکم گبر یاس قلاع دیگری بود که هر یکی پادشاه کوچک یا سالاری سپرده شده و باید قبل از فتح بابل آنها را بگشایند تا مانع برداشته شده از عقب خط مراجعت یا مواصلت قطع نشود.

گبر یاس بکورش گفت: یکی از قلاعی که باید گشوده شود قلعه «گاداتاس» میباشد. صاحب قلعه که «گاداتاس» نام داشت نسبت پادشاه آشور (این همدان پادشاه قاتل فرزند گبر یاس است که در تاریخ مجهول است) مانند من کینه دارد زیرا او که مقرب بود روزی در بزم شاه حاضر شده یکی از بانوان شاه جمال و اعتدال او را ستود شاه از روی رشک خشمناک شده او را اخته نمود (خواجه). میتوان قلعه او را بدون جنگ گرفت و او را همراه کرد، گبر یاس همراهی او را بر عهده گرفته نزد او رفت و او اطاعت کرد و تدبیری هم اتخاذ نمود که علاوه بر تسلیم قلعه خود میتواند سالار قلعه دیگری را فریب دهد و قلعه او را که مانع بزرگی بود بآسانی و خدعه بگیرد.

تسلیم «گاداتاس» برای حفظ مصلحت مکتوم مانند او بر حسب وعده بهمان قلعه رفته قلعه بان را اغفال کرد که قصد دفاع از او دارد و با تظاهر بجهنگ پس از يك واقعه قلعه را تسلیم سپاه کوروش نمود و قلاع بزرگ یکی بعد از دیگری بدون خونریزی گشوده شد. بعد گاداتاس با سپاهیان خود بکورش پیوست. یکی از سالاران زیر دست او نزد پادشاه آشور تعهد کرد که او را از بین ببرد.

توطئه برای قتل اوچید و چون او از ملاقات کوروش برگشت ناگاه دچار حمله گردید و مجروح شد ، قلعه اوهم بتصرف سپاهیان آشور در آمد ولی بعد دوباره گرفته شد و پادشاه آشور گریخت . ایالت و قلعه دوباره باو سپرده شد ، کوروش هم بعیادت او رفت و او با افتخار کوروش قربانها کرد و سپاه کوروش را بضيافت خود دعوت نمود .

سپاهیان ایران بفرماندهی « کری سان تاس » پیشرفت خود را ادامه می دادند پیش آهنگان (مقدمة الجیش) و مفتشین و جواسیس پیوسته اوضاع و احوال را کشف کرده بفرمانده مزبور می رساندند . کوروش همیشه در حال نقل و انتقال بود . يك واقعه برخلاف انتظار رخداد . کادوسیان در قسمت مؤخر سپاه بود موقع رامفتنم شمرده خواست خود سرانه کاری انجام دهد ، بدشمن نزدیک شد ، سپاه بابل چون عده او را کم دیدند بجنگك آغاز نمود و او در آنواقعه کشته شد ، لشکریان اوهم مجروحین را برداشته گریختند . کوروش باستقبال آنهارفته بهمه دلداری و دستور علاج مجروحین را داد و عموم سپاهیان را بسخن خود دلگرم نمود .

پیش از فتح بابل حوادث کوچکی رخ داد که قابل شرح و ذکر نمیشد . در اینجا یکی از وقایع که هنگام عزیمت کوروش ببابل ذکر شده نقل میشود . اگرچه این واقعه باید هنگام اقامت کوروش در سارد یا لااقل در حین عزیمت او بماد ذکر شود ولی چون اغلب حوادث بدون قید و در غیر محل خود آمده مانیز آنرا درهمین بخش که مقدمه فتح بابل است ذکر میکنیم که مؤرخین تصریح کرده در وقت عزیمت کوروش ببابل رخ داده و آن چنین است :

چون اهالی فریکیه سفلی بتمرد خود ادامه داده بودند کوروش « ویشناسب » را برای سرکوبی آنها فرستاد و پس از آن « ادوسیوس » را با سپاه دیگری بعنوان

مدد و تحت فرماندهی ویشناسب روانه کرد . پادشاه فریکیه بیاری یونانیانی که دربنادر اقامت داشتند مستظهر بود ولی یاران او را تنها گذاشتند ناگزیر خود را باغوش ویشناسب انداخته بدون شرط تسلیم شد ، پس از تسخیر فریکیه کوروش دستور داد اهالی فریکیه که لیاقت نبرد را داشتند مسلح شده باو ملحق گشته در سپاه مهاجم بابل منتظم شوند و کسانی که تمرد کرده فقط بافلاخن پشت سپاه ایران سوق داده شوند که برای آنها کیفر باشد .

گزنقون گوید هنگام عزیمت ببابل کوروش فرمان داد که اهالی فریکیه بزرگ و کاپادوکیه و اعراب را که متمرّد بودند خلع سلاح نموده اسلحه و اسبهای آنها را بپارسیان بدهند و توانست باغنایم آنها چهل هزار پارسی مسلح و سوار کند . اسبهای اضافه را هم که بسیار بود بمتحدین خود داد و وقتیکه وارد بابل شد سواران اواز حدوعد فزونتر بودند . از ملل مختلفه دیگر هم تیرانداز و فلاحین دار در عقب سپاه تجهیز و تسخیر نمود . پس از فتح لیدی و بدست آوردن غنایم بسیار پارسیان از هر گوشه و کنار سوی کوروش رهسپار شده و از همان هنگام هم مقام آن قوم بلند شده اقوام دیگر و بالاخص ماد هارا تحت الشعاع قرار دادند . همه چیز بنام پارس درآمد و بر تمام سپاهیان مقدم شدند . سیل و ثروت از منبع خود که لیدی بود بانشان و پارس روان گردید مردم آن سامان سربازی و سپاهیگری را پیشه خود نمودند و مانند آشوریان افتخار لشکری و انحصار سربازی را بر گزیدند مؤرخین بنقل بزرگترین گنجها و مجسمه ها تصریح کرده از جمله چندین مجسمه زرناب ازخدایان لیدی که «آپولون» یکی از آنها بود ذکر شده که تازمان اسکندر درهمدان بود و او آنها را ربود .

تمدن عظیم بابل

میخواهیم بدانیم عظمت کوروش تا چه حدی رسیده و آن مرد بزرگ چگونه شاهنشاهی ایران را بوجود آورد یا بر چه پایه نهاده که قرن‌ها پایدار ماند و نام او و تاریخ پرافتخار ایران را جاوید نمود. باید دانست که اساس آن شهر عظیم و عجیب و مرکز تمدن بشر بابل قدیم بود که در قبال آن همه چیز خرد و حقیر می‌نمود. کوروش هم در آن شهر بر اورنگ شاهنشاهی نشست.

مردمی از جزیره العرب که برنج و گرسنگی و بیابان گردی عادت کرده بودند محیطی برای معیشت بدست آورده که طبیعت دوجوی سیم و زر گداخته در آن روان کرده محل اقامت و زندگی آرام قرار دادند. آن محیط بابل بود که میان دورود دجله و فرات واقع شده. نژاد سامی دو قوم قوی بوجود آورد.

اکدی‌ان و سومریان که بهم آمیخته بودند ولی گاهی از هم جدا شده بنبرد می‌پرداختند و در هر حال هر دو بر اقوام دیگر غلبه نمودند و در بین‌النهرین نژاد سامی مستقر و فائق گردید و در دامن ایران هم پرورش یافت و در ایلام و شوش ظاهر و غالب گردید.

قوم سامی نخست «اور» را مرکز تمدن نمودند و بعد بابل که از همانجا تمدن بمراکز دیگر منتقل گردید، نینوا، یهودا، (Iudea)، سارد، میلئوس (Miletus) مصر، کرت، یونان از فیض آن بهره مند شدند و بالاخره ایران و بالاخص پارس و حتی بعد از کوروش پرس پولیس (تخت جمشید) تمدن را از بابل ربود یا اقتباس و تقلید نمود، پس بابل منبع تمدن عالم و مرکز علم و هنر و فن بود.

اکتشافات و حفاریاتی که در بابل و نیپور (نهر کنونی - امروز نزدیک دیوانیه واقع شده و مولف آنرا دیده) بعمل آمده بتاریخ عالم خدمت شایان افتخار نموده و قسمتی از همین اکتشافات عظمت و عدالت و بزرگواری کوروش را تایید میکند که آثار و اسناد الواح زنده، ناطق و صادق بدست آمده، نابغه ایران یا مرد جهان را باوج بزرگواری و بشر دوستی و عدالت خواهی می رساند. کوروش در بابل بیش از هر محل و مکان بصورت یک انسان کامل نمایان شده که شاهنشاهی عالم مادون مقام ارجمند انسانیت و رافت او بود.

بنا بر این ما باید در وصف این شهر که مرکز تمدن گیتی و مظهر نبوغ کوروش است بیشتر بحث و قلم فرسائی کنیم ولی التزام باختصار مانع شرح عجایب آن دیار می باشد ناگزیر بوقت دیگر واگذار کنیم.

باز که بابل نام شخصی می آید که آن شهر یا آن کشور را تمدن و عظمت و قانون و قدرت بخشیده و اوحمورابی (Hammurabi) بود.

(۲۰۸۱ - ۲۱۲۳ ق - م) که چهل و سه سال پادشاهی کرد و دول و ملل پیرامون بین النهرین را مغلوب و مطیع و آسایش و امن ایجاد و قوانین را وضع نمود. الواح قانون حمورابی در شهر (سیپ پار) که یکی از شهرهای بزرگ کد بود کشف شده و اکنون در موزه «لوور» نگهداری می شود. این قوانین برای زندگانی اجتماعی و انفرادی بشر در تمام احوال وضع شده و مبنای آن شرط و جواب شرط است

مثلاً اگر چنین شود چنان باید کرد الی آخر. هر چند که شرح آن مفید و مقرون بلنت اطلاع و اکتشاف است ولی موجب تطویل می باشد و هر چه بایران ارتباط دارد حتی الامکان باختصار ذکر می شود.

بعد از حمورابی فرزند او «ایلو ما ایلو» (III MA-۱۱۷) پادشاهی رسید و سلسله حمورابی (۲۰۶۸-۱۷۱۵ ق-م) دومین سلسله بود و بعد ایرانیان بر آن مردم و آن سامان غلبه کرده سلسله سیم را بوجود آوردند و آنها قومی بنام کاسوها یا کاسیها معروف و ساکن جبال کردستان و کرمانشاهان (زاگرس) بودند. با صرف نظر از نژاد این قوم که آیا آریائی بوده یا نبوده و معبودی بنام آریائی «سورپاشی» داشته از حیث وضع جغرافی و اقامت در ایران باید آنها را ایرانی حقیقی دانست پس ایران قبل از کوروش هم بر بابل مسلط شده و سلسله پادشاهی سیم را (۱۷۶۰-۱۱۸۵ ق-م) ایجاد نموده.

باز ایران بدست ایلام که آن هم مانند کاسو بابل را فتح و تسخیر نمود و در زمان سلسله پنجم بابلی (۱۰۵۲-۱۰۳۲ ق-م) یکی از پادشاهان ایلام بر تخت سلطنت بابل نشست و بالاخره کوروش بابل را گشود و ایرانیان باستثناء فترت و غلبه اسکندر تا زمان اسلام و غلبه اعراب بر بابل و تمام بین النهرین مسلط شده و پایتخت خود را هم در همان کشور بعد از بابل در مدائن (بغداد) قرار دادند و باز بعد از اسلام با بودن خلیفه (یک عنوان بی اثر) ایرانیان و دیلمیان بر همان سامان پادشاهی و فرمانروائی می کردند و این تسلط تاریخی وسیع و ممتد و مهم مدیون نبوغ کوروش بود.

مادیها قبل از کوروش قدرت و عظمت یافته که ممالک همجوار را مانند لیدی و آشور و بابل تهدید نمود و بایمی که بابلیها از سطوت آنها داشتند سدی عظیم و دیواری محکم بنا نموده و سیل نخوت آنها را با سیاست و اتحاد متوجه آشور نمودند و بدست آنها بزرگترین و نیرومندترین دشمن مخرب را نابود کردند و باز با همان ترس و

اضطرابی که از آنها داشتند ملکه خود را که دختر «هووخشتر» بود برای نبوخذنصر (بخت النصر) برگزیدند و در زمان همین پادشاه آن سد و دیوار برقرار و بنام همین ملکه باغهای معلق بابل احداث شد که بغلط بنام سمیرامیس معروف شده. بالاخره آن دیوار و آن سد مانع سیل بنیان کن کوروش نگردید و باتسخیر قلاع یکی بعد از دیگری و برگردانیدن رودها سپاه کوروش بدرون کشور بین النهرین درآمد و دیوار و سنگررا پشت خود گذاشت. ارتفاع دیوار صد پا و قطر آن بیست و طول و امتداد آن هفتاد و پنج میل (میل رومی معادل پنج هزار پا) بود. خندقهای عمیقی نیز در پیرامون آن حفر کرده و مجاری انهار طوری بکار آمده که مانع عبور دشمن بود و اگر هم مهاجمین میخواستند وسایلی برای عبور ایجاد کنند حتماً مدتی برای انجام کار لازم بود و بالطبع مدافعین هشیار و آماده کارزار می شدند ولی در زمان کوروش دهشت و حیرت بر آنها چیره شد مثل اینکه همه در خواب عمیق فرو رفته بودند بالاخص پادشاه آنها «نبونید» که سرگرم تاریخ قدیم و کشف آثار عتیقه بود!

سه پادشاه قوی و بزرگ آن زمان، لیدی، بابل، مصر از بیم کوروش متحد شده و بیاری یکدیگر کمر بسته بودند. نبونید پادشاه بابل از شدت رعب و هول عهد خود را نقض کرده کنار رفت، گرزوس بدست کوروش گرفتار شد. پادشاه مصر هم بحال نگرانی ماند تا بدست کمبوجیه فرزند کوروش نابود شد. بعد از لیدی نوبت بابل رسید و اگر گرزوس بجنگ ابتدا نمیکرد ممکن بود کوروش اول بابل را فتح میکرد ولی بعد از سارد مدت هفت سال بجنگهای داخلی یا اطراف ایران مشغول شد و در سنه (۵۳۹ ق.م) بتسخیر بابل قیام و اقدام نمود و تمام وسایل کار بالاخص سپاهیان کامل السلاح و گردونهها و برجهای متحرك و آلات قلعه گشائی بحداتم و اعم میسر شده و بالاخره بومیان آن کشور که گبر یاس در مقدمه آنان بود با او همراهی کرده و همه جا رهنما و پیش آهنگ بودند.

بایل مرکز تمدن عالم و رابط بین کشورها و محل تجمع اقوام مختلفه و بالاخره مقر اسراء یهود بود . واسطه ارتباط دریاها از خلیج پارس و عمان و دریای هند گرفته تا دریای احمر و مدیترانه و محور مواصلات بیابانها و فلووات و جبال و ممالک بود .

بین النهرین حاصل خیز و هرگز دچار قحط نمی شد زیرا دورود فرات و دجله از آن می گذشت و طبیعت بر آن بخل نمی کرد . علاوه بر آن دو نهر رودهای دیگر از جبال و کشورهای دیگر سرازیر می شد و مردم هم در طبیعت تصرف کرده انهار بسیار و جویهای بی شمار حفر کرده و یک رود هم بنام «نیل» (غیر از نیل مصر^۱) مابین دو نهر در وسط جزیره حفر شده و بر آن پلها بسته و آبادیها بهم پیوسته بود .

احداث انهار و توجه بکشت و کار موجب فزونی نعمت و ثروت شده و تمدن هم بمنتهی درجه رسیده بود . یکی از افتخارات بابل علاوه بر نظم و قانون و علوم ایجاد بانک و تسهیل معاملات بود که در تاریخ بشر نخستین بانکی که در عالم احداث و بنا شده بود بانک بابل بود . استقراض و اعتبار و سفته (آجر منقوش) هم متداول بود و از حیث تمدن کنونی نقیصی نداشت (بانک اجبی بی و پسران).

مدارس و معاهد علوم آباد بود . طب، فلسفه، نجوم، ماوراء الطبیعه تدریس و مورد بحث و تحقیق و تعلیم و تعلم بود . از همان شهر هم علوم عالم سرچشمه گرفته و یونان قبل از اشتهار بفلسفه و علم از فیض آن سیراب می شدند . طالس ، فیثاغورس مبادی علم خود را از بابلیها آموختند . یهودیان نیز اقتباس و براساس بابلیها اجتماع

۱- این نهر بعد از ویرانی بین النهرین سالها و قرن ها خشک شده بود و در چند سال اخیر دولت عراق دوباره آنرا جاری و کشت و زرع در پیرامون آن دایر گردید مؤلف آنرا مشاهده کرده و هنگام خشکی و ویرانی از آن گذشته بودیم که وصف آن خارج از موضوع ماست .

خود را بنا نمودند. علوم و حتی اوهام تا زمان اسلام هم شایع بود و در قرآن هم بدان اشاره و سحر بابل هم ذکر بلکه بت بزرگی که باید بعل باشد نام برده شده.

پیروان عقاید مختلفه و فلاسفه و علماء در همه جا جمع شده بحث مینمودند . در بازار ، خیابان ، معبد و معهد و بالاخره علوم مانند دادوستد متداول بود. صنایع و هنرها و فنون و انواع ابتکارات و اختراعات و تصرفات در آبادی و عمران و تزئین و بنا بکار میرفت .

مؤلف بعد از بیست و پنج قرن خرابه بابل را مشاهده کرده هنوز بعضی از دیوارها که دارای حیوانات بالدار برجسته و بامهات از آجر در آمده کاملاً نمایان و ظریف و سالم میباشد مثل اینکه دیروز پرده از آنها برداشته شده و عموم سیاحان ازدیدن آنها تعجب میکنند که در نزدیکی شهر حله واقع شده و خود شهر هم بر همان خرابه احداث گردیده و بسیاری از معابد زمان کوروش و چند قرن پیش از او هنوز برپاست مانند «برس» (نمرود) که پیش هم بدان اشاره نمودیم که قصر پادشاه ماد بتقلید آن بنا شده بود .

رود فرات در وسط شهر بابل جاری بود و پلها هم دو طرف شهر را بهم متصل میکرد و امروز نیز چنین میباشد. شهر بدو قلعه محکم غیر قابل تصرف تقسیم شده و هرودت آنرا چنین وصف میکند (کتاب اول بند ۱۷۸-۱۸۸) دیواری بارتفاع سیصد پا و هفتاد و پنج پا قطر آن میباشد که مانند کوه بدان شهر پر شکوه احاطه می نمود. گرداگرد آن يك خندق عمیق حفر شده که خاک آنرا قالب زده آجر از آن پخته و دیوار را ساخته بودند ، حجم هریک از آجرها يك پا و نیم و قطر آن سه بند انگشت . بر آن دیوار طلسم بسیار بکار برده شده که مانع تجاوز دشمن باشد صد دروازه داشت که درهای آن از مفرغ ریخته شده و پیرامون آنها با کاشی و سنگهای الوان تزئین شده و باز طلسمهای گوناگون با خطوط و حروف میخی بر آن نقش

شده بود .

ساحل رود فرات هم با آجر بسته شده و کاملاً محفوظ بود . داخل شهر خیابانها و کوچه های عریض بود که در پایان هریک کوچه يك در مفرغی بود . دريك قسمت شهر (قسمت شرقی که مورخ مشاهده کرده) کاخهای شاهانه و معابد و معاهد و مراکز دولت و قصور بزرگان و بالاخره باغهای معلق که بشاهدخت ایران زن نبوخذ نصر تعلق داشت نمایان و بلند بود .

در قسمت دیگر شهر معبد بزرگ بل که بعل باشد برپا شده و البته آن بنا باید شایان خدای خدایان (رب الارباب) باشد که بل بزرگترین رب النوع بابل بود (هرودت در اینجا ادعا میکند که آن بنا در زمان او برپا شده پس باید گفت بعد از کوروش ساخته یا تجدید شده بود و در هر حال هنگام فتح هم «بل» بود و هم خانه او) ناگزیر حتی از اختصار شرح هرودت خودداری کنم که معبد را خوب وصف نموده از حیث وسعت و ارتفاع و تعدد بروج و تزئین و بالاخره عظمتی که در دنیا مانند نداشت فقط این نکته را ذکر میکنیم که در بلندترین مرتبه که محراب رب الارباب باشد بستری نرم بر تختی زرین گسترده شده که باید زیباترین زنان بابل شبی برای تمتع خداوند بر آن بخوابد . این جمله را خود اضافه میکنیم که چون بعل بت جامد است حتماً باید بکاهن متحرك ذی روح این خدمت ارجاح شود و این نحو تقرب بدرگاه خدا یا باغوش نرم و گرم بعل بزرگترین افتخار و بهترین عبادت است (بعل بعلی شوهر است) . این رشته سر دراز دارد، باشد تا بوقت خود .

در شهر بابل از هر ملتی چندتن و از هر قومی نماینده ای و از هر صنفی صنفی بسته ، در میدان و معبد و خیابان در حال اختلاط یا ازدحام و اصطکاک بودند ، اشکال مختلفه سیاه و سفید ، البسه گوناگون و السنه غیر مفهوم و اوضاع شگفت آور و اخلاق و مذاهب و ادیان و عقاید و بالاخره يك نحو اجتماع غیر قابل جمع

دیده می‌شد. فینیقیها، مصریها، حبشیها، یونانیها، کرسیها، هندیها، ایرانیها، اعراب، اهالی ساردین و اسپانیا و بالاخره نژادهای مختلف بارختهای گوناگون و عقاید متباین و زبانهای مخصوص در حال رفت و آمد و داد و ستد و بحث و معامله و عبادت و تعلم و بالاخره جادوگری و علاج دردهای مادی و معنوی بودند. علاوه بر علوم و فنون و هنر و طب و موسیقی و عشق و تمتع بجمال و شهوترانی که بسیار آسان است و سهل التناول یا تعامل بود يك احتیاج دیگری بآن شهر بود که مردم با هر دردی که داشتند برای معالجه آن بدان شهر از راههای دور و نزدیک هجوم می‌بردند و آن سحر و طلسم و غیب‌گوئی و چاره‌سازی و بالاخره دواهای هر درد بی‌درمان بود. همه چیز آن شهر اعم از امتعه و علوم يك طرف و جادو و خرافات يك طرف. این خرافات بیشتر از سپاه عظیم کوروش نظم و اثر و نیرو داشت و بالاخره کوروش بر آنها غالب شد ولی نتوانست آنها را از میان بردارد. در بابل هیچ نیروی مادی یا معنوی باندازه دین یا اوهام بصورت دین تسلط و نفوذ و تاثیر نداشت. کاهنان و خدام معابد بهر صورتی که میخواستند ظاهر می‌شدند، آنها تاجرو عالم و زارع و بانگدار و محترک و بالاخره سیاستمدار بودند، خود شاه را بر گزیده و خود خلع نمودند. آنها نبونید پادشاه وقت را انتخاب کردند و چون از او خشنود نبودند فاتح جدید را برگزیدند و کوروش را بر گزیده مردوك و سایرخدایان دانستند. کوروش هم که پادشاه آنها بود رسم آنها را از بین نبرد.

جای تعجب است اگر معابد را يك صورت عجیب و مدهش وصف کنیم و بگوئیم خود معابد انبار کالاهای مختلف بود، تمام امتعه و اطعمه و اشربه و ضروریات زندگانی برای سوداگری در آن انبارها جمع شده و کاهنان بنام خدایان معامله می‌کردند و از این شگفت‌آورتر این است که مزارع و باغها و آنها را و آبها و قری

وقصات و پلها و سدها همه املاك خالصه خدايان بود كه خدام آنها از شاه گرفته تا جاروب كش معبد متولى آن بودند و كاهنان بنام خداوند گاران داراى بندگان بسيار بودند كه از اسراء ملل جمع شده يا از بوميان مملوك شده برزگر و سوداگر و بار بر آنها بودند . در هيچ شهـرو كشورى و در هيچ تاريخ و عصرى مانند قدرت روحانيون بابل قدرتى نبود . و باز از اين دهشتناكتر اين است كه آنها قائل بروا بودن زنا (اباحه زنان) بودند و آزادى فسق و فجور را بحد اجبار رسانيده كه هر زنى بايد خود را در معرض استفاده عامه بگذارد و لوزن بزرگترين اشراف و اعيان باشد . بنا بر اين هر دوشيزه كه البته نبايد گفت دوشيزه زيرا مفهوم ندارد مگر قبل از بلوغ كه از تمتع مصون يا محروم بوده بايد بمعبد برود و خود آرائى كند و هر بيگانه هر كه و هر چه باشد كه او را بپسندد و بخواهد كام ببرد يك پاره سيم كوچك ناچيز هر چه باشد فقط براى مشروع نمودن فسق يا تبرك و تيمن بر زانوى آن زن يادوشيزه بگذارد و او ناگزير بدنبال آن مرد خواه برنا باشد و خواه پير از هر ملت و قومى و بهر رنگى سياه يا سفيد باشد متابعت كرده سوي بسترى كه براى ثواب آماده شده برود و متاع طبيعى خود را كه جمال بلكه وجود نازنين باشد در اختيار تمتع و كام ستانى و بهره بردارى او بگذارد . زنان فقير در معبد مى نشستند و بانوان حرم اعيان با گردونه هاى مزين و مرصع و ملتزمين ركاب و موكب باشكوه بر در معبد يا صحن آن قرار مى گرفتند كه كام ستان هر كه باشد يك فلزى بى ارج بر زانوى بانوى زيبا كه در حجله عفاف و شرف با شرم و حياء نشسته مى گذاشت و منتظر تكليف مى شد كه البته چنين مردى بايد بر مر كبى سوار شد، و با آن مخدره بمحل انجام كار برود و آن زن را باعلى درجه تقرب نزد رب الارباب برساند ، آنگاه او در صف فرشتگان در ملكوت اقدس قرار خواهد گرفت !

اين نحو عبادت و پرهيز گارى حتماً مخلوق و مجعول روحانيون كاذب خادع

آن زمان بود که بنام اصنام مردم ابله نادان را تسخیر کرده که جگر گوشه خود را بدست آلوده و خشن و بزه کار آنها بسپارند و تمتع آنها را يك نحو تقوی بدانند. و باز شگفت اینجاست که چون پدری دختر زیبائی پروراند و بدرگاه خدایان مصنوع بشر بفرستد ، بسی دعا می کند و ثنا می گوید که خداوند او را نيك بخت آفریده و باو چنین دختر نيك منظر داده که در خود هجوم وحشت انگیز کاهنان خشن واقع شده و اگر عکس آن باشد محزون و دردناك می شد !

این نحو عجایب در آن شهر بیشتر از تمام عجایب جهان بود که گویند باغهای معلق یکی از عجایب هفتگانه عالم بود و این باغها افتاده و میوه های رایگان که از خار بیایان خوارتر بود بزرگترین عجایب عادات و اخلاق و دیانات بود که زنان زیبای مبتذل بودند .

اکنون خواننده در احوال مردم آن شهر و در اخلاق و عادات شرم آور جانکاه که پیشانی انسانیت را بنگ ابدی داغ کرده تامل و تفکر کند که آن قوم مستوجب چه نحو کیفر و عذاب بودند آیا مانند اهالی سارد که باین عادات هم مبتلا بودند مستحق سوختن بودند که چون کوروش شهر آنها را گشود طبیعت بدست گرزوس آتشی افروخت و خشك و تر را سوخت ! ولی کوروش در فتح بابل حتی يك آتش زنه را هم بکار نبرد. آیا رود فرات که اختیار آن بدست کاهنان بود در خور تطهیر آن قوم از فسق و فجور و شهوترانی و بالاخره زنای مقدس بود که چون سپاه کوروش از مجرای آن داخل شهر شده آنها را برگردانیده متوجه مرکز فساد و منبع نك کرده همه را با آب تطهیر کند ؟ خوب تامل کنید و فکر خود را بچاره آن مردم ننگین رسوا شده جهان بیندازید که چه عذابی باید بر آنها مسلط شود : آیا صاعقه و زلزله و طوفان و طاعون و وبا و حریق ضرورت داشت با سپاهی بنام پارس و بسالاری مردی پارسی باید بر آنها مسلط شود ؟

افسوس که کوروش رسم و آئین پادشاهان فاتح را تغییر داد و گرنه مانند «آشور بانئبال» یا «سناخریب» باید پوست آنها را کنده و بر آتش بریان کند . اما کوروش رسم‌ستم و انسان کشی و غارت و تخریب و تعذیب را از بین برد رسم دیگری نه تنها برای بابلیها آورد بلکه برای جهانیان در هر زمان و مکان مرسوم نمود که امروز هم باید آنها مانند يك دين مبین و آئین متین بکار بست و بدان عمل نمود .

کوروش بود که ملت یهود را از منجلا ب ننگ و عذاب بابل نجات داد بدترین کیفری که بملت سومروا کد داده ها کردن بندگان آنها که قوم مظلوم یهود بود . او خود کسی را اسیر نکرد بلکه اسیر دیگران را آزاد نمود ما هر چه راجع بشهر بابل و قوم آن بنویسیم کم نوشته ایم ولی ناگزیر همین تاریخ را که امروز شاغل افکار جهانیان است و در هر کشوری بهر زبانی و میان هر مردمی تاریخ بابل منتشر و عجایب آن خصوصاً فسق مقدس و آزادی زنان شرح داده شده و بالاخره میان تمام شروح و تفاسیل و داستانها و افسانه‌ها يك وجود مقدس بلکه اقدس نمایان میشود که همه چیز را تحت الشعاع خود می‌گذارد و او کوروش بزرگ شاهنشاه ایران و بنیاد گذار شاهنشاهی این سامان آن هم در بزرگترین مرکز تمدن جهان و بر سریر خدایان بتفاوت اینکه خداوند گاران بت و سنگین و مخلوق و مصنوع بشر بودند و او دینی بشرو رهنمای نوع انسان و نماینده رحمت یزدان بود . او از آن خدایان فریبنده بی‌زبان بدان تخت احق و اولی بود . عدالت از او و برای او و بنام او بکار رفت .

عالم تشنه عدالت یا مجری عدالت بود . کوروش از میان مللی که بقتل و غارت و تخریب و تعذیب و افروختن و سوختن و بالاخره بفسق و فجور و قربان کردن دختران خود برای شهوت برخاسته آن رسوم و عادات و اوهام و معتقدات

شرم آور را منسوخ نمود.

راستی این نکته را می نویسیم و هر چه با داباد زیرا این اندیشه در مغز این نویسندگان کار گر است و تا نتیجه آن بیرون نیاید و بخواننده سپرده نشود آرام نخواهد گرفت و آن این است که در آن زمان بطوریکه در بخشهای پیش ذکر کردیم این فصل هم بفسق بشر تصریح و آن همه جنایات و فجایع واقع شده و مصائب و متاعب و بلیات گوناگون بدست بشر بخود بشر رسید، قتل و غارت و حریق و پوست کندن و بریان نمودن و فرزندان را روی پدرپاره پاره کردن و خلق را از پناهگاه خود آواره نمودن و بالاخره ویرانی و کشتار تنگبار اقتضا داشت که در سراسر عالم وجودی مانند کوروش پدید آید و مرهم بر زخم انسانیت بگذارد و از درد های بشر بکاهد و همه چیز را بذی حق بدهد و خلق را آزاد نماید و بالاخره وجود او بموقع ضروری و مطلوب بود که امروز نام نیک او در زبان خاص و عام می باشد.

آیا در این عصر که ما خود آگاه بوده یادیده و شنیده ایم که فجایع جنگ از حد ننگ گذشته انسانیت را تا ابد خوار و دردناک و رسوا نموده بوجود کوروش بزرگ احتیاج ندارد؟ هیچ شنیده اید که ستمگران این عصر هنگام جنگ عالم گیر اخیر چه کردند؟ آیا از کوره های آدم گداز و از تعداد نوع بشر که زنده در آن کوره ها سوختند و در میان آنها زنان و اطفال بی گناه بودند که پس از گرسنگی ورنج دسته دسته در حمام گازبرده پس از اینکه آنها را خفه (خبه) میکردند و در کوره های مطابق آخرین فن و اختراع می گذاشتند. هیچ شنیده یادیده اید که زندانهای هیتلر در تاریخ بشر چه فجایعی بار آورده؟ چگونه ملیونها انسان را طعمه حریق نمودند. اقوام یهود را زن و مرد و خرد و سالخورده پس از گرسنگی و در بدری و بی برگی حتی کودکان آنها را که پس از مدتی شلغم در دامان گرفته

نیزه پیچ میکردند و پس از آن همه رنج و درد و محنت و تعب که فرسنگها با ضرب تازیانه یا سر نیزه میراندند بعد ملیونها بآتش انداخته و جود نازنین انسان را بخاکستر مبدل میکردند ! این معامله او بایهود بود و آن معامله کوروش و قوم او بایهود بود که همرا آزاد کرد و مقدسات آنها را مصون داشت !

با همین فجایع که در عصر ما مشهود شده و با جنگی که از حیث توحش و ظلم و انتقام ننگ آشور و ایلام و کلد و از یاد برده و با اختراعاتی که امروز بشر را باوج تمدن رسانیده و در قبال گردونه تانک و هواپیما و زیر دریائی و بالاخره بمب اتم و هیدروژن ساخته که هنوز اثر یک ذره آن از ژاپن زایل نشده : با چنین وسایل و اسباب و آلات و ادوات که بشر را از حیث فکر و اختراع و ابتکار و صنعت بالا برده و از حیث اخلاق و فضایل پست نموده . در چنین روز کاری و در عصر تمدن و ترقی زندانهای هیتلر یهود و غیر یهود را زنده زنده در دوزخ این عالم سوخته و ستم و توحش و بربریت را از حد گذرانیده آیا احتیاج بوجود مقدسی مانند کوروش نمی باشد ؟ آیا در میان رجالی که امروز دم از صلح می زنند و خود آتش جنگ را می افروزند و در ساختن اسلحه مسابقه میکنند و در آزمایش بمب اتم رقابت می نمایند یک مرد مانند کوروش یافت نمی شود ؟ آیا اگر تمام رجال صلح دوست عالم را جمع کرده و در همان کوره هیتلر گذاخته از خاکستر آنها پیکری بنام کوروش ساخته آن پیکر جامد سوخته و سوختنی قادر بر اجرای عدالت و اعطای آزادی خواهد بود و آیا می توان نام کوروش را بر آن پیکر گذاشت هر گز مادر گیتی عاجز است که مانند کوروش مردی بزاید که بیست و پنج قرن پیش از هیتلر یهود را بنوازد و رها کند و آزاد نماید . آنها هم همه ساله حق او را ادا میکنند و بنام او که زیب تورات و کتب مقدسه آنهاست جشن میگیرند . ایرانیان از این حیث بیست و پنج قرن عقب مانده و امروز بنام همان مرد بزرگ که ناشر فضیلت و حامی انسانیت و نجات دهنده بشر است جشن میگیرند .

نه تنها ملت ایران بلکه تمام ملل جهان باید بنام همان انسان جشن بگیرند تا فجایع و جنایات جنگ تجدید نشود. باید در سازمان ملل و در هر محفل و محل مجسمه کوروش نصب شود که بادیدن آن ارتخرب بلاد و تعذیب انسان پرهیزند. همانطور که کاهنان مردم فریب برای دفع ارواح خبیثه طلسم و مجسمه می ساختند باید نمایندگان ملل مجسمه و طلسم کوروش را نصب کنند تا بادیدن نماینده عدالت و رافت از تجدید وقایع شرم آور پرهیزند. نام کوروش برای حفظ صلح و احتراز از جنگ کافی می باشد این نام و این عنوان باید سر لوحه صلح جهان باشد.

آیا این ننگ نیست که پس از بیست و پنج قرن ترقی و تعالی و تمدن و افزایش علم و اختراع و صنعت باید اخلاق باین اندازه دچار انحطاط و پستی بشود که مظالم و فجایع از عهد آشورو بابل هم بگذرد؟ پس باید گفت این روزگار بیشتر از هر عصر تشنه ظهور و نبوغ کوروش می باشد فراهموش نشود کوروش ایرانی و پارسی و آریائی می باشد. این مرد بزرگ ایرانی باید زنده بشود و عالم را زنده بدارد.

نام او زیب عالم و عنوان سعادت بنی آدم است.

اکنون که این اندیشه را ابراز و عقده را از دل خود باز نموده ایم باز بوصف شهر بابل و شرح وقایع آن می پردازیم که نمی توان بسیاری از اوضاع آن شهر را اهمال نمود و اگر تفصیل هم نباشد اجمال را از دست نمی دهیم زیرا نبوغ و عظمت کوروش با فتح همین شهر در تاریخ مشهور و معروف شده و باز آرزو مندیم که در یک کتاب دیگر که تاریخ ایران را از آغاز شرح می دهد بتکمیل این بیان و اثبات مباهات ایرانیان دستگار شویم.

بابل عروس دنیا

و هرگز تمدن بشری

این گفته معروف و پسندیده است «مالا یدرك كله لا یترك جله»^۱ «چیزی که همد بدست نیاید از خلاصه آن نمی توان چشم پوشید». اکنون اگر بتوانیم تاریخ کامل بابل را شرح بدهیم از مجمل و زبده آن نمی توان چشم پوشید زیرا اولاً خود بابل چنانکه اشاره شد عضو بلکه سر و قلب ایران بوده که بعد از کودتای قزاقان حال ماند ثانیاً عظمت و بزرگواری تاریخی کوروش که نام هریک از این دو ظرف و مظهر و برده شود بدیگری توجه می شود پس باید دانست شهر یا کشوری که نبوغ یا شاهنشاهی کوروش در آن تکمیل شده چه بود و اثر مرد تاریخ در اخلاق و روحیات و عقاید مردم چیست؟ همانطور که کوروش مجرای رود فرات و دجله را تغییر داد مجرای اجتماع

۱- آنچه در افزوده شایع می باشد، در هر دو سجع «کله» گفته می شود و علت جهل

کله، اخیر است زیرا کمتر کسی معنی جل را بداند مگر جل که زین باشد ولی در عربی جل بمعنی خلاصه و زبده است شاعر عرب گوید: لا تسئلی عن جل مالی و انظری کرمی و خیری. بنابراین جله صحیح است نه کله در سجع دوم

فاسد بابل را تغییر داد پس تاریخ حیات بشر مدیون همان اثر بزرگ می باشد که بدست آن مرد بزرگ پدید آمده است . در این جا باشتاب از وصف تأثیر حمله کوروش در اوضاع و احوال بابل می گذریم که باز کر مقدمات می توان نتایج و فواید تسلط کوروش را بیان نمود ولی اکنون يك کلمه برای آن اثر کافی میباشد که باید گفت : بیشتر از حنگ و خونریزی پادشاهان دیگر حمله کوروش در محو فساد آن بلاد تأثیر داشت .

بابل در دوبار ویران و مردم آن نابود شدند . سنخرب پادشاه آشور برای نخستین بار اهالی آنرا قتل عام کرده شهر را یکسره ویران نمود که سنگی بر سنگ از آن نماند ولی بعد دوباره تجدید و بر عمارات و معابد آن افزوده شد تا زمان «آشور بانپال» که او نیز مانند خود تمام اهل شهر را کشت چنانکه در تاریخ آشور گذشت . کوروش هم بابل را فتح نمود و يك آجر از آن برداشت و کسی را هم نکشت ولی روح فساد را در آن شهر کشت و اجتماع فاسد را اصلاح نمود و زندگانی ننگین آن قوم را تغییر داد .

وضع جغرافی و اقتصادی بابل اقتضای داشت که اگر سنگ و آجر که يك بنیاد را برپا میکرد قلع و ویران شود خود مکان که مستعد آبادی بود ویران نشود و زود آبادی و عمران تجدید و مردم از هر محل دور و نزدیک در آن جمع شوند . این مکان که همیشه در خور عمران بوده و هست بسبب وضع جغرافی و جریان دو رود عظیم ثروت و رونق و سود خود را از دست نمی دهد .

فرات که يك واژه بابلی و اصل آن «پوراتا» بوده از مغرب در جبال «تاوروس» جاری و طول عراق عرب را سیراب و خرم و شاداب نموده تا بخلیج فارسی منتهی شود . دجله که نام اول آن بزبان سومر «ادکنه» و بعد بلغت سامی «دگلت» نامیده شد . از نزدیک دیار بکر آغاز و باز در خلیج فارس جاری می شود .

این دورود که تورات منبع آنهارا بهشت دانسته باعث آبادی دائم بابل و سراسر بین-النهرین شده که الحق باید گفت: از بهشت سرچشمه گرفته ولی برای اهل دوزخ و روح بخش بود. انهار كوچك و بزرگ هم از ایران و زاگروس بدان ملحق می شود و يك نهر عظیم قابل کشتی رانی بوجود آورده. چون مردم آرام بابل که ثروت پرست و راحت دوست بودند همیشه در معرض خطر و هجوم ایرانیان از ایلام و زاگروس بوده بیشتر اهتمام و تدبیر آنها متوجه ایجاد سد و حصار و بند بود بدین سبب دیوار عظیم فاصل بین مرز ایران و بین النهرین بنا نمودند ولی آخر الامر سپاه کوروش با تدبیر بسیار توانست در میان حصار قرار گیرد چنانکه گذشت.

اجتماع حتی اگر فاسد باشد بنظم و قانون احتیاج دارد. در جائیکه فساد اجتماع از حد بگذرد و زندگانی عمومی مختل شود بالطبع قوانین که نتیجه افکار پلید و مخلوق مطامع و اغراض و شهوات باشد فاسد بوده و تمام نظامات و قیود فقط برای ادامه و حفظ فساد بود ولی بازمی بینیم بعضی قوانین حمورابی در خور زندگانی حقیقی و حافظ حیات بشر بوده و بسیاری از همان قوانین و نظامات در اجتماع عمومی بشر تأثیر کرده و قابل تقلید و دوام بوده و هست که آثار آنها در مذاهب و ادیان مشهود می باشد. مثلاً قانون قصاص «السن بالسن والجروح قصاص» یا «نفس بنفس» که در قرآن آمده ولی خلاف آن دیده می شود که بنظر شگفت آور می رسد و آن عبارت از این است که اگر کسی دختری را کشت دختر او را باید کشت! آیا کسی که گناه نکرده است بکیفر می رسد یا اگر قاتل دختر نداشته باشد چه باید کرد؟ با اینکه فسق مقدس شایع بود و بر هر زنی فرض واجب و مؤکداست که باید یکبار تن بیک بیگانه بدهد قوانینی برای مجازات زن شوهر دار بوده که اگر مرتکب زنا می شد باید او و مرتکب را متفقاً در نهر فرات بیندازند. در عین حال اگر زن یا مردی که زنا کرده در آب افکنده شود و شناگر باشد و بتواند خود را نجات دهد مورد تقدیس و تطهیر واقع

می شد که خدایان برائت او را ثابت کرده اند. اگر شوهر بخواهد عفو کند یا به حال آن زن رقت آرد او را لخت کرده و امیدارد که در خیابان و بازار با همان حال نمایش دهد و رسوا شود. اگر خانه ویران شود معمار و بنای آنرا اعدام می کردند. اگر فرزند صاحب خانه درویرانی هلاک شود فرزند سازنده را میکشتند. اگر کسی پدر خود دست درازی کند دست او را می بریدند. اگر کسی که تحت علاج جراح باشد و بمیرد یا کور شود انگشت های پزشک معالج را قطع می کردند. دایه که از دادن شیر بکودک خودداری میکرد پستانش را می بریدند و بالاخره علاج تمام دردها را قتل و اعدام می دانستند. دزدی، راهزنی، تجاوز بناموس! پناه دادن بنده گریخته، تقلب در شراب، فرار از جنگ، اهمال خانه داری و شوهر داری از طرف زن کبفر آنها و امثال آنها مرگ بود:

اهالی بابل و تمام آن کشور دو قسمت بودند، مالک و مملوک یا بنده و آزاد و بسبب فزونی اسراء و رواج معامله برده عده این قسمت بود و بندگان بکارهای سخت کشت و کار و باربری اشتغال داشتند، مالک می توانست غلام را بکشد و کسی از او بازخواست نمی کرد.

کنیزان که عده آنان کمتر از بندگان نبود برای شهوترانی و تمتع عمومی و کارهای سخت آماده بودند و می توانستند فرزند بزايند و بر ثروت مالک بیفزایند. هیچ قدرت و تسلطی بالاتر از اراده کاهنان و جادوگران نبود و هر شخصی مکلف بود مقداری از اموال خود را بآنها بدهد و پادشاه نیز همین تکلیف را داشت پس آنها مالک مطلق زمین و بنده و مال و ناموس و جان مردم بودند. تمام این اوضاع علاوه بر تواریخ مختلفه و مشاهدات مؤرخین و بالاخص هردوت در حفريات اخير بابل با اسناد و مدارك معتبره كشف و در میان الواح نام کوروش بسیار ذکر شده حتی سند ذخیره او بنام فرزندش کمبوجیه در بانگ باضافه

تاریخ تسخیر و فتح بابل با شرح اوضاع واحوال و چگونگی آن فتح و نام فاتحین بدست آمده است و بیشتر اعتماد مادر این کتاب بر همان اسناد والواح است که حتی برخی از آنها را عیناً در موزه های بین النهرین و اروپا مشاهده کرده ایم .

با تمام آن معایب و مفاسد می توان گفت يك نحو نظم بلکه عدالت بی مانند در آن زمان بوده که حتی امروز نظیر ندارد و آن عبارت از التزام دولت یا حاکم و حامی شهر بود بحفظ جان و مال مردم که اگر مالی سرقت می شد زیان دیده با سوگند بهای آنرا دریافت می کرد یا اگر سارق صاحب مال را می کشت خونبهای مقتول را حاکم بورثه می داد مجازات دزد و قاتل هم اعدام بود . زناشوئی هم نظامات خوبی داشت ، زنان قبل از قید ازدواج آزاد بوده و ارتباط جنسی در هر مدتی که مایل باشند آزاد و هیچ حد و شرط نداشت ولی بعد از تعهد بزناشوئی تجاوز از حدود اجتماع نمی شد و مجازات متجاوز همان است که ذکر شد . کوروش با اینکه بسیار کوشید که اجتماع را اصلاح کند و تا اندازه هم موفق گردید نتوانست عادت زنای مقدس را محو کند ولی قسطنطنین در حوالی سنه ۳۲۵ ق . م آنرا منع نمود ولی وای فسق و فجور دیگری در میخانه ها آزاد و دراز دیاد بود اما نه بصورت فحشاء مقدس یا عبادت و تقرب بدرگاه خدایان . کوروش توانست عادت آرایش جوانان را که همه بصورت زنان ظاهر میشدند از بین ببرد و مردانگی را بمردم مخنث صفت بابل بیاموزد و از این حیث مردم بیدار و هشیار شده بودند که عیاناً دیده مردانگی پارسیان موجب تسلط آنان بر آن سامان گردیده ، زروزیور گردن بند و گوشواره و غازه را دور کردند . بنابراین اختلاط ایرانیان بابلیان تا اندازه اجتماع را اصلاح کرد و فساد بابل در روحیات و افکار پارسیان تاثیر نداشت بلکه سبب شد که عقاید و مبادی تربیت را حفظ کنند و از آن پستی و خودپرستی و شهوترانی عبرت گیرند .

تاریخ بابل پر از عجایب و غرایب می باشد و مادر شرح آن جزو قایع کوروش یا موضوعی که با او ارتباط دارد مقصودی نداریم و از تحقیقات «ویل دورانت» و سایر مؤرخین اقتباس نمودیم و اگر اضافه بر مملوب نقل شده فقط بعنوان مقدمه برای شاهنشاهی کوروش بوده که بر چه مردمی که دارای چه اخلاق و معتقداتی بوده مسلط شده و عدالت و آزادی خواهی او بچه اندازه رسیده که آنها را در او هام خود آزاد گذاشته و گرنه باید آن معابد که مرکز فساد بود منهدم و اموال و ثروت بی حد و عد خدایان باطل غارت و بانشان و پارس منتقل شود و لسی کوروش بابل را گشود بلکه پایتخت و مردم را رعیت خود دانست و بحفظ تمام عمارات و آثار و منابع ثروت کوشید.

در اینجا باید مجعلا بمعتقدات مردم و خدایان آنها اشاره کنیم که این موضوع هم با تاریخ کوروش ارتباط دارد و خود مقدمه بلکه سبب تسلط و فتح او گردید.

بت پرستی در تاریخ بابل بیشتر از هر کشوری بوده و برای خدایان بمراتب و مناصب و حالات مختلفه روحیه و احساسات و شهوات قائل بودند و هر خدائی هم وظیفه یا يك نحو قدرت و مشیئت داشته و بالاخره مردوك خداوند بزرگ آفریننده آسمان و زمین خون خود را بزمین ریخت و زمین را با خون خود مخمر نمود و بنی آدم را برای عبادت خدایان در همین زمین آفرید. چنین معلوم میشود که بابلیان قائل بحشرونشرو معاد نبودند و هر چه میخواستند فقط برای زندگانی مادی دنیا بود^۱ شمش نیز خدای خورشید است و این همان شمس است در ابتدا این مرتبه هم بمردوك اختصاص داشت و او که مردوك باشد رب الارباب و ملقب به «بل مردوك» (بعل) بود. عشتار (استارته - Kstarthe) یونان یا عشتورت یهودیا «ایزیس» مصریا «ونوس» روم هم الهه بابل بود و برای هر یکی از خدایان هزار

۱- الواحی که در ویرانه نینوا (قویون جیک) کشف شده مویدا بن مقیده می باشد.

داستان خرافی جعل و نقل میکردند و عشق و شهوت یا عفت و طهارت را که تبدیل به فسق مقدس شده بآنها منتسب کرده و در تصویر و تراشیدن و نقش و تجسم آنها تفنن می-کردند که یکی زن باشد و دیگری مرد و حتی خنثی که بین زن و مرد و یکی عریان و دیگری زن ریش دار الی آخر. تعدد خدایان با اندازه تنوع فساد بود بحدی هم رسیده که هر يك انسان يك بت مخصوص برای حمایت خود می تراشید و بتها در شهرها و خانه ها و همه جا بود. تأثیر بت پرستی در همه چیز بحدی رسید که تمام مظاهر حیات ناشی از همان گردید بالاخص سیاست و پادشاهی و عزل و نصب پادشاه و همین سیاست موجب تسلط کوروش گردید زیرا کاهنان که قدرت متحرك و مؤثر آنها ناشی از جمود خدایان بود خود فرزند یکی از کاهنان را (نبونید) پادشاهی برگزیده و تحت اختیار خویش قرار دادند. قبل از او هم هر پادشاهی ولو بخت النصر باشد باید مطیع و تابع خدایان باشد و تاجگذاری یا اعطای سلطنت بدین نحو بود.

کاهنان لباس مخصوص سلطنت را بر تن پادشاه کرده او را بصورت روحانی در آورده بعد از اینکه دست بل «بعل» را گرفته تبرك و تیمن و خضوع کند باید صورت «مردوك» را حمل و بامو کب از خیا بانها و میدانها عبور کند، در پیراهون کاخ و تخت شاه هم مظاهر دیانت بحد ا کمال ظاهر شود. خروج بر شاه کفر و مستوجب اعدام بود. بنا بر این باید گفت سیاست و دیانت یکی بود یا سیاست خود آلت دست کاهنان و شاه بنده خدایان بوده و هر قدرتی که داشت مبدأ آن همان خداوند گاران جامد و سنگین بود.

نبونید در زمان کوروش بر تخت سلطنت نشست. (سنه ۵۵۵ ق- م) و تاریخ جلوس او پنج سال قبل از تسخیر ماد بود.^۱ او از عظمت کوروش و الحاق ماد بفارس و انشان سخت نگران بود. بطوریکه اشاره شده برای جلوگیری از جهانگیری او

باد و پادشاه لیدی و مصر متحد شد. این سه پادشاه در آن زمان بزرگترین پادشاهان عالم بشمار می رفتند البته در محیط متمدن خود با صرف نظر از اقصی نقاط آسیا و اروپا خطر برای بابل بیشتر از ناحیه ماد بود که با انتساب نبوخذ نصر با پادشاهان ماد رفع نشده و ناگزیر دیوار معروف و مذکور کشیده شد. با تسلط کوروش بر ایران خطر بنحو دیگری شدت یافت و بعد از فتح لیدی متوجه بابل گردید. نبونید که از بیم کوروش پیمان خود را با گرزوس شکسته بود سخت پشیمان شده پی چاره می-گشت. کاهنان هم از او رو برگردانیده مساعدت نکردند. تبلیغات خوبی در بابل بتقع کوروش شده بود و یهود بر حسب وعده انبیاء خود در انتظار کوروش و نجات خود بودند. شعراء و نوازندگان یهود در خیابانها بنغمه آزادی و ظهور نجات دهنده و آزادی بخش ترنم می کردند. برای دفاع از شهر بابل بیشتر از هر قوه بدعا و طلسم و جادو توسل می شد و کاهنان بر رحمت خداوند گاران امیدوار بودند. سپاه نبونید برای دفاع از کشور جنبید و فرماندهی قسمت عمده آن بفرزند او واگذار شد. شهرها و قلاع یکی بعد از دیگری بتصرف کوروش درآمد و توانست سپاه عظیم خود را از رود و دیوار و سد و پل و دریاچه عبور دهد و بابل سخت دچار خطر گردید. کوروش نیروی خود را با قوای دشمن خوب سنجید و میل نداشت با خونریزی شهر را بگشاید و از طول مدت محاصره هم خشنود نبود اکنون بشرح فتح بابل می پردازیم.

فتح بابل مرگز تمدن جهان

بهمان اندازه که شهر تاریخی بابل عظمت داشت فتح آن بدست مرد تاریخ عظیم بود و بهمان اندازه که عناصر مختلفه در آن شهر درازدحام و اسطکاک بودند روایات مورخین مختلف و متباین می باشد و در پیرامون آن فتح بزرگ داستانها و افسانهها نوشته شده و حتی بعد از کشف اسناد والواح بابل که بهترین گواه است اثر آن افسانهها زایل نشده و مورخین عصر کنونی هنوز تاریخ خود را بر اغلب آن روایات بنا می کنند و کمتر کسی بتطبیق آنها برالواح مکشوفه پرداخته و حقیقت امر را از مباحث گوناگون مجرد نموده و مانیز ناگزیر تا اندازه برخی از همان روایات را مجملاً نقل کنیم ولی اعتماد ما فقط بر اکتشاف عصر اخیر است که مسلماً معتبر و غیر قابل انکار و تردید می باشد.

چیزیکه موجب خرسندی و اهتمام بروایات دیرین می باشد همانا تصریح بنام و نشان فاتحین و ذکر اماکن و شرح احوال و اوضاع است از این گذشته در کلیات اتفاق کامل وجود دارد مثلاً تسخیر بابل بدون خونریزی یا گرفتاری پادشاه یا قتل فرزند او و هر چه درالواح کشف شده مؤید کلیات مورخین یونان و سایرین می باشد

ولی اختلاف شدید در چگونگی فتح پدید آمده و افسانه های قدیم را بباد داده که اکنون ماعین تاریخ فتح را از همان الواح نقل می کنیم. در اینجا ما خود خوانندگان ذی علاقه فقط از يك چیز محروم خواهیم شد و آن لذت افسانه که بصورت يك داستان حقیقی باور شدنی در آمده است. این افسانه ها هم دو نوع است. بعضی عظمت و قدرت و استعداد کوروش را شرح می دهد و برخی بالعکس در عالم خود و هنر آور و مقام تاریخ را تنزل می دهد مثلاً در آنهاروایت خیانت یا خدعه و فریب و اغفال بکار رفته که مادون مقام بزرگواری فاتح می باشد و جمعی هم باندازه این فتح را کوچک کرده که مثلاً يك دختر خیانت نموده عاشق و معشوق سبب شده یا يك زن درهای عظیم را بروی سپاه باز کرده یا يك جاسوس راهنمائی نموده و بالاخره غفلت عموم و اشتغال مردم بچشم و عبادت و مستی و خواب و امثال آنها.

نمایشی هم که تقریباً نیم قرن پیش بنام کوروش و فتح بابل در سینماهای عالم داده شده و این مؤلف هم در همان زمان آنرا مشاهده کرده و پیش هم بدان اشاره شده مبنی بر همین افسانه ها بود و هنوز اثر آن در مغز این نویسنده باقی می باشد که برخود واجب دانسته حقایق را شرح و از مرد تاریخ که موجب افتخار ابدی ایران است دفاع کنم و تا امروز فرصت بدست نیامده اکنون می توان گفت که حقیقت غیر از آن است که يك دختر موجب تسخیر يك شهر و تسلط شاهنشاه ایران بر مرکز تمدن جهان باشد پس بهتر این است که تاریخ فتح بابل را از مدارك مكشوفه بابلی نقل کنیم ولی افسوس که این اسناد بسیار مختصر و در اغلب آنها بکنایه و اشاره اکتفا شده و اگر واقعه هم ذکر شده مجملاً نقش گردیده و مسلماً بیش از این نمی توانستند بر آجر یا سنگ شرح مبسوط را نقش یا حفر کنند و باز ما ناگزیر بروایات مؤرخین که جنگ را شرح داده و خط سیر را معلوم نموده و وقایع و فتح قلاع را یکی بعد از دیگری وصف کرده بپردازیم و بالاخره می توان

از تمام حکایات استنباط و نتیجه را ذکر نمود .

تسخیر بابل بر حسب اسناد مذکوره چنین بود :

« هنگامیکه کوروش تصمیم برفتح بابل گرفت و سپاه خود را تامر ز کشید دید اگر بخواهد دیوار را بشکافد و از حدود بگذرد مدتی لازم خواهد داشت و تاخیر لشکر کشی هم به صلاح او نبود .

چنین چاره اندیشید که آب دجله ورود «دیاله» را برگرداند که آن رود بدجله روان بود . هنگامیکه آب آن رود و کم بود (باصطلاح مردم بین النهرین صیهود که فصل کم شدن آب بود) دونهر حفر کرده آب را برگردانید و سپاه بالطبع بآسانی از آن مانع گذشت .

چون سپاه کوروش از آن دیوار وسد و رود عبور نمود . برای نخستین بار با سپاه بابل در نزدیکی شهر « اویس » (Oqis) رو برو شد و آن لشکر را شکست داد .

بعضی گویند سردار بابلی خیانت کرده بود که در پیرامون آن شهر توقف نمود و بر حی عقیده دارند بسبب عدم لیاقت و کفایت دچار شکست و گریز شد . سپاه کوروش در آن واقعه توانست ارتباط بابل را با همان شهر و جاهای دیگر قطع کند . سپس بسیر خود ادامه داد .

قوای کوروش در شمال بدو قسمت تقسیم شد ، يك قسمت بفرماندهی شخص کوروش در شمال و قسمت دیگر بفرماندهی گبر یاس بصوب جنوب سوق داده شده گبر یاس که نام حقیقی او « گئو بروو » می باشد (در تاریخ گبر یاس معروف است زیرا یونانیان او را بهمین نام شناخته و همه جاهم بدین نام مشهور شده) . بطرف جنوب شتاب کرد و چون او یکی از سرداران یا پادشاهان آشور و بابل و قبل از آن با نبونید بود بر احوال و اوضاع و طرق و سنگرهای شهر و طریق ورود و خروج وسد

و بند آگاه بود فتح و تصرف بابل را بر عهده گرفت و خوب توانست از عهده بر آید .

نبونید چنانکه اشاره شد سپاه خود را بدو قسمت تقسیم نمود ، يك قسمت بفرماندهی خود و قسمت دیگر بفرماندهی « بلتشر » « بلتزار » واگذار نمود و خود در « سیپ پار » بانتظار گبر یاس صف آرائی نمود . گبریاس بایک حمله توانست بابلیها را پراکنده و شاه را گرفتار کند و خود بسا عجله بطرف دشمن لشکر کشید .

سپاه گبریاس بر حسب تعلیم و دستور او از معبر رود فرات و مدخل سدوپل بآسانی وارد بابل گردید . چون عده از سپاه مخصوص گبریاس که از اول باتفاق سردار خود بکوروش ملحق شده و خود بابلی بوده و بزبان بابلی سخن میگفتند با اهالی تکلم و تفاهم نمودند و لشکر ها یکی بعد از دیگری وارد شهر بند شدند . « بلتزار » شاهزاده و جانشین نبونید در بابل کهنه پایداری کرد و پس از يك هفته در کارزار کشته شد و کار پایان رسید . عزای عمومی هم برای قتل ولیعهد اعلان و در سراسر کشور سوگواری برپا شد .

سپاهیان ایران از غارت و قتل پرهیز کرده و امن و نظم مستقر گردید . بعد از آن کوروش در حالیکه برگردونه شاهانه سوار شده با نخبه چابک سواران وارد شهر گردید و استقبال عظیمی بعمل آمد و شادی از هر طرف برپا شد خصوصاً از اسراء یهود . فرمانروائی بابل هم بگبریاس واگذار شد و او خوب مردم داری نمود .

برای تکمیل فایده تاریخ این روایت را مؤرخین معاصر از همان الواح استنباط و بر همان استاد اعتماد کرده باندکی غیر مجسوس که بالطبع در ترجمه پدید می آید .

از سالنامه نبونید پادشاه بابل نقل میکنیم و باید دانست یگانه سند این عصر همین اثر مهم تاریخی می باشد :

هنگامیکه در ماه «تیری» سال ۵۳۸ (ق.م) سپاهیان پارس بفرماندهی گوبارو (گبر یاس) بدرون بابل وارد شدند ، گروهی از سپاهیان محل مقدر «ازاژیل» (آساهیل) را از یغما مصون داشتند تا پایان ماه سپرهای کشور «گوتیوم» (Gousioum) درهای «ازاژیل» و بارگاه «مردوک» را نگهداری و حراست نمود . هیچ يك از آنها با سلاح داخل معابد نشد . درفش سپاهیان هم براماكن مقدسه برافراشته نشد . در لوح دوم سالنامه «نبونید» هم این جمله آمده :

«بمردم شهر زینهار داده شد، کوروش بهمه سکنه شهر بابل امان داد»
سند مهم دیگری که در حفاریات بابل بدست آمده اوضاع فتح بابل را شرح می دهد . این سند معتبر عبارت از الواح کاغذان «مردوک» می باشد ولی افسوس که شکسته و ناقص و بسیاری از جمل و عبارات آن محوشده و از بقیه معلوم میشود که بدان تاریخ از هر حیث اهتمام شایان تدوین و ضبط بعمل آمده که بعضی از نقوش نقل می شود :

«.... نبونید پادشاهی ناتوان و تن پرور بود . در «ارخ» و سایر شهرها فرمانهای بدوزیان آور داد. او همیشه اندیشه های بدداشت ، قربانیها و نیازهای روزانه خدایان را تعطیل نموده بازداشت . پرستش «مردوک» خداوند خدایان را بستنی و خودپرستی تبدیل نمود . هرکاری انجام می داد بزیان مردم شهر خود بود . براهالی بارسنگین تحمیل کرد که آنها یارای حمل آنرا نداشته ناگزیر تن به لاک و فنا دادند . خدای خدایان (مقصود مردوک) از ناله و زاری مردم بستوه آمد و خشمناك شد و شهر را بدرد گفت . خدایان دیگر که ملازم «بل مردوک» بوده (غارت شده و باهم عودت داده شده بودند) خشمگین شده بمتابعت او (رب الارباب) خانه های

خود را ترك کرده خارج شدند . مردم پریشان شده ، بخداوند (مردوك) توسل و استغاثه نموده گفتند : سوي ما نظر كن ، بر ما ترحم نما ، او بخانه های ويران و بمردم مرده و ناتوان سومر واكد توجه و ترحم فرمود ، او بتمام اطراف كشور نظر افكند كه يك پادشاه دادخواه انتخاب كند كه بقلب او نزديك باشد قادست او را گرفته بلند نمايد . درچنين هنگامی نام كوروش پادشاه انشان را برد و برای شاهنشاهی جهان برگزید ؛ «گوینها» و «اوما نما نده» ها را زیر پای او افكند . (اهای ماد بابلهارا بدان نام میخواندند) . مردوك ، خدای بزرگ كه مدافع و نگهبان امت خود می باشد باو (كوروش) با خرسندی نگرست ، بكارهای او و قلب پراز عدالت و رافت او بركات خود را نازل كرد و فرمود سوي شهر من (بابل شهر مردوك) برو . او مانند دوست رهنما و رفیق او گردید ، او و سپاه او را یاری نمود . سپاه او (یعنی نیروی مردوك) مانند قطرات آب رود بشمار نمی آید باو (یعنی كوروش) مسلح و روانه نمود . بدون جنگ و خونریزی او را داخل بابل كرد و شهر خود را از ستم و آزار نجات بخشید ، بنو نیدشام را كه نسبت بمردوك احترام نداشت بدست او (كوروش) سپرد . همه مردم بابل ، همه سومر و اكد ، بزرگان و سالاران و فرمانروایان او را (كوروش) ستودند و پای وی را بوسیدند . همه از پادشاهی او خشنود و خرسند شدند ، شادی و خرسندی از چهره آنان نمایان بود همه خداوندی را تقدیس و تسبیح کرده اند كه مرده ها را زنده کرده مردم را از هلاك نجات داد »

از این الواح چنین معلوم میشود كه یکی از كارهای مورد تفریح بنو نید نقل خدایان سومر و اكد از محل خود بشهر بابل بود زیرا مردم آن زمان معتقد بودند كه خداوند گان را اسیر کرده و آنها را و خشم گرفته بودند . و نیز معلوم میشود كه بنو نید مطامع كاهنان را خوب تأمین نكرده یا هدایا و قربانیهای روزانه را منع نموده كه از او روبرو گردانیدند . بدین سبب آنها از آمدن كوروش و گرفتاری بنو نید

خرسند بودند . با تمام این احوال نمی توان گفت که توجه مردم بکورش موجب تسخیر بابل گردید بلکه توجه خود کورش بفتح آن شهر که مدت هفت سال بر آن تصمیم گرفته بود باعث تملك آن کشور گردید و کاهنان بعد از وقوع امر ناگزیر شادی نمودند و خواه و ناخواه بدان تسلط تن داده و آن فتح را منتسب بمردوك و سپاه غیبی او دانستند که بزعم آنها باندازه عدد قطرات آب رودخانه که غیر قابل عدو حصر بود . و مقصود فرشتگان بود که الحق سپاه کورش در عفت و خودداری از غارت مستوجب صفات فرشتگان و ستایش کاهنان بود مؤرخین معاصر از نظم و امن آن زمان هم تعجب میکنند .

کوروش و عظمت یهود

در خاطر دارم روزی یکی از یهودیان معتبر بر یکی از ایرانیان اعتراض کرد که چرا در خطاب و تعبیر خود لفظ «یهودی» را بکار برده و حق این است که بگویند «کلیمی» نسبت به حضرت موسی که لقب کلیم الله یافته است. ممکن است این انتساب از حیث دین صحیح باشد که قوم یهود دین کلیم را دارند و معنی کلیم طرف خطاب و سؤال و جواب است از کلمه و مکالمه و تکلیم که بهمین عبارت هم در قرآن آمده و مؤید یا مسبب این نسبت است: «و کلم الله موسی تکلیما» خداوند با موسی سخن گفت. سخن گفتنی فرمود. عقلاء و حکماء اسلام برای رعایت حال و احترام این قوم آنها را تکریم کرده بکلیم منتسب نموده که کلیمی بجای یهودی ملقب شده اند ولی ما بدون مجامله همان لفظ یهودی حقیقی را که بعقیده ما هیچ نقص و وهن و تحقیر ندارد استعمال می کنیم و مبحث الفاظ را هر چند که از حیث موضوع واجد يك نحو فایده است خاتمه می دهیم.

در اینجا و با این اختصار که نقل آن بتاریخ شخص کوروش تعلق و انحصار دارد نمی خواهیم تاریخ یهود را که بسیار تاریخ مهم و مفید و لذت بخش است شرح

بدهیم و اگر هم بخواهیم نمی‌توانیم در این وقت چنین کاری را انجام دهیم هر چند که آرزو مندیم يك تاريخ مستقل برای این قوم تدوین کنیم و حتی خود یهود را از غفلت و جهل تاريخ خود هشیار و آگاه کنیم ولی اکنون در این بحث که بتاريخ کوروش اختصاص دارد با جمال می‌پردازیم . بطور مقدمه یا اشاره ناگزیریم علت اعتماد خود را بتاريخ عجیب و عظیم این قوم ذکر کنیم هر چند که علت یا بهانه و وسیله آثار تاريخ کوروش است که با تاريخ يهود مدغم شده است و شاید بزرگترین علل عظمت و شهرت و بزرگواری و عدالت کوروش آزادی و ارفاق و مساعدت و تایید و حمایت قوم يهود بوده و ما باید لا اقل از این حیث بتاريخ يهود که کوروش بسبب آزادی آنها بمقام قدس رسید پردازیم ولی باز باید اعتراف کرد که در این فرصت عاجز هستیم و شاید ضرورت نداشته باشد که احوال يهود و انساب و تحولات آنها را شرح بدهیم زیرا تاريخ آنها درهمه جا و در اغلب زبانها بتفصیل آمده است . چون این تاريخ با تاريخ کوروش يك نحو التزام غیر قابل تفکیک دارد ناچار بمجملی از این احوال و اخبار و آثار اشاره کنیم .

در اینجا يك نکته بطور مقدمه ذکر میشود که چگونه ما باین قوم برخلاف بسیاری از مردم عادی معتقد شده‌ایم که تاريخ یا وصف آنها را بایک نحو احترام و دفاع از حق در قبال اوهام شرح می‌دهیم و این هم بیک اشاره یا شرح احتیاج دارد . در کودکی و در همان زمان که نویسنده مست تقدیس و تعظیم کوروش شده بمطالعه کتب دیگر هم می‌پرداخت يك رومان بدست آمد که بعربی نوشته شده و عنوان آن «التذکرۃ للصفراء» گذرنامه یا جواز زرد بود که مظالم بشر را نسبت بیهود مجسم می‌کرد . یا یهودی سرگردان که در فارسی هم معروف بود کسه اکنون هیچ خاطره از آن دو کتاب عربی و فارسی نمانده آن هم بعد از بیشتر از نیم قرن . يك موضوع مہیج دیگر را هم با اشتیاق مطالعه کردم و آن داستان دریفوس بقلم امیل زولا

بود که چگونه احساسات ضدیهودیک شخص بی گناه را محکوم کرده و بعد از چندین سال (گویا بیست سال) بر اثر جهاد و دفاع و بیان امیل زولا آزاد شد و همان داستان آن نویسنده را بدرجه عظمت رسانید. در عالم کودکی آرزوی آن شهرت را داشتم که يك نویسنده بزرگ چگونه از يك فرد یهودی دفاع کرد. با خیالات کودکانه بخود می گفتم اگر دفاع از يك فرد یهودی موجب احراز مقام ارجمندی شود بالطبع مدافع يك ملت مظلوم و محروم بیشتر بزرگ و عدالت دوست می شود. باشد که در قبال جهل و ظلم و آزار عوام نسبت باین قوم دفاع کنم. شبی از محله کلیمیان با پسر عم روحانی خود می گذشتم. دختری مرا بخانه خود دعوت کرد که چراغ خانواده را هنگام خواب خاموش کنم. پسر عم من بایك نحو تعطف بمن گفت برو و مر بایك نحوشوق رفتم. افراد يك خانواده حقیر در بستر کهنه دیدم و بایك فوت چراغ آنها را کشتم. آنها خانواده یهودی بودند که از روی تعصب در شب و روز شبیه بچنین کاری دست نمی زدند و مرا که احساس شر در من نمی کردند برای خاموش کردن چراغ دعوت کردند. من از این تعصب و افراط در تعبد و استقامت در دین داری و حفظ قیود و رسوم تعجب کردم. با خود گفتم باشد که من در دین و نژاد این قوم بحث کنم و از علل عداوت ملل دیگر نسبت باین قوم آرام و بی آزار آگاه شوم. نوع مردم در هر زمان و مکان با انواع وسایل و طرق باین مردم ظلم کرده و هنوز هم می کنند. بعد از آن و پس از مطالعه آثار فلاسفه مانند تواستوی و اطلاع بر اوضاع دانستم که دشمنی مردم از مر مذهبیهی نسبت باین قوم ناشی از جهل و ظلم و تعصب و بد نفسی می باشد. چون در این کلمه و موضوع شرف فردی و قومی بحث کردم دانستم ملت یهود بر خلاف اعتقاد یا تبلیغ دشمنان يك ملت شریف بتمام معنی می باشد زیرا تا کنون شنیده و دیده نشده است که يك یهودی از دیوار کسی بالا رفته یا راهزنی کرده یا با سلاح تعدی نموده یا کسی را کشته یا بعتف چیزی ربوده باشد این مثل

عوام هم مصداق پیدای کند « جهود و قداره بند » پس شریف کسی یا ملتی باشد که تعدی و تجاوز نکند و قدرت خود را بکار نبرد . در حبشه که بودم مطلع شدم که بقیه قوم یهود که اقلیت محدود و مظلوم بودند در عین بدبینی مردم و بغض آنها نسبت بآن اقلیت اعتراف می کردند که آنها شریف و آرام هستند با ضافه سخی و کریم برخلاف شهرتی که درباره یهود دیگر عالم شایع شده .

اینها بعنوان نمونه احساسات و تبدل و تحول عقاید است که چگونه بدبینی بلکه عداوت و بدخواهی بیک نحو خوشبینی بلکه محبت و ایمان تبدیل می شود و من در طول مدتی که متجاوز از نیم قرن با احساسات خود و عقاید و اوهام مردم در نبرد بوده تا آنکه باینجا رسیدم که این ملت آرام علاوه بر تاریخ پر افتخار خود دارای شرف و استعداد و لیاقت و جهاد زندگی و بالاخره نبوغ کم نظیر است و اگر بخواهیم نوابغ عالم را بشماریم بسیاری از آنها یهودی بوده و در عالم علم و انسانیت موجب افتخار قوم خود بلکه تمام ملل شده بودند و ذکر نام آنها موجب تفصیل است . در تمام هنرها از فلسفه گرفته تا ادب و موسیقی نوابغ و بزرگان قابل سیایش بلکه پرستش دارند . با صرف نظر از عالم مادی و اقتصاد جهان که يك نحو تسلط و مهارت و قدرت و نبوغ در جمع و نظم ثروت داشته و دارند حتی در زمان کوروش که بانك بابل که شخص کوروش در آن حساب جاری برای فرزند و جانشین خود کمبوجیه باز کرده بود بر حسب تحقیق متعلق بیک مرد یهودی بود و نیز باید با صرف نظر از تشکیلات دولت اسرائیل و تفوق این قوم بر تمام ملل زنده دنیا بحدیکه يك دولت و ملت نمونه شده و یکی از عجایب و دلایل تعصب و حفظ تقلید و وفاداری و حق شناسی این قوم این است که عده بسیاری از یهود ایران در کشور اسرائیل زندگانی می کنند و با اینکه بآرزوی خود و ارض موعود رسیده اند حاضر نشده که ترك تابعیت ایران را بکنند و بحفظ عادات و رسوم حتی زبان فارسی می کوشند و

نسبت بتمام ایرانیان دارای عواید ملی و هم‌میهنی می‌باشند . باید گفت این‌ها همه از برکت وجود کوروش بود و کوروش نزد ملت یهود بیشتر از ایرانیان مورد تقدیس و پرستش می‌باشد. کوروش که موجد عدالت و آزادی بخش ملل و اقوام است و کوروش يك افتخار ابدی برای ایرانیان و قوم یهود گذاشته و امروز ما از برکت نام کوروش بذكریهود و احترام این قوم می‌پردازیم .

ابراهيم جد محمد

تاریخ اسلام با تاریخ یهود بنحوی ممزوج و مختلط شده که غیر قابل تفکیک است زیرا توحید و دین اسلام مبنی بر دین ابراهیم است . نص صریح قرآن در تبلیغ دین اسلام و دعوت محمد علیه الصلوات والسلام بتجدید دین ابراهیم اعتراف و تصریح نموده که دین اسلام يك آئین مبتکر و جدید و بدون سابقه نیست بلکه دین حنیف پدر محمد ابراهیم است و در بسیاری از آیات که نقل عین آنها موجب تطویل است بدین ابراهیم تصریح و در دعوت بمتابعت دین محمد نام پدر وجد هم برده شده است باضافه شرح تاریخ عجیب یهود که نه تنها بتاریخ اسلام آمیخته بلکه دین محمد را همان دین ابراهیم دانسته ، اندك اختلافی در تاریخ یهود و اسلام در موضوع قربان کردن یکی از فرزندان ابراهیم پیدا میشود و اسلام تصریح کرده که آن فرزند اسماعیل است و اسماعیل بدون هیچ شك و ریب جدا اعلای قریش و شخص محمد بن عبدالله می باشد. در صدر اسلام تفاخر بلکه اختلاف و مشاجره شریبه و مباهاات عرب و ادعای برتری آنها ایرانیان را وادار کرده بود که بگویند محمد و جدان بزرگوار ایرانی و اهل شوش بوده و از شوش مهاجرت کرده پس قریش

و فرزندانش اسماعیل بن ابراهیم و حتی خاندان نبوت ایرانی بودند و عرب حق تفاخر و مباهاات بترجیح خود بر پارسیان ندارد و ما همه از یک قوم هستیم که جد یهود جد مسلمین است و همان جد که ابراهیم باشد ایرانی بوده است . بنا بر این مبحث می توانیم مختصراً باین انتساب اشاره کنیم و آن چنین است . حضرت ابراهیم بتصریح تاریخ یهود اهل « اور » بوده و اور از بلاد بین النهرین و بابل بوده و چون در اسفل درود و دریک وادی وسیع بوده حایل و مرز معلوم مابین آن و شوش نبوده است و چون مردم شوش که امروز مشمول وضع جغرافی ایران در جنگهای متناوب غالب و مغلوب بوده و بر اور و حتی بابل مسلط می شدند پس شعوبیه که غالباً ایرانی بودند حق داشتند که ادعا کنند ابراهیم اهل شوش بوده یا اهل « اور » و تابع شوش بود . از این بحث می گذریم آنچه وارد شده . ابراهیم تقریباً هیجده قرن قبل از میلاد از « اور » و بابل با خانواده و برادرزاده خود لوط و پدر خویش تارح مهاجرت کرده و علت مهاجرت او قیام ضد بت پرستی بوده که داستان آن در قرآن بیک نحو بلیغ و مفید ذکر شده . او بتهای بابل را باستثناء بت بزرگ خرد و تباہ کرد و چون مردم بجستجوی بت شکن کوشیدند و دانستند که ابراهیم چنین کرده از او پرسیدند و او گفت : آن بت بزرگ آنها را خرد و سرنگون کرده از او پرسید . گفتند : او نمی تواند سخن بگوید گفت : چگونه بتی را می پرستید که حتی سخن نمی تواند بگوید الی آخر . ابراهیم بحران رفت و بعد در کنعان که فلسطین و بلاد دولت اسرائیل کنونی است مستقر گردید و بعد فرزند خود را در کودکی بصحرای حجاز و مکه برد و او هم در آن سرزمین بزرگ شد و قریش و خاندان نبوت از نسل او می باشند .

در تاریخ یهود ظهور موسی بن عمران که تاریخ او در قرآن آمده بزرگترین حادثه نبوغ و حدوث دین و آئین منظم که دارای قواعد و قوانین و نظامات است

بشمار می آید موسی که امروز تمام یهود عالم بیرو دین و آئین او می باشند بایجاد تعالیم و تلقی دستورهای خداوند که بزرگترین قواعد فضیلت است قیام نمود .

مقصود توضیح و اضحات نیست بلکه مقصود نوشتن يك مقدمه برای تاریخ این قوم است که نجات و آزادی آنها بتاریخ کوروش بزرگترین افتخار ایرانان بلکه سایر ملل جهان است برکت داد و کوروش را نابغه حریت و عدالت و موجد منشور آزادی ملل نموده است .

ما از تاریخ یهود فقط بقسمتی که مشمول عنایت کوروش است اشاره می کنیم بخت النصر که نبوکد نصر باشد و او پادشاه بابلی بود نسبت بیهود مرتکب فجایعی شده بود که تاریخ از ذکر آنها شرم دارد . قبل از او پادشاهان آشور ملت یهود را مغلوب و پس از قتل و نهب گرفتار کرده اسراء را بایران سوق دادند و بعضی هم سیروسفر خود را در ایران ادامه داده تا با افغانستان رسیدند و قبایلی که از نسل آنها مانده و امروز مسلمان هستند حتی نام و نشان اجداد را حفظ کرده اند . مانند یعقوب زائی و اسحق زائی و اسامی امراء و حکام و بزرگان که مملکت افغانستان را اداره می کردند غالباً از این قبیل است که این بحث و تحقیق خارج از موضوع مامی باشد ما فقط هجوم اخیر بخت النصر را باجمال ذکر می کنیم که پس از تخریب معابد و نهب مقدسات و قتل و اسر مردان و ربودن زنان بسیاری از اسراء را بکارهای سخت در بابل و ادار کرد و بسیاری از کارها و فنون بدست آنها انجام گرفت . یهودیان اسیر در بابل همیشه آرزوی برگشت بدیار خود داشتند و بسیاری از انبیاء آنها وعده آزادی و خلاص را می دادند و اینجاست که نبوغ کوروش عالم یهود را گرفته که اشعیا ظهور و مجاهده او را تصریح کرده و دانیال و حزقیال که امروز مدفن مقدس او نزدیک حله و بابل قدیم است و مزار مسلمین و یهود می باشد با تلویح

واشاره قیام وجهانگیری و تسلط اورایاد کرده اند که شرح آن در این کتاب گذشت.
 پس کار بزرگ کوروش در فتح بزرگ آزادی یهود بود او بملل عالم حریت و
 عدالت ورافت را تعلیم داد .

عدل کو روش بعد از ظلم بخت النصر

پس از چهل سال سرگردانی یهود بعد از خروج از مصر برهنمائی و فرماندهی حضرت موسی کلیم الله و بعد از تشکیل حکومت داوران . شاول بیست سال حکومت کرد و بعد از او داود در دستانى که بسیار مفصل و در قرآن هم باختصار و احترام ذکر شده مدت چهل سال سلطنت کرد و بعد از او فرزندش سلیمان سلطنت را ربود و با سلطنت او فلسطین آباد شد . معابد بازناب و سیم برپا شد . در سلطنت و نظم و تسلط او داستانها آمده و مبالغاتی ذکر شده و حتی افسانه ها غیر قابل تصدیق بصورت يك تاریخ در آمده است . داستان ازدواج او با بلقیس ذکر شده و شهر سباهم در ادب و اشعار فارسی و عربی با نام هدهد که خبر آورده بود بسیار آمده است و همین داستان با نام هدهد در قرآن ذکر شده .

در حبشه تاریخ سلیمان و بلقیس چنین آمده که چون مؤلف بعنوان سفارت بدان کشور رفته بر آن تاریخ که آثار بسیاری دارد واقف گردید و در عالم تاریخ یهود و اسلام و حبشه يك علم تاریخی جدید کشف شده بود . مجملا چنین آمده . سلیمان بلقیس ملکه حبشه و یمن را خواستگاری کرد و با وی ازدواج نمود و او را بکشور خود

روانه کرد .

او حامله بود فرزندی بنام منلیك زائید . منلیك لفظ عبری می باشد و در عبری هم منلیك آمده (در قرآن عند منلیك مقتدر) .

چون بزرگ شد او را نزد سلیمان اروانه کرد . سلیمان او را تربیت و بدین یهود آشنانمود بعد او را نزد مادرش فرستاد مبادا مملکت از دست آنها خارج شود . عدۀ از دانشمندان یهود را هم با او فرستاد چون آن جماعت وارد شدند بلقیس گفت : «مردم این مملکت را تربیت کنید . تمدن و دین را بآنها بیاموزید »

این کلمه هنوز در حبشه محفوظ است . حبشیان تمدن و دین یهود را پذیرفتند ولی در قرن چهارم مسیحی شدند که داستان آن مفصل و خارج از موضوع است منلیك بعد از مادرش پادشاهی کرد و امپراطور کنونی حبشه از نسل اوست . و باین نسب هم افتخار می کند . نشان حضرت سلیمان هم در حبشه بزرگترین و بهترین نشان است که باین نویسنده اعطاشده و در فرمان آن نشان و نشان دیگری نام و نشان و لقب و عنوان امپراطور چنین آمده « شیری که از نسل یهودا پدید آمده پس امپراطور و خانواده سلطنت و رجال و حاشیه مملکت و خانواده بزرگ هم از نسل یهود هستند و هم بنژاد و اجداد خود که یهود بود تا کنون مباهات می کنند .

وضع جغرافی فلسطین و قوم ثروتمند و صنعتگر و مکتشف معادن و متمدن یهود مورد حسد و هجوم دول و ملل اطراف بوده . مصریان بآنها حمله می کردند و آشوریان چندین بار آنها را تار و ما کردند بطوریکه اشاره شد در اغلب ممالک و من جمله ایران پراکنده شدند و آشوریان طوایف بسیاری از آنها بکشور ما و قیل از استقلال آن سوق دادند و آخر الامر پادشاه جبار بابل که در آن زمان ولیعهد پدر و داماد هوخستر پادشاه ایران بود معابد آنها را ویران و غارت نمود در شهرهای آنها آتش افروخت و خشک و تر را سوخت زنان و مردان پس از اینکه بسیاری از مردم را از دم

تبغ گذرانید اسیر کرد و بابل برد . شعراء و ادباء یهود که زن و فرزند خود را اسیر می‌دیدند و بسی که زن از شوهر جدا شده یا دختری از پدر یا خواهری از برادر و بالاخره معشوقه از پدر خود روده شده بود . آن شعراء در کنار رود فرات که از بابل مرکز ظلم می‌گذشت می‌نشستند و نغمات مهیج و حزن‌آور را می‌سرودند و بر تمدن و مجد و عظمت از دست رفته نوحه و ندبه می‌کردند و آرزوی برگشتن بدیار و دیدن یار در الحان خود می‌پرورانیدند از این حیث و از سخن انبیاء و تأسف و در یغ همه يك نحو ادب ارجمندی مانده است . ادب و شعر و فن موسیقی در تاریخ یهود يك ثروت معنوی محسوب می‌شود .

تمام آنها با نام بزرگ کوروش زنده و جاوید مانده است کوروش بابل را فتح و تصرف کرد و نخستین کاری که انجام داد آزادی یهود و بر گردانید ثروت معابد آنها بود .

هیچ پادشاهی و هیچ شخص فاتح مقتدری هر قدر که عفیف و شریف و پرهیز کار و نام جو باشد نمی‌تواند از آن همه سیم و زر و درو گوهر و مال و منال که بدست دیگری ر بوده شده و در عداد اموال دولت مغلوبه در آمده چشم پوشاند و آنها را نصیب وارث و حق خود نداند .

زیرا بخت النصر آنها را رار بوده و با تحمل مشقات جنگ و تلفات لشکر بدست آورده و اغلب آنها عمومی و مختص معابد بوده که تملك آنها بعد از اول طمه بکسی نمی‌زد ولی کوروش در قبال ظلم و تعدی بخت النصر جوانمردی و عفت و گذشت و بذل و عطا و مروت و سخا را بحد اعلی رسانید . هم یهود را آزاد نمود و هم اموال آنها و ظروف و آلات و اسباب زرین معابد را بآنها بخشید . کاروان یهود سوی ارض وعود حرکت نمود . در عرض راه همه بنام مبارك و حکم مقدس و رافت بی‌مانند کوروش ترم می‌کردند،

در آنجا بازانبیاء و شعراء و ادباء يك ثروت معنوی و ادبی از خود گذاشتند بدین سبب جشنهای یهود برای احیاء نام کوروش با بهترین نحوی برپا میشود که ایرانیان حتی یکی از آنها ولو بطور نمونه و مباحثات نگرفته بنا بر این می توان گفت قوم وفادار و حق شناس یهود در بزرگترین موهبت و نعمت ایران که نبوغ کوروش باشد از ما ایرانیان احق و اولی هستند . و اگر هیچ چیز جز این مزیت و قدر دانی نداشته باشند . همین فضیلت بس است که باید ایرانیان نسبت بنا بغه عظیم الشان و مؤسس عدالت بشر و موجود آزادی و ناظم اجتماع و مؤسس تمدن که شخص کوروش باشد و بمعنقدین و متعبدین حق شناس یهود شکر و سپاس کنند .

قومی که متجاوز از بیست و پنج قرن یا بادعای خود آنها قریب چهل قرن با ایرانیان زیست کرده و مواهب و مذاهب و تقالید و عادات و رسوم حتی ثرادو اخلاق خود را حفظ کرده حقاً که مردم مستقیم و شریف و مستوجب محبت و احترام می باشند و این احترام که بنام کوروش ایجاد شده در خور تقدیس و دوام است . یهود هر جا که باشند حتی در دولت جدید التأسیس اسرائیل بتقدیس کوروش اقدام می کنند زیرا این تقدیس بحدی رسیده که مانند عبادت حق در نهاد آنها مانده و این عبادت یکی از رسوم دین حق است . هیچ دینی هم مانند دین یهود دارای قواعد و نظامات و قوانین نمی باشد . ادیان دیگر یا از آن اقتباس کرده یا فقط باخلاق اکتفا کرده و حال اینکه اجتماع بشر يك دین منظم و قانون ملزم و رسم اجتماعی برای زندگانی و آسایش و امن احتیاج داؤد . اسلام هم قواعد دین کلیم را حفظ و بر آنها بنا کرده است .

عدالت کوروش با تمام مظاهر خود در قبال ظلم بخت النصر ظاهر و شامل عالم آن روز گردید . استوانه کوروش که بعد از بیست و پنج قرن از ویرانه های ابل در آمده لوح مقدس آزادی یهود بوده است در آن لوح تصریح شده که خدای یهود خدای

یگانه کوروش و ایرانیان است . همان یکتا پرستی شامل یهود و مسلمین و ایرانیان بوده . خدای ابراهیم خدای کوروش و خدای محمد صلی الله علیه و آله وسلم است که فرمود دین اسلام دین حنیف پدر ما ابراهیم است .

ما در این فصل نخواستیم تاریخ یهود را ذکر کنیم بلکه بطور مثال و اجمال اشاره بمرتبه قدس و عظمت تاریخی و حقیقی کوروش نمودیم که نجات آن قوم بدست آن مرد بزرگ انجام گرفت .

آری کوروش بود که مانند يك پیغمبر عدالت و رافت و نظم و امن و سعادت را برای تمام بشر آورد . امروز منشور عدالت و آزادی و حقوق بشر نمونه عدالت و اثری از منشور کوروش است :

این جمله را از کتاب ارجمند تاریخ «ایران باستان» تألیف دانشمند مرحوم حسن پیرنیا مشیرالدوله مرد پاکدامن و بزرگوار ایران عیناً بطور مثال نقل می کنیم .

توجه کوروش به ملت یهود

«اگرچه کوروش چنانکه از اسناد بابلی و بیانیه او برمی آید نسبت به تمام ملل رؤف بود ولی در توریة دیده میشود که او توجه خاصی نسبت به یهودیها داشته . این نکته دقت محققین را بخود جلب کرده و هر کدام جهتی برای آن پنداشته اند بعضی گفته اند که چون این قوم در موقع تسخیر بابل خدماتی کردند کوروش خواست قدر دانی خود را نشان دهد . برخی عقیده دارند که ملت یهود به حدود مصر نزدیک بود . کوروش از نظر سیاسی خواست ملت سپاسگذاری در قرب آن حدود داشته باشد . عده ای دارای این عقیده اند که ملاطفت کوروش را از نزدیک بودن مذهب بنی اسرائیل به مذهب ایرانیهای قدیم باید دانست . چه مذهب هردو در عالم قدیم بر سایر ادیان برتری داشته و یکی بدیگری از حیث پرستش خدای یگانه که مجرد و لامکان است . جاویدان بودن روح و اعتقاد بر ستاخیزی شباهت نبود . ممکن است تمامی این نکات منظور کوروش بوده باشد . الی آخر . بعد هم می نویسد : « ولی رضایت ملت یهود و شغف آن در توریة منعکس شده و تا زمان ما باقی است »

مادر اینجا نمی خواهیم وقایع اسف انگیز و فجایع جزع آور یهود را از تورات

یا تاریخ دیگر نقل کنیم یا وضع قبل و بعد دولت و ملت یهود را شرح دهیم که خارج از موضوع این کتاب است ولی ناگزیر بعضی از آیات تورات را که بعظمت کوروش اشاره یا تصریح می کند مجملات نقل کنیم . در اینجا يك آیه از پیش بینهای اشعیا پیغمبر مصلح یهود عیناً ذکر می شود و آن چنین است : «خداوند سپاه خود را سان می بیند این لشکر از مملکت دور می آید و آلت خشم خداوند است . هر که در راه این لشکر باشد محو خواهد شد و هر که دستگیر شود از دم شمشیر میگذرد . من مادیهارا بر آنها برانگیخته ام . مادیهائی که قدرسیم (نقره) و زر (طلا) دوست ندارند . بابل عروس ممالك و مفخر کلدانیها دیگر آباد نخواهد شد .

تا بد از سکنه تهی خواهد ماند ، دیگر اعراب خیمه های خود را در پیرامون آن نخواهند زد . چوپانها اطراف آن زیست نخواهند کرد شغالها در قصور ویران و خالی آن گردش کنند . مارها در عمارت آن بخزند . خداوند نسبت بیعقوب نظر بدارد . باز بنی اسرائیل را بر گزیند و در اراضی خود برقرار کند . اینها اسیر خواهند مردمی را که دیگران را گرفتار کردند . و دست خواهند یافت بر آنهایی که جور و ستم را روا داشتند» (باب ۱۳) (و نیز در کتاب اشعیا باب ۱۴) چنین آمده «تسلی دهید ب مردم من . بقلب بیت المقدس بگوئید و مژده دهید زیر ازمان مجازات بسر آمد و از گناهان آن در گذشتم . ای جزایر خاموش باشید و سخنان مرا بشنوید ، که از مشرق برانگیخت کسی را که همه او را (یعنی کوروش را) مرد خدامی دانند کجاست که او قدم بنهد . او (یعنی خداوند) ملل را باطاعت وی در آورد و شاهان را بیای او افکند . او (خدا) شمشیرهای آنان را در قبال او خاك (تباه) و کمانهای آنان را گاه کرد او (کوروش) آنها را تعقیب کند و راههارا می پیماید ، راههایی را که کسی طی نکرده . که وجه قدرتی باعث این کارها می شود . این کارها را چه و جودی انجام می دهد . من (خداوند) این کارها را از ابتدا تا انتها انجام میدهم . جزایر دیدند و

بوحشت افتادند. کسی را که از شمال برانگیختم (مقصود کوروش که در آن زمان
 لیدیه را تسخیر کرده و بفتح بابل تصمیم گرفته بود). از طلوع آفتاب او (کوروش)
 اسم مرا می ستاید. او پادشاهان را لگدمال می کند. چنانکه خاک را برای ساختن
 آجر لگدمیزند و چنانکه کوزه گر گل کوزه را میمالد. این است بنده من (کوروش)
 که دست او را گرفتم. او برگزیده من است که روح من نسبت باو عنایت دارد. من
 نفس خود را باو بخشیدم. اوراستی را برای مردم آورد. اوداد آنها را براستی میستاند
 خسته نشود و نرود تا آنکه عدالت را روی زمین برقرار کند

پس از آن اشعیا گوید: خداوند که ولی تست و ترا از رحم سرشته چنین میگوید
 «من یهوه هستم و همه چیز را آفریده ام. درباره اورشلیم میگوید: معمور خواهد شد
 دوباره شهرهای یهود ابنا و آباد خواهد شد.

درباره کوروش می گوید: اوشبان من است و تمام مسرت مرا پیش خواهد
 آورد و با تمام خواهد رسانید. (کتاب اشعیا باب ۴۴)

خداوند بزمسیح خویش که کوروش باشد چنین گوید:

من دست او را گرفتم (دست کوروش را) تا با حضور وی امتها را مغلوب کنم.
 کمرهای پادشاهان را بگشایم تا درها را بوی او باز کنم. دروازه دیگری بر روی
 کوروش بسته نخواهد شد. من ای کوروش پیش روی تو خواهم خرامید. جایهای
 ناهموار را هموار خواهم ساخت، درهای برنجین را شکسته، پشت بندهای آهنین
 را خواهم برید و گنجهای نهانی و تاریک را بتو خواهم بخشید تا بدانی که من یهوه
 خدای اسرائیل می باشم و من ترا خوانده ام. ترا با نام و نشان کوروش یاد کرده ام
 و اسم ترا صریحاً آورده ام تو مرا نمی شناختی من ترا بنام خواندم. من ترا لقب داده
 ام من یهوه هستم و غیر از من خدای دیگری نیست. من که ترا بستم مرا شناختی اهل
 مشرق و مغرب بدانند که جز من خدای دیگری نیست. انبیاء دیگر مانند ارمیا و نا

حوم نیز آیاتی درباره کوروش ذکر کرده اند و چون ذکر و شرح آنها موجب تطویل است از نقل و بیان آنها حتی باختصار خود داری می کنیم در اینجا فقط فرمان کوروش را از کتاب عزرا باب اول نقل می کنیم:

« کوروش پادشاه پارس میفرماید یهوه خدای آسمانها جمیع ممالک زمین را بمن داد و مرا امر فرموده است که خانه برای اود را اورشلیم که در یهود است بنا کنم پس کیست از شما از تمام قوم او که خدایش باوی باشد باورشلیم که در یهود است برود و خانه یهوه که خدای اسرائیل است و خدای حقیقی است در اورشلیم بنا کند و هر که باقی مانده باشد در هر مکان از مکانهاییکه در آنها غریب (واسیر) می باشد اهل آن مکان او را با بارهای سیم و زر اعانت و اموال را بر چهار پایان حمل کنند و هدایای تبرعی را برای بنای خانه خدا که در اورشلیم است با او بفرستند .»

پس از صدور این فرمان اسرای یهود در بابل غریق شغف و شادی شده دسته دسته در خیابان و میدان این بشارت را با مسرت بیکدیگر میدادند و از این حیث خرسند شده بودند که کوروش تصریح کرده که خداوند با و امر داده که یهود را آزاد و خانه خدا را آباد کند . نکته بسیار مهم اینجا است که کورش با اینکه پادشاه بابل شده و از طرف روحانیون با مراسم و تشریفات دینی بسلطنت و مقام قدس روحانیت منصوب شده بود . بخدای بابلیها که مردوک و خدای بزرگ آنهاست اعتراف نکرده و او را برای آن مردم خدادانسته نه برای خود و ملت خویش اما در باره یهود با اینکه اسیر زیر دست و مغلوب و ضعیف بودند باین عقیده تصریح نموده که خدای آنها خدای حقیقی میباشد که می گوید:

« خدای بنی اسرائیل و خدای حقیقی » بعکس مردوک که فقط خدای مجازی اهل بابل و اهل باطل است . محققین و فلاسفه تاریخ در این نقطه بحث و تصریح کرده اند که خدای بنی اسرائیل همان خدای یکتای کوروش و پارسیان است البته پارسیان

را ذکر کرده و نامی از مادیها نبرده اند . مخصوصاً دین و مذهب پارسیان که کوروش قائد و پیشوای آنها بود از دین کلدانیها جدا و تفکیک کرده اند و بعد از سلطنت کوروش و فرزند او کمبوجیه در بابل و پیرامون آن هرگز دین شرك و بت پرستی را قبول نکردند و جانشین آنها داریوش هم اقدامات کوروش را در باره عمران اورشلیم با کوشش بی مانندی تکمیل نمود .

کوروش فرمان دیگری برای عمران اورشلیم و تعمیر معابد ورد اموال صادر کرده و اضافه بر آن که يك اقدام بی مانند و قابل تقدیس و تمجید است خود کوروش از خزائن دولت بقوم یهود و آبادی معابد و شهرهای آنها اموالی بذل کرد بانهایت شرف و عفت و بزرگواری و مروت ظروف زرین و سیمین و آلات و ادوات و اثاث و اسباب و گنجهای گرانبها را که بخت النصر بوده و ببابل آورده و در خزائن انباشته و نهفته بود که خود يك ثروت عظیم بود همه را بدون کم و کاست با استغناء بی مانند با اورشلیم پس داد .

سرود شادی یهود

آن نوحه و ندبه که با حرکات و سکنات آلات موسیقی در کنار رود فرات از اسراء بی نوا دستخوش آب روان می شد بنغمات والحدان جانفزا تبدیل شد .

آن مردی که یار خود را در آغوش يك سپاهی خونخوار با خواری و زاری دیده که تضرع والتماس و توسل می کرد و غیر از سلاح برنده و غضب مرد بغرور ، ستمگر و فاتح و متعدی پناه نداشت در کنار رود نشسته آلات موسیقی خود را بکار برده بر یار گرفتار و معشوقه زار که زیبائی و عاطفه و احساس و همه چیز خود را بچنگال تیز يك مرد خشن و جبار سپرده ندبه می کرد ، می گریست و اشك خود را ولو يك قطره ناچیز باه و اج خروشان فرات می سپرد . او دیگر آن ندبه را نمی کرد . نوحه را بسرود شادی تبدیل نمود او برای جستجوی یار گرفتار و گم گشته خود با نشاط و روان تازه که از برکت کوروش مدد گرفته کمر بسته می کوشید که زن حقیقی یا نامزد خویش را از میان دسته های پراکنده و افسرده و ذلیل شده بابلیها پیدا کند.

آن دیگر بیاد مادر و مہراو، بیاد آغوش و پستانی که از او شیر نوشیده ، بیاد کانون خانواده و عواطف افراد آن نوحه می خواند ، می گریست ، زاری می کرد ،

هر روز در خارج شهر عظیم بابل می‌رفت ، زیر دیوار غیر قابل تسخیر و نفوذ شهر می‌نشست ، آزادانه ندبه می‌کرد که در شهر از آن ممنوع و حتی ازناله مجرم بود .
 او دیگر نیروی مادی و معنوی پیدا کرده ، بر فرمان کوروش آگاه شده . آزادی کامل ورهائی از گرفتاری و خروج از طاعت سپاهیان خشن بدست آورده ، دیگر سربازی نیست که او را با تازیانه بنوازد یا مالکی نیست که او را با ضرب چوب بآوردن آب و هیزم وادار کند .

او محیطی آزاد دیده ، فرمان کوروش را بگوش شنیده دسته دسته قوم خود را زن و مرد آزاد و خرسند دیده با افراد یا با اجتماع شروع برقص کرده بود . همه یگان یگان یا گروه‌ها گروه در میدان و کوی و خیابان رقص کنان مردان و زنان پای کوبان و دست زنان بر فرمان مرد بزرگ تاریخ آفرین می‌گفتند . نوازندگان و آواز خوانان و شعراء و اهل ذوق قریحه و هنر خود را بکار می‌بردند . همه در ضمن شادی درود بر کوروش می‌گفتند .

در آنجا يك ثروت عظیم ادبی برای ملت یهود که همه گونه ثروت مادی داشتند جاوید ماند . ادب و شعر یهود یکی از موارد بزرگ و منابع ذوق و لطف بشمار آمد .

شعراء ، خطباء ، هنرمندان ، همه آزادانه در شهر بابل بسرود و گفت و شنود مشغول بودند ،

لذت آزادی و سرور را ادراك کردند ، بنعمت کوروش تمتع نمودند . شعر و موسیقی که با جریان آب در خفا و بانهایت احتیاط هدر می‌رفت يك محیط وسیع و مستعد پیدا نمود . فضا طنین انداز شد ، درود و سپاس بر عرش رسید ، کوروش هم که بر عرش پادشاهان بابل نشسته بود : نغمات آنهارا می‌شنید ، بر نشاط خود می‌افزود و می‌گفت : پادشاهی و جهانگیری و کشورستانی و تسلط بر ملل مختلفه عالم فقط

برای تعمیم عدالت و ترمیم ویرانی و آزادی مردم و تجدید حیات مظلومین است .
 چه لذتی از این بیشتر که ملت یهود را آزادی بخشیدم و در عین حال ملت ظالم را
 هم اسیر نکردم . همه را براه راست سوق دادم هر گروهی راه زندگانی را گرفتند .
 خدای یکتا ، خدای اسرائیل و پارس هم از من خشنود است اینک باید خانه خدا را
 آباد کنم . هان ای ملت یهود ای گرفتارانی که بنعمت آزادی و عدالت تنعم می کنید
 بوطن خود برگردید ، یاران ، زنان ، خواهران ، مادران یا اطفال و خویشان
 خود را هر جا که هستند جستجو کنید خانواده هارا از نو تشکیل بدهید ، کم گشتان
 پیدا شوند ، افسردگان سربلند کنند ، تیره بختان خرسند شوند ، کوس رحیل ،
 نواخته و بارهای کالا بسته شد . غنایمی که بخت النصر غارت کرده مستر گردید
 خانواده ها راه فلسطین را گرفتند ، کاروانها قافله ها با ترنم درازی راه را پیمودند .
 در آن سیروسفر نیز یکی از بزرگترین مظاهر ادب و شعر و فن ظاهر گردید . باز
 آلات موسیقی بکار رفت . این موسیقی از آن زمان و از روزگار حضرت داود تا کنون
 میراث یهود شده . آنها در این فن اعجاز می کردند و اعجاز آنها مقرون بنام کوروش
 بزرگ بود .

کوروش وحی کننده عدالت و آزادی و بالاخره الهام بخش موسیقی و شعر
 و فن است .

همه چیز ایران از کوروش بوده بالاخص عدالت که ذکر آن مایه مباهات ملل
 عالم است . این عدالت شامل حال یهود شد . یهود هم در قبال آن سپاس و حق شناسی
 و وفاراری بماداده اند . ملت شریف و نجیب یهود عظمت کوروش را برای خود و
 برای ایرانیان حفظ نموده ، همه ساله و همه جا بنام کوروش بزرگ موسس شاهنشاهی
 ایران جشنها برپا می کنند . اکنون که در اسرائیل مستقل و آزاد هستند و بارض
 موعود برگشته اند نام کوروش را در همان کشور مستقل با تقدیس و تعظیم بی مانند

د کر می کنند زیرا کوروش برای نخستین بار آنها را بارض موعود برگردانید .
 کوروش بآنها آزادی بخشید و آزادی بزرگترین نعم ومواهب طبیعی است .
 کاروان باشعر وموسیقی والحن طرب انگیز راه اورشلیم را گرفت . درهر
 نغمه سپاس کوروش بود . کوروش سزاوار تقدیس وتعظم وتکریم است .

شادی مردم

نه تنها ملت حق شناس یهود از عدالت و بزرگواری کوروش برخوردار شده بود بلکه تمام مردم آن سرزمین اعم از بومی و مهاجر و اسیر ، خواجه و بنده ، خرد و بزرگ همه عریق شادی و از تجدید زندگانی خردسند و در حال طرب و ورقص بودند . زیرا کوروش را مبعوث مردوک و نماینده خدای خدایان دانسته بودند . مردوک شاه خدایان و بزرگترین معبود مردم آن سامان بر پادشاه سلف که نبونید بود غضب کرده بود زیرا او بنهار از شهر خود بشهرهای دیگر منتقل کرده بود . در زمان کوروش و با اراده او خدایان به محل خداوندی خود باز گشتند . مردم بت پرست معتقد شدند که در قبال این موهبت مردوک که رب الارباب بود برکات خود را بر کوروش نازل کرده و آنها از آن برکات بهره مند شده اند . پس کوروش فرستاده خدا و برگزیده رب الارباب است . خدایان او را برای سعادت خلق برانگیخته اند . یهود کوروش را نه تنها شاهنشاه عادل دانسته اند بلکه او را بمرتبه انبیا رسانیده اند . آری او پیغمبر طبیعت و مصلح عالم بود . عالم فاسد ، عالم غریق و وحشت و ظلم بدست مصلح اعظم نجات یافت . پس از خونخواری آشوریان و کلدانیان و

بعد از سناخریب و باننیال و بخت النصر عالم تشنه اصلاح بود . کوروش عالم را از عدل و مروت و حریت سیراب کرد . خدایان بابل ؟ همان پاره سنگهای غیر قادر بر دفاع از خود و همان آلات و ادوات فلزی مخلوق و مصنوع بشر که بنظر مردم خالق و صانع بودند بر خلاف اراده مردوك جابجا شدند . آنها بر نبونید غضب کردند و همان غضب آن پادشاه را سرنگون کرد . خدایان همه و خدای خدایان که مردوك باشد . خدای زمین و آسمان بتمام کائنات و ممکنات نگاه کرد و از میان خلق کوروش را برگزید . او بر ملت بابل منت نهاد که يك پادشاه بزرگ ، دادگر و مهربان برای آنها فرستاد . او پادشاه ، انشان ، شاه پارس و ماد بود . هیچ يك از مردم آن سامان منکر او نشد ، کسی نگفت او بیگانه و فاتح بلاد است بلکه همه گفتند : او برگزیده خدای زمین و آسمان است . او موافق میل و رغبت و بر حسب رسم و عادت مردم که تحت قدرت روحانیون بودند بر اورنگ شاهی نشست . برای پادشاهی کوروش جشنها گرفته شد و آن جشنها نه تنها در شهر بابل بود بلکه شامل تمام شهرهای تحت قدرت کوروش شده بود ولی تفاوت از این حیث داشت که در غیر بابل جشنهای سیاسی بود و در بابل جشنهای دینی و اجتماعی و سیاسی بود . از همان هنگام شاهنشاهی کوروش اعلام و اعلان گردید پس او نخستین شاهنشاه ایران و موسس رمسبب شاهنشاهی بود . از همان تاریخ هم الواح باز کرمه‌الک و تعداد کشورها نقش گردید .

چون مردم بابل معتقد شده که مردوك فرستنده کوروش است . همه یقین داشتند که کوروش از خود و برای خود و نماینده خدای خود می باشد . کوروش هم چون برسم روحانیون و پرستاران بت کده و سایر مردم آن سرزمین بر سریر شاهنشاهی نشست بزبان خود مردم و موافق اعتقاد و نهاد آنان سخن گفت او مردم داری و نگهداری عقاید و احساسات و رعایت عواطف را بعد ا کمل رسانیده بود زیرا او

میخواست بر همان مردم سلطنت کند و ناگزیر مقدسات آنها را برای خود آنها تقدیس کند و در عین حال خود بدین یکتاپرستی و عبادت خداوند حقیقی که بان تصریح کرده و سخن گفته و لوح نقش کرده و فرمان صادر نموده باقی بود . اینک یکی از الواح کوروش که کشف شده و استوانه کوروش نام دارد با ترجمه محققین نقل می شود :

« منم کوروش ، پادشاه گردون . شاه بزرگ . شاه نیرومند ، شاه بابل ، شاه سومر و اکد ، شاه چهاربخش جهان . تخمه شاهانه از دیر زمان که فرمانروائیش را بیل (بل - بعل) و نبودوست دارند که بر پادشاهی آنها در دل خود شادمانی می کنند »

فتح بابل نه چنان آسان بود . تسلط بر بابل بمنزله تسلط بر عالم یا لااقل عالم متمدن محسوب می شد بدین سبب کوروش عنوان پادشاه بابل را بر سایر ممالک مقدم می داشت چنانکه از استوانه معلوم و ثابت می شود .

کوروش هم خدایان در بدر و اسیر شده را بمرأ کز خداوندی خود بر گردانید و هم معابد را ساخت و عهد دیرین را تجدید نمود . او هر چه کرد برای نوع مردم کرد . عقیده و دین و فکر و حیات مردم را تقدیس می کرد . تا مردم با حداث شرقتن ندهند او تن و روان آنها را با آسایش تمتع می داد . مردم کار خود را می کردند . معبود خویش را می پرستیدند . پادشاه فاتح را که برگزیده معبود آنها بود محترم و مقدس می دانستند . از خود و برای خود می داشتند . او را خادم خداوند می پنداشتند این عقیده برای کوروش نه تنها زیان نداشت بلکه از این حیث سودمند بود که وجدان او با اعتقاد مردم بسلطنت حقیقی او آسوده بود . او فقط بوجدان خویش در همه جا مراجعه می کرد . با مروجدان خود عمل می نمود .

کوروش پرستاران که خادم معابد و روحاییون زبردست آن زمان بودند

برای ساختن معابد فرستاد . در آنجا هم يك نوع شغف و شادی برمسرت تسلط كوروش افزوده شد . همه بنام مقدس كوروش ترنم می کردند . استاد و معمار و بنا و کارگر سرود مردوك را میخواندند كه كوروش بزرگ را برای بنای معابد برگزیده . پس كوروش محبوب خدایان بابل بود . بر هر آجری كه می زدند و می پختند نام كوروش طبع می نمودند . این آجرها در حفريات بابل و اور بدست آمده اينك نمونه از آن آجرها كه در خرابه اروك پیدا شده است .

« كوروس سازنده اساكيلا ازبدا . پسر كمبوجی ، شاه بزرگ ، منم » اهالی بابل بر آن ستون عقاید خود را افزوده بر همان آجرها چنین نقش کرده اند . « كوروش مردوك و نبورا ستایش كرد و اورا شاه گردون ، شاه انشان نمود » باز كوروش موافق عقیده آنها بر همان آجرها چنین نقش کرده است : « شاه گردون ، شاه انشان یاد آوری می كند كه چگونه بتان بزرگ همه كشورها را بدست من سپرده اند . بومی ساختمان كه در خورزند گانیست » « مردوك كه بر نبونید خشم گرفته و مردم كه در قبال اعمال او آرام نشسته غضب کرده بود دوباره بر سر رحمت و رافت آمد ، سراسر همه زمینها ، همه جاها را جستجو كرد كه يك پادشاه خوب و دوست بیابد ، او كوروش را برگزید ، كوروش شاه انشان را بنام خواند ، دستش را گرفت و بر اورنك نشاند . او را فرمانفرما و پادشاه همه جهان كرد ،

زمین کوتو (ایلام) و همه مادیان (كشور ماد) زیر پای او افكند . مردمان سرسیاه (مقصود بابلیها كه موی سیاه داشتند) . با عدل و مهربانی سرپرستی نمود . مردوك خواند بزرگ نگهبان مردمش . بكارهای او (كوروش) و دل مهربانش و كردار درستش باشادی و خشنودی نظر افكند ، « مردوك كوروش را بشهر بابل فرستاد . با و فرمود كه راه بابل را پیش

گیرد . مردوك با كوروش مانند د ست همراه و همكار و در كنار او بود . سربازان بی شمار كوروش كه شمار آنها را چون قطرات آب دریاست و قابل عد و حد و حصر نمی باشد ، با سلاح خویش پیش می رفتند . بدون نبرد بدرون بابل در آمدند . كوروش شهر بابل را از بدبختی و سختی رها نید ، نبونیدشاهی كه از مردوك نمی ترسید بدست كوروش گرفتار شد . همه مردم بابل ، همه سومروا كد . سروران و پایوران پیش كوروش بر زمین افتادند ، پای او را بوسیدند . از پادشاهی او خرسند شدند دیده آنها روشن شد . آنها فرمان خداوندی را كه مرده را زنده می كند و مردم را از تباهی و سیاهی نجات می دهد شنیدند و پذیرفتند ، باشادی پادشاهی كوروش را تلقی كردند این عقیده مردم سومروا كداست اینك از زبان كوروش چیزی بشنویم البته با گوش روان یا اثری ببینم از آثار مكشوفه كه نقل آنها همه جامی سر شده است : كوروش خود گوید :

« چون مهر و شنائی خود را گسترانید . من بابل در آمدم . بشادی و خرسندی در كاخ شاهانه و براورنك نشستم . مردوك خداوند بزرگ بابل مردم آزاده این كشور را سوی من گردانید . من هم پرستش آنها را پذیرفتم . سپاهیان بی شمار من با آرامش بدرون ، شهر بابل در آمدند . در سراسر سومروا كد رفتار دوستانه را فرمان دادم . یوغ ننگ را از گردن مردم برداشتم ، خانه های ویران آنان را از نو ساختم . مملكت را از فساد پاك نمودم .

مردوك خداوند از كردار نيك من شاد شد . از روی مهر بر من آفرین گفت . مرا كوروش پرسنده خهید دانست ؛ مرا شاه خواند . كمبوجی پسر من ، همه سربازان و سالاران بی ریا خداوند گاری او را ستودیم ، همه پادشاهان كه در كاخهای خود زیست و در چهار سوی زمین فرمانروائی می كنند ، از دریای بالا و پایین ، همه شاهان كشورها و مردمی كه با چادر زندگانی می كنند (اعراب) بیشكشهای گرانها آوردند

و در بابل پای مرا بوسیدند .»

بعد کوروش چگونگی بنای معابد و اعاده بت‌های منتقل شده را وصف می‌کند
و برای پادشاهی خود و فرزندش کمبوجیه درخواست عنایت و برکت می‌کند.
او برکت خواست و خود او برکت عالم بود . او عالم را از لوٹ فساد و
خونریزی و توحش و انتقام و قتل و غارت و تخریب نجات داد . رسم و آئین کوروش
چند قرن بعد از او هم ماند و افتخار او برای هخامنشیان و ایرانیان بلکه عموم
جهانیان جاویدان ماند .

سیاست و جهان‌داری کوروش

در آن هنگام که سپاه کوروش بشهر عظیم و عروس شهرهای جهان احاطه کرده بود پادشاه بابل که نبونید نام داشت و یگانه شاهی که با اینکه خود منسوب بروحانیون و فرزند کاهنه بزرگ بود غضب خدایان را برانگیخت و بغان را از جای خود شهرهای دیگر منتقل نمود سلطنت بابل و پیرامون آنرا بفرزند خود « بلشزر » که محبوب و مقبول مردم بود سپرد و خود سوی جزیره العرب لشکر کشید و در قلب بلاد عرب پس از تسخیر اعراب کاخی ارجمند ساخت و تقریباً مدت چهار سال پادشاهی را بفرزند خویش واگذار نمود . در آن تسلط و تسخیر دین و تمدن بابلی در جزیره العرب نفوذ یافت و بت پرستی رونقی گرفت و حتی نام خدایان بابل مانند « بل » که بعل باشد و نام آنها در قرآن هم آمده مشهور گردید . براختلاط عرب که از تراث سامی بودند با کلدانیها که نیز سامی بوده افزوده شد و کاروانهای شتر در پیرامون بابل در حال نقل و ارتحال بود . آن کاخ در « تمه » بود که شاید « تیماء » باشد و آن دین درهمه جا بود بالاخص در مکه که پیغمبر اکرم اسلام آن پتھارا شکست و آن کیش را زایل کرد و در قرآن عظمت بابل و رواج سحر و ذکر

هاروت وماروت و نام خود شهر صریحاً آمده که خارج از موضوع کتاب است .
اسناد آثاری که در بابل کشف شده تاریخ نبونید و فرزند او (بلشزر) و حتی
تاریخ کوروش و آغاز عظمت او و فتح لیدی و نسب هخامنشی را نمایان می کند و از
اسناد که غالباً سنگ و آجر منقوش يك تاريخ صريح با روز و ماه و سال بدست
آمده است .

تسخیر و فتح بابل بآسانی و بدون خونریزی انجام گرفت ولی بعد از آن
« بلشزر » جنگی برپا کرد و خود کشته شد . بابلیها برای قتل او که برخلاف پدر
محبوب بود سوگواری کردند . کوروش هم برای دلجوئی آنها عزاداری کرد و بر
قتل او تاسف نمود که این هم يك نحو سیاست و مردم داری و يك نوع مروت و
جوانمردی و رافت بوده . چند شورش دیگری هم برپا شد و حتی یکی از شورشها
نزدیک شخص کوروش واقع گردید و جان او در خطر بود ولی او با گرفتن زوین
در دست از جای خویش حرکت نکرد .

« کاداتاس » سردار محافظ کوروش با سپاهیان خود حمله کرده شورشیان
مهاجم را کشتند و چون فتنه را خاموش کردند کوروش از ادامه قتل و آغاز غارت
نهی کرد .

کوروش تمام سربازان خود را از تاراج منع و معابد را محترم نمود . اجازه
نداد پرچم پیروزی بر معابد برافراشته شود . برای مراکز روحانی قائل بیک
احترام و تقدیس بود . اوقاف و اموال معابد و پرستاران بغان را بدون اندك تصرف
و مداخله بآنها واگذار کرد . در آن زمان وضع بابل و اطراف آن چنین بود که
هیچ قدرتی بالاتر از نیروی دینی و روحانی نبود . همه چیز مردم و کشور و حتی
پادشاهی بدست روحانیون بود . املاک تماماً ملك بدون معارض رجال دین بود .
اسراء و بندگان از هر کشور و هر ملتی که بدان سرزمین سوق داده شده همه بنده

و مملوك بت و پرستار بت بودند . خزائن بتخانه و كليه ضروريات حتى روغن چراغ . هرچه ساخته می شد بنام خدایان جامه و هرچه بدست می آمد بروحانیون اختصاص داشت فلاحت و تجارت و صنعت و تمام لوازم و مراسم حیات درید قدرت آنها بود .

ناموس مردم هم تحت اختیار و تصرف آنها بود که فعشاء مقدس و فسق ضروری مشروع را حتی باجبار بمردم تحمیل می کردند چنانکه گذشت که هر زنی ولو یکبار باید ناموس و عفت خود را در معرض تمتع عام بگذارد .

كورش هم پس از فتح در قبال يك امر عجیب و قدرت و نفوذ و تصرف غریب واقع گردید . او نخواست بانروی فاتح و تسلط غیر محدود اختیار و اعتبار را از دست روحانیون بگیرد بلکه با تمهید و سیاست وافت اندك اندك بروحانیون تسلط گردید . بنام دین آسایش مردم را تامین نمود . كورش بعبادت و رسوم روحانیون که قوه مؤثره و مطلقه بلاد بود تن داد . روحانیون خود نبونید را عزل و كورش را بشا عشاھی نصب نمودند . تشریفات تاج گذاری و نشستن بر تخت را بنام رب الارباب انجام دادند . اما در حقیقت كورش فقط خدای یگانه را رب الارباب می دانست و آن خداوند ایران و اسرائیل و تمام موحدین بود .

در مراسم تاج گذاری شعف و سرور با بلیهای با شرکت ملل مغلوبه و اسراء یهود از حد تجاوز کرده بود . در اندك زمانی كورش مالك قلوب مردم گردید . گبر یاس و گاداتاس را که هر دو سردار فاتح بودند با عده خود فرمان داد که مراقبت و مواظبت کنند اندك چیزی از مردم یا اموال سلطنت و معابد ر بوده نشود . سربازان همه نسبت پادشاه شریف و عفیف و فادار بوده و همه شرف و عفت را بزرگترین سرمایه فتح و ظفر می دانستند : پس از تسلط و استقرار كورش روحانیون بامیل و رغبت در انبارها را گشودند ، بنام مردوك خدای خدایان که كورش را برای

نجات آنان بر گزیده حبوب و روغن و مواد دیگر را بمن دادند . آنجا سیاست و مردم‌داری و رافت بود نه قوه و زور . کوروش بآزاد کردن بندگان حلقه به‌بگوش روحانیون شروع کرد . آنها برای معابد کار و برزگری می کردند . خود بانهایت سختی و اجتناب زیست می کردند . حاصل رنج آنها باتازیانه گرفته و در انبارهای معبد انباشته می شد . آنها در فلاح و صنعت آزاد شدند . هریکی بهره رنج خود را بخود اختصاص می دادند . باید دانست اکثر مردم بابل از اسراء ملل مغلوبه با اختلاف نژاد و زبان و رنگ و دین در آن سرزمین جمع شده بودند . آنها از برکت سیاست و رافت کوروش آزاد شدند . فریادمسرت آنها در فضا طنین انداز بود کوروش در تربیت پارسیان سعی بلیغ نمود مبدا تحت تاثیر عادات و افکار بابلیها واقع شوند . امتیازات خود را در تمام رسوم و شئون و اخلاق و اطوار حفظ کنند . کوروش فقط یکی از عادات آن قوم را پسندید و تقلید نمود و آن عبارت از استخدام اخته (خواجه - مصطلح امروز) بود او معتقد شده بود که بندگان اخته چون فاقد شهوت هستند طمع نمی دارند زیرا سرمایه تمام مفاسد شهوت است .

در آن زمان عده پرستاران اخته بسیار بود که نه تنها در کاخهای سلطنتی بودند بلکه تمام اعیان و اشراف بوجود آنان احتیاج و اعتماد داشتند و این رسم تا زمان خود ما هم بوده که خود ناظر و شاهد آنها بودیم و در این عصر منسوخ شده ، سیاست کوروش در جهان‌داری این بود که تفاوت مابین اقوام و افراد نمی گذاشت همه زیر لوای عدل و احسان یکسان زیست می کردند .

کوروش یک‌روش نازه برای فاتحین ایجاد کرد . قبل از او پادشاهان سامی نژاد بهر کشوری که حمله می کردند پس از قتل عام و تاراج اموال ناموس و عفت قوم مغلوب را دستخوش شهوات و تمام افراد را بنده و برده یا با خواری در محل خود گذاشته ، معابد و قصور و تمام مراکز تمدن را ویران می نمودند ؛ اگر در ویرانی آنها هم زیان

یارنج تخریب را تحمل می کردند حتماً باید آن کار قتل و نهب و تخریب را انجام دهند و با اعمال زشت خود که روزگار از آنها شرمسار می شد مباحات و افتخار میکردند که مثلاً آشور بانیبال هر چند که این نکته تکرار شده برای اثبات عظمت خود که در آن اعمال بسیار حقیر و پست بود چنین گوید ! «من بعد از ویرانی شوش نمك بر زمین پاشیدم تا جانوری زندگانی نکند و گیاهی نروید» ولی کوروش تمام معابد و کاخها را بحال خود گذاشت . اموال مردم را هم بخود مردم اختصاص داد . اسراء ملل مختلفه را توشه و خرج سفر داد . انبارهای معبد را بدست پرستاران گشود و مابین مستمندان تقسیم نمود . مگر نه این است که خدای خدایان عنایت و مهر خود را متوجه کوروش کرده و او را بسلطنت بابل و باصطلاح آن زمان چهار قسمت جهان برگزیده ؟ پس امر کوروش امر مردوك است و مردوك خواسته بدست کوروش ذخایر حبس شده معابد بعنوان خیرات و برکات نازل از مرکز قدس مستحقین برسد و خدای خدایان برکات خود را بر شخص کوروش نازل کرده و شکی نمانده بود که اراده مردوك سرور خدایان و تمام بغان زیر دست او چنین اقتضا کرده که انتقام بتهای در بدر و از جای خود بجای دیگر منتقل شده بدست مبعوث خدای بزرگ کشیده شود . کوروش قبل از احراز مقام شاهنشاهی در عالم سیاست و حسن تدبیر و رافت مقام از جمند قدس و روحانیت و جانشینی مردوك و بل را احراز نمود و با همان مقام توانست عواطف ملل و اقوام را بخود جلب کند . یهود او را بمقام نبوت رسانیده ولی يك نبی مسلح و مقتدر که آنها را بارض موعود برگردانید .

کلدانها او را مبعوث و جانشین ولی امر رب الارباب دانستند که انتقام خدایان را از بنو نید کشید ، او را تقدیس کردند و پرستیدند و فرمانش را اطاعت کردند و هر چه کرد بسود آنها بود . آزادی باسراء و بندگان بخشود و ثروت نهفته را مابین مستمندان تقسیم کرد . پرستاران و خدام معابد را هم از اوقاف و منافع سرشار و مقام

و اعتبار محروم نکرد . کشور بابل و سایر ممالک تحت تصرف را آباد نمود و آن آبادی‌ها را بنام او و خاندان هخامنشی ماند . پادشاهان وارث او بهمان سیاست عمل کردند و بقیه کارها را خصوصاً تشیید معابد یهود را انجام دادند و سیاست و عدالت و رافت کوروش و پادشاهان هخامنشی با تصریح مؤرخین و منصفین مایه افتخار نوع بشر گردید که از نژاد آریائی قومی پدید آمده عالم فاسد را اصلاح و خراب را آباد و اسیر را آزاد و جهان را که تشنه رافت بود به عدالت و مروت آرایش داد . کوروش بود که پیش از بیست و پنج قرن سیاست مردم داری و عدالت پروری و نوع پرستی را آورد .

کوروش بر خلاف پادشاهان غالب و ظالم خواست جهان داری را بر محور محبت بگرداند . او رفتار جدیدی در عالم سیاست اتخاذ کرد که قبل از او معروف و معمول به نبود . او محبت را مدار سیاست کرد و ملل را با محبت تسخیر نمود . این کلمه هم از آثار قدیمه نقل می شود .

« بمردم شهر امان داده شد . کوروش به تمام اهالی شهر بابل امان داد » در این کلمه هیچ استثنائی نبوده .

نعمت عدالت و حسن سیاست کوروش بیشتر در قبال سوء تدبیر نبونید ظاهر گردید . هنگامیکه کوروش اعلان کرد : قصد ندارد اختیارات رؤساء دین را تقلیل و آنها را محدود کند و او هرگز در امور دیانت بابل مداخله نخواهد کرد . پیروان مردوک و رؤساء دین و پرستاران بغشادی کردند و جشنها گرفتند و از فرط خرسندی خود بمیل و اراده کوروش اموال اوقاف را بذل نمودند . آنها به عقیده خود بزرگترین موهبتی که خدای خدایان بآنها داده عزل پادشاه سبک مغز نبونید بود که بخدایان توهین کرده بود . پس در قبال آن موهبت و نعمت انتقام و تشریف قن بخشوع و خشوع داده و بامیل و عشق و مسابقه در تعبد کوروش را پرستیدند کوروش

هم موافق عقیده آنها از این اعتراف خودداری نکرد که او بر گزیده مردوك است .
مردوك عمداً اراده كرد كه كوروش ملت اورا (ملت مردوك) كه مردم بابل است
مطابق میل و اراده و تشخیص خود رهبری و اداره كند . پس تهر از امر كوروش
عصیان خدای خدایان است .

مؤرخین در عصر قدیم و جدید چنین گویند :

بسیار شگفت اوراست كه فاتحی باین سادگی بحیات يك امپراطوری عظیمی
خاتمه دهد . تا روز قبل از فتح بابل نیرومندترین و بهترین كشور و دولت جهان و دارای
و ششصد برج عظیم كه هر يك خود بزرگترین قلعه غیر قابل تسخیر بود . با آن دیوار
بلند و عریض كه دو گردونه بزان می گشت و هیچ قوه در آن نفوذ نداشت . با دروازه
های بزرگ مفرغ و برنج كه هر دری را عده نیرومند می بستند و می گشودند ،
با آن همه سپاهی منظم و اسلحه گوناگون و ذخایر و مواد چگونه بآسانی فتح شد
خود مردم بابل تسخیر بابل را معجزه و اراده مردوك و بل می دانستند .

كوروش پس از فتح بانهایت سرعت خواسته های مردم را اجابت كرد . بتهای
گرفتار و جابجا شده را كه بزرگترین گناه نبونید را مسلم كرد فوراً بجای خود
برگردانید .

باین سبب در نظر مردم مستوجب عنایت و برکت مردوك گردید . اسراء را
آزاد كرد ، عدالت را برقرار و معابد را گشود و آباد نمود . محبت خود را بتمام
وسایل ممكنه در قلب مردم جای داد . آنها معتقد شدند كه فقط مردوك كوروش را
فرستاد و كوروش برگزیده مردوك برای احیاء دین او مبعوث شده و مردوك سپاه
غیمی خود را بحمايت و یاری سپاه كوروش فرستاد .

زیرا مردوك دانست كه كوروش بهترین پادشاه دادگر و آزادی بخش است
اونه تنها ملل اسیر را آزاد نمود بلكه خدایان بابل را كه بسبب تبعید بر مردم غضب

کرده روبر گردانیده و قهر نموده بودند آزاد نمود . کدام قدرت بیش از این است که شخصی بنام کوروش در خداوندی خدایان تصرف کرده و آنها را که گرفتار وزندانی بودند آزاد کند و بدیار خود بر گرداند !

بابلی ها باین استوانه که ویرانه های بابل بیست و پنج قرن آنرا حفظ کرده در عهد خود نگاه میکردند . مضمون یا عین عبارت را یکی بدیگری می گفتند ، شادی میکردند ، جشنهایی گرفتند . نام کوروش نجات دهنده خدایان را ورد زبان می کردند ، براو و سپاهیان برکت یافته او درود میفرستادند .

عبارت آن استوانه که شاهد ناطق تاریخ است چنین می باشد
«مردوك سراسر کشورهای جهان را در نظر آورد .

او آنها را (ممالك) نگریست و پادشاهی داد گرمانند خود (که مردوك باشد) جستجو کرد تادست او را بگیرد و بابل ببرد . او (مردوك) نام او را بر زبان آورد . مردوك گفت کوروش پادشاه انشان شایسته سلطنت بابل است . پس شاهنشاهی او را در سراسر جهان بر زبان راند و ورو بآنها نمود و نیز جسته جسته آثار پیاپی از ویرانه های بابل و نیپور و اور بیرون می آید و بر عظمت کوروش که اینگار اکنون زنده و براو رنگ نشسته گواهی میدهد . یکی از بزرگترین آثار تاریخ و سالنامه بلکه روزنامه شخص نبونید نقش شده زیر اخود علاوه بر اینکه پادشاه بوده مؤرخ بود او مراقب تمام حرکات و سکنات کوروش بود . آجرها و سنگهای دیگر هم نقش شده که بتصدی او نبوده ولی نام او در آنها آمده است . یکی از همان آثار که مؤلف بعضی از آنها را ولی نه باین نام در حفاریات بابل دیده این است .

« از ماه کیسلو تا ماه آزاد خدایان اکاد که نبونید آنها را بابل آورده بود شهرهای خود باز گشتند » البته کوروش آنها را بر گردانید . این نکته هم یاد آوری میشود بابلیها که در دریای خرافات و اوهام غریق بودند این عقیده را داشتند . هر که يك

بت را از جای خود بجای دیگر منتقل کند مستوجب غضب بتها و خدای بتها می شود و هر که آنها را بجای خود برگرداند درخور رحمت و عنایت و حمایت رب الارباب می شود . کوروش مشمول این عقیده گردید ، سیاست و تدبیر و هوش و خرد او چنین اندیشه را بکار برد اودانست که اگر موافق آرزوی آن قوم رفتار کند اورا خواهند پرستید چنانکه پرستیدند . علاوه بر آن معابد مترو که را تعمیر و باز نمود

این اثر هم کشف شده :

« در آرامگاه ابدی خود مسکن گزینند » یعنی خدایان بدستور کوروش بمحل خود برگشتند و از همه بهتر و روشنار این اثر نمایان و خواناست .

« نزد خدای بزرگ مردوك ، برای او (کوروش) و فرزندش کامبیز و ساطت و اقدام کنند » البته لفظ اصطلاح مترجم کشف است و قبل از اینکه کمبوجیه متداول شود همان نام معروف بود و اختلاف دو لفظ ناشی از اختلاف زبانهای ملل متمدنه است که پس از تسلط بر خواتدن صحیح کمبوجیه معروف گردید و نیز از آن سند بهتر و روشن تر این است .

« مردوك اقدامات مقدسه مرا تایید کرد و فضل خدا را بر من ، کوروش پادشاه پرستنده خدا و فرزندم کامبیز ایجاد کرده و سراسر سپاهیانم را حمایت کرد و من بانهایت شرف برکت اورا تجلیل و تقدیس نمودم . خداوندانی که (در نواحی مفتوحه) مستقر بودند بمسکن اصلی و اولی آنها منتقل و خانه جاویدان برای استقرار آنان بنا نمودم . من مردم آنها را گرد آوردم . آنها را در خانه های خود جا دادم ، خدایان سومر و اکاد را که نبونید ببابل آورده بود بفرمان خداوند بزرگ مردوك بآرامگاه خود بردم و آنان را در محل خود شاد نمودم . امیدوارم تمام خدایانی که من شهرهای خود باز گردانیدم از خداوند بل (بعل) درازی عمر مرا

بخواهند . برای جلب تفضل و شفاعت کنند و بخدای بزرگ مردوك چنین گویند:
 کوروش پادشاهی که بتو احترام می گذارد و پسرش کامبیز . . .) بقیه زدوده و
 نابود شده و شاید عبارات دیگری که مفید باشد محو گردیده و باز در کشف آثار
 ممکن است برای تحقیق و اعتبار افزوده شود .

در اینجا باز این نکته تکرار میشود . کوروش خود یکه تپرست بوده و هرگز
 بعبادت اصنام و گمراهی آن اقوام تن نمی داد ولی برای دلداری آنها و جلب محبت
 و اعتماد ناگزیر سیاست مردم داری و آزادی عقاید و ادیان را بکار می نمود و در عین
 حال پارسیان را بحفظ اعتقادات و رسوم و عادات خود و ادارمی خرد زیرا معتقد بود
 اختلاط اقوام غالب بامغلوب موجب ضعف زبردستان و تباهی حکم پارسیان می شود
 چنانکه همان استقامت و حفظ خوی و عادت چند قرن دوام یافت که ملل زایل و
 نابود نمی شوند مگر اینکه اخلاق نیک خود را از دست دهند . « از سال ۳۴۶۶ بعد
 از خلقت زمین تا سال ۳۴۷۵ سلطنت کرد . این عقیده تورات است که مدت سلطنت
 کوروش معین و معلوم کرده البته مقصود سلطنت بابل است .

« پادشاه هخامنشی . پادشاه پادشاهان ، پادشاه بزرگ ، پادشاه نیرومند ،
 پادشاه بابل ، پادشاه چهارقطعه زمین » او این اوصاف را که قبل از این هم بآنها
 اشاره شد برای خود برگزید و حقاً چنین بود و شاهنشاهی او بعد از فتح بابل مرکز
 تمدن عالم مسلم گردید . کوروش بعد از اعلان شاهنشاهی در شهر بابل فرزند خود
 را کمبوجیه بسلطنت برگزید و در اداره امورشريك و مشاور خود قرارداد . کمبوجیه
 از حیث مادر نیز شاهزاده بود که مادر او يك شاهدخت هخامنشی بود . کوروش
 مطابق عادات و رسوم بابلیها بالاخص طبقه روحانیون که خود زمام کلیه امور را
 در دست داشتند تاج را بر سر نهاد و بتاجگذاری فرزند خود که جانشین پدر در بابل
 بود پرداخت . کوروش مطابق رسم پادشاهان سلف خصوصاً تیگلات و فزارو بسیاری

از پادشاهان بزرگ برای اثبات تسلط روحی و دینی خودست مردوك خداوند بزرگ را گرفت. با تشریفات عظیم و عجیبی که بکاررفته و با نظارت و شهادت روحانیون و بزرگان قوم شاهنشاهی چهار قطعه زمین را گرفت. بشر آرزو داشتند که دست بدست مردوك بگذارند، کوروش که بالاتر از همه بود باین دست رسید و پادشاهی را باراده خود گرفت. شاهنشاهی کوروش در بابل و سایر نقاط بتوسط روحانیون اعلان گردید.

نام او را با سارگن و سایر پادشاهان بزرگ ذکر کردند. کوروش شاهنشاهی را ربود و تاج بر سر خود نهاد و سلطنت خود را که با نهایت شرف و شادی تلقی شده بود تعمیم نمود.

جشنها گرفته و شادیها کردند. پس مسرت و نجات از اسارت منحصر بیهود نبود. بلکه شامل عموم ملل گردید حتی بابلیهای بومی که خدایان را اسیر نبونید پادشاه غاصب می دانستند.

استوانه معروف کوروس که قبل از این متن آنرا نقل کرده بودیم امروز در موزه بریتانیا مانند بزرگترین اثر محفوظ است و صورتی از آن در اغلب کتب تاریخ رسم شده و در ایران نیز در بعضی کتب نقل شده و از تجدید عبارت و تکرار موضوع احترازی کنیم.

تجدید حکومت یهود

کورش در بابل برگزیده مردوک شناخته شده ولی در اسرائیل مبعوث و مجری اراده خدای یهود بود . در اینجا حقیقت از مجاز تفکیک و کاملاً هویدا می شود . زیرا نص صریح شخص کورش این حقیقت را نمایان می کند که می گوید: خدای یهود و خدای حقیقی در بابل موافق رسوم و عادات و مبادی و اعتقادات کلدانیها و سومریها رفتار کرد زیرا خود پادشاه آنها شده بود و آن پادشاهی حقاً باید مبنی یرمیل و اراده و احساس و عاطفه آن قوم بشود . در بیت المقدس الزام اجباری نداشت که بخدای حقیقی اعتراف و تصدیق کند همان قدر کافی بود که ملت یهود را آزاد کند او با اضافه آزادی وسایل مراجعت آنها را فراهم کرد و علاوه بر آن پس دادن اموال و اسباب و آلات و ادوات سیمین و زرین معابد که بموجب يك صورت عدد و قیمت آنها معلوم شده بود . اومی توانست تمام آنها را تملك کند ولی بزرگواری و مروت و جوانمردی او مانع طمع گردید .

ملت یهود در تمام مدت اسارت و اقامت در بابل احساسات میهن پرستی و عقاید دینی و رسوم خود را از دست ندادند، همیشه با انتظار برگشتن بارض موعود و پرستش معبود زیست می کردند . در بابل مراسم مذهبی و روزها با احتیاط در خفا انجام

می‌دادند فرزندان خود را هم خسته میکردند ، اصالت نژادی را حفظ و از خلطه و آمیزش و زناشوئی پرهیز نمودند . این رسم نه تنها در بابل و در بیست و پنج قرن پیش بود بلکه در هر مکان و زمان بحفظ آن میکوشند . قریب سی قرن در ایران زیست کرده و می‌کنند و هنوز شعار و رسم و دین و عزت قوم خود را حفظ کرده اند آن هم با تحمل انواع مصائب و محن . یهود در سراسر عالم پخش شده و در هر مملکتی باضعف ملازم و بدبینی عمومی مردم تفوق عجیبی از خود ابراز کرده اند ، نبوغ آنها در همه چیز ظاهر شد ، در علم و ادب و شعر و موسیقی و فن و بالاخره اقتصاد که در علم اقتصاد تفوق بر تمام مثل داشته و دارند .

همین اقتصاد در بابل با تمام مظاهر خود ظاهر گردید و با اینکه مدتی بود در آن کشور بومی شده و اقتصاد را در دست گرفته باز وطن خود را بر کشور بیگانه ترجیح میدادند . روز آزادی بدست یگانه رادمرد و آزاده حقیقی رسید . کوروش فرمود خزانه دار « میتريدات » پنج هزار و چهار صد قطعه و ظرف بزرگ سی و مین و زرین را با کاروان آزادی روانه کنند .

نخستین کاروان را که روانه کرد شامل عده ۴۲۳۰۰ مرد و سی هزار زن و ۷۳۳۷ برده بود . این کاروان تحت قیادت و هدایت يك شاهزاده نجیب پارسی راه فلسطین را گرفت . آن شاهزاده « زور و بابل » نام داشت که بعد بحکومت فلسطین منصوب شد . نام شخص دیگری هم برده شده است . کاروانهای دیگر پیاپی رسید . آسایش و آزادی یهود در وطن موعود تجدید و تامین گردید .

اينك فرماں کوروش بطوریکه « اسد راس » روایت کرده نقل می‌شود :
 « نخستین سال کوروش (مقصود سلطنت بابل) پادشاه بابل ، خداوند جاویدان روان کوروش ، کوروش پادشاه پارس را که این فرمان را با بانگ بلند و نقش

(خط) در سراسر کشورهای شاهنشاهی اعلام نمود برای گفته ارمیا بیدار کرد .
 کوروش پادشاه پارسیها چنین گوید : « خداوند جاویدان ، خدای آسمانها
 تمام کشورهای جهان را بمن بخشیده و بمن امر کرده است خانه ای برای او در بیت
 المقدس سرزمین یهود بسازم ، از میان شما چه کسانی از قوم او هستید ؟ خدای شما
 با شما باشد ، به بیت المقدس واقع در کشور اسرائیل بشتابید و خانه خداوند جاویدان
 خداوند اسرائیل را بنا کنید ، در هر محل که بقایای قوم جاویدان زندگانی میکنند
 اهالی محل طلا و نقره و لباس و حیوانات با هدایائی برای خانه خدا در بیت المقدس
 بآنها بدهند »

رؤساء خانواده های یهود او بنیامین و تمام کسانی که خداوند روان آنها را
 بیدار کرد برخاستند تا برای ساختن خانه جاویدان به بیت المقدس بشتابند تمام
 ظروف و اسباب و تحف گرانبهای بیت المقدس که بخت النصر غارت کرده و همراه
 خود ببابل آورده بود با صورتی که «میتزیدات» (مهرداد) تنظیم کرده به «شش باتصار»
 شاهزاده فرمانده و حامی و مراقب کاروان یهود تسلیم نمود . در سال دوم سلطنت
 کوروش در بابل هر روز کاروانهایی سوی بیت المقدس می رفت و فرزندان و عقب
 ماندگان یهود را بوطن موعود حمل می نمود .

پس از بیست و پنج قرن از شاهنشاهی کوروش باز حکومت و استقلال یهود در
 فلسطین و ارض موعود تجدید گردید . امروز کشور اسرائیل باموهبتی که این نژاد
 مستقیم دارد دارای حکومتی قوی و ثابت و متمدن می باشد . یهودیان پراکنده عالم
 خصوصاً بعد از قتل عام هیتلر و فجایع و مصائبی که بر آنها وارد شده همه در فلسطین
 تجمع نموده ، بایک نحو لیاقت و استعداد ذاتی و مکتسب با کوشش کم نظیریابی مانند
 بترقی مملکت و قوم خود می کوشند . ثمره مجاهدات گوناگون این قوم عجب با
 نبوغ فطری و جهاد دائم بهمه جارسیده . حتی دول متمدنه از تخصص و کار شناس

و فکر صائب منحصصین بهره مند می شوند : بهره کاری که دست می زنند آن کار را بعد اعلی می رسانند ، اختراعات و اکتشافات و علوم و تحقیقات و امور فلاحت و مرغ داری و درخت کاری و زمین شناسی و بهره برداری از خاک به منتهی درجه امکان بجائی رسیده که مورد غبطه دول بزرگ و حسد دشمنان واقع شده . با اینکه ملل عرب در اطراف آنها با انواع تضییقات دست زده و در تمام شئون با آنها عداوت و ستیز میکنند هیچ فترتی در جهاد آنها رخ نداده روز بروز بر عظمت و قدرت و نبوغ و تفوق خود می افزایند .

هیچ فراموش نمی کنم هنگامیکه بسفارت حبشه و یمن رفته بودم در شهر صنعا پایتخت یمن محله یهود را که بسیار محدود مشاهده کردم . سکنه آن با انواع حیل و بامجاهدات گوناگون با اسرائیل مهاجرت کردند .

آن قوم نسبت به تمام ملل عقب افتاده و در زندان دشمنان واقع شده بودند . از همه چیز بالاخص عدالت و فرهنگ محروم بودند . با تمام فشاریکه مردم جاهل و متعصب یمن بآنها وارد میکردند اندک تزلزلی در عقیده آنها مشاهده نشد . آنها رسوم و آداب و مبادی خود را حفظ نمودند تا آنکه با اسرائیل برگشتند و عجیب اینجاست که آن قوم بعد از سی قرن خود را فلسطینی می دانستند و ممکن است در میان آنها بومیان یمنی بوده که قبل از اسلام کیش یهود را قبول کرده و نژاد آنها از یهودا یا بنیامین نبوده باز آنها خود را فلسطینی و اسرائیلی می دانند زیرا آن وطن میهن ملی و دینی و رسمی می باشد . این وطن مصر و عراق و شام نیست . همان مردم جاهل و محروم یمن امروز بفرهنگ عمومی اسرائیلی تمتع می کنند زیرا وحدت قومی و مذهبی و فرهنگی شامل آنها می باشد . نسل جدید از آن مردم مظلوم پدید آمده است

اینکه اشاره شده که ممکن است یهود یمن از حبث نژاد از بنی اسرائیل یا فرق دیگر نژادی یهود نباشند .

این است که یهود از حیث دین و مذهب در یمن دارای سلطنت بودند و آخرین پادشاه یهودی عرب یمانی ذونواس بوده حبشیان بحیات او خاتمه دادند و تاریخ او و وقایع مسیحیان در قرآن آمده است . یهود علاوه بر یمن بطوریکه قبل از این اشاره شد در حبشه امپراطوری داشتند و نجاشی یهودی در قرن چهارم دین مسیح را قبول کرد . بسیاری از رجال یهود در عالم اسلام بمقام ارجمند وزارت رسیده و در ایران بزرگان آنها مشهور و بمقامات گوناگون رسیده اند . که اکنون خارج از موضوع ماست .

بالاخره حکومت یهود با عنایت خاصه کوروش در ارض موعود تشکیل یافت . مردم آن سرزمین پس از آن همه اضطراب و تشویش و دربدری و اسارت و غارت و تناهی آرام گرفتند و آسوده شدند . جانشینان کوروش خصوصاً داریوش همان مبادی را تکمیل و معا برآباد نمودند .

کشور اسرائیل پل مصر و معبر آن مملکت بود .

نوبت فینیقیه هم رسید

پس از فتح بابل و تسخیر کلد و تساط و تصرف شهرهای قدیم سومروا کد و کلیه مستعمرات دولت سابق بابل والحق آن ممالک بایران ، کوروش با استقرار یهود در فلسطین و حمایت آن سرزمین که پل مصر و سنگر کشور فراعنه بود بمملکت فینیقیه توجه نمود . فینیقیها در عالم قدیم اهمیت و عظمت داشتند . آنها سامی نژاد و تقریباً دوهزاروپانصد سال قبل از میلاد از بلاد عرب مهاجرت و بین دریای مغرب و جبل لبنان سکنی نمودند . آنها ادعا می کنند از سواحل خلیج فارس مهاجرت کرده بودند . فینیقیه معرب يك واژه یونانی است که آن ملت را بدان ملقب نموده اند و معنی آن « الهه آفتاب سرخ » و این بعل خدای آسمان بود که اعراب هم قبل از اسلام آنرا می پرستیدند چنانکه گذشت . آنها بسبب اختلاف و نفاق موفق نشدند که استقلال خود را حفظ کنند . آنها غالباً تحت تسلط دولت مصر قرار می گرفتند ولی آشوریها هم بر آنها غالب و مسلط می شدند . آنها در دریا نوردی شهرت و مهارت و عظمت داشتند ، مستعمرات و تجارت بحری فینیقیها در تمام عالم قدیم وسعت و شهرت داشت . آنها از یهود علم و تمدن و الفباء عبری را آموختند و خود آنها

تمدن قدیم فینیقی را از مشرق زمین گرفته در اروپا منتشر نمودند . پس آنها معلم اروپائیا بودند . کوروش کشور فینیقیه را با فلسطین توأم نمود . در تسخیر آن بلاد يك نظر دیگری داشت خواست بدست آن دریا نوردان و کشتی سازان دریا را تسخیر کند . هر چند که قبل از آنها بواسطه فتح آسیای صغیر و تسلط بر یونانیهای سواحل دارای نیروی عظیم دریائی شده بود ولی چون بیونانیها که باطناً خشمگین بودند اعتماد نداشت تصمیم گرفت بتوسط فینیقیها دریاهارا تسخیر کند زیرا عده سفاین فینیقیها بیشتر و بهتر بود . فینیقیها هم بعد از تسلط کوروش تا آخر پادشاهی هخامنشی وفادار بودند . و تسلط هخامنشی بعد از آن تا قرطاجنه رسید که خارج از موضوع کنونی ماست مردم شهر صور هم در هجوم اسکندر بوفاداری خود نسبت بایران باقی مانده و امیر شهر يك سردار عرب بوده و اهالی متحمل انواع صدمات و لطمات و زحمات شدند . جهانگیری کوروش شامل فینیقیه و فلسطین و اطراف آن گردید . مقدمات فتح مصر هم فراهم شد که عمر کوروش وفانکرد و کمبوجیه بقیه فتوح را انجام داد و کوروش عظمت شاهنشاهی را باوج رسانید .

شکوه شاهنشاهی کوروش

شهر بابل مانند يك دریای طوفان زده با احساس عجیب و شدید مردم و ملل مختلفه بالاخص اسراء بیگانه که نجات خود را بدست کوروش محرز دانسته موج می زد . پرستاران و طبقات ممتازه روحانیون و خدام و خازنین معا بد و یاران و عمال آنان که بزرگترین و بیشترین طبقات را تشکیل می دادند میل و اصرار داشتند که کوروش برگزیده مردوک رسماً مطابق آئین خدایان بر سریر پادشاهی بنشیند و تا اورسوم دینی و تشریفات مذهبی را انجام ندهد پادشاه حقیقی بابل محسوب نمی شود. کسی قادر بر این تکلیف نبود زیرا عظمت و هیبت کوروش چنان رسوخ و نفوذ یافته بود که تسلط و قدرت و تصرف روحانیون فاعل مایشاء و مالک الرقاب را از میان برداشته و بجای آن نیروی مهیب فاتح کارگر شده بود . کوروش خود بزرگتر از آن بود که کسی باو یادآوری کند. او پیش از فتح بابل هم بر قدرت کاهنان و پرستاران آگاه بود و از خشم آنها نسبت بنویند پادشاه سابق مدد گرفته بود اکنون باید از مهرانها نیروی ثابت بگیرد خصوصاً بعد از فرمان اعاده خدایان گرفتار و تبعید شده از آن دیار.

دوستان و سران سپاه را نزد خود خواند و گفت : باید بمعا بد رفت و مطابق آئین این قوم رسوم پادشاهی را بخود بست و بر تخت نشست . « فرولاس » که مردی از مردم عادی ترقی کرده و باهوش و خرد و دلیری بمرتبه سالاری رسیده بود . اغلب کارهای بزرگ و شئون کشورداری را خصوصاً نظم و تنسيق و خوانسالاری و لباس سرداری را برعهده داشت . او را در حضور جمع احضار و فرمان داد نظم سپاه را بر عهده گیرد و تمام وسایل تاج گذاری و تخت نشینی را فراهم و البسه سرداران را آماده و قربانی هارا حاضر کند . چون قوم مادی در کشور داری و سالاری سابقه داشتند مقرر فرمود لباس تمام سرداران برسم و رنگ کشور ماد آماده شود . لباس آنها ارغوانی و سیاه و سرخ پررنگ بود . لباس هر طبقه دوخته شد . قباهای مخصوص نیزه داران هم که عبارت از شل بود داده شد که آنها بتوانند دستها را در آن روپوش نهان کنند .

همه چیز آماده و منظم و میسر گردید . روز معین هم رسید . نامداران سر بازان بالباس نو در دو طرف مسیر و عبور شاهنشاه صف بسته بودند .

صفوف آنها محکم و بهم پیوسته کسی قادر بر نفوذ و عبور از میان آنان نبود مگر سرداران و یاران . فراشها که گزنفون آنها را « ماسنیسکو فور » خوانده باتازیانه مخصوصاً بنظم و حفظ صفوف پرداختند . چهار هزار نیزه دار مقابل در کاخ صف کشیدند . دستها را برای احترام بارو پوش پنهان کرده بودند . پارسبها که در آن زمان بر سایرین مقدم شده بودند در طرف راست و متحدین در طرف چپ همه باخضوع و ادب صف کشیده بودند .

گردونه ها در دو طرف قرار داده شده . مردم هم پشت صفوف ایستاده بودند . از نظم صفوف سپاهیان و گردونه را نان که فراغت یافتند بانجام آئین کاهنان و نگهبانان دین پرداختند . چهار گاونر با جل زر کش پیشاپیش سوق داده شده که

در معبد قربان شود . بعد از گاوها اسبهای مزین که عده آنها معین نشده که باید قربان آفتاب شوند کشیده می شد . سپس گردونه سفید که مال بند آن زرناب و با گل آراسته رانده شد . آن گردونه بسیار ممتاز و بلند و نمایان بود . باز هم گردونه سفید دیگری که مادون آن بود و باز با مانند همان تزیینات آراسته شده بنام آفتاب بگردش افتاد . گردونه دیگر که سیم محسوب می شد و اسبهای آن دارای جلپهای ارغوانی بود و با گل آراسته شده بدنبال آن دودستگاه عظیم می گردید . بعد از آنها دسته های پرستار بالباس و هیبت خاصه مجمرهای بزرگ پر آتش که عود در آنها دود می کردند می خرامیدند .

سالاران و بزرگان هم پیشاپیش بالباس خاص و علامات مناصب و مقامات سواره حرکت می کردند ولی گردونه کوروش بدون فاصله بدنبال خدام مردوک که حامل مجمر بودند حرکت می کرد .

آن گردونه ساده و خود کوروش هم بالباس ساده بود ولی از حیث قامت و اندام و حسن منظر و هیبت مقرون بنجاوت و وقار ممتاز بود . کلاهی نوک تیز که مورخین آنرا « تیار » نامیده اند بر سر و قبائی برتن داشت . نیمه ارغوانی و نیم دیگر سفید و روپوشی ارغوانی و شلواری تیره رنگ داشت . بر آن کلاه افسر شاهنشاهی حلقه وار احاطه داشت (مانند حلقه گل ولی معلوم نشد که ماده آن گوهریا گل بوده) . خویشان و افراد خاندان کوروش هم با همان لباس ممتاز و مفتخر بودند .

کوروش دستهارا از روپوش بیرون آورده و در کنار گردونه ران نشسته بود هر چند راننده دارای قد بلند و همیکل باوقار بود ولی نزد کوروش پست بوده زیرا کوروش نسبت باقران بلند قامت بود باضافه کلاه بلند و استقامت و اعتدال اندام بدون انحناء .

مردم بابل همینکه کوروش را دیدند برخاک افتاده سجده کردند و لسی
پارسیان تا آن روز عادت بسجده و خضوع نداشتند و معلوم نشد که در آن روز بمردم
تاسی کردند یا بعد آن رسم بکار رفت . چون گردونه کوروش جنبید چهار هزار نیزه دار
که برای مشایعت شخص او آماده و ایستاده بودند بدو قسمت متقسم شدند هر صفی
دو هزار سرباز از یمین و شمال او را بدرقه می کردند . بدنبال او سیصد تن بالباس
رسمی فاخر حامل عصای سلطنت بودند. آنها پیکان بدست با اسبهای یک رنگ سواره
مشایعت می کردند . پس از آن اسبهای شخص کوروش که دویست اسب ممتاز و
برگزیده بادهانه زرین و جلای زرکش بدون سوار کشیده می شدند . آن اسبها
فقط با صطل کوروش اختصاص داشتند . بعد از موکب کوروش باز چهار هزار سرباز
نیزه دار حرکت می کردند و بعد از آنها نوبت سواران پارسی رسید . ده هزار سوار
از بهترین سربازان قدیم پارسی که در آغاز کار در رکاب کوروش بودند و فداکار و
وفادار بشمار می آمدند حرکت می کردند : صفوف آنها صدصد بود که جبهه و عمق
هر دو صد بوده . فرمانده آن عده « کریسان تاس » بود . پس از آنها باز ده هزار
سوار پارسی دیگر در درجه دوم حرکت می کردند . فرمانده آنها ویشاسب پسر عم
کوروش بود . باز هم ده هزار سوار پارسی با همان نظم و صفوف صدصد بفرمایندگی
داتاماس و باز ده هزار سوار پارسی بفرمایندگی گاداتاس بدنبال آنها روانه شدند .
پس سواران پارسی چهل هزار در چهار طبقه مقدم و ممتاز بودند . بعد از آنها سواران
ماد و پس از آنها آرامنه بفرمایندگی تیمگران دوست وفادار کوروش و بعد کادوسیان
و سکاها با همان نظم و ترتیب حرکت می کردند . سپس نوبت بگردونه هارسید.
که در هر صفی چهار گردونه حرکت می کرد و فرمانده گردونه دارها « ارته باز »
بود . کوروش با همان وضع و حال از کاخ پادشاهان بابل خارج و معبد بزرگ
خدای خدایان را قصد نمود . مردم هم بدنبال او بادعا و ثنا و هیاهو حرکت می کردند.

بعضی هم عرایضی داشتند که چهارعصادار (بمنزله اجودان) بدنبال کوروش عرایض آنها را گرفته به «هیپ پارک» که برای این کار برگزیده شده می سپردند . مردم چون دیدند تسلیم عرایضی بآسانی وبدون مانع و رادع انجام می گرفت همه هجوم بردند و کوروش متوجه ازدحام و هجوم آنها گردید چند سالار را نزد خود خواند و دستور داد بر عده حاملین عصا بیفزایند و تمام عرایض مردم را برای رسیدگی دریافت کنند . کوروش با توجه بعرایض واحتیاجات مردم برهیت وعظمت ومردم داری ومهرورافت خود افزود . با آن همه هیبت هیچ تصور نمی شد که آن پادشاه فاتح باین اندازه ساده ومتواضع ومهربان ودلسوز خاص وعام باشد .

همینکه بمحوطه معبد که وقف خدایان بود رسید فرمود گاوهای نر را برای رب الارباب قربان کنند .

همچنین اسبهای بسیار برای آفتاب وخدایان دیگر قربان کردند ونیزیکی از رسوم بابل این بود که برای پهلوانان مقیم کاپادوکیه ونگهبانان مرزومدافعین باید قربانی کنند که همه انجام داده شد .

بعد از انجام تشریفات مذهبی جشن گرفته واسب دوانی شروع شد . خود کوروش شخصاً با پارسی ها مسابقه کرد و پیش افتاد . ارته باد از طرف مادها و تیکران از طرف ارمنیان وسایر بزرگان وسالاران در آن مسابقه شرکت کردند کوروش جوایز بسیاری داد که اغلب جوایز اسبهای ممتاز بود .

جشنهام بعد از آن گرفته وشاهنشاهی کوروش با پادشاهی بزرگترین وبهترین کشور عالم که بابل باشد اعلان و مستقر گردید . او مؤسس شاهنشاهی وموجد سیاست جهانگیری وموجب سرفرازی ومباهات ایرانیان بلکه عموم ملل گردید

پایان کار

ما نتایج حاصله از جهانگیری و جهاننداری کوروش را می گذاریم و می گذریم از این گذشته در ضمن همان تاریخی که با شتاب و بطور مشوش و پراکنده از آن گذشتیم نکات بسیار بوده که شرح آنرا در چند جلد مانند همین مجلد میسر نمیشود . بسیاری از مطالب را مجعلا ذکر نمودیم یا آنها را اهمال کرده به جز وضع خود اعتراف کردیم . شکی نیست که تاریخ قدیم هم تاریک بوده و آنچه در اذهان یا بطون کتب رسوخ یافته با کشف یک اجر منقوش و یک جمله مغشوش قابل زوال و تغییر یا در خور تفسیر و تعبیر نمی باشد .

اختلاف هم در یک تاریخ مهم که معرفت آن ضروری می باشد بسیار است . مثلا تاریخ و چگونه در گذشت کوروش هنوز مجهول است و کسی تا کنون ندانسته که چگونه و کجادر گذشته است دو مؤرخ بزرگ ، هرودوت و گزنفون در کیفیت و محل وفات مرد تاریخ باندازه مختلف هستند که انسان از تفاوت نوشته و عقیده آنها مبہوت می شود . یکی او را در جنگ کشته شده آن هم در خاور و برای قتل او

داستانهای عجیب نقل می کند که او هرودت باشد . دیگری وفات او را آن هم در دیار خود و میان فرزندان و خویشان و بزرگان قوم ذکر می کند که او گزنفون باشد اگر واقعاً در بلاد دور کشته و میان مقتولین افتاده بود چگونه جسد او را حمل و در قبر معروف کنونی د. پارس دفن کرده بودند . باز هم این حمل و دفن در صورت وقوع چندان مشکل نمی باشد . اگر هم بمركطبیعی آن هم باوصیت و ندبیر در گذشته پس آن همه تاریخ در لشکر کشی بخاور و شروع جنگهای عظیم و ذکر وقایع آن سرزمین چه بوده است . چگونه مردی با آن عظمت تاریخ وفات او مجهول شود . اگر چه اطلاع بر اوضاع عهد قدیم آن هم با جهل نوع مردم آن زمان و کم بودن دانشمند و مؤرخ و نویسنده و مطلع و افتادن تاریخ بدست بیگانگان آن هم بعد از يك قرن کمتر و بیشتر بر ابهام و قایع می افزاید خصوصاً اگر مؤرخ بشرح افسانه ها پرد ازدوانها را وقایع مسلمه بداند یا دیگری خود داستان بنویسد و آن را تاریخ کوروش بداند . در هر حال ما در قبال او هام مترا کمه واقع شده ایم که بر عقل و فضل غلبه دارد . اگر گاهی سنگی یا اجری در يك ویرانه کشف شود بر اساس آن چیزهایی بنا می کنیم در عین حال قادر بر تخریب بنای او هام گذشته نمی باشیم . البته در حجاری و نقوش بر سنگ آثاری هست که واضح و نمایان است ولی آنها بسیار مجمل بلکه مبهم میباشد فقط می توان نام و نشان یا سال و حال یا ملل و اقوام را از آن شناخت ولی بانهایت تأسف باید گفت که در زمان کوروش کمتر نقشی بر کوه و سنگ دیده شده و اگر گاهی يك سنگ از خرابه کشف شود آنرا اساس تاریخ می دانیم و حقاً باید چنین باشد مانند استوانه کوروش که اکنون در موزه بریتانی است و الحق اینسند بزرگ و مهم و روشن بر بسیاری از نقاط مجهوله تاریخ نور افکنده و محققین را بکشف مجهولات هدایت نموده است ولی بایک و صد

و هزار سنگ دیگر تاریخ عظیم مرد عظیم تاریخ تدوین نمی شود و باز ما انتظار داریم که اکتشافات دیگر بر علم حقیقی تاریخی بیفزاید .

ما در این کتاب سعی کردیم که فلسفه تاریخ را بنویسیم ولی آن هم با سانی میسر نشد زیرا جستجوی يك فلسفه سودمند که عبرت خوانندگان و سرمایه طلب حقیقت باشد بدست نیامده . مانند گوهری که در يك دریای عمیق نهان گشته یا گنجی زیر خاک نهفته شناختن و پیدا کردن و بدست آوردن آن بسیار سخت است و شاید قابل امکان نباشد . چون نتوانستیم مغز را از پوست خارج کرده در معرض استفاده عامه بگذاریم بقشر پرداختیم و هر چه پیش خوانندگان نهاده ایم پوست تهی از مغز است و این کار که مقرون برنج بسیار است تابع تراکم او هام و خرافات است زیرا از بدو تاریخ کوروش بایک افسانه غیر قابل تصدیق رو برو شدیم و آن عبارت از دستور قتل او در کودکی و اخفاء قتل و شیر دادن از ماده سك و امثال آن که حتی اشاره بآنها موجب خجالت است این تاچه رسد بحیات و جنگهای گوناگون یا مرگ و افسانه های پیرامون او که یکی از آنها پس از قتل فرو بردن سر کوروش بیک مشک پر خون است که قاتل فاتح بگوید :

از خون سیراب نشدی اکنون بجزای خود رسیدی ؟

مردی با آن عظمت که آغاز کار و انجام آن بدین خرافات احاطه و برو قایع او افسانه ها بافته شده حق او بایک و صد هزار کتاب ادا نمی شود . البته عظمت او موجب آن همه هیاهو می باشد . تنها چیزی که از آن همه کتب و مباحث و اکتشافات بدست آمده و مسلم و مشهور و غیر قابل انکار شده عدالت و رافت و جوانمردی و سیاست و مردم داری و عفو و گذشت و بالاخره تاسیس يك امپراطوری عظیم بر اساس عدل و نظم و مردم داری و احترام عقاید و ادیان است که سالها بعد از او دوام یافت و همان

سیاست عالم را از اغتشاش و توحش و خونخواری و قتل و نهب و تخریب حفظ نمود و چون بنای شاهنشاهی ایران بدست اسکندر ویران شد و باره و باره از چندین سال بدست دودمان پارس دیگری تجدید شد و عدالت کوروش بایک میراث پرافتخار با نوشیروان رسید و باز مؤسس او و بنام او تمام افتخارات ایران بوجود آمده است. او نه تنها بزرگترین سرمایه افتخار ایران است بلکه با اعتراف و تصدیق بزرگان و دانشمندان این زمان مایه مباحثات نژاد آریائی می باشد و بالاخره باید گفت بزرگترین افتخار ملل مختلفه و معلم انسانیت و حامی عدل و حافظ حریت و موجد نظم و مؤسس عمران و بالاخره مصلح عالم و منجی بشر بوده و مبادی او امروز عنوان حیات ملل و مایه منشور آزادی بشر است .

هر چند که این مبحث مهم از هر جهت بسیار مفید است و هر قدر بیشتر در آن غور کنیم باز کمتر مطالعه کرده و کمتر چیزی در معرض استفاده نهاده ایم و بسیاری از وقایع کوروش را بطور اجمال یا استطراد ذکر کرده ایم و حتی بعضی را که شاید از هر حیث شرح آنها لازم بلکه الزم باشد بالمره ترك و اهمال نمودیم باز با همین یادداشتها ولو غیر مرتب باشد بخوانندگان وعده تحقیق و نشر بقیه تاریخ را میدهیم . اکنون که ما این کتاب را خاتمه و بقیه را بآینده وعده می دهیم سرگرم ترجمه کتاب کامل ابن الاثیر هستیم و با محیط پردرد ورنج و وضع روح کش و ملال بی حد و افسردگی بی مانند این تاریخ را پایان می دهیم و از خواننده در صورت مشاهده نقص و عیب اغماض را درخواست می کنیم .

از آقای علی اکبر علمی که موسسه عظیم و مفید خود را وقف طبع کتب سود مند و آثار نافع نموده تشکر کرده و از صمیم قلب افزایش توفیق و سعادت او را خواهانیم که او مشوق و مسبب تألیف و نشر این کتاب شده. همچنین کتاب کامل که تاریخ بزرگ اسلام و ایران است و بالغ بر بیست و پنج جلد خواهد بود که خود يك دائرة المعارف تاریخ می باشد .

پایان

فهرست - نامها - اقوام - اسامی بت‌ها و خدایان

حرف آ	
آبراداناتس ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۱،	آراسب ۸۹، ۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵،
، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶،	، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰،
، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱،	، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۹،
، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰،	۲۲۰، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۸۷،
، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۳،	آرتاکوس ۲۹۵، ۲۹۶،
، ۲۳۵، ۲۷۳، ۲۸۲، ۲۸۶،	آرتمبارس ۸۱
۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۷،	آرتدباد ۱۹۹
آپولن ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۳۱۵، ۳۱۷،	آرسامس ۹۸
۳۱۸، ۳۳۹،	آرشام ۷۲، ۹۸،
آتیس ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶،	آریامنا ۷۲، ۹۸، ۱۵۶،
آدادنیداری ۳۱	آریستوفان ۳۰۱
آرارات (قوم) ۱۶۲	آزاد ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۵،
	آژدهاك ۲۱، ۲۳، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۷۲، ۷۳،

ابن عمید ۱۷	۱۷۱، ۱۵۹، ۱۵۶، ۸۸، ۸۰
ابن مسکویه ۱۵	آستياك (آستياكس) ۴۳، ۳۵، ۲۳؛ ۴۴،
ابوالکلام احمد ۱۲۵، ۷۱	، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۵
ابوالفتوح ۷۴	، ۸۲؛ ۸۱، ۸۰؛ ۷۳، ۷۲؛ ۵۹، ۵۷
ابوجعفر طبری ۹۶	؛ ۱۵۱، ۱۰۴؛ ۱۰۲، ۸۸، ۸۷، ۸۵
ابوریحان ۷۴	، ۲۳۰؛ ۱۷۱، ۱۵۹، ۱۵۶، ۱۵۳
ا-ت-اومستند ۲۳	۲۶۹، ۲۴۰، ۲۳۱
اتو کراتس ۳۰۴	آستیکاس ۵۵
احمد آزاد ۷۱	آشوربانی پال (آشوربانی پال) ۴۱، ۲۶،
احمد ابوالکلام آزاد ۱۲۲، ۱۴	۴۰۲، ۳۵۵، ۳۵۰، ۲۲۹، ۱۵۵، ۷۲
ارامنه- (ارمنی-ارمنیان) قوم ۱۱-۱۶۵،	آشور حیدین ۴۲
، ۲۸۷، ۲۵۶، ۱۷۶، ۱۶۹، ۱۶۸	آشوری- آشوریان (قوم) ۳۹۲، ۲۵۰
۴۱۹	آشیل ۳۰۱، ۱۲۹
ارته باز ۴۱۹، ۴۲۰	آگرا داتس ۷۵
اردشیر ۱۴۹، ۱۲۰، ۷۴	آل بویه ۱۵، ۱۶
اردیس ۲۲۹	امی تیس ۱۵۵، ۵۵، ۳۱
ارژ آیما پوپ ۱۰۳	حرف الف- (۱)
ارسطو ۱۲۳	ابارس ۹۰، ۸۹، ۸۳، ۵۵
ارگینیس ۱۶۲	ابراهیم ۳۸۱، ۳۷۵، ۳۷۴، ۱۴۵، ۱۴۴
ارمیا ۴۱۱، ۳۸۵، ۱۳۸	ابن الاثیر ۷۴
اریزانتی ۱۵۶	ابن خلدون ۱۷
استرابون ۲۴۱، ۷۵	

امیل زولا ۳۷۱، ۳۷۰	اسحق زائی۔ (قوم) ۳۷۶
امین ۱۸۰	اسد راس ۴۱۰
انمار ۱۷۳	اسرائیل۔ (قوم) ۳۸۶، ۳۷۲، ۱۳۸، ۳۹۰، ۴۰۰
انوشیروان ۹، ۸، ۱۰، ۱۴، ۷۱، ۴۲۴	اسکندر ۷۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۴۰۰
انولی۔ (قوم) ۲۳۷	اسمعیل بن ابراہیم ۳۷۵
اوبارس ۳۰۹	اشعیا ۱۱، ۷۰، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۳۴۲، ۳۳۹، ۱۴۶، ۱۴۱
اوراتور ۱۶۲	۴۲۴، ۴۱۵
اوری بات ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰	اشعیا ۱۱، ۷۰، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۷۶، ۱۳۹، ۱۳۸
اونماند۔ (قوم) ۳۶۷	اشتارتہ ۳۵۹
اویس ۲۴	افلاطون ۲۲، ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۵۰
اھریمن ۴۰	افور ۲۴۱
اھورامزدا ۴۰، ۱۴۶، ۲۵۶	اکدیان (قوم) ۳۴۰
ایخ توویکو ۴۴، ۴۵، ۷۳	التائی ۳۰
ایزیس ۳۵۹	الیات۔ قوم ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۲، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۱۶
ایلوما ایلو ۳۴۲	الیان ۳۲۸
ایون، (قوم) ۳۰۱	الین ۲۴۱
حرف (باء) ب	امرسون ۱۲۶
بانپال ۳۹۳	امر گس ۳۲۴
بخت النصر ۳۱، ۹۸، ۱۲۰، ۳۲۷، ۳۴۳، ۳۷۶، ۳۶۵	

بیاس دو برین ۲۳۷	۴۱۱،۳۹۵،۳۸۷،۳۸۱،۳۸۰،۳۷۸
بی تن (قوم) ۲۵۳، ۲۳۷	برس ۲۴۵
بیلش خو ۱۳۱	بشتاسب ۹۷
حرف (پ)	بعل ۴۰۶، ۳۹۸، ۳۹۴، ۳۶۰، ۳۴۶، ۳۴۵
پارت (قوم) ۹۶	۴۱۴
پارتاس ۱۵۶	بکسر ۱۷۳
پارس (قوم) ۱۷۶، ۱۷۱، ۱۴۷، ۷۸، ۵۱	بل ۴۰۴، ۴۰۲، ۳۹۸، ۳۹۴، ۳۶۰، ۳۴۶
۴۱۹	۴۰۶
پارسوا ۹۶	بلتشر ۳۹۹، ۳۹۸، ۳۶۵
پارسواش ۷۶	بلتشار ۳۶۵
پاسا گارد (قوم) ۹۴، ۸۴، ۷۵	بلتشر ۱۲۶
پافلا گونی (قوم) ۲۲۷	بلقیس ۳/۹، ۳۷۸
پاک تیاس ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۴	بل مردوک ۳۶۶، ۳۵۹
پامفیلی (قوم) ۲۳۸	بنی اسرائیل ۴۱۲، ۳۸۶، ۳۸۴
پان ته آ ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۲، ۱۹۰، ۱۸۸، ۹۰	بنی العباس ۹۵، ۹۴
، ۲۰۶، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱	بنیامین ۴۱۲، ۴۱۱
، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۷	بنی تغلب ۱۷۴
۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳	بودا ۱۳۳، ۱۱
، ۲۳۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۱۹، ۲۱۸	بوس ۱۵۶
۲۹۵، ۲۹۳، ۲۸۶، ۲۶۷	بوسوئه ۱۴۲
پانتالی (قوم) ۷۵	بووی ۱۵۶
	بمکابیز ۹۷

۴۱۹، ۱۷۰، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۳

۴۲۰

تیگلات پالسر ۳۰، ۴۰۷

تیمور ۴۶

حرف جیم (ج)

جبرئیل ۱۳۱

جریر طبری ۱۳۰

حرف چ

چیش پش ۸۱، ۷۲، ۷۳، ۹۸، ۱۰۴

حرف حا (ح)

حرقیال ۳۷۶

حسن پیرنیا ۸۲، ۱۵۰، ۱۹۰، ۳۸۲

حمزه اصفهانی ۷۴

حمورابی ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۵۶

حرف خا - خ

خاقانی

خالدی. (قوم) ۳۱۴

خرزاسب ۹۷

خسرو پرویز ۱۶۳

خشار یارشا ۳۲۵

خورس ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۸

پتا کوس دومیلتن ۲۳۷

پتولمه ۳۲۰

پرامشک ۷۶

پسامتیک ۲۳۰

پس تاماس ۵۵

پندار ۳۲۹

پولی کرات ۳۰۳

پولین ۲۷۶، ۳۱۱، ۳۱۳

پی‌ئی ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱

پیرنیا ۷۶، ۸۲، ۸۳، ۹۴، ۹۸، ۱۳۵

حرف (تا) - (ت)

تابال - ۳۲۴، ۳۲۵

تاسیت ۳۲۴

تالس ۲۳۷، ۲۷۰

تراس (قوم) ۲۳۷

تغلب ۱۷۳

تل، ۲۵۳

نمورامات ۳۱

توت آنخ آمون ۲۱۵

توکول پلشر ۳۰

تولستوی ۳۷۱

تیکدان ۴۴، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱

دیوژن ۳۰۴	حرف ذال-د
دیو کس ۷۳،۴۰،۳۸،۳۶،۳۳،۳۲	دا ۱۱ ۷۷
حرف ذال- (ذ)	دائی ها- (قبیله) ۷۷،۷۶
ذوالقرنین ۱۴، ۷۱، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۱	داتاماس ۴۱۹
ذونواس ۴۱۳	دارا ۳۳۲
حرف را - (ر)	داریوش ۵، ۶۰، ۷۲، ۷۴، ۹۸، ۱۲۰، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۶، ۲۲۶، ۲۷۳،
رادت ۲۸۶	۴۱۳، ۳۲۵، ۲۹۳
راولین سن ۷۶	دانیال ۴۰، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷،
ربیعہ ۱۷۳، ۱۸۲	۳۷۶
ربیعۃ الاسد ۷۳	داود ۳۷۸، ۳۹۰
رستم ۱۶۳، ۲۰	داه ۷۷
رکن الدوله ۱۶، ۱۷	دروپیک ۷۶
روزبه ۱۵	دروسیان ۷۵
حرف زا - (ز)	دریما - (قبیله) ۲۳۷
زارین ۹۹	دریفوس ۳۷۰
زال ۲۰	دکتر سادات ناصری ۱
زردشت ۴۰، ۹۹، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷	دکتر مهیار خلیلی ۱
زرین ۹۷، ۹۹	دیدامیس ۲۳۰
زور و بابل ۴۱۰	دیلمیان- (قوم) ۳۴۲
	دیودور سیسلی ۱۱۸، ۱۲۸، ۲۶۴

۲۹۳، ۲۳۰، ۱۵۵، ۹۶، ۹۱، ۷۷	حزف - ژ
۴۱۹، ۳۲۴	ژان . ۳
سلمان فارسی ۲۰۲	ژنرال سایکس ۱۱
سلون ۳۱۸، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲	ژوستین ۳۲۹، ۲۷۶
سلیمان ۳۷۹، ۳۷۸	ژیژس ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۹
سمیرامیس ۳۴۳، ۱۵۵، ۳۱	حرف سین - (س)
سنخرب ۳۵۵، ۳۹۳، ۳۵۰، ۳۶	سائرس ۱۳۱
سورپاش ۳۴۲	سائیس ۹۹
سوفوکل ۳۰۱	ساراگون ۴۰۸، ۳۲۷، ۱۲۰
سومر (قوم) ۴۰۹، ۳۴۰	ساسانیان ۱۸۲، ۱۶
سیبل ۳۰۵، ۳۰۳، ۲۴۲	ساسانی ۷۴
سیبویه ۱۵	ساکاریت - (قوم) ۷۶
سیروس ۷۵، ۷۴، ۹	ساندانیس ۲۵۷، ۲۵۶
سیف الدوله حمدان ۱۷۳	ستروخاتس ۱۵۶
سیمر - (قوم) ۲۴۰، ۲۳۰، ۲۲۹	سرپرسی سایکس ۱۲۵، ۹۸، ۹۴، ۱۰۰، ۲، ۷۶
سیمونید ۳۰۱	۱۴۰، ۱۲۸، ۱۲۷
حرف شین - (ش)	سریان - (قوم) ۲۷۷، ۲۷۰
شاتوبریان ۱۲۹	سزار ۱۴۱
شاول ۳۷۸	سعدی ۲۰
شارلمان ۱۴۱	سقراط ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۲۶، ۱۱۹، ۲۳، ۶۲
شش باتصار ۴۱۱	سکا - سکاها - سکائی - (قوم) ۴۵، ۴۲، ۱۱

عشتورت ۳۵۹	شعوبیہ ۳۷۵
عضدالدولہ ۱۷۴	شلم نصر ۳۰
علمی ۱	شمر ۱۸
علی اکبر علمی ۴۲۴	شمش ۳۵۹
علی بی بن عیسی بن ماہان ۱۸۰	شمش ادا ۳۱
عمر ۱۳۱	شیرین ۱۶۳
عیسی ۱۳۲	حرف صاد - (ص)
عیسی بن مریم ۱۳۲	صاحب الزنج ۹۵، ۹۴
حرف غین (غ)	صادق کیا ۱۶
غسان ۱۲	حرف صاد (ض)
حرف فا (ف)	ضحاك ۷۳، ۱۸
فرا اور تس ۴۱	حرف طا (ط)
فر ارتس ۷۳	طالس ۳۴۴
فرخ زاد ارمنی ۱۶۳	طاہر بن الحسین ۱۸۰
فردوسی ۹۷، ۹۶، ۲۰، ۷	طبری ۱۴۵، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۱۸
فرورتیش ۷۶، ۷۳، ۴۱	حرف عین (ع)
فرولاس ۴۱۷، ۲۷۳، ۱۲۳، ۴۱، ۱۷۹	عباس - خلیلی ۱
فریشری ۲۳۸	عبداللہ بن مقفع ۱۱۰
فیثاغورس ۳۴۴	عبداللہ روزبہ ۱۱۰
فیدون ۲۴۱	عذرا ۱۳۱
	عشتار ۳۵۹

حرف قاف (ق)

قارون ۲۳۱

قریش ۳۷۵، ۳۷۴

قصان ۱۲

قسطنطین ۳۵۸

حرف کاف - (ك)

کادوسیان (قوم) ۴۱۹، ۳۳۸

کاریم! (قوم) ۲۳۷

کاسو (قوم) ۳۴۲

کاسی (قوم) ۳۴۲

کامبیز ۴۰۷، ۴۰۶، ۸۰، ۵۰

کتر یاس ۹۱، ۸۹، ۸۳، ۸۲، ۵۹، ۵۵، ۴۵

۳۱۰، ۳۰۹، ۱۸۳، ۱۷۴، ۹۹، ۹۸

۳۲۴

کری سان تاس ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۶۰، ۱۵۸

۲۸۲، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۳

۴۱۹، ۳۲۸، ۲۹۳

کسری ۸

کنتدو گویی نو ۱۴۰

کلدانی ۳۸۴، ۳۱۴ (۱۷۰ تا ۱۶۵)

۴۰۹، ۴۰۲، ۲۹۸، ۲۹۲، ۳۸۷

کرزوس ۲۱۲، ۲۰۶، ۱۹۹، ۱۸۴، ۵۶

۲۲۹، ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۱۴، ۲۱۳

تا ۲۳۷)، ۲۳۵، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱

تا ۲۵۲)، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷ (۲۴۴

(۲۷۹ تا ۲۷۴)، ۲۷۱، ۲۷۰ (۲۶۸

۲۹۰، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۳

۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۲

۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۷، ۳۰۲

۳۴۳، ۳۳۰، ۳۲۹ (۳۲۷ تا ۳۱۴)

۳۶۱، ۳۴۹

کلمنقوس ۱۴۲

کلور ۲۲۹

کله ایس ۲۵۳

کمبوجیه (کمبوجی) ۵۳، ۵۲، ۴۹ (۶۳ تا ۶۰)

۹۱، ۸۷ (۸۵ تا ۸۲)، ۸۰، ۷۲، ۷۱

۱۴۵، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۰۶، ۹۹

۲۸۳، ۲۴۲، ۱۹۶، ۱۸۲، ۱۵۶

۳۵۷، ۳۴۳، ۳۳۲، ۳۲۵، ۴۲۲

۳۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۳۸۷، ۳۷۲

۴۱۵، ۴۰۷، ۴۰۶

کمبیز ۷۲

کونفوشیوس ۱۳۳، ۷۰، ۱۱

۱۷۱، ۸۸ ، ۸۴، ۶۹، ۶۸، ۶۱

۲۷۹ ، ۲۲۴، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶

۳۳۳، ۳۲۴

حرف صاف (فک)

گئو برود ۳۶۴

گاداتاس ۲۱۷، ۲۱۵ ، ۲۰۰، ۳۹۹، ۳۳۷ ،

۴۱۹

گبر یاس ۱۷۷: ۱۷۵ : ۱۷۳: ۱۷۲، ۱۷۱

۱۹۱، ۱۸۴ ، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۷۸

۲۱۵ . ۲۰۴، ۲۰۱، ۱۹۵، ۱۹۳

۳۳۴)، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۶۵، ۲۱۷

، ۳۶۵، ۳۶۴ ، ۳۴۳ (۳۳۷ تا

۴۰۰، ۳۶۶

گراتتول ۳۲۰

گرگانی‌ها (قوم) ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۶، ۱۷۲، ۱۷۱

۱۸۳، ۱۸۱، ۱۸۰

گرمانیان (قوم) ۷۶، ۷۵

گرندی ۱۴۷، ۱۲۴، ۱۲۴، ۱۲۱، ۱۱۹

گروه ۲۳

گشتاسب ۹۹

گوبارو ۳۶۶

کورائوس ۷۴

کواکسار ۷۲، ۴۱

کورو ۷۴

کوروش ۱ ، (۷ تا ۴) ، (۹ تا ۱۴) ۲۲، ۲۱

۲۶، ۲۵، ۲۳؛ (۲۲ تا ۲۸) (۳۴ تا

۴۱ (۲۹) (۵۷ تا ۴۳) (۶۸ تا ۵۹)

(۹۳ تا ۸۳) ، ۸۱، ۸۰ (۷۸ تا ۷۰)

۱۰۶ ، ۱۰۵ (۱۰۳ تا ۹۸) ، ۹۶

، ۱۱۲، ۱۰۸ (۱۱۴ تا ۱۵۴) ،

(۱۸۴ تا ۱۶۳) (۱۶۱ تا ۱۵۶)

(۲۲۷ تا ۲۱۳) ، (۲۱۱ تا ۱۸۸)

تا ۲۵۵) ، ۲۵۲، (۲۵۰ تا ۲۳۰)

تا ۲۸۲) (۲۸۰ تا ۲۷۴) (۲۷۲

۲۹۹، ۲۹۷: ۲۹۶، ۲۹۵، (۲۹۳

تا ۳۲۲) (۳۲۰ تا ۳۰۷) ، ۳۰۴

۳۴۹، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۴۵ (۳۴۳

(۳۷۰ تا ۳۶۳) (۳۶۱ تا ۳۵۰)

۳۷۸ : ۳۷۷، ۳۷۶، ۳۷۳، ۳۷۲

(۴۱۱ تا ۳۹۵) (۳۹۳ تا ۳۸۰)

(۴۲۴ تا ۴۱۸) (۴۱۶ تا ۴۱۳)

کوروش کوچک ۱۴۹

کیا کسار ۶۰، ۵۷، ۵۶، ۵۱، ۴۵، ۴۴، ۲۳

مجبوس ١٥٦	گوبی نو ١٤٠، ١٢٧
محمد ٣٨٢، ٣٧٤	گوتی ها (قوم) ٢٦٧
محمد بن عبدالله ٣٧٤	حرف لام (ل)
مرفیان ٩٤، ٧٥	لوط ٣٧٥
مردوك ١٤٥، ٣٤٧، ٣٥٩، ٣٦٠، ٣٦٦،	لهراسب ١٤٥
٣٩٥، ٣٩٣، ٣٩٢، ٣٦٨، ٣٦٧	لبوی (قوم) ٢٣٧
٤٠٤، ٤٠٣، ٤٠٢، ٤٠٠، ٣٩٦	حرف میم (م)
٤٠٩، ٤٠٨، ٤٠٧، ٤٠٦، ٤٠٥	مأمون ١٨٠
٤١٨، ٤١٦	ماد (قوم) ١٧١، ١٤٧، ١٤٦، ١٤٤، ٧٨
مردها (قوم) ٧٦، ٥٥	٣٨٤، ٣٣٩
مرمناد ٣٢٦، ٢٨٦	مارآپاس ٧٣، ٤٤
مسعودی ٧٤	ماروت ٣٩٩
مشکویه ١٧، ١٦	ماریاندی (قوم) ٢٣٧
مسیح ١٣٤، ١٣٦، ١٣٨، ١٤١، ١٤٥، ٣٨٥	مازارس ٣٢٥
مشکویه ١٥	ماسپیان ٩٤، ٧٥
مشیرالدوله ١٢، ١٣، ٧٢، ١٥٠، ١٩٠	ماسینکوفوز ٤١٧
معز ١٨٢	مالك اشتر نخعی ٢٢٧
معتصم ٧	ماندان ٨٥، ٨٣، ٨١، ٨٠
مغ ١٥٦	ماندانا ١٥٦، ٧٢
ملیک ٣٧٩	مترادات ١٤٧
منلیک ٣٧٩	متنبی ٢٧٤
موسی (حضرت) ٣٦٩، ٣٧٥، ٣٨٩، ٣٧٨	

۳۶۴، ۳۶۱، ۳۶۰، ۳۶۷، ۳۴۵	مهر ۱۴۸، ۱۴۶
۳۹۳، ۳۹۲، ۳۶۷، ۳۶۶، ۳۶۵	مهرداد ۴۱۱، ۱۴۷، ۸۱
، ۴۰۰، ۳۹۹، ۳۹۸، ۳۹۶، ۳۹۵	مهمیار ۸
۴۰۶، ۴۰۵، ۴۰۴، ۴۰۳، ۴۰۲	مهمیار دیلمی ۸
۴۱۶، ۴۰۸	میترا ۱۲
نجاشی ۴۱۳	میترا دات ۸۱
نمرو: ۳۴۵	میتريدات ۴۱۱، ۴۱۰
حرف واو (و)	میرزا مهدی خان ۷
ونوس ۳۵۹	میزی (قوم) ۲۳۷
ويشتاسب ۹۱، ۹۷، ۷۲، ۶۰، ۱۴۵، ۹۹	حرف نون (ن)
۲۹۳، ۳۸۷، ۲۸۲، ۲۷۳، ۲۴۶	ناپليون ۱۲۲
۴۱۹، ۳۳۹، ۳۲۸	نادر ۱۴، ۱۰، ۸، ۷
ويكتور هوگو ۱۲۹	ناصرم ۳۸۶، ۴۲
ويل دورانت ۹۱، ۸۲، ۷۶، ۴۵، ۴۳، ۲۹	ناصرالدوله ۱۷۳
۱۶۲، ۱۳۵، ۱۳۳، ۱۲۶	ناهوم ۱۲۸
حرف ها (ه)	نبو ۲۹۵، ۳۹۴
هارپاك ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۵، ۴۴، ۲۱	نبوپالاسر ۴۲
۹۰، ۷۳، ۷۲، ۸۱، ۶۸، ۶۲، ۶۰، ۵۴	نبوخذنصر ۳۱، ۹۸، ۹۹، ۱۲۰، ۱۵۵،
۲۷۵، ۲۷۳، ۱۷۲، ۱۴۶، ۱۱۶	۳۷۶، ۳۴۶، ۳۴۳، ۳۲۷، ۲۳۱
۳۳۱، ۳۲۵، ۳۲۴، ۲۸۹، ۲۸۰	نبوكد نصر ۲۵، ۱۳
هاروت ۳۳۹	نبونيد ۷۳، ۶۰، ۵۹، ۴۹، ۴۶، ۴۳، ۱۲
	۳۴۳، ۲۷۱، ۱۸۴، ۱۵۶، ۹۸، ۷۴

هینلر ۴۱۱،۳۵۲،۳۵۱	هالفن ۲۳۷
هیرونیادی (قوم) ۳۱۳	هیستون ۳۲۰
یعقوب ۳۸۴	هیونا کس ۳۰۱
یعقوب زائی (قوم) ۳۷۶	هخامنش هخامنشیان (قوم) ۲۳ ، ۲۴
یون دو کیو ۳۰۴	۵۵،۴۶ ، ۷۱،۷۲،۷۳،۷۴،۷۵،۸۴
یونی (قوم) ۲۳۷	۱۴۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۹۸، ۹۴
یهود ۱۴،۱۱،۵،۴ ، ۱۲۷،۴۲،۲۶۲۲۵،	۲۳۳،۳۳۰، ۲۷۰، ۱۴۶
(۱۳۰ تا ۱۳۶) ۱۴۵۱۳۸، ۳۴۴ ،	هروزی ۳۰
۳۶۵، ۳۶۱، ۳۵۹، ۳۵۲، ۳۵۱، ۳۵۰	همل ۷۶
(۳۶۹ تا ۳۹۰) ۴۰۸، ۴۳، ۴۰۲، ۳۹۲	هنو (قوم) ۱۴۷، ۱۴۶
۴۱۴، ۴۱۳، ۴۱۲، ۴۱۱، ۴۱۰، ۴۰۹	هووخشتر ۴۲، ۴۱، ۳۱، ۶۵، ۷۲، ۱۵۵
یهودا ۴۱۲	۳۷۹، ۳۴۲، ۲۴۰، ۲۳۰
یهوه ۳۸۶، ۳۸۵	هیپ پارک ۴۲۰

فهرست شهرها: کشورها

۴۱۵،۳۳۳،۳۳۱	حرف آ
آسیای صغیر ۳۳۱	آتن ۲۵۳
آشور ۴، ۱۱، ۲۲، ۲۳، ۲۹، ۳۰، ۳۲	آذربایجان ۴۲، ۴۷، ۱۵۶
۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۳۷، ۳۶، ۳۳	آربل ۲۷۱
۴۷، ۵۶، ۶۲، ۶۵، ۷۳، ۷۶، ۹۶، ۱۰۳	آرکوس ۲۴۱
۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۷۱	آرگیو ۲۵۳، ۲۵۴
۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۱	آژیس ۳۱۰
۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۴	آساهیل ۳۶۶
۲۰۶، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۵	آسیا ۲۴، ۲۵، ۳۶، ۴۲، ۸۰، ۸۱، ۱۲۴
۲۷۱، ۲۸۰، ۲۸۷، ۳۲۲، ۳۲۷	۲۲۹ ۲۹۸، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۶۱
۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۵۲	آسیای صغری ۲۲۹؛ ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۵۲
۳۵۳، ۳۵۵، ۳۶۴، ۳۷۴	۲۸۶، ۲۹۸، ۳۲۳، ۳۲۴
آکاد ۱۲۰	۲۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹

ازبدا ۳۹۵	آم‌هون معبد ۲۵۷
ازمیر ۳۲۸	آمادای ۳۰
ازوپ ۲۳۷	آنا تولی ۲۳۷
اژه ۲۳۷	حرف الف (۱)
اژین ۲۴۱	ائولید ۲۳۷
اساکیلا ۳۹۵	اپیس ۳۶۴
اسپارت ۳۲۵، ۳۱۱، ۲۶۳، ۲۶۱	اتروسک
اسپانیا ۳۴۷	احمر - (دریا) ۳۴۴
استخر ۹۷	اداله ۲۷۵
اسرائیل ۴۲، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۸۱، ۳۹۰،	ادوسیوس ۳۳۸
۴۱۳، ۴۱۲، ۴۱۱، ۴۰۹	ادکند ۳۵۵
اصفهان ۱۷	اربل ۲۸۷
افریقا ۴۲، ۹۵، ۲۲۹، ۲۹۸، ۳۳۱	ارخ ۳۶۶
افز ۲۳۷	ارخوانیش ۳۳۳
افغانستان ۳۷۶	ارس ۳۰، ۹۵
اکاد ۴۰۶	ارمنستان - ارمن ۲۴، ۴۴، ۴۷، (از ۱۵۶ تا ۳۱۴، ۱۷۰، (۱۶۸
اکباتان ۳۹	اروپ ۳۰
اکباتان ۳۳، ۵۹، ۶۰، ۸۰، ۳۲۴	اروپا ۱۲۴، ۱۴۴، ۲۲۹، ۲۸۶، ۲۹۸،
اکباتانه ۱۵۶	۴۱۵، ۳۶۱، ۳۵۸، ۳۳۱، ۳۲۷
اکد ۳۴۱، ۳۵۰، ۳۶۷، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۱۴	اژا پل ۳۶۶
اکسفورد ۱۱۹	
الوترا ۸۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۵۱	

۱۳۹ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۴ ، ۱۴۶ .	الیات مقبرہ ۳۰۰
۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰ ، ۱۵۶ ، (از ۱۶۱	امریکا ۳
تا ۱۶۷) ، ۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۷۸ ، ۱۸۸ ،	امیدا ۲۸۷
۲۰۱ ، ۲۰۴ ، ۲۱۳ ، ۲۲۵ ، ۲۲۶ ،	انزان ۷۲
۲۲۷ ، ۲۳۲ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷ ،	انشان ۲۸ ، ۲۹ ، ۴۶ ، ۴۹ ، ۵۹ ، ۵۹ ، ۶۰ ،
۲۳۸ ، ۲۴۳ ، ۲۵۳ ، ۲۵۷ ، ۲۶۲ ،	۶۱ ، ۶۵ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۶ ، ۸۴ ،
۲۶۴ ، ۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۲۷۰ ، ۲۷۶ ،	۸۵ ، ۸۷ ، ۹۴ ، ۹۶ ، ۹۸ ، ۱۲۰ ، ۱۲۵ ،
۲۹۰ ، ۲۹۱ ، ۲۹۹ ، ۳۰۴ ، ۳۰۷ ،	۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۲۷ ، ۱۳۹ ، ۱۵۹ ،
۳۱ ، ۳۱۱ ، ۳۱۲ ، ۳۱۹ ، ۳۲۵ ،	۳۶۰ ، ۳۶۷ ، ۳۹۳ ، ۳۹۵ ، ۴۰۵ ،
۳۲۷ ، ۳۳۰ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۳۳ ،	انسینر ۲۸۶ ، ۲۸۷ ،
۳۳۴ ، (از ۳۳۸ تا ۳۴۳) ، ۳۴۶ ،	اور ۴ ، ۱۰ ، ۳۴۱ ، ۳۷۵ ، ۳۹۵
۳۵۰ ، ۳۵۳ ، ۳۵۴ ، ۳۵۶ ، ۳۶۱ ،	اور تپہ ۳۳۲
۳۶۳ ، ۳۶۵ ، ۳۷۲ ، ۳۷۵ ، ۳۷۶ ،	اور شلیم ۱۳۱ ، ۳۸۵ ، ۳۸۶ ، ۳۸۷
۳۷۹ ، ۳۸۱ ، ۳۸۲ ، ۳۹۰ ، ۴۰۰ ،	اھرام ۳۰۰
۴۰۸ ، ۴۱۰ ، ۴۱۳ ، ۴۱۴ ، ۴۱۵ ،	اتیوپی ۹۵
۴۲۴ ، ۴۲۵	ایران (از ۳ تا ۸) ، ۱۰ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۸ ، ۲۳ ،
ایلام ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۶ ، ۴۱ ، ۴۶ ، ۶۵ ،	۲۴ ، ۲۵ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۴۰ ، ۴۱ ،
۷۱ ، ۷۲ ، ۷۶ ، ۹۶ ، ۱۰۵ ، ۱۹۳ ،	۴۲ ، ۴۳ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۴۹ ، ۵۵ ،
۲۰۲ ، ۲۱۸ ، ۲۲۲ ، ۳۴۰ ، ۳۴۲ ،	۵۷ ، ۶۰ ، ۶۲ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۳ ، ۷۶ ، ۷۷ ،
۳۵۲ ، ۳۵۶ ، ۳۹۵	۷۸ ، ۷۹ ، (از ۹۳ تا ۹۷) ، ۹۹ ،
ایوان کسری ۸	۱۰۰ ، ۱۰۳ ، ۱۱۰ ، ۱۱۷ ، ۱۲۰ ،
	۱۲۵ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۳۸ ،

حرف با (ب)

بابل ۲۸،۲۴،۲۳،۱۳،۱۱،۱۰،۹،۵،۴
 ، ۴۷ ، ۴۵،۴۴،۴۲،۳۴،۳۱،۲۹
 ، ۸۴ ، ۷۴،۷۳،۷۲،۷۱،۵۹،۴۹
 ، ۱۳۰،۱۲۷ ، ۱۲۱،۱۲۰،۹۸،۹۶
 ، ۱۳۸ ، ۱۳۶ ، ۱۳۴،۱۳۲،۱۳۱
 ، ۱۶۹ ، ۱۶۰ ، ۱۵۶،۱۵۵،۱۴۵
 ، ۲۰۱ ، ۱۹۱ ، ۱۸۴،۱۷۷،۱۷۲
 ، ۳۰۱ ، ۲۹۹، ۲۹۸،۲۹۳،۲۳۸
 ، ۳۳۲ ، ۳۳۱ ، ۳۲۷،۳۲۳،۳۲۲
 (۳۵۰ تا ۳۳۸)، ۳۳۶،۳۳۴،۳۳۳
 (از ۳۵۹ تا ۳۵۳) ، (از ۳۶۱ تا
 ۳۶۶) ، ۳۷۶ ، ۳۷۵،۳۷۲،۳۶۸،
 ، ۳۸۴ ، ۳۸۳ ، ۳۸۱،۳۸۰،۳۷۹
 (از ۳۹۳ تا ۳۸۹،۳۸۷،۳۸۶
 ، ۳۹۹ (از ۴۰۱ تا ۴۱۴) ، ۴۱۶،

۴۲۰،۴۱۹

باختر ۳۳۳،۲۰۱،۱۹۳

بهروز ۹۵

برس ۷۸

بریتانیا ۴۰۸،۲۴

بریتانی ۴۲۲

بصره ۹۴

بغاز خوی ۲۸۷

بغاز داردانل ۳۲۴

بغداد ۳۴۲،۹۵

بلوچستان ۹۴

بندرلنگه ۹۴

بوسفور ۲۴

بیت المقدس ۴۱۱،۴۰۹،۳۸۲

بی قی نی ۲۳۷

بیرس ۳۴

بیرس نمرود ۳۴

بیستون ۱۴۶،۷۴،۷۲،۴۱

بین النهرین ۳۴۰، ۹۴ ۷۴،۳۴ ۹۵ (از ۳۴۰

تا ۳۴۴) : ۳۵۶ ، ۳۵۸ ، ۳۶۴ ،

۳۷۵

حرف (پ)

پارس ۴۴،۴۲،۳۵،(۳۱ تا ۲۸)۲۲،۱۱

۵۶،۵۴،۵۳،۵۲،۵۰،۴۹،۴۶،۴۵

۷۱،۶۹،۶۸،۶۵(۶۳ تا ۶۰)،۵۷

تا ۸۳)،۸۰، ۷۸،۷۷،۷۵،۷۳،۷۲

۱۱۴(۱۰۴ تا ۱۰۱)(۹۹ تا ۹۲)(۹۰

۱۳۱ ، ۱۲۵ ، ۱۲۳،۱۲۰،۱۱۵

تر کید ۳۲۸،۲۳۷	۱۵۵ ، ۱۵۳ ، ۱۵۱،۱۳۷:۱۳۳
تروس ۲۵۶،۲۴۷،۲۳۷	۱۷۹ ، ۱۷۸ ، ۱۷۶،۱۶۶،۱۵۶
تلمس ۳۱۴	۲۴۹ ، ۲۲۸ ، ۲۲۴ ، ۲۲۳،۱۸۳
تمبرار ۲۷۵	۳۲۶ ، ۲۸۷ ، ۲۷۴ ، ۲۷۱،۲۵۶
تمولوس ۳۰۵	۳۴۹ ، ۳۴۱ ، ۳۳۹،۳۲۷،۳۲۵
تمه ۳۹۸	۳۹۳ ، ۳۹۰ ، ۳۸۶ ، ۳۶۶،۳۵۹
تهران ۲۲۶،۱۹۱،۹	۴۲۴،۴۲۲،۴۱۰
تیان ۳۹۸	پارت ۳۲۲
حرف ثا (ث)	پارسوا ۳۱،۳۰
ثوت گوش ۲۳۳	پاسارگاد ۱۰۵،۸۳
حرف جیم (ج)	پافلاگون ۲۳۷،۵۶
جبل لبنان ۴۱۴	پاکتول ۳۱۶ ، ۲۹۳،۲۷۶ ، ۲۲۲،۲۱۴
جزیره العرب ۳۹۸،۳۴۰،۹۵	۳۳۰
جیحون ۴۶	پتريا ۳۰۲،۲۰۱۷،۲۷۵
حرف (چ)	پتریوم ۲۷۱،۲۷۰
چین ۱۳۳،۱۸،۴	پرس پلیس ۳۴۱،۷۵،۲۴
حرف حا (ح)	پوراتا ۳۵۵
حبشه ۴۱۳،۴۱۲،۳۷۹،۳۷۸،۳۷۲	حرف تا (ت)
حجاز ۳۷۵	تاوورس ۳۵۵
حران ۳۷۵	تارس ۲۷۶
	تخت جمشید ۳۴۱،۲۲۶،۷۵
	ترکستان ۹۹،۹۵،۱۸

دورترین شهر کوروش ۳۳۲	حله ۳۷۶،۳۴۵،۳۴
دومزیگیه ۵۶	حرف خا (خ)
دیاربکر ۴۵۵،۱۸۲	خراسان ۳۳۲،۳۶،۱۷
دیاله ۳۶۴	خزردریا ۷۷
دیوانیه ۳۴۱	خلوله ۷۶
حرف را (ر)	خلیج فارس (پارس) ۳۵۵،۳۴۴،۹۵،۹۴
رخج ۳۳۳	۴۱۴
رواندوز ۲۸۷	خوارزم ۳۳۳
روسیه ۲۲۹	خوزستان ۲۸۰،۹۵،۹۴،۴۶
رو ۲۵۹،۷۴۰،۲۴	حرف دال (د)
ری ۴۷	داسکلیون ۳۲۴
حرف زا (ز)	دجله ۳۶۴،۳۵۵،۳۵۴،۳۴۴،۳۴۰،۱۷۱
زاگروس ۳۵۶،۳۴۲	در بیشت ۹۷
زرننگ ۲۳۲	دره مرادبیگ ۳۹
حرف (ژ)	درید ۲۳۷
ژاپن ۳۵۲	دشت مغان ۹۵
حرف سین - (س)	دگلف ۳۵۵
سارد ۲۴۰،۲۳۸،۲۳۷،۲۳۲،۲۱۴،۴۷	دلف (معبد) ۲۶۱،۲۶۰،۲۵۸،۲۵۷،۲۵۴
۲۶۱، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۳، ۲۴۲	۳۱۹، ۳۱۵، ۳۱۱
۲۹۲، ۲۸۷، ۲۷۶، ۲۷۲، ۲۶۳	دلیجان ۱۷
	دوران معبد ۳۲۰، ۲۵۷

شوش ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۳،
 ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۱۳، ۲۱۸،
 ۲۸۰، ۲۸۷، ۲۸۹، ۳۲۷، ۳۴۰،

۳۷۴، ۳۷۵، ۴۰۲

شوشتر ۱۳۱

شهری ۱۸۰

حرف صاد - (ص)

صنعا ۴۱۲

صور ۴۱۵

حرف عین - (ع)

عراق ۴۷، ۴۴۴، ۳۵۵، ۴۱۲

عمان ۳۴۴

عیلام ۱۳۱

حرف فا - (ف)

فارس ۹۰، ۱۵۶، ۳۶۰

فاریاب ۹

فرات - (رود) ۲۵، ۳۴، ۱۸۲، ۳۴۰، ۳۴۴،

۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۵۵،

۳۵۶، ۳۶۵، ۳۸۰، ۳۸۸

فرانسه ۱۴۲

۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۲،

۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰،

۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷،

۳۲۴، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۸،

۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۷۸

سغد ۳۳۳

سگستان ۳۳۲

سکا ۹۹

سد ۲۴، ۳۰، ۹۴، ۳۳۲، ۳۳۳

سوس ۱۳۱

سومر ۳۵۰، ۳۶۷، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۰۶،

۴۱۴

سوریه ۵۶، ۲۷۹

سیاه (دریا) ۹۵، ۲۳۷

سیپ پار ۳۴۱، ۳۶۵

سیحون ۴۶، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳

سیستان ۲۰، ۳۳۲

سیپ ۲۷۰

سیواس ۲۴۷

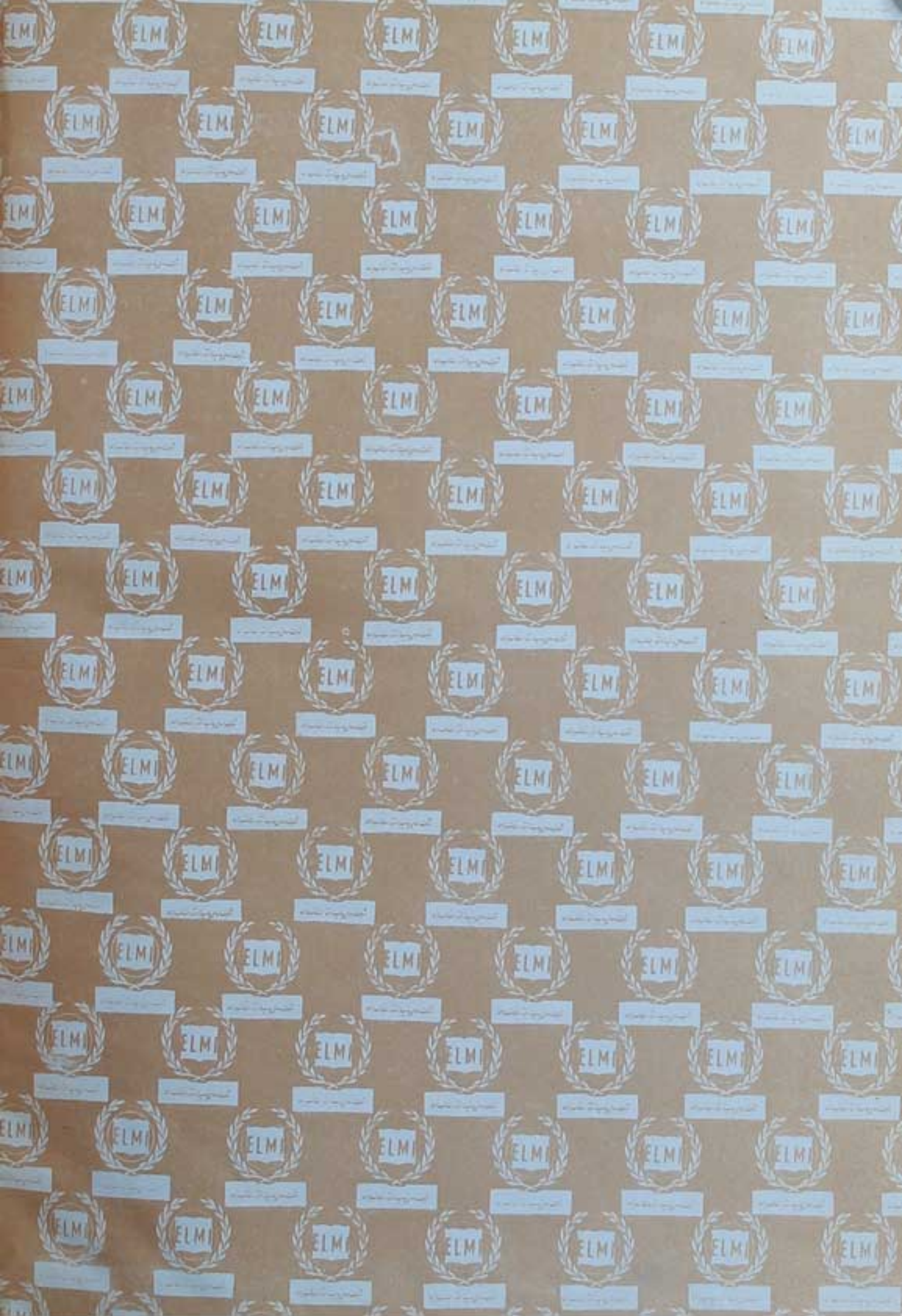
حرف شین - (ش)

شام ۱۲، ۴۱۲

کربلا ۳۴	فریثیه ۳۲۴، ۳۰۳، ۳۰۲، ۲۳۷
کرت ۳۴۱	فریکیه ۳۳۹، ۳۳۸
کردستان ۳۴۲، ۴۷، ۳۰	فسا ۹۷
کرمان ۸۶	فلسطین ۳۹۰، ۳۷۹، ۳۷۸، ۳۷۵، ۲۵
کرمانشاهان ۳۴۲، ۳۹، ۳۸	۴۱۵، ۴۱۴، ۴۱۱، ۴۱۰
کلده، کلدان ۳۵۲، ۳۰۲، ۱۶۹، ۱۶۸	فوسید، معبد ۲۵۷
۴۱۴	فینیقیه ۴۱۵، ۴۱۴، ۲۸۶
کلیارک ۳۰۲	حرف قاف - (ق)
کنمان ۳۷۵	قاهره ۹۷
کور ۷۵	قبرس ۲۸۶
کورپلیس ۳۳۲	قرطاجنه ۴۱۵
کوم ۳۲۵	قزل ایرماق ۲۳۴، ۴۶
کوماننا ۱۸۷	قفقاز ۹۵
کیلیکه ۵۶	قندهار ۳۳۳
حرف کاف (ك)	قریون جیک ۳۵۹
گاداتاس ۳۳۷	حرف کاف - (ك)
گران ۱۷۱، ۷۷، ۴۴	کاپادوکیه ۳۲۴، ۲۸۷، ۱۸۱، ۲۷۰، ۵۶
گندار ۳۳۳	۳۳۹، ۴۲۰
گوتو ۳۹۵	کاری ۳۰۲
گوتیوم ۳۶۶	کالح ۴۲
گیلان ۴۶	کالا ۴۲، ۴۳

١٧٩ ، ١٧٦ ، ١٧٤ ، ١٧٢ ، ١٧١ ، ١٦٩	حرف - لام - ل
٢٣١ ٢٣٠ ، ٢٢٨ ، ٢٢٤ ، ٢٠٥ ، ١٩٦ ، ١٨٣	لئوئو فال ، ٢٣٥
٢٣٨ ، ٢٣٢ ، ٢٢٤ ، ٢٢٢ ، ٢٤٠ ، ٢٣٨ ، ٢٣٥	لاريسا ٤٣
٢٩٥ ، ٢٩٣ ، ٢٦٧ ، ٢٦١ ، ٢٦٥ ، ٢٤٥	ليبيا ٢٥٧
٤١٩ ، ٤١٧	ليبى ٢٥٧
٤٦ ماديا	لودى ٢٧١
٤٦ مازندران	لوورموزه ٣٤١
٢٤٢ ، ٨ مداین	لیدی - لیدیہ ٥٦ ، ٤٧ ، ٤٥ ، ٤٣ ، ٤٢
٢٤٤ مدیترانه	١٩٩ ، ١٨٤ ، ١٧٧ ، ١٦٩ ، ١٦٠ ، ١١٨ ، ١١٢
٢٠٢ مدینہ	٢٣٠ ، ٢٢٩ ، ٢٢٣ ، ٢١٨ ، ٢١٤ ، ٢٠٥ ، ٢٠٤
٢٩ مراد حاصل	٢٦١ ، ٢٥٦ (٢٥٢ تا ٢٣٥) ، ٢٣٢ ، ٢٣١
مع ١٨٢ ، ١٤٥ ، ١٢٧ ، ١٢٤ ، ٤١ ، ٤	٢٩٣ ، ٢٨٧ ، ٢٧٩ (٢٧٧ تا ٢٦٩) (٢٦٧ تا
٢٨٦ ، ٢٥٧ ، ٢٥٢ ، ٢٤٥ ، ٢٣٠ ، ٢٩٩ ، ٢١٥	٣٠٣ ، ٣٠١ ، ٣٠٠ ، ٢٩٨ ؛ ٢٩٦ ، ٢٩٤
٤٥٩ ، ٢٤٣ ، ٢٤١ ، ٢٢٤ ، ٣٠٢ ، ٣٠٠ ، ٢٨٢	٣٢٠ ، ٣١٩ ؛ ٣١٧ ، ٣١٦ (٣١٣ تا ٣٠٩)
(٤١٥ تا ٤١٢) ، ٣٨٢ ، ٣٧٨ ، ٣٦١	٣٦١ ، ٣٤٣ ، ٣٤٢ ، ٣٣٢ (٣٣٠ تا ٣٢٢)
٤١٤ مغرب (دریا)	٢٩٩ ، ٢٨٥
٢٩٨ ، ٢٧٥ ، ١٢٢ مکہ	حرف میم - (م)
٣١٠ ، ٢٧٠ محالت	ماد ٧٣ ، ٧٢ (٦٦ تا ٢٨) ، ٢٣ ، ١١
٣١٠ ، ٢٣٨ ملط	٩٣ ، ٩٢ ، ٩٠ ، ٨٨ ، ٨٧ (٨٥ تا ٨٠) ، ٧٧ ، ٧٦
٢٣٢ ماوراء النهر	؛ ١١٦ ، ١١٥ ، ١٠٦ ، ١٠٢ ، ٩٩ ؛ ٩٦ ، ٩٥
٢٧١ موصل	١٦٦ ، ١٥٦ ، ١٥٥ ، ١٣٧ ، ١٣٣ ، ١٣١
٢٣٧ میزی	

۱۵۶'۸۱،۵۷،۵۶،۵۵،۳۳	همدان	۴۳	میلس پیلار
۳۳۹،۳۲۷،۲۷۹		۲۸۷	میلین
۱۴۶،۱۴۴،۱۳۳،۹۷،۵۶'۳۰	هند	۳۴۱	میلنوس
۳۶۴،۲۳۳			حرف نون (ن)
۱۴۴،۱۲۲،۷۱،۴۷	هندوستان	۳۴۱	نقر
۲۲۹،۱۶۹،۱۴۶		۳۲۳	نقش رستم
۱۳۱	هیرا	۴۰۵،۳۴۱،۴	نیپور
۲۷	هیروشیما	۲۴۴،۱۲۶	نیل
حرف یا - ی		۳۵۹'۳۴۱،۱۷۲،۱۵۵،۴۳،۴۲	نینوا
۴۱۳،۴۱۲،۹۵،۱۸	یمن		حرف واو (و)
۹۹،۹۷،۹۳،۷۴'۲۴،۲۲،۳	یونان	۴۷	وان
۱۴۶،۱۴۵،۱۲۹،۱۲۸،۱۱۸،۱۱۰،۱۰۳		۳۲۰	ولسی
۲۵۳،۲۵۲،۲۴۲،۲۳۷،۲۲۹،۱۷۲،۱۴۷			حرف ها - (ه)
۲۸۸ (۲۶۵ تا ۲۶۱) ۲۵۹،۲۵۸،۲۵۷		۲۸۷،۲۷۰،۲۴۷'۲۳۴،۴۶	هالیس (رود)
۳۲۹،۳۲۸،۳۲۵،۳۱۱،۳۱۰،۳۰۲،۲۹۸		۲۵۳	هرا معبر
۳۵۹،۳۴۴،۴۴۱		۳۳۲	هرات
۳۴۱،۳۲۸،۳۲۵،۳۱۵،۲۳۷	یونی	۲۷۵،۲۶۱	هرموس
۲۴۱	یهودا	۳۳	هکمتان





پایا

907